[illegible]

فهرست جلد اول کتاب احوال شریف حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه جزء سیزدهم از کتاب جامع ناسخ التواریخ است

فهرست

فهرست

بیان

فهرست

فهرست

کلمات ابن جوزی

فهرست

فهرست

از کلمات

فهرست

فهرست

ازآنجا

فهرست

فهرست

بیان پاره

فهرست

فهرست

فهرست

غزوات

فهرست

فهرست

بیان حوادث

فهرست

بیان برخی کلمات و ادلیات حضرت امام
علی النقی در باب توحید و مطالب متفرقه

عقاید

فهرست

فهرست

بیان خوابدیدن

فهرست

فهرست

فهرست

نماز کردن

فهرست

حمد خدا را [illegible] این فهرست در شهر [illegible] [illegible]

هجری نبوی مصطفوی صلی الله علیه و آله

بقلم [illegible] قاصر [illegible]

[illegible]

[illegible]

والسلام

تحریر مجلد اول ... مظفر ... ۳۶

۱۵

هو الملک

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای سپاس بی‌قیاس آفریننده پاکیزه و رسولی بود دوش بره علت غائی آفرینش و اولیاء او را حجت
و جهت ... واز نور پاک اکرام الکرام ماه و آفتاب و جمله کائنات ... بلیغ و ثنای ... صلواة الله و سلامه علیهم
الی یوم یقوم الساعة و بعد بر هر که ضعف عقل ... انجم و ... و ... علیه ...
غفر ذنوبه ... بتوفیق ... آفریدگان ...
صولت خورشید ... علامت ... دارا ...
از ... وارث ... جم ...
... و الاقتدار السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم ... مالک الملوک ... سلطان السلاطین
ظل الله فی الارضین غوث الاسلام و المسلمین ... سلطان محمد شاه قاجار
خلد الله ملکه و سلطانه ... شروع ... مجلد اول کتاب ... حضرت
امامت رتبت ... حضرت ...
... صلوات الله علیه ... توفیقات ... ائمه ...
سایه ... توفیق ... و الانعام ...
... حضرت خاتم الاوصیاء و وارث الانبیاء صاحب العصر و الزمان ...
... الاکوان ...
ضعیف ...
...
ملک ... مالک الملک ...
و دارای تخت و بخت سلاطین ...
بغیر ...
... و الحمد و البقاء

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بیان ولادت با سعادت حضرت ابو الحسن ثالث امام علی النقی صلوات الله علیه

ولادت آن حضرت علیه السلام

محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در کتاب باب فی مولد [illegible] ولادت با سعادت آن حضرت ولایت آیت امام والا مقام
ابو الحسن ثالث علی بن محمد علیهما السلام در نیمه ذی الحجه سال دویست و دوازده هجری نبوی صلی الله
علیه و آله بوده و بقولی در ماه رجب سال دویست و چهارده هم روایت کرده علامه مجلسی [illegible]
[illegible] که آن حضرت [illegible] امام [illegible] محمد و حسن [illegible] صلوات الله علیهما
در [illegible] عسکر [illegible] امام عبد الله [illegible]
عسکری گفته [illegible] حضرت امام علی النقی [illegible] در نیمه ذی الحجه سال دویست و
دوازده هجری متولد [illegible] ابن عیاش [illegible] ولادت آن حضرت در روز سه شنبه پنجم ماه رجب سال
دویست و چهارده هم بوده و در ینابیع المودة مسطور است ولادت حضرت ابی الحسن [illegible]
الهادی بن محمد الجواد علیهما السلام در سال دویست و چهارده هم در نیمه [illegible] و در کتاب
اعلام الوری مسطور است ولادت آن حضرت در صریا از مدینه در ماه ذی الحجه سال دویست و
دوازده هم اتفاق افتاد و در روایت ابن عیاش [illegible] سبط ابن جوزی در تذکرة الائمه
[illegible] ولادت آن حضرت در [illegible] رجب سال دویست و چهارده هجری بوده محمد بن طلحه شافعی در کتاب
مطالب السئول [illegible] ولادت آن حضرت [illegible] ماه رجب سال دویست و [illegible] صاحب
کشف الغمه نیز [illegible] صاحب اعلام الوری و ابن عیاش [illegible]
شیخ مفید علیه الرحمه [illegible] ولادت آن حضرت در صریا از مدینة الرسول [illegible]
در نیمه ماه ذی الحجه سال دویست و دوازده هم [illegible] صاحب کشف الغمه [illegible]
محمد بن طلحه شافعی [illegible] در رجب سال دویست و چهارده هم [illegible]
و حافظ عبد العزیز [illegible] مولد آن حضرت [illegible] در سال دویست و چهارده هجری بوده و بقولی [illegible]
حضرت امام علی النقی علیه السلام [illegible] نیمه ذی الحجه سال دویست و دوازده هم [illegible]
نوشته اند آن حضرت علیه السلام در صریا [illegible] از مدینه متولد شد در نیمه ماه ذی الحجه
سال دویست و دوازده هم و نیز [illegible] شیخ در مصباح [illegible] ابو الحسن علی بن محمد عسکری

علیهما السلام

[illegible]

علیهما السلام روز سه شنبه پنجم ماه ذی الحجه متولد شد و در توضیح [illegible] ابن عیاش گفته است این
دعاء [illegible] شیخ کبیر ابو القاسم [illegible] اللهم انی اسئلک بالمولودین
فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب الی آخر الدعاء [illegible]
ابن عیاش گفته است ابو الحسن عسکری علیه السلام روز سه شنبه سیزده شب از ماه رجب گذشته
سال دویست و چهارده هم متولد شد و نیز در روایت [illegible] مسطور است [illegible] و نیز در [illegible]
[illegible] ولادت آن حضرت روز جمعه دوم رجب و بقولی پنجم رجب سال دویست و
دوازده هم [illegible] و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب مسطور است
که آن حضرت علیه السلام بصریا از مدینه در نیمه ذی الحجه سال دویست و دوازده هجری متولد شد و در روایت
ابن عیاش [illegible] اکلیل نوشته است که آن حضرت [illegible] سیزدهم ماه رجب
و بقولی روز عرفه سال دویست و چهارده هم و بقولی سیزدهم در مدینه [illegible] و دیگر در فوات
[illegible] ولادت با سعادت [illegible] سیزدهم ماه رجب سال دویست و چهارده هم در مدینه [illegible]
در مروج الذهب مسعودی [illegible] وفات آن حضرت [illegible] در زمان وفات [illegible]
[illegible] روایت مسطور [illegible] ابن خلکان در وفیات الاعیان [illegible] که آن حضرت در روز
یکشنبه سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه سال دویست و چهارده هم [illegible]
[illegible] ابن صباغ در فصول المهمه ولادت حضرت ابی الحسن [illegible] در سال دویست و
چهارده هم [illegible] ماه رجب [illegible] و ابن اثیر در تاریخ الکامل [illegible] ولادت
آن حضرت در سال دویست و دوازده هجری [illegible] و در [illegible] آن حضرت [illegible]
در نیمه ذی الحجه سال دویست و دوازده هم [illegible] و در [illegible] ولادت آن امام عالی
مقام [illegible] در نیمه رجب سال دویست و دوازده هم یا پنجم رجب سال دویست و چهارده هم [illegible]
و در روضة الشهداء ولادت حضرت امام علی النقی علیه السلام در مدینه در سیزدهم رجب سال دویست و
چهارده هم [illegible] و در [illegible] ولادت با سعادت [illegible] ماه رجب سال دویست و
چهارده هم و بقولی دویست و دوازده هم نوشته است و در روضة الصفا ولادت آن حضرت [illegible] در مدینه
طیبه در ماه ذی الحجه سال دویست و دوازده هم [illegible] پنجم رجب [illegible] سال دویست و
چهارده هم و بقولی دویست و [illegible] ولادت آن حضرت [illegible] در نیمه
ماه ذی الحجه سال دویست و دوازده هم و نیز ماه رجب [illegible] ولادت [illegible]

[illegible]

صرف نام دیگر آنحضرت ... در زینة المجالس نوشته ولادت آنحضرت بقول اصح در ... ماه رجب سال دویست و چهار و بقولی دویست و دوم هجری است و البته ... صاحب کتاب ... دو هجری و در تقویم ... علامه مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون نوشته ولادت ... در روز ... امام محمد تقی صلوات الله علیه رجب اشهر ... در سال دویست و دوازده هجری ... در سال دویست و چهارم هجری نوشته لذا ولادت مشهور ... نوزدهم ذی‌الحجه است و ... نیز روز ... در سال ... و ... ولادت ... رجب ... و بنا به روایات ... ولادت آنحضرت ... و بقولی ... روز ... ماه رجب و بقولی پنجم ماه رجب و بعضی ... ماه ذی‌الحجه و بعضی ... و بقولی ... صلی الله علیه و آله و بقول اصح سال دویست و دوازدهم در زمان سلطنت مأمون الرشید در موضع صریا ... از مدینه ... متولد شد ... آنحضرت ... از ماه جمادی الآخره سال دویست و چهارم ... سال دویست و ... ولادت ... مذکوره ... نوشته ... صریا ... صریا ... نوشته ... و ... در کتب لغت و بلدان ... دیده نشده است لکن در ... صریا ... در ... نوشته ... صریا ... قوله آنحضرت در صریا از توابع مدینه ... حتی ... بلاد ... مقصود ... ماه ... در کتاب ... مولانا ... امام علی النقی صلوات الله علیه ... در ولادت ... اصح اقوال در ولادت ... در ... رجب سال دویست و ... و اگر ... نیز ... هجری ... و آله ... تحقیق ... ولادت آن امام ...

... امام علی النقی علیه السلام

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار نوشته در ... از حضرت صادق آل محمد ... امام ... فلان ... آن امام از ... نطفه امام ... آن نطفه ... از نور ... زمین ... و ... و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم ... و در کتاب ... علیهم السلام ... مادر آن ... حضرت ...

حضرت ابو الحسن ثالث امام علی النقی علیه السلام

مادر آن امام والا مقام ... حضرت امام محمد جواد صلوات الله علیه ... معروف ... سمانه مغربیه است ... و بقولی ... مغربیه ... و ... در ... حضرت ابو جعفر محمد بن جریر طبری ... ابو الفضل محمد بن ... از محمد بن فرج ... حضرت ابو جعفر محمد تقی ... امام ... و ... ابو الحسن علیه السلام ... محمد بن فرج ... علیه السلام ... انها عارفة بحقي وهي من اهل الجنة لا يقربها شيطان مارد ولا ينالها كيد جبار عنيد وهي كالئة بعين الله التي لا تنام ولا تخلف عن امهات الصديقين والصالحين ... بود ... و ... و ... صدیقین و صالحین ...

در عالم الورى مسطور است که والده آنحضرت ام ولد بوده او را سوسن نام بخوانند و در کتاب الانوار مسطور است که مادر آنحضرت
سمانه مغربیه و جمعی نیز گفته‌اند و نیز مرقوم است بعضی او را سوسن مغربیه خوانده‌اند در کتاب [illegible] وی
نیز سمانه مرقوم است و در فوائد [illegible] القدسی مرقوم است بعضی از فاضل [illegible] کنیز ام الفضل دختر مأمون [illegible]
و در [illegible] مرقوم است در آنحضرت ام ولد بوده او را سمانه مغربیه [illegible] و بعضی
گفته‌اند در آنحضرت [illegible] ام الفضل [illegible] و این [illegible] و [illegible]
[illegible] نسبت آنحضرت [illegible] علیهم السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
و صحیح اقوال [illegible] آنکه والده ماجده حضرت امام علی النقی سمانه نام داشته و [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] القاب [illegible] سوسن نام [illegible]
و [illegible] است [illegible] سوسن سفید [illegible] آزاد [illegible] زبان [illegible] سوسن [illegible]
و سوسن زرد [illegible] و قسم [illegible] رنگ [illegible] زرد و سفید و کبود و آن سوسن
سوسن [illegible] مانند [illegible] خوشبو و [illegible] در بهار [illegible] گفته‌اند و [illegible]
[illegible] و مادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سوسن نام داشته معلوم
سوسن زوجه حضرت امام علی النقی و مادر امام حسن عسکری علیهما السلام است و بر نویسنده [illegible] مشتبه شده است

باب [illegible] ولادت حضرت
[illegible] امام علی النقی صلوات الله علیه

و در فصل [illegible] مسطور است که حضرت امام علی [illegible] صلوات الله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
و در کتاب الانوار نیز مرقوم است [illegible]
درجات [illegible] مسطور است که آنحضرت [illegible] متوسط القامه [illegible]
با [illegible] و سفید [illegible] و [illegible]
درشت [illegible] و [illegible] بوده [illegible]
[illegible] و کوه [illegible]
[illegible] محبوب قلوب عالمیان [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] در [illegible]
راه [illegible] در راه [illegible]
[illegible]

بیان [illegible] حضرت امام علی النقی
ابوالحسن ثالث صلوات الله و سلامه علیه

نام نامی و اسم سامی مبارک حضرت ابوالحسن ثالث علی است و دلالت [illegible] بر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] این لفظ [illegible] و ماخوذ از علو [illegible]
[illegible]
علیم [illegible] در کتب متقدمه [illegible] اول [illegible] از [illegible]

صفات علی [illegible] دارجها [illegible]
صفات جلال [illegible] سواه [illegible]
[illegible] تجافی المعانی [illegible]
[illegible] لا [illegible]

حکیم علیم فیلسوف [illegible] علیه [illegible] و از [illegible]
[illegible] لفظ علی [illegible]
اسم [illegible] لا اله الا هو [illegible] عدد [illegible]
لام [illegible] حروف [illegible] الف [illegible]
لفظ علی [illegible] عین [illegible] لام [illegible] توفیق دقیق و
تطبیق [illegible] الالف و عدد [illegible] الهمزة الملفوظ [illegible]
عدد [illegible] عشرة والهمزة [illegible] الالف [illegible] الحروف
وقع الحرف الذی [illegible] الهمزة فی اول [illegible] الالف
و [illegible] علی [illegible] عدد علی [illegible] عدد لفظ
و آن نیز [illegible] لام [illegible]
و اما عدد [illegible] الف [illegible] عدد
علی [illegible] حروف همزه [illegible] میم [illegible] عدد [illegible] حرف [illegible]
لفظ [illegible] و لفظ [illegible] و لفظ [illegible] و جمع آن [illegible]
و [illegible] همزه موضع الف و اقع [illegible]
[illegible] الف [illegible] موضع الف ساکنه [illegible] و اقع [illegible] الف ساکنه [illegible]

دراداله الحسنی واقع شده چه اعتبار لب کی منحنی منفصل ظاهر گردیده الف نیز همزه زیر الف
و بطن آن نیز بیّنه آن اسم علی است نیز بشماره زبر و بیّنه بعدد علی است چنانکه شاعر گفته

از بیّنه الف علی بود طالب — وز زبر و لام جو محمد بود نام

و منبر این شعر بر بیشتر مردم [illegible] که و [illegible] خوانده اگر بیّنه بر دو حروف غیر از آن دو
[illegible] بینهما لو زبرته الالف و بر دو حروف بینهما لفارسیة الّا او و [illegible]
زیرا که فصیح آن است که منقطع بود در فارسی بجز واو که نشان الف بـ تـ جیم [illegible] حروف
ابجد [illegible] بلکه الف بـ تـ تخوانند آنان در این حروف که خوانده بیّنه بر دو بیّنه
لامین اتانی و ستعون عدد حروف محمد صلی الله علیه و آله و اکرم حروف که غیر از اینها است
[illegible] الفتح مطلب [illegible] است این تطبیق در حرف [illegible] اما حروف اول اسم جلاله
الله [illegible] جامع جمیع صفات کمالیه و نعوت [illegible] ذات است [illegible] در تذکرة الائمه مسطور است
[illegible] امام علی نقی صلوات الله علیه در توریه [illegible] برکار [illegible] بشکل حق
[illegible] و در کتاب الکلبوه عزیز و در کتاب هند و ان عبدالکریم و در کتاب [illegible] عبدالحمید
و در کتاب لا یتنا نجار و در کتاب کلوبین [illegible] و در صحیفه [illegible] الکثر [illegible]
الاله و در [illegible] غلب الشیعه و نزد ایشان و در [illegible] مؤتمن بوده است [illegible]

بیان کنی مبارکه و القاب شریفه

حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه

کنیت آنحضرت ابوالحسن ثالث و بقول صاحب [illegible] ابوالحسن است کنیت آنحضرت
ابوالحسن رابع است و این کنیت زاده [illegible] است باعتبار اینکه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
علیها فرزند آنحضرت بوده باعتبار اینکه هر کار نیک وضع [illegible] [illegible] و بود [illegible]
زیرا که زاده طبع ما [illegible] هر نیک [illegible] و پسندیده است چنانکه در این معنی [illegible]

لَهُم اَیدٍ جُبِلنَ عَلَی سَماحٍ	وَاَفعالٌ طُبِعنَ عَلَی سِدادِ
بِهِم عُرِفَ الوَرَی سُبُلَ الهُدی	بِهِم دَلّوا الاَنامَ عَلَی الرَّشادِ
وَمَا کانَت اَکُفُّهُمُ [illegible]	لَئِن اَمرَعنَ [illegible] الفُؤادِ
فَکَیفَ یَجوزُ عَن [illegible] لِسانی	وَقَلبی [illegible] بِهَوا [illegible]

الیهان [illegible] در [illegible] مجبول دارد [illegible] خلق [illegible] موکول [illegible] فعال
[illegible] پسندیده است [illegible] در تنه منطبع شده [illegible]

الالقاب

ابوالحسن ثالث

ابوالحسن رابع

الی ما قامت خلق [illegible] طرق [illegible] و [illegible] باشند و پسندیده [illegible] کرده و [illegible] زبان [illegible]
[illegible] از [illegible] الفخر و [illegible] است [illegible] ملکوتی [illegible] از ضوابط [illegible] از [illegible]
[illegible] است و [illegible] در [illegible] است [illegible] حروف [illegible] اعتبارات آنحضرت
ابوالحسن نجم است چه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت امام زین العابدین علی [illegible] و حضرت
[illegible] جعفر و حضرت [illegible] موسی و حضرت [illegible] علی نقی صلوات الله علیهم [illegible] کنیت [illegible]
[illegible] ترتیب مذکور امام علی نقی ابوالحسن نجم است و از ائمه هدی علیهم السلام [illegible]
[illegible] این کنیت [illegible] و این [illegible] مسموع شده است این [illegible] الفقیه [illegible]
[illegible] شئونات جلیله [illegible] و کیفیات جمیله [illegible] نور و [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] و [illegible] این کنیت [illegible] در روایات [illegible] در کتب اخبار وارد است در حق
امیرالمؤمنین [illegible] علیهم السلام [illegible] است [illegible] حضرت نقی علیه السلام [illegible] ابوالحسن [illegible]
و نیز آنحضرت [illegible] ابوالحسن عسکری [illegible] و نیز فقیه عسکری [illegible] القاب آنحضرت [illegible] در معجم
البلدان [illegible] عسکر [illegible] علی [illegible] اجتماع [illegible] و در [illegible] موضع [illegible] عسکر [illegible]
[illegible] عسکر [illegible]
[illegible] عسکر سامره [illegible] سامره
[illegible] احوال [illegible] در [illegible] احوال حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] معجم البلدان [illegible] از
مردان بزرگ [illegible] عسکر [illegible] از [illegible] علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علی [illegible] بن ابی طالب صلوات الله علیهم [illegible] ابی الحسن [illegible] متولد [illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible] امام حسن عسکری صلوات الله علیه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابن [illegible] امام [illegible] الله [illegible] علیهم السلام
عسکریین خوانده [illegible] عسکر [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ابوالحسن علی بن محمد [illegible] حسن علیهم [illegible] الجزء
مسطور است عسکر [illegible] الهادی و حسن عسکری [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
عسکریین خوانند و صاحب العسکر علی [illegible] علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] دار آن [illegible]
و جه تسمیه آنحضرت علیه السلام [illegible] در [illegible] ابن [illegible]
[illegible] الصابر [illegible] الهادی [illegible] النقی [illegible] عبد [illegible] علیهم السلام
[illegible] احوال آنحضرت امام محمد باقر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت نجیب [illegible]

نقیب نسب

نجیب

نزهت

هادی و دیگر نقی و دیگر عالم و دیگر فقیه و دیگر امین و دیگر مؤتمن و دیگر طیّب و دیگر متوکل و عسکری
نجیب در عیون المعجزات مروی است که مشهورترین القاب آن حضرت نقی و هادی است و بقیهٔ القاب مطلوب
بوده گویی منع می‌نمود و مروی است که عسکری نیز می‌گفتند چون در عسکر ساکن بود و در تذکرهٔ ابن جوزی است
لقب آن حضرت متوکل و نقی بود و در کشف الغمه مروی است القاب آن حضرت ناصح و دیگر فتّاح و دیگر متوکل
و دیگر نقی و دیگر مرتضی و اشهر این القاب متوکل بود و این لقب را مخفی میداشت و به اصحاب امر میفرمود
که از گفتن آن اعراض نمایند چرا که در آن هنگام خلیفهٔ زمان متوکل عباسی بود و خیلی غضب میکرد و کینه
آن حضرت را بوده لقب است و القاب بعض ... ائمه و دیگر متوکل از القاب شریفهٔ آن امام والا
مقام علیه السلام است و این لقب مخفی بود و آن حضرت در خفا این لقب را میداشت و شیعیان را وصیت مینمود
که در مجامع و محافل از بیان این لقب اعراض نمایند و تقیه کنند از دولت خلفای نامدار متوکل جعفر بن
معتصم خلیفهٔ لعین که آن ملعون و منفور بود و به شیعه آن حضرت ... اما مشهورترین القاب آن حضرت هادی
لقب اول است و نقی دوم ... آن حضرت ملقب به عسکری بود چونکه آن خلیفه او را به عسکر که نام محله‌ای
در سرّ من رای ... عسکر ... است و از القاب مشهوره آن
حضرت دیگر از سایر القاب مشهورتر بود در السنه و کتب مذکور است و بعضی از آنها طیّب و بعضی ... مرتبت
نجیب است ... الخ ... مذکور است که آن ... نقی ... لطیف
و نقاء بالمد ... در مجمع البحرین میگوید در حدیث وارد است ان الله یحبّ التقی النقی بعضی گفته‌اند
تقی یعنی ... آنکه ظاهرش نیکو است و نقی آنکس که باطنش نیکو است و از نقاء است
... صلوات الله علیه است و در دعا وارد است اللهم أنق علیّ ... یعنی ... پاکیزه ... نقی
بعض ... است و از القاب آن حضرت طیّب است و طیّب یا مشدّده یعنی پاکیزه و حلال
و خلاف خبیث است ... یعنی ... و دلیل باین ... طیّب یعنی
پاکیزه ... قول خدا کلوا مما فی الارض حلالاً طیّباً ... به معنی اول
... و آن طیّب ... خیرات ...
اذن له فی النفس والبدن و هو حقیقة فی ... الا الذی من عند الله طلاق و خبیث در تمام
این معانی ضد طیّب است و طیّب از قول ... بقول لا اله الا الله ... و دیگر از القاب
آن امام نجیب ... وجیه ... بلحاظ ... و نجیب الاسم نجیب
... ظاهر ... بجای ... و نجیب ... و برگزیده است او ...

در حدیث وارد است ان الله یحبّ الاجر النجیب یعنی ... و دیگر از القاب آن حضرت امین
است و امین از اسمای حسنی الهی ... دلالت کننده ... چنانکه ... بر او ... و معنای آن
... است عام ... و آن ... جمیع مخلوقات است ... و دفع ... و دیگر ...
خاص ... ایشان ... و دیگر ... در ذیل ... ائمه
... مذکور است و ... در مجمع البحرین ... و در ... داد
... علیهم السلام است و ... گرده است ... و این لقب مبارک
و نقی ... القاب آن حضرت ... و دیگر فتّاح است و فتّاح با فاء ... از ... برگزیده
الهی است ... اول ... در ... میگوید ... بین الخصمین ظاهره
در ... ملکوت ... فتح ... در ... دهنده ... فتح
... و ... و ... بر ... اول ...
... فاتحة الکتاب ... اول سوره قرآن ... و دیگر از القاب
آن حضرت ناصح است و نصح خلاف غش و خیانت است ... در لغت ... خلوص
... نصیحت ... و قول خدا ... ناصح ... الخ ... و لغت ...
... ناصح ... و دیگر مؤتمن است ... امانت ... و ...
... و ...
... الامین ... در اخذ ... امین ...
... و دیگر ... این القاب ... گشته
... القاب ... مذکور شد ... و ... لقب ... و ...

بیان القاب دیگر از ائمه اطهار صلوات الله
علیهم اجمعین که در کتب اخبار و احادیث مذکور است

جمیع این القاب ... ائمه اطهار علیهم السلام از اهل خبر و حدیث و علما و فقها در کتب
خود ... نسبت ... بر حسب ... ابواب ... و ...
لهذا در این مقام بر حسب ... بجهت ... مرحوم ... ابو ... رفع الله
... و ... جمیع علوم ... عظیم الشأن ... احادیث متواتره
ائمه معصومین صلوات الله علیهم ... تمام ... علوم ... اعظم ... و ... اعلام

و از آن جمله یک اسم با صحف ابراهیم و دو اسم با عیسی علیه السلام و چهار اسم با موسی و شش اسم با ابراهیم
و هشت اسم با نوح و بیست و پنج اسم با آدم علیهم السلام و همه معجزه داران چنان معجزات ظاهر
شدند و ائمه طاهرین بود بهفتاد و دو اسم اعظم و کتاب امیر المؤمنین علیه السلام مسمی بجامعه مشتمل بر
همه حلال و حرام و همه حکم حتی ارش خدش و غیره بود به خط شریف و املای آنحضرت بود و دیگر جفر جامع
و دیگر مصحف فاطمه صلوات الله علیها مشتمل بر احوال ما یکون الی یوم القیمة و مشهور چنانست
که حروف آن حروف نورانیه است که مقطعه سور قرآن است و صاحب کشف و میزان در تفسیر
آن نحنا نقل کرده که مجموع آن در هم این حروف است صراط علی حق نمسکه و این کتاب نیز مانند
جفر جامع مرموز است و جفر ابیض نیز در السنه مذکور است و این همه در خزانه ائمه صلوات الله
علیهم میباشد و انواع علوم این انوار ساطعه و خزائن علم الهی از اندازه تقریر بیرون است و کم
بود در بعضی شرح حال که کتاب نمیتوان کرد و نسبت اینکه نقل نکرده اند در هم قطره در دریا بیرون
و از آن جمله علم البلایا است و علم منایا است که عجب این است که اعاظم این علم بوده و در فقه قال
ابو یزید بسطامی و ابراهیم ادهم و حسن بصری بوده اند و هنوز هم در حق ائمه معصومین صلوات الله
علیهم منکر هستند با اینکه خود نقل میکنند که صوفیه منسوب بائمه هستند و ابو یزید بسطامی بزرگترین
ایشان بوده این مقام را از سقائی در خانه حضرت صادق علیه السلام و معروف کرخی از دربانی
حضرت امام رضا علیه السلام یافته چنانکه در تذکرة الاولیاء شیخ عطار و شواهد النبوة ملا
جامی و سایر کتب تواریخ و اخبار ایشان مسطور است و [illegible] علوم فاخره و فضایل
متکاثره ائمه [illegible] و از معجزات و کرامات و خوارق عادات و اخلاق و ملکات ایشان که
ناقل [illegible] و ابو حنیفه [illegible] فضه [illegible] مانند [illegible] کتب
[illegible] مشروح است [illegible] علوم و جوابهای [illegible]
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نمود و تذکره آن [illegible] در زمان [illegible] تا زمان غیبت
کبری [illegible] شیعه [illegible] ائمه اطهار [illegible] نقل می نمودند
و شیعیان [illegible] از منع سلاطین جور
[illegible] شیعه [illegible] سلطنت
[illegible] اطهار [illegible] اقوال بعضی از علمای [illegible] اولوا الامر
و وجوب الاطاعه [illegible] ابو حنیفه [illegible]

الحضرت

حضرت زینب و عاشورا [illegible] علیها السلام [illegible] و زید [illegible]
[illegible] بود [illegible] خروج نمود [illegible] امام [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] حضرت [illegible]
علیه السلام [illegible] رضی الله عنه [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] قرآن و احادیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
دروغ [illegible]
دروغ [illegible]
[illegible] نماز و زکوة و حج [illegible]
دروغ [illegible] دروغ [illegible]
[illegible] دروغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible] دنیا [illegible]
[illegible]

نیز بعضی خبرها امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بوی گفته شد با آنچه [illegible] ثابت [illegible]
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چیزی شنیده است لفظ آن را بر غیر وجه آن حفظ کرده [illegible] و ضبط نفهمیده
و عمداً بر آنحضرت دروغ نبسته پس آنچه در دست دارد و بآن عمل میکند و روایت میکند و میگوید از
رسول خدا شنیده‌ام پس اگر مردمان بدانند او در غلط افتاده البته از او روایت نخواهند گرفت و اگر او
نیز بداند که غلط کرده روایت نخواهد نمود سیم کسی که [illegible] از رسول خدا شنیده [illegible]
امر فرموده است آنحضرت بعد از آن نهی فرموده و او [illegible] منسوخ [illegible] از نسخ آن حکم اطلاع ندارد یا آنکه
پیغمبر از چیزی نهی فرموده و دیگر بار امر نموده این شخص [illegible] مطلع نیست پس این شخص منسوخ
را حفظ نموده و بآن عمل میکند و از ناسخ خبر ندارد اگر بداند این حکم منسوخ است البته ترک آن
میکند و اگر مسلمانان بدانند این حکم منسوخ است با او عمل نکنند چهارم کسی است که بر پیغمبر
دروغ نبسته و دشمن کذب است از بیم خدا و بجهت تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و فراموشی نکرده است
بلکه هرچه شنیده بهمان عنوان حفظ کرده است و بطوری که شنیده نقل نموده و زیاد و کم نکرده و ناسخ
و منسوخ را میداند با ناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک کرده [illegible] ناسخ و منسوخ
[illegible] آنحضرت نیز [illegible] عام و خاص و محکم و متشابه [illegible] و بسیار
میشد که از آنحضرت کلامی صادر میشد که دو وجه داشت کلام عام بود و کلام خاص بود و مردمان
آن [illegible] ما آتاکم الرسول
فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا [illegible] پیغمبر [illegible] آن [illegible]
آن نهی فرموده [illegible] پس امر آنحضرت نیز مانند قرآن [illegible] قرآن
از ناسخ و منسوخ و عام و خاص [illegible] کلام آنحضرت [illegible]
و مراد خدا و رسول را نفهمیده [illegible] از آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و آنحضرت [illegible]

اجابت

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جواب [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و دوایع ضرانه کلّاً و طرّاً از انواع و اصناف امم و مخلوق خدا را کافیست [illegible] این مقام
ولایت دارد جز [illegible] و دیانت در زمین [illegible] به هر کس [illegible] صحیحه و [illegible]
و خلاصه نقض نبود اگر ادعا نماید ظاهر و کذب محض و علامت عموم حقیقت [illegible] و دیانت
و سلوک ثبت از جمله ایمان است و مرتکب اشتغال ذمه [illegible] فراق [illegible] بعد از جواز است
و نیز از این خبر بهمه [illegible] معلوم [illegible] حضرت صدیقه کبری [illegible] ظاهر است
و فرزند حقیقی صلوات الله علیهم در [illegible] در اخبار نوشته [illegible]
داشته اند و مقام ولایت [illegible] مؤکد [illegible] صحیحه شده
فهمیدن و [illegible] در اسرار آل [illegible] اخبار نوشته [illegible] علیه السلام [illegible] مشهور
پس مراد [illegible] معلومات ولایت [illegible] و خلاصه از این خبر محض
لکن والله اعلم حیث یجعل رسالاته [illegible] دیگر [illegible] اخبار [illegible] از
شیخ جلیل [illegible] و علمای اخبار و احادیث [illegible] اجازه خود را
در کتب خود [illegible] و شرایط [illegible] حضرت صادق
علیه السلام [illegible] برادران خود [illegible] در زمان
رد و وصیت کرد که [illegible] به پسران [illegible] خواهند
به ایشان بخوانند و جز کتب خود [illegible] احتمال [illegible] و جایز [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] از کتاب [illegible]
[illegible] اجازه [illegible] روایت
نماید [illegible] از حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] و سجاده [illegible]
این کتاب بخط فلان شیخ است [illegible] فلان شیخ این صورت [illegible] و از شیخ
[illegible] در این باب از حضرت سجاد علیه السلام [illegible] و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
و جمیع [illegible]
[illegible] باشد و اگر دروغ [illegible] فلانی گفته است
[illegible] دروغ گفته [illegible] دروغ [illegible]
طرائف کتب [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] علوم دینیه و اخبار فقهیه و فرعیه
و احادیث [illegible] شرایط [illegible] باید دانست
[illegible] عقل [illegible] حقایق [illegible]

ملکوه بود

[illegible] تقلید [illegible]

در رؤیت حضرت [illegible] و ارکان علما

ملکوه بود به آن حضرت منکشف شده بود، این جمله را که ذکر کردیم از اصول و فروع دین بود
مرکّب [illegible] عقلای روزگار [illegible] فضلای متبحّر در تتبع [illegible]
مجرّد [illegible] در غلب امور غلط [illegible] ضعیف توانند بود [illegible]
تا موجب [illegible] آنچه [illegible] در اخبار
و احادیث مرویه [illegible] ولایت [illegible] از امیرالمؤمنین علیه السلام
[illegible] لهذا در احکام دینیه [illegible]
علم و [illegible] رسیده [illegible] باید دانست که خبر و حدیث
عبارت است از قول رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]
و خبر و حدیث [illegible] بر سه قسم است نخست خبر متواتر [illegible]
و از اخبار [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خبر محفوف بقرینه است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نقل کنند [illegible] این خبر را مستفیض میگویند و افراد
خبر واحد [illegible] صلوات الله علیهم
[illegible]
اصحاب ائمه علیهم السلام [illegible]
و آن کتب [illegible] اخبار [illegible] اصحاب ائمه صلوات الله علیهم
[illegible] کتب [illegible]
[illegible] در کتب [illegible]
غلط [illegible] روایات [illegible]

در بیان علامات خبر

[illegible]

خبر متواتر

خبر محفوف بقرینه

خبر واحد

خبر مستفیض

[illegible] اصحاب ائمه کتب [illegible]

شده بعضی از علماء حدیث [illegible] کتب [illegible]

و فضلا [illegible] علیهم [illegible] در کتب [illegible]

[illegible] تهذیب و استبصار و کافی و من لا یحضره الفقیه [illegible]

[illegible]

[illegible] خبر [illegible]

[illegible] مطلق [illegible]

[illegible] خبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب کتب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خبر حسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خبر صحیح

خبر حسن

خبر ممدوح

و حسن بود [illegible] خبر موثق [illegible] این خبر را حسن

باشد [illegible] ضعیف [illegible]

و این خبر [illegible] خبر [illegible] مجهول

[illegible]

[illegible] الصادق صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در تعریف ضعیف

حدیث قوی

حدیث مضمر

در تعریف [illegible]

[illegible]

هر که خبر را از دیگری خوانده یا شنیده باشد هر که سمعت عن فلان [illegible] و [illegible]
میخواند نزد او آن حدیث را بوده اجازه از او داشته باشد هر که خبر را اجازه داد از کلام شیخ [illegible]
دیده [illegible] که خبر را وجاده دلالت [illegible] که صورت که خط فلان [illegible]
در کتاب فلان [illegible] در کتاب فلان این حدیث بوده [illegible]
هر آینه کتاب از آن کس متواتر [illegible] کتب اربعه از مشایخ ثلاثه [illegible]
مصطلح علما آن است [illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] در بعضی کتب اخبار مذکور است [illegible]
کتب رجال و اخبار و احادیث مذکور است در چهار رشته کلمه امیر المؤمنین [illegible]
اطلاق طلاق می‌کنند و هر کجا گفته روی عن امیر المؤمنین علیه السلام مراد [illegible]
و خبر روایت از حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما [illegible]
با شهر کنیت امام حسن علیه السلام ابو محمد و کنیت امام حسین علیه السلام ابو عبد الله است
[illegible] اطلاق [illegible] امام زین العابدین علیه السلام
همیشه [illegible] علی بن الحسین علیهما السلام [illegible]
امام محمد باقر صلوات الله علیه [illegible] ابو جعفر و ابو جعفر ثانی بر امام
تقی علیه السلام نیز اطلاق [illegible] ابو جعفر [illegible] اطلاق [illegible]
از جهت راویان [illegible] و ابو عبد الله [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام اطلاق
می‌کنند و ابو الحسن [illegible] امام موسی کاظم و امام رضا و امام علی
نقی صلوات الله علیهم [illegible] اطلاق [illegible] ابو الحسن اول [illegible]
[illegible] و ابو ابراهیم
بر حضرت کاظم علیه السلام اطلاق می‌کنند و عالم [illegible]
[illegible] فقیه [illegible] امام علی نقی اطلاق [illegible] امام حسن عسکری [illegible]
صلوات الله علیهما اطلاق [illegible] امام حسن عسکری علیه السلام اطلاق [illegible]
و ابو محمد کنیت آن حضرت است [illegible] امام محمد تقی [illegible]
صاحب الامر اطلاق می‌کنند [illegible] غایب [illegible] و حجت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]

[illegible]

در اجازه [illegible]

در اطلاق [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] ابو جعفر مطلق [illegible] مراد ابو جعفر اول امام محمد باقر علیه السلام است و [illegible] عبد الله مطلق
علیه السلام [illegible] امام جعفر صادق صلوات الله علیه است و [illegible] از ابو الحسن یا ابو الحسن [illegible]
یا ابو الحسن اول یا عالم یا فقیه یا عبد صالح [illegible] روی عن رجل یا عن شیخ یا عن الشیخ
روایت [illegible] مقصود حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است [illegible]
[illegible] حضرت علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
امام رضا علیه السلام [illegible] ابو جعفر [illegible] حضرت تقی جواد [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] ابو الحسن [illegible] علیه السلام [illegible] امام
علی نقی [illegible] علیه السلام [illegible] ابو محمد علیه السلام روایت [illegible]
ابو محمد امام حسن عسکری صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible] امام علی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] جعفر صادق علیه السلام [illegible]
و امام علی نقی علیه السلام [illegible]
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه [illegible]

بیان اطلاق [illegible]

[illegible] علیه السلام

[illegible]
[illegible]

[illegible] علیه السلام

نهوت و کرم و عنبار بود در طلب ابواب از رحمت و تخت عنبر نکه و بالاتر تنبیه و صدر طلب شو قید بابی بچه
لکن بسبب آن حرمت الکری و عظمت جلالت مردان همیشه بابی جلوه در صدر مجالس و محافل
جلوه می داده و از فرط غیرت و کمال عدوان از دیوار حرمات ناخجسته زخم خنجر اندر عقیده بی کمیسی منقولا
ه اورا خلیفه مقرر کرده و مسود در جلو حضرت بامر راه بر بسار بزو و منظور آنکه استخفاف آنحضرت
بعد لاجرم حضرت قمی با سمو قطع مسافت بنمود تخت منزل رسید خلیفه در مقام معذرت برآمد آنحضرت فرمود
یا آخر صالح تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب پس از آنکه خلیفه بعد از سه روز
بمرد و این روایت صاحب خرائج الکلام مطابق با آنچه محمد تقی ذکر نموده و مذکور نموده و صحیح و نیکو
و حدیث مرتد و لفظ عاقر از قوم کاتب حافظ ... و یا عاقر ناقه صالح است در اکثار آن مذکور سطور است
و حسن بن محمد بن جمهور در کتاب الواحده مرکبه برادرم حسین بن محمد نقل ملاذ آن بود و مؤدب اولاد
بنی عباس بود ... از ترکان ... بود ... از جنس ... کدام ... بود با من ... ابو الحسن ... بنا بر ...
از برای خلیفه بازگشته بود بر خدمت امیر المؤمنین از نظر بود و ابن الرضا بیجواب ... امروز جسی
نفر و ... کرد که بشنود از ابن الرضا ... که ... الا آخر ناقه صالح تمتعوا
فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب ... در وقت ... فرماید
در انجمن ... این کلام ... کسی ... با ... و ... سه روز
سه روز ... وچون روز سیم رسید ... خلیفه ... در ... ترا ... فرو
سیم در رسید ... خلیفه ... دو ... گشته ... مرد
... و نیز در آن کتاب روایت ... روز ... از ... متوکل
تعقیر ... رسید ... متوکل ... امام ... راه ... از متوکل ... راه ... بر ... و در اثنای راه
بر ... ابو الحسن علیه السلام نیز با هم راه ... لاجرم نیز با هم راه ... نوشته و حضرت
... علیه السلام نیز با هم راه نوشت و ... از غلامان ... در این حال کرده
... حضرت امام علیه السلام ... عالم ... دعای ... مستجاب بود
... از ... متوکل ... نفرین ... حضرت ابو
الحسن علیه السلام ... هذا الّا الامن علامة ... اکرم ... الله من ناقة ثمود ... حرث
الا آخر ناقة صالح الفضیل الی الله تعالی فقتل الله سبحانه تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام
ذلک وعد غیر مکذوب در این عالم ... حضرت ... کوری
از ناقه ثمود ... صالح ... قرار ... و آن ... بود ... که آن ... کفر ...
... و ... و آن ... و ... از ... غضب ... گناه ... سه روز
... از ... بعد از سه روز ... و ... در ... آن
راه بت

حکایت آنحضرت با خلیفه

نقض حکایت با خلیفه

راه ثبت ... متوکل نیز تا سه روز دیگر ... هلاک شوی ... آن ... سه روز ادای آن تقدیم
بر کند ... متوکل ... رسید ... نیز ... و ... و تنفس ... بدعا حضرت امام
علی نقی علیه السلام ... دعای ... فرمود ... الگوی ... خبر ... شود ...
شأن داستان ... امام ... علیه ... حضرت ... در ... رسید
... علی ... علیه السلام ... تر ... اولین ... کسی
... و ... فرمود ... از آن ... آخر ... که
... در ... آن ... بجنبد ... بچه آمد و ...
روایت ... حضرت ... کرد ... در ... ناقه ... علی نقی
... ناقه صالح از ... ناقه ...
ناقه صالح علیه السلام ... قوم ... با آن ... و ... با ... کوه ...
آمد ... بزرگ ... آن ... روز ... نوشیده ... روز ... آن ...
... بزرگ ... و ... آن ... بزرگ ... قوم ... و ... شیطان
... نفس ... آن ... با ... از ... ناقه ...
او ... حضرت ... در ... در قرآن
انا مرسلوا الناقة فتنة لهم ... قوم ثمود پیغمبر خود صالح علیه السلام ...
... معجزه ... ناقه ... از این سنگ ... ناقه ... روز
... در ... آب ... روز ... قوم ... روز ...
... آن ... از ... قوم ... تا ... آن ناقه ...
... آن قوم ... معجزه ... آن ... آن ...
و بسبب ... ناقه صالح ... قوم ...
در ... از ... ناقه ... آن قوم ...
... ناقه ... روز ... عشره و نیز صد و
... در میان قوم ... که ...
... سه روز ... از سه روز عذاب ...
... ناقه ... شد ...

تحقیق در ... ناقه صالح علیه السلام

واین دو ستاره در ناسخ التواریخ و دیگر تواریخ به تفصیل مضبوط با ذکر [illegible] مذکور است فانظر نوشته‌اند با آنکه
مردمان [illegible] دیدند که [illegible] زنان [illegible] بزرگ و دارای [illegible] آن [illegible] طول [illegible]
ذرع عرض [illegible] از [illegible] صد [illegible] ذرع [illegible] و [illegible] ودرها [illegible]
[illegible] در زمان [illegible]
و [illegible] بود [illegible] آب [illegible]
[illegible] شد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] اعلام [illegible]
و معجزه [illegible] بود [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین سلام الله علیه [illegible] سید الشهداء علیه السلام [illegible]
[illegible] علی [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] معجزه [illegible]
امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین معلوم است [illegible] مقام [illegible]
علی نقی علیه السلام [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] و عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
معصیت [illegible] و عذاب [illegible]
و [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] ظلم [illegible]
المرسلین [illegible] مستقیم [illegible]
و غوایت [illegible]
[illegible]
[illegible] رضوان الله الاکبر [illegible]
[illegible]

تا معلوم است

تا معلوم است [illegible] حضرت [illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] از [illegible] علوی [illegible] از [illegible] طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible]
عجیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیان نقش نگین و دولت آخر حضرت
ابی الحسن ثالث امام علی نقی صلوات الله علیه

در فصول المهمه و تذکرة الائمه و کتاب الانوار و کتب [illegible] و کشف الغمه مسطور است که نقش نگین آن امام علی نقی صلوات الله علیه الله ربی وهو عصمتی من خلقه و در روایتی دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود
[illegible] نقش خاتم [illegible] الله الملک [illegible] نگین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] الملک لله الواحد القهار
[illegible]
[illegible] حفظ العهود من اخلاق المعبود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
جعفر صادق صلوات الله علیه [illegible]

باب نصوص و حجة امامت و ولایت
حضرت ابی الحسن ثالث امام علی نقی علیه السلام

در کشف الغمه در این باب [illegible] در خصوص نصوص مخصوص بر امامت و خلافت [illegible]
و وصیت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه وارد است از اسمعیل بن مهران روایت کرده‌اند که چون حضرت
ابو جعفر امام محمد جواد علیه السلام در دفعه نخستین از [illegible] به بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] امامت و ولایت [illegible]

نقش خاتم مبارک

نصوص امامت [illegible] علیه السلام

روایت اسمعیل بن مهران

خدا ای ... از آورد ... حیث ظننت فی هذه السنة ... و ... اقیم ...
در این ... نیز در این ... اشتر ... و زنده خواهم بود ... فلان ... معتصم رسید و آنحضرت
بغداد بخواند ... جثم و ... فی ... انت فابحث ... من هذا الامر
من بعدک ... از مدینه بغداد سفر ... بعد از تو ... امامت و ... فلان
با ... آنحضرت ... بر ... در ... دارا ... الفاسد
... فی هذه یخاف علی الامر ... ابنی علی ... در این ... برفتن
... و امر امامت ... از ... بر ... علیهما السلام و نیز در کشف الغمه ... کتب
از ... از ... در ... درگاه حضرت
ابی جعفر علیه السلام ... احمد بن محمد بن عیسی اشعری ... محکم ...
... علت ... حضرت ابی جعفر امام محمد تقی علیه السلام ... و نیز ...
... ابی جعفر و ... احمد بن محمد بن ...
و ... احمد بن عیسی از مجلس ...
... و احمد بن عیسی ... در ... الیک ...
... وصیت ... ابی ماضی والامر صائر الی ابنی علی وله علیکم
بعدی ما کان لی علیکم بعد ابی ... از ... و این ...
و دلالت ... از ... حق و طاعت و انقیاد ...
وجوب و لازم ... و ... وجوب ... رسول ... و احمد بن عیسی ...
... و ... رسول ... خبر ... آنکه ... نشنیدم و آنکه ...
... ان لا ... فوا ... و ... از ... آنحضرت ... بود ...
فلا تجسسوا بر تفتیش و تجسس و ... که ... تو ... بر ...
... آن ... الکون ... آنحضرت ...
این ... رسایل ... و ... و نیز ...
... و ... آنکه وقت آن ... شما ...
... و ... ساکت ...
... از ... طلب ... از ...

در آن رقم ... کار ... بحیله ... آنحضرت ابی جعفر صلوات الله علیه ... الا الاکبر ...
... از ... ابراهیم ... کرده ... محمد بن فرج ...
و در کار امامت و ... امام زمان ... محمد بن فرج ... و از ...
... و نیز نوشته بود ... آن ... بعضی ... و ...
... مشهور ... و موجب ... آنحضرت ... توجه ...
هم اکنون ... که ... و ...
... و در این ... در آن ... حضرت ابی
جعفر علیه السلام کار امامت ... تفویض شده است ...
... که ... آن ... از ... ایشان
نوشته است ... آنحضرت ...
و در این ... از ... مولا ...
... ابو جعفر ...
هم اکنون ... آن ... از ... ابو جعفر ... توقف ...
... ابو جعفر از ... این ...
... مقام ... و علا و ... از ...
... توقف ... کار ...
... آن ... الیوم ...
... حضرت ابی الحسن امام علی نقی صلوات الله علیه ...
و ... کشف الغمه ... از ...
... حضرت ... عبدالله ... و در اجماع شیعه بر امامت
حضرت ابی الحسن علیه السلام ... امامت ...
... علی التفصیل ... باز کنند ...
... امامت آنحضرت علیه السلام ...
... ابو جعفر اشعری ... امامت آنحضرت اجماع ...
بر امامت آنحضرت ... از ... اول

خوارق عادات امام ... بامامت ائمه دوازده گانه صلوات الله علیهم و طریق ... شیعه است

ذکر نصوص بر امامت حضرت امام علی النقی از پدران بزرگوارش علیهم السلام و ابن صباغ در کتاب

فصول المهمه ... ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام ...

[illegible]

نقی بر امامت او از جانب پدر بزرگوارش علیهما السلام شیخ مفید علیه الرحمه نیز در کتاب ارشاد

[illegible]

حضرت جواد علیه السلام [illegible] ابو الحسن علیه السلام [illegible] و قول آنحضرت علیه السلام [illegible]

بلوغ آنحضرت علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

و قول حضرت امام محمد جواد علیه السلام [illegible] امور الیه [illegible]

[illegible] امام علی نقی علیه السلام [illegible] امام علیه السلام [illegible]

[illegible] و قول آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت امام علی

علیه السلام [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] امام محمد تقی [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد العظیم [illegible]

[illegible] امام علی نقی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امامت امام [illegible] امام علی نقی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الثانی عشر

علی نقی علیه السلام [illegible] العارف

[illegible]

[illegible] حکم عقل و حکم شرع [illegible]

[illegible]

[illegible] از زمان آدم [illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بکلیه برطرف از آن ضلالت است و این قوم چنانکه بر این روش بروند بر کفر خود بلکه بجائی بدتر بلا گردد
و نفاق که نیز بشده [illegible] مؤثر ختم دیگر آن در الوهیت و رسالت معتقد خاتم و در باطن ایمان
نیاورد و چنین کسی چگونه تابعیت نماید و حال آنکه عمل برأی میکند و گمان خود و لیکن بر تطبیق سؤاله
در فهم و تطبیق [illegible] است و این جماعت از شرع که در دین [illegible] افکار و قبیح افکار
خود غافل هستند و با آنکه خدا فرموده در قرآن و در [illegible] بیان و تحقیق عمیق کرده در برابر خواهش خود چند
در فروعش شرع [illegible] نمایند [illegible] در اداره [illegible] کتاب خدا و [illegible] دین خدا و بیان و
تأویل و سنت سیره رسول و تفسیر و تعبیر ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین در کارنامه بنام الزمان
و بارنامه الی الابد [illegible] دقایق جلالی و حقایق [illegible] تمام الکلام [illegible] است تمام
الکا نشده و در این عبارات [illegible] خفا رسیده [illegible] و جهت ضلالت بار آورده اند و حال
آنکه خداوند تعالی در کتاب خود فرموده ما فرطنا [illegible] در این کتاب [illegible] خود و با این همه [illegible]
الیه [illegible] هیچ چیز را [illegible] چنین [illegible] جامع و مانع [illegible]
رساله [illegible] تفاوت و نهایت [illegible] ثم [illegible] خدا [illegible] و الصلاة
[illegible] تخفیف و [illegible] از [illegible] و از [illegible] و [illegible]
و [illegible] بطینة و [illegible] فیفه [illegible] و احکام [illegible]
شرع [illegible] و حال آنکه خدا [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] و [illegible] خدا و [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] در تبلیغ اوامر [illegible] و تبیین احکام [illegible] و در [illegible]
[illegible] در این [illegible] که [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] تمام [illegible] از [illegible] تمام [illegible]
چگونه [illegible] و حال آنکه خدا [illegible] و [illegible] و جز [illegible]
خلق و [illegible] تعالی [illegible] و [illegible] برای [illegible]
چگونه طالب راه حق باشند و چگونه [illegible] حق در آن [illegible] و حال آنکه از [illegible]
[illegible] و [illegible] و هیچ [illegible] و [illegible] علم و [illegible]
[illegible] و [illegible] تمام علم و معارف [illegible] آدم [illegible]
از [illegible] است و علوم و معارف الهیه از [illegible] و [illegible]

[illegible]

باکم دارند

بلکه در حقیقت کفر و کفار است جز تسلط و غلبه و استیلاء و قدرت و سلطنت [illegible] الرحیم
کفر و [illegible] است و بر خدا [illegible] غالب [illegible] و در توسط [illegible] و غلبه [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] عظمت و مهابت [illegible] ذو القوة المتین
[illegible] است و آدمی [illegible] و در [illegible] دانستند و [illegible]
آن [illegible] از راه شرع منور [illegible] و آن از حق و باطل [illegible]
خدا و استفاده امور [illegible] و فوز و [illegible]
او افکار [illegible] ضعیف و [illegible] مرتبه عالی و مقام رفیع [illegible] راه و طریق است
[illegible] است [illegible] دو امر [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] علم و معارف و علوم الهیه و [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] راه [illegible] و ضلالت و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] بین المشرقین [illegible] من حیث لا یشعرون و [illegible] من حیث لا
یشعرون [illegible] علم و حکمت [illegible]
[illegible] و معارف [illegible] از خزاین علم و [illegible]
[illegible] عمل [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] بحقیقت [illegible]
[illegible] علم و [illegible] موضع [illegible]
و [illegible] نفس [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] و [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] ان اکرمکم عند الله اتقیکم [illegible]
[illegible] نصوص [illegible]
[illegible] آن نصوص [illegible] بشریت و کتاب [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] لاجرم [illegible]

رسم صفات ... امام علیه السلام ... بغیر معصوم خدا ... و کمالات احوال و ... خلیفه ... [illegible]
و ... داد و ... دوستی ... قبیل ... [illegible]
از معاصی و مخالف بر ... اتفاق دارد ... متفق ... [illegible]
اگر ... اجماع امت ... [illegible] ... متواتره ...
و ... علیه السلام ... [illegible] ... الا ... و ...
در ... [illegible] ... سلام الله علیه ...
از ... [illegible]
... [illegible] ... خیر البشر ... فقد کفر
لا ... [illegible] ... علی ...
از ... سلطنه ... [illegible]
جسته ... [illegible] ... سلطان ...
در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... خلافت آن حضرت و ... مخالفین آن حضرت
... [illegible] ... صلوات الله علیهم
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
و ... [illegible] ... امام ...
... [illegible] ... معصومیت از ذنوب و خطا
و ... [illegible]
لاجرم ... [illegible] ... امامت و خلافت ... [illegible]
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ... [illegible] ... امام ...
... [illegible] ... معصوم ...
... [illegible]
... [illegible] ... امام علی النقی ...
... امام حسن عسکری ... [illegible]
... [illegible] ... علیهم السلام ... [illegible]
... [illegible] ... امیر المؤمنین و سایر ائمه

معصومین

معصومین صلوات الله علیهم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... فاطمه علیها السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امامت ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه ...
علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... امامت ... [illegible]

بیان ظهور امامت و خلافت
حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه

خفی نماند که ... احوال حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه رقم کردیم ... آن حضرت
... [illegible] ... ذی الحجه ... [illegible] ... محرم
... [illegible] ... لاجرم ظهور امامت و خلافت ... [illegible]
... [illegible] ... ابوالحسن ثالث علی رابع حضرت امام علی النقی صلوات الله
علیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

آفریننده ارض و سما و بخشنده ملک [illegible] ناظم مناظم [illegible] و [illegible] معالم [illegible] اعلام [illegible]
داد و نیز بود در این وقت [illegible] ظاهر [illegible] امور [illegible] و تولیت [illegible]
[illegible] در ذکر [illegible] از کتب [illegible] و آل ائمه [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] از [illegible] علیهم السلام [illegible] است [illegible]
آن امام [illegible] از [illegible] الله [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] رقم [illegible] لهذا [illegible]
حضرت امام [illegible] تقی علی بن محمد التقی صلوات الله علیه [illegible]

علی بن محمد است تقی	هست [illegible] تیغ تقی
هم فروغ است [illegible] خورشید	هم فریدون سلالة جمشید
رستم [illegible]	[illegible] فلک
ملکات [illegible]	حرکات [illegible]
تیغ بهرام [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible]
همه اوست [illegible]	[illegible]
خلف حیدر و امام انام	هم [illegible] سلام

[illegible] علم [illegible] آن [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افغان [illegible]

بعد از ان

بعد [illegible] افغان [illegible] و [illegible]
[illegible] و از [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] افغان [illegible] ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوسعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقایع ۱۲۳۰

[illegible]

سازد

[illegible]

[illegible]

دولت بر دوشت و در دست بابک و فرزندان بجمیع طاقت عظیم از لشکر او بود و در نیمه
بیکسیه است بابک خرمدین طرفان سواران به جواد، ابو ... بر جمعی و ... طارمی شبه
و اقرنیه از نو همین لشکر بود جز افشین اینها سوی نشت مکتوب به ترک جلالی اکان بر
اسود بن صعب بر گذشت داد و در مرغزار بدشت و بر و فان لوه جبان قریه صف
آن بود در سنه نه بود موجود با بید با هر طرفان سو جستند بیم رخ تو افشین روان از
خبر ترک از بعد مکتوب ذکان افشین آگاه شد بجهم و بنور رجعه و دستهایشان عطاه
طرفان بولیه و دعقل شکر بر دو دست خست و او سو بجستند از پی سو بدراه افشین فرزند
یاقوت حموی در معجم البلدان گفته با بیم معقوف در او اسم و غنی بجمع نزدیک بزرگ داد
بهمن آذر با کان سه و از تخت افراز بر دو نام دوشت جز مرد ان بن محمد بن مروان
الحکم ولد از دختر و از آذربایجان در زمان نیکر از حبش ... و جلدان الحکم یک آنجا بود باز گشته
باز که بود در آن زمین در سر کجی بسیار دشته لشکر ... بود و در آن ... عظیم
و جبال خسک مراکز برده بر لشکر ابو اقربه المراغه و بدبه قریه المراغه واقع با بسط ج
و از آن پس لفظ قریه بولحدو فصل که مراغه گفته و مردمان آنجا بردان بنا نهاده و از آنجا تا
آنجا تو سو ... و مردمان بر آنجا العین گرفته و فوز که او رخته و عمارت بنیان نمود
و خیر له بر آنجا بابان رسید و نوبت بر عمال بنا ... و آن شهر دار الملک و ضیع ابی خود
بن عیان شهر در آنجا بکها ... لذ خزان رشید قدار آن پس ... و جاه بنی اسد ... اوز و در و آنجا سراز
دکان بر صحیح و بعد بر در آنجا و خزیمه بن خازم والی ارمنیه و آذربایجان در زمان فلو ...
رسیده کرده بود و آنجا سوار جمع و حصین و کلا و بنی ... از سور ... گرفته آنجا در آورد
و از آن خبر بجز بابک خرمی فلاهرتی مردمان ... شهر ... سکونت و تحصن اختیار کرد
و در زمان خلافت مأمون هم از علی او و از جانب ... احمد بن محمد بن جنید فرستاد ... عم
نمود و دیوار شهر سور قلعه نمود و از آن پس مردمان از هر طرف بآنجا آمدند ... گرفتند
و این شهر همیشه قصبه آذربایجان و دار الملک بزرگ و عمارت و دوار و رفقا بسیار است حمد کثیر از
انواع علما و فضلا و مشایخ و عرفا و ادبا و شعر و محدثین و فقها بین شهر بنا کرده و منسوب شده و قار علوم
مختلفه کثیره و بهتر از جامع ... و انجمن ... از سقف ... دوال ... کتاب شب
موضع نمود و در روز شنبه بیست و ششم شهر رجب ... دویست و ششم در شبانه روز بر اکثر

وانیوقت

وانیوقت قریب بنود و سی دو نار به پناه بود و بیجای مرغزار مهم چند موضع گریه و در این وقت از بلاد بابک آذربایجان آمده است

بیان حوادث و وقایع سال دویست
و بیست و یکم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال محمد ارکین وامیر بلاد او بود در بند و قید گرفتار جعفر بن ... در ذی قعده از دیر آمد
و او سو و ... بود و طلب تن شد بر جواب بجو شکر حمل کرد و در این سال افشین بر بابک غدار
خنکی شد و او سو و در بند اینجا روانه گشت حصار ... از حصن و فضای محبه جز بر لشکر که آنجا رفت در
سال البصره و ... بیاره نزد بحیره ... باشد و در این سال محمد بن داود بن عیسی بن موسی بن محمد بن
علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشم بن عبد مناف ... امامت بود و در ماه سوم ۲۳۳
بلوشه و نیز در این سال آدم ابو ... ابی ایاس در تفصیلات ایشان محلا ... از ایشان بخاری در صحیح بخاری
رفت آن جست بر او ... ایشان لشکر وهم در این سال احمد بن محرز قاضی ... وفات از این
سال ... بحال ... دیوان زمان گشته و این قاضی احمد از علما عاملین و زاهد سالکی بود
وهم در این سال یحیی بن ابان بن صدقه قاضی بصره که گفته بجو ... از اصحاب ابو الحسن شیبانی
صاحب ابو حنیفه بود رفت اقامت بر او رخصه برده و نیز عبدالرحمن بن مسلمه ... که اثنی صاحب
... از این شهر در فانی ... باقی سال ... و هم در این سال عبدالکریم بن المعافی بن عمران
موضع ... اصحاب ... در یوم ... شد و ... بود و نیز در این سال عباس بن سلیم بن حبیب
از در موضع از بین ... بر ... ملال ... ر آن پس بر بسته و بر آن اجر الانتقال بسیار شد

بیان وقایع سال دویست و بیست و
دوم هجری و محاربه با بابک خرمدین ...

در این سال معتصم بالله خلیفه عباسی جعفر بن دینار را خیاط که بود افشین بغر ... و هم از آن نزد ابناخ را
بر بغداد بر لشکر ... در هم بار عطایا لشکریان و دیگر خالج و نفقات حیز که ... افشین روانه رفت
و نیز در این سال در میان لشکر افشین و ... لذ ... بابک خرمی که ... سواد از ... خوانده خنگ لشکر
و سپاه ... نبود ... فرستادن سال ... و دیگر ... دهار خرمی دیوار ... که طرفان
فرمان ... و سال ... و ... و هم از نحو فاکه مرد و احوال ... و عود سو ... داد
افشین روانه لکو ... این ... و در ... فزار ... افشین ... نبود لاجرم ابناخ آن ... ر
در جمعی ... ... نمود، ... افشین ... ترکی ... جعفر بن دینار ... در ... و دینار ...

وصول محمود ارکین
خبر فتح بر ابن ... عضار
خبر ... محمد بن داود
وفات آدم بن ابی ایاس
وفات احمد بن محرز قاضی
وفات یحیی بن ابان
وفات عبدالرحمن بن مسلمه
وفات عبدالکریم
وفات عباس بن سلیم
وقایع ۲۲۲
جنگ و محاربه با بابک

افشین دو سه بار بیند و از آن پس افشین در ماه ایلقار هر که سوار از بابک جدا شود در موضعی تنها کند
و او نیز بصوفانه نزدیک بود فرود آمد و خندقی کرد و آنجا مقیم بود و مکتوبی بجانب ابو سعید نوشت و ابو سعید
از برزند بجانب برابر او بر طرف رستاق کلان رود فرود آمد و فاصله میان ایشان سه میل بود و لشکر
بود و خندقی ساخته و افشین نخجوان در کلان رود نزد یست در این اثنا کسی بیامد و خبر داد
که از سرکردگان بابک غلامی کسی را ادنو اذنین منسوب بود افشین لشکر را آگاه کرد و عالی خو بود و کوه
شرف بر رود اردوغ جای عالمی است و در کمین فراز سواران مسلمانان یکی مقتضی نزدیکی و علاو
در حصن و دژ منزل نزدیم و این بخبر از آن بود با بابک و گفته بود عالی خو بود و علم دلاور
ذکر علم غرور و جلادت گفتی و فرزند همه عالی خو سواران بود و مقتضی تمام شوکه بافواج لشکر بود
تعبیه انداز فرا آورد پس با هر دو عالی خو سواره که در اقلیم مسکن دارد و در این دره دو ... افشین
مکتوب ظفر بن علاء سعدی و حیان بن خالد و مهر سواران از فواد ابو سعید نوشت بگوید از سواران
خلجی و دیولاد فام بر فاش غرو جنگ آوران کوه بر بحر به خاصه با مور جمعی دانی مردم جنگ
آور در بیابان انشا از کلان رود جنگ ... در شکم فرا آورده و از شورش لشکر جز جنگ سوار
و با نصیبه و شقشقه با تیغ لشکریان افزود و موانست انبوه شد لاجرم بیشتر لشکریان ما شغل بود
در بند ادم و ما نیز بر میدان برنشستند و ظفر بن علاء با لشکر خود و قبل از طلوع آفتاب
بر رود اردوغ بایستاد و مردم کوه بانیه پاسخ عبور دهند چون سوار از کلان رود ... دو دانه
تکفیر در یک جنگی یکی پس از آن گروه نزدیک که سوار برده بود گرفته و قبل از آنکه خود را بحر اسب
بانک برکشد به رود اردوغ پوشند پس از آن مکان که سواران بر بالا در سر آن نفس اندر نقب شنیده
و دامن سواران از تن بیرون کشند لاجرم عامه سواران ماهر شدند و درک عبور داده و جماعت کوه بانیه
جمع ... سواران را پیاده شدند و بر کوه صعود داده و عقال کوه را از فراز کوه سنگ بر فشاندند
خود را در بند و جنگ گرفتار بالا به آذین پولس و جهان بود افشین در آن جنگ ... و در این راه
اندر راه آدم و آن تنگ از که اندرون که بتفتیم آگه شده بود و تنگی راه تنگ که بود لیکن
تنگ غیبه از ... که بود مردم کوه بانیه اعلام با خود داده و در کوهها پنهان
و در آن موضع از آنکه بر ظفر بن علاء و حیان بن خالد شرف یافته دید بیش ... بود و
در آن دره ... عملها و جنس داده لاجرم جماعت کوه بانیه بر قله جبال ... بوز آویخته
و ظفر بن علاء و حیان بن خالد با علی اذنیر ... سوار که نفر باز گشته ... در ... طرق

دراز

افشین ... عمان

سلامت از آن بیرون آمدند ... و تنگنای اندر بند ... آذنیز بالحسین ... کنند و جمعی کشته
شدند و باقی از ایشان سواران ... بحربی ... طرفان آن مردم کوه بانیه ... افشین ... ابو سعید
در بر ... جا بجا ... بابک ... و جهان بود و آذنیر دست لشکر ... بود بیف
با نیزه پیاده ... و صف ... راه تنگ ... جماعت کوه بانیه ... بود
علمها سواران ... افشین ... اعلام ... بظفر بن ... گشته ... لشکر ...
امور ... بخاصه ... و ... لشکر افشین ابو سعید ... ابو سعید
تعریف و ... افواه ... و ... سواران ... ماموره ... جنگ ...
فارسی ... آذنیر ... راه تنگ ... لشکر ... فرود آمد و
و ... نوشته ... ظفر بن العلاء و حیان بن خالد ... بعد ...
و ... تر ... بخشی ... چنگ ... و فرود ... لشکرگاه
افشین فرود آمدند و جمعی از ... اذنیر ... بود ... عبور
در معجم البلدان ... کلان رود ... و این رود ... آذربایجان ...
واقع است ... افشین در آن ... بعد ... صوفانه ...

اول فتح ... بابک ...
... و در اکثر مسلمانان وقتی ...

در این ... سنه بیست و سه افشین ... خلیفه بغداد ... بابک ...
به ... و مسلمانان ... از ... قلعه ...
... میان ... خلیفه ... افشین ...
... کلان رود ... برخلاف ... از آن ...
و ... بودند ... کشته ...
... سواران ... لشکر ...
... فارسی ... و ... مکتوب ...
... لشکر ... توقف ... لشکر ...
... لاجرم ... لشکرگاه ... توقف
... لشکرها ...

... معجم البلدان ... صوفانه ...

و اگر نگاه داشته و داشته از دیگر سواران اکثر برده و بیادگان در لشکرگاه پیشتر از تفنگ
و دو رنگ و سوار و توقف برگشته را که بیابان نجیب دارند در تب یک پیاده تفنگ
تا چند یابند در این بیابان و دو راه نگاه توقف کنیم و در این بیابان جنگ بیابان
بریم و دهی اینکه در بیابان و دشمن از دو ان از رفتن نیز سامان تنها دو ساعت
رفتار خانم و فوقش دارد یک هم اگر که دشمن در بیابان نیز به سه دیگر تعقیب
حمله از نیز در ده و در سوار از در بیابان و در تحت نگاه که در نظر تر کنی شده ایم
افواج از رفتن یادگیری فاصله خواهیم و بیک از نوشت تنگ برده با سوارانند در تنگی
بر پیاده ها و نقشه است برد و نقشه فرمود اهمیت کند و کند به افواج
فرمان است امر بود نوشتم او دیگر یکی نقره فرنگی و صرف که تاکتیک ایران نمی‌شود گاه
لکه سه ساعت روشن و گرفته نیم و چند ساعت تا که از ده بر نوشتم اما در نگ نفنگ تفنگ
معلوم رسیده و در آن وقت جهت جنگ شده بود و بیابان ترتیب داشته او با نهایت حرکت لشکر راه
لب یابند لا جرم افغانی بر حسب حکم فرمانده بود فرار نمود و چند رو یک دو روز در آن بس که تر خبر داد از
خوشی بر سینه از آن قرار روز نیز فرمود و ناله ها بر دو بر جوار نزد موجب و بر این که رسید تا
افغان ها در دو ری شکسته یک در تاخت و بر شنود رسول بر جهت تا تمام نگاه تر است از پیاده تر شوند
بعد او و او تجاعت وقت نجاعت در بیاد شدند را هم دو تن جی نگاه از اینکه دوازده
او و سب کشته شده تا بوده در اینکه و باز فرمانده الا که تمام فراکان افغانی به بردند و خود را نگاه دارند
آنکه و چند نفر با این جزء از سپاه و در حرب ایشان نیز حق در حرکت و بر بی لکه خود تا موافق جز نصف
تا کوتک یکی نگاه رسیده آنکه سختی گاه نفر گشته و دو در روز در تنگ و را از مدار تا آن بس بر گرد
جدا شد و خود سوار آن که چند تنگ در این مرتبه بیجا از فرمانده از دفعه تنگی نبودند بودن سی تن
سعید سوار یکی نجات، تجاعت بعد از آن موقف اول توقف داده و پیاده بودند از تنگی هر که
نیز بر در تیر رسته در صحرا نیافتند و افغانی دو در حوالی آن وقت رسیده که در حد بیابان از جای
اختیار و دو بیاده صف بود نمودند که از آن که به بیابان تاخته سوار آن که در این شهر و در تنگ بودند
سواران که او جزء از سپاه سوار و دو حرم در چند تنگ نظر جدا کرده به تازیانه پراکنده و در این
کوه ها نفسی تنگ خبر گرفته و از در روز از آن پس برگشته ایشان را که در حصن ظهیر جهت
گرفته و در این مواضع محمد خبر بر گرفته و آن مواضع را که در نجات خدمت و ابو سعید خان فرستاد

ابو سعید آن روز، به گرد نمود و جمع و روز دیگر بر آن لشکر با سپهی بر حوالی آرد و در حوالی که دار کلانتری مقیم
خانه بجوید و برد و سرکرده ها دو جزء و فرستاد که آنها حاضر نمود و جزء بر دو دار و در رسید و ابو سعید
نفر یک و به نفر بود، به ترتیب دفتر تخمین جماعت بود توقف نمود و برد و همراه لشکر با افتادگی
و خیمه بود و آن را بها و طرز بود به سه موضع ذکر آن راه آمده و شده و در نیم سوار و
مسعود بنصرت، ظاهر آن راه مواضع چند که بود آن راه کوه باشد و نیز نفر بود و در همراه پیاده
سنگ تا ما نمود و عقب چند قد برادر آمد و جزء یک راه برد بر آن کوه نگاه کرده و همراه از تنگ ها
و این تو امیر خانه ابو سعید سوار به اطراف ولایت از گذشته و افغانی مقر خود دایر باشد
و جزء روز پنجم آن ماه در رسید و قصر بود خانه بیجا که خلق و سوار نفر جان بیکاران و سواران
تا این قلعه و سوق و دار سواران آن دو جزء جواد و جزء بود در لشکرگاه خود گرفته و جزء به
بر آمد و نیست و قلعه و از جبل که انزا شده و بیابان ها بود از آن جهت نقطه این کوه ها بر جزء داب
و خود بود و در پیاده برادر ها مجتمع و بعد، خود بر در بود جماعت جماعت گرفته و در یک از خود
لشکرگاه بعد و نیز ابو سعید خان جای آنها گاه و جماعت قرار گرفته را که جز دیگر تاب سوار جای جز
تا، به جای افغانی آمد و آمد و سواران در نزد لشکر بر کنیز و دار آن که بس یار، همه خندق
حفظ کشید و جماعت خود بود لجه کرده افراد بود و جز سوار بگیرند و در همه جا خندق کرد
خانه بود و افغانی جهت سواران نیز و شده و در نید و در جهات بید از اکثر و جهان دار
و سوار بجز بدان لکه شده و خیمه از نیم گاه بر در چند و آن زمان مطلب دقیقه فرو گذاشته
تا از جمع نیز گذشته و دیر طرف سواران که راه بردند و در جماعت سوار آمد بود، بر دو صحرا جای
معلوم با علم بر آن قصر جز نیز با کوه بیابان در جزء بیجا امر نمود، بجز آنکه دیگر سواران بر جزء
به جو آب آمد از زد و رو هم در آن که بود روز چند ان خندق ریخته در فضا تا جوار و تا در بالا کار
کوه ها پیاده ها جز کند و سواران بود که ملک آنها هر چه آن تپه را در دیگر سوار رفتند و آن
سواران بود به چند دسته مقرر نگاه داشته و در مرابط توقف داده هم از همه ده دسته
از فرسخ راه پیاده به برد دسته، به اندازه یکی جز بیت بود و هر دسته از سواران تمام تر کرده باشند
پیش دسته ای از آن جز در دیگر افغان و توقف کرده و هر دسته، ساعت صف نمود، بجز آنکه دور جزء پنج بیت باشد
و جز تنگ و صحرا که نظم بشنید با بیست خانه از آن با یکی که تنگ و آن در دسته به دست برم
پهلو او دست چپ و قلعه جزء در تبه و با تمام افغان جز آنکه آن کوه در دسته سواران در کرده

که بعد از آنکه لشکر خود را در برابر کوه و زمین توقف نمودند دو سه روز را گویا به حرکت گذرانیدند
و از آن طرف افغان جماعت در مقابل هم فرود آمده اگر در شب نگاه بود [illegible]
نمودند و اکثر آنها [illegible] و باقی هر دسته از پیادگان [illegible] موضع ها را [illegible]
تصرف شده پس ملازمت نمودند آن کوه و خندق خود نگاهبان [illegible] مجلس [illegible]
انتظام نخیمه لاجرم آن جماعت با این سوالات مجال [illegible] و بعضی از حفظ خود [illegible]
[illegible] بسیاری از آن جماعت پیاده دیوار را [illegible] آن شب [illegible] آن ساعات [illegible] بود
[illegible] و [illegible] جماعت در [illegible] خندق تا ده روز مشغول شدند
و افغان در روز [illegible] دفع خندق شدند و آن خندق [illegible] قسمت [illegible]
و سرکردگان لشکر [illegible] و [illegible] روز [illegible]
آثار این حال [illegible] در [illegible] مقدار خاک [illegible] و افغان بود
[illegible] در روز ها را این حال [illegible] افغان [illegible] توپ [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] این سوال است [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] و [illegible] افغان [illegible] از [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] از لشکر [illegible] در این [illegible]
[illegible] خندق [illegible] سپاه [illegible]
و [illegible] آن لشکر [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] خندق [illegible] خندق [illegible]
روز [illegible] و خندق [illegible] خندق [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] سوار [illegible]
[illegible] افغان [illegible] افغان [illegible] راه [illegible]
و [illegible] از [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] سوار [illegible] خندق افغان

آمدن [illegible] افغان

[illegible] و [illegible] افغان [illegible] از آن [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] از [illegible] دو [illegible]
[illegible] از مردم افغان [illegible] در پشت دیوار خندق [illegible]
و [illegible] افغان [illegible] از
و [illegible] بود و در [illegible]
[illegible] جماعت در [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] افغان [illegible]
[illegible] و [illegible] افغان در [illegible] از [illegible]
[illegible] اطراف آن [illegible]
از [illegible] از کوه ها [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و [illegible] خندق [illegible]
جماعت [illegible] از آن [illegible] افغان [illegible]
در [illegible] خندق [illegible]
مردم [illegible] از آن لشکریان [illegible]
[illegible] و در مواقف و مواضع [illegible] افغان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
از چهار قسمت [illegible] افغان
[illegible] و [illegible] در [illegible]
و [illegible] افغان از [illegible]
در [illegible] و [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سواره و [illegible]
و [illegible] کوه [illegible] و [illegible] دیوار [illegible] آن [illegible]
و [illegible] آن [illegible] راه [illegible] سوار
[illegible] از آن [illegible]

وچون سپاه بیابان بگذشت باز مراکز و معاطف و مواضع خویش بیرون آمده بکار خود باز مشغول شدند و علامت سیر
بیابان ضرب طول بود افشین بخواست توقف کند از نواحی کوه دست باز می‌داشتند و مردمان
از هر جهت و گوشه جماعت [illegible] و در میان ایشان خود توقف کرده و [illegible]
و ابو سعید [illegible] افشین [illegible] و جعفر را [illegible] و با ایشان آمد [illegible]
و مسافت این شهر [illegible] فاصله میان راه [illegible] از طلوع فجر تا [illegible]
وچون خورشید [illegible] در [illegible] با بابک جنگ [illegible] کار افشین [illegible]
بود و [illegible] بر فراز آن [illegible] تا [illegible] طریق بود [illegible] از [illegible]
[illegible] ابو [illegible] بابک [illegible]
[illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] از عقبه [illegible] افشین [illegible]
[illegible] طریق [illegible] افشین [illegible] این عقبه [illegible] بابک
[illegible] افشین [illegible] توقف [illegible]
[illegible] افشین [illegible] توقف [illegible]
و نیز افشین [illegible] در میان [illegible]
خندق [illegible] ابو سعید محمد بن یوسف [illegible]
بن جعفر خیاط [illegible] توقف [illegible] و احمد بن خلیل [illegible] مامور
[illegible] توقف [illegible]
[illegible] محافظت [illegible]
و از آن طرف بابک [illegible]
این [illegible] افشین [illegible]

حال آغاز کار و ابتدای افشین
سپاه [illegible] بابک [illegible]

افشین [illegible] از [illegible] در دروازه [illegible]
[illegible] افشین [illegible] از خندق [illegible]
[illegible] بابک [illegible]
موضع [illegible]
آگاه [illegible] بابک [illegible]

آغاز کار [illegible]
و بابک

[illegible]

[illegible] افشین [illegible] بر [illegible]
و افشین بر آن [illegible] بابک [illegible]
[illegible] از آنکه [illegible]
[illegible] ابو سعید و جعفر [illegible] و با احمد بن خلیل [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] و از آن طرف جماعت [illegible]
بابک [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] ابو سعید و [illegible] احمد بن خلیل [illegible]
پس جعفر بن دینار [illegible] افشین [illegible]
بابک [illegible]
[illegible] از طرف [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
از [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
و افشین [illegible] و ابو سعید [illegible]
[illegible] احمد بن خلیل [illegible] جعفر خیاط [illegible] دروازه خندق
[illegible] جعفر خیاط
در آن [illegible] جعفر [illegible]

بمکی ساد و بیان نفیس کوکج باز گشت و سواران جلم در لکیز تا آنها تا به دروازه بذ رسیدند
و چون از آن تنگه در گذشت لشکر بلند شد افشین از آن صدای نفیر و بیابو باز گشت و جعفر و جماعتی
از آنکه از عقب [illegible] و از [illegible] جعفر از جانب جعفر [illegible] گفته و از طرف
بابک گروهی از سواران جنگ آور به او حمله آوردند [illegible] و در میان سپاه افشین و بابک
جنگی [illegible] و بخت سوار [illegible] و خنجر [illegible] بسیار [illegible] و از هر دو سوی [illegible]
همه [illegible] شدند و جمعی مجروح [illegible] افشین باز [illegible]
بگذاشتند و افشین در همان [illegible] به دفعه [illegible] ابا بجعفر و سواران [illegible]
[illegible] گشت و [illegible] کار [illegible] نمود [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] و در میان دسته [illegible] با ابودلف
[illegible] از مطوعه از مردم بصره و جز [illegible] با جعفر [illegible]
[illegible] مطوعه [illegible] از افشین [illegible] آمده و از طرف
[illegible] عبور داده [illegible] بطرف بذ رسیدند و [illegible] جستند و [illegible] و جلادت
در آنجا [illegible] و [illegible] دیوار بر [illegible] آمدند و جعفر با افشین [illegible]
[illegible] را [illegible] از [illegible] جا [illegible] دارم [illegible]
و [illegible] در [illegible] دسته [illegible] کرد [illegible]
[illegible] باین [illegible] افشین رسید [illegible] کوه
[illegible] مطوعه
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] لاجرم [illegible] برگشتند و از [illegible] کار [illegible]
جستند و [illegible] از [illegible] لشکر [illegible] افشین [illegible]
[illegible] و جماعت [illegible] از دیوار [illegible] آمد و [illegible] افشین
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر
[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] در این ملک [illegible] و [illegible]
[illegible] موضع [illegible] افشین [illegible]
[illegible] بابک [illegible]
[illegible] افشین [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر خیاط [illegible] از نهایت خشم [illegible]
[illegible] بابک [illegible] ساخته بود [illegible]
[illegible] جعفر از [illegible]
[illegible] میدان حرب [illegible] ملامت [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
افشین [illegible] بابک [illegible]
و ابودلف [illegible] مطوعه [illegible] ابودلف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible] ابوسعید [illegible] جعفر خیاط [illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible]
در موضع [illegible]
[illegible] مطوعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
از [illegible] جنگ [illegible]

بدیگر جای رفت و ظاهر شد دانیالیکس با خود برد فتح علی خان از کلاته بو گرفته باز گشته و او را نیز
در دست خان بود و محمد شروع به انحراف بسوی لذت علم دست از سپاه و سوار آن
که از سپاه خود و بلوچان سپاه و اکراد دیگر توقف نمود در میان آن حدود و فتح علی خان نیز
دیگر تیزتر با فاصله بود و فتح علی بیم ثبت و نگاه داشت و نزدیک شد و ظاهر شد و توپخانه را گرفته
در هنگام اتفاق و در آن گیرودار در آن دو روز و بعد گذشته و راه فرار مجبور و افغان شده است
اینکه قضیه و نزدیک شد و سوار را ه خود و بلوچان خود در کوهستان به جای اختیار کرده و هوا تاریک
شب و اردو و لشکر ما ند و مردم پراکنده و گرد دور اطراف خود را گرفته بود و خیمه و پیشخانه و
ترتیب نظام کار و نگاه کرده و تنها بر سر لشکر از روی یکدیگر و هیچ دست از هم دست نشسته
و در آن هنگام و در این شب رفته و جمع آوری ... و [illegible] از کار افتاد و [illegible]
کار را افزون شد و از کرده و آن [illegible] لوازم و مرکب و سلاح و سوار خالی گذاشته
و دیگر نیست و امروز برای ثبت بار و مردان و حید آخر کسی و خبر لشکر بود و اطراف
مرکز و خان و بود و هر قصه سپاهی به موضع و مکان تکار افغان عبور سراسر نمود و در آن موضع
محل کمین و تجمع نمودند و مرکز الیاء علم و معلم شده و از آن حدود و آنجا نمود و در کار
و [illegible] و دیده در بازار ... و آن گروه و او ... آن موضع و تا بود و فراوان و خوف
از سوار آن ترتیب و نظام مرا فرستادند و در آن کوه ... و مواضع و [illegible]
و افغان در خندق خود کمین در رسید و بود و اندر [illegible] و جمعیت سلطان با لشکر و از آن دولت تا علاج
و از آن ... و تفنگ ... افغان در جواب سلطان که هر کسی از ما طاقت مقاومت
و سلاح خود برنخیزند کردن ... و برنخیزند کسی ... طرق و سپاه و وراه
گفته بود ... خواهد ... بر دست ... سپاه امیرالمؤمنین و وجه خود را
ادا نمایند و دور کرده ... [illegible] ... قوی بر تن دادم و فرار
امان خواسته سلطان ... و منتهی ... گفته اگر افغان ... بود باب
مرکز ... آن ... و ... سلطان ...
[illegible] ... سلطان در حق ... او را به خاطر و ... فتح ... داد
تا خونه ... نوشته و ... خواب ... [illegible]
و او ... افغان ... که ... [illegible]

ملاقات ... خواب ...

ارقام توپخانه را که در دهان ... خواب بود در میان سپاه ... و لشکر را که بهر کدام
و خوانین ... که آنجا ... خواب ... لشکر ... و ... فتح علی خان
دوش سلطان ... بود ... هم داد و ... بود ...
مردمان در آن ... خواب ... سلطان ... و ... فرستاد
آمد فتح علی ... سلطان ... فتح ... خود ...
و چشم ... سپاهیان ... خواب ... فتح علی
... هر ... سپاه ... که ... افغان
قلعه ... لشکر ... سپاه ...
... و ...
... سپاه ...
...
آنکه در حق ... سلطان ...
اگر ...
...
و ... فتح ...
افغان ...
فتح ...
...
...
مرخصی ... لا حول و لا قوة الا بالله ...
... سلطان ...
... فتح ...
...
...
...
...
...

[illegible]

دیگر [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

بیان حال [illegible] افغانها در

[illegible] دروازه لشکر [illegible]

[illegible]

دیگر نه بوده زخم‌دار شده‌اند از صدمهٔ سنگ زخمه یافته و بزرگ راه برده و نشسته‌اند و آن جماعت
جمع کنند لشکریان بودند از اطراف نمودند به سوی خندق [illegible] و به زودی از دو دیو برشدند
دلاوران بودند که آن را به تیغ برنده هلاک را کنند و جمعی از جماعت مطوعه نیز از اطراف
گرفته و از آن سوی [illegible] به صعب برگشته افاغنه در دل شب گریز کرده به یاد [illegible]
انداز در صورت [illegible] را آن تیر بودند و باز بود اسب و [illegible] و صفر بود علی‌مهار سیاه بر باد
داد و بود [illegible] عطا کرد دشمن غروب آفتاب جنگ بود جمع را [illegible] بود [illegible]
آن شب بود در کوهستان صعب المسلک و به راه بی‌راهه رفتند تا در [illegible] آذین سردار
یک بر آن توقف در شده و کوه بلند را که بر بود نزد افغانی بنیان [illegible]
از یک طرف آگاه شدند و بر یک طرف باشند تا بر علی‌مهار افغانی بود از دو رویه نزد تا جمع
بلند شده و [illegible] خبر شده از اعلم بود به قرار [illegible] سعود [illegible] بود [illegible] از بالای
کوه فرود شده [illegible] برده [illegible] به جز آنکه [illegible] و از اعلم افغانی بود از
جانب [illegible] خبر افغانی [illegible] به جانب [illegible] شهر [illegible] ۹۶
بالای کوه رسیده و [illegible] از آب و [illegible] بر کوه برفته [illegible]
برگشته افغانی [illegible] لشکر و [illegible] ها فرار کرده [illegible]
بر [illegible] از شب برگشته [illegible] بود [illegible]
[illegible] راه بر گرفته به [illegible] آن [illegible]
برگرفته و این [illegible] در تحت کوه بعد [illegible] افغانی بر این [illegible] واقف بود
آن [illegible] در [illegible] همان طریق [illegible] آن [illegible]
[illegible] و شب [illegible] راه [illegible] از آن [illegible] لشکر را
[illegible] جنگ [illegible] افغانی [illegible]
[illegible] و [illegible] افغانی [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] از [illegible] دلیران [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] رسید [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] را [illegible]

عقب‌داریم

عقب‌داریم برای توقف نمود بود و خبر این رود در رسید رجب خان پسر ابوسعید و جعفر خان
داماد [illegible] در [illegible] لشکر [illegible] این [illegible]
[illegible] و آن [illegible] را نمود تا [illegible] و آذین [illegible] بر آن [illegible]
[illegible] و [illegible] که از آن [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] رفتند [illegible] جعفر خان [illegible]
[illegible] بود ابوسعید [illegible] ابوسعید و [illegible]
از [illegible] را [illegible] بر جا [illegible]
و [illegible] آن [illegible] آذین [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] افغانی [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] ازین [illegible] افغانی [illegible]

بیان محاربت لشکر افغانی و بابک [illegible]
[illegible] و [illegible] او [illegible]

[illegible] جماعت [illegible] از آن [illegible]
[illegible] آواز [illegible] لشکر [illegible]
افغانی دستور [illegible] اعظم [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] در میان لشکریان و آن [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] آذین [illegible]
[illegible] افغانی [illegible] جماعت [illegible] افغانی [illegible]
[illegible] رجال [illegible] آذین [illegible]
[illegible] جعفر خان [illegible] آذین [illegible]
حمله کنند و دلیرانه [illegible] آذین [illegible]
و [illegible] از آن جماعت [illegible] ابوسعید و [illegible]

[illegible] داشت [illegible] حمله برد [illegible] افغان [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] ابو سعید [illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible] حمله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دروازه [illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

مقابله [illegible] افغان [illegible]

اعلام فرهنگ در راست [illegible] شهر بغداد [illegible] افغان

[illegible]

[illegible] لشکریان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وزارت [illegible]

[illegible]

آنگاه افشین باز لشکر و بنه برداشت و به بکلان بیامد و به همان قرار لشکرگاه ساخت و به حجر از
عرب نه از خندق [illegible] کار به نهایت رسید از پس به بلوک کار رفته و بطالت آنجا بنوشته
و باز نمود بابک درجای از جای بر فراز لشکر و بیرون دفعات رفته از قلعه آنجا باختر رفته
و در آن نواحی [illegible] آب رفت و [illegible] در بیست هر یک از آن حافظان چون سواران
آن بشد و هر کس به رفتن بخبر بود آنچه [illegible] از لب آبان علم کرده بابک بجای خود رسید
لاجرم بکلان و [illegible] دو تا آمد تا بکلان [illegible] و [illegible] گاه کنور ابر ایشان
با ده [illegible] جعفر [illegible] و بابک [illegible] در قلعه موضع [illegible]
و آنرو [illegible] را که بود آنجا [illegible] و جنگ بسیار داشت یک طرف [illegible] و یک [illegible]
[illegible] بود و از گریه آنجا [illegible] سواران [illegible] بکلان [illegible] بود و جای
دیدار [illegible] شد [illegible] و بجیم جنبه [illegible] داد [illegible] غیضه [illegible]
جنگل [illegible] افشین [illegible] و هر سه [illegible] بکلان [illegible] میراثت
از آنجا [illegible] و بآن غیضه فرود آمد [illegible] یک [illegible] راه [illegible] باد
[illegible] طریق [illegible] مواضع لشکر [illegible] الحاصل [illegible]
و [illegible] و [illegible] تفاق [illegible] و [illegible] آن طرق
[illegible] شب [illegible] و حفاظت راه [illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] ازین [illegible] و خوار [illegible] و آن [illegible]
لشکر [illegible] خلیفه [illegible] معتصم [illegible] محکوم [illegible]
بابک [illegible] افشین [illegible] از [illegible] طلب [illegible] دریاه
[illegible] بابک [illegible] افشین [illegible]
[illegible] از [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] بابک [illegible] کدام [illegible]
از [illegible] بابک [illegible] از آن [illegible] جراحت [illegible]
آن [illegible] امیرالمؤمنین در میان [illegible] این نوشته
جراحت [illegible] افشین [illegible] بابک [illegible] نوشته [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] از تو [illegible] افشین [illegible] بخشیده [illegible]

فرستادن [illegible] بابک [illegible] رسوله

نامه بود [illegible] این وقت [illegible] مرد از میان ایران [illegible] و [illegible]
[illegible] افشین [illegible] آن [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] و [illegible] در آن جنگها [illegible] بابک [illegible] بابک نامه [illegible]
[illegible] نامه [illegible] افشین [illegible]
[illegible] آن [illegible] نامه [illegible] بابک [illegible]
گفته [illegible] لشکر [illegible] و [illegible] از [illegible] موضع تو
[illegible] تو [illegible] و [illegible] از [illegible]
خواستم بابک [illegible] آن مکتوب [illegible] فرزند
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] نزد [illegible] آن [illegible] سر [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] آن [illegible] ابن الفاعله [illegible]
مکتوب [illegible] طاعت [illegible] تو [illegible]
[illegible] روز [illegible] تو [illegible] و [illegible]
تو [illegible] و [illegible] صحیح [illegible] فاعله
[illegible] ابن الفاعله [illegible] و [illegible]
[illegible] تو از [illegible]
[illegible] تو [illegible] زنده [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و [illegible]
[illegible] زمین [illegible] آن مردم [illegible]
[illegible] بابک [illegible] آن [illegible]
جنگلها [illegible] از [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] دیده [illegible] طریق [illegible] آن [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و از [illegible] سواران [illegible]
طریق [illegible] و از آن لشکرگاه [illegible] طریق [illegible] سوار

[illegible] بابک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible — handwritten Persian (shikasta) text, 31 lines, with a marginal note at upper right]

[illegible — handwritten Persian (shikasta) text, 21 lines]

[illegible — two-line centered heading]

[illegible — handwritten Persian (shikasta) text, 5 lines]

همی گرد بر ایشان گرفته اند لشکر بارگاه آنجا بود به تیغ و خیمه بر آنجا فرود آمده جنگ بود و خود را از
ملاذ آن طرف ساخت ابن سباط و مادیک صلاح بود را تشکر از ابن سباط را عطا نمود ابو سعید و ابو طا
بر گرد بود بار دیگر باز گردید به دستیاری فتح قبلا موضع نمود شد و به جانب شرف شتافت و جنگ نمالی
بود به شکوه آنجا آمد خاص چند بر او بود بکر بر ابن سباط کشتی فرستاد امیر بود بر یک
شبی باز دو جمعیت لشکر سوار از ... با ما ساخت او گفتند و جنگ خبر اهل وادی ...
آن آن هر یک هم در دست نزد ایشان ابا جمع از نزول نمودن وقت آنجا بودند پس آمد و از آنجا
نزد ابو سعید دو بار باره شتر نزد آنجا بود با دارد تا ظاهر بود از شرف آمد و باز گاه یک
و ابن سباط بود به نزد و با مردم خود بر آنجا فرود آمد نزد ابو سعید از یک طرف و بار باره از طرف
دیگر جنگ شتران شتر به تاختند و با یک و ابن سباط بر گرفتند و باز و با شهر و جانوران بیگانه
با آنجا بود و داد آن روز با یک در آمد رفتند و جایی رفتند و موزه قصر بر دوش و بار دیگر
و بقول با شهر در دست او بود خبر نظر بر آن سپاه افگند و هر یک او تره نظر باشید و نظر
با ابو سعید دو بار باره افگند هر دو تن او افگنده از اسب فرود شد با یک لشکر بکشید
یک کشتی نزد ابو سعید دیگر یکی بود باره ام گفت با او از مرکب فرود شد و ابن سباط نظر
بود هر یک با یک بر پشت او از گرفتار و به بعد از او نمود و نیز یک ابن سباط
بعد از آن به زبان بد شمشیر و نیزه نمود به روایت به گرد و فتح بود بکر از آن ابو سعید فرود و جنگ
اگر العصر یک روز ... و بطلبه را فرود آن از لشکر ایشان تو همه شتر سوار ام ابو سعید بود کشتی
بر خیزد و سوار شو گفت با پس او بود بر نشستند و با ایل و زار لشکر همه افریقی را بار شد

جای او بود ابو سعید دو بار باره یک
فرمان لشکر سوم بر شاه امیر افریقی

چون یک مقام بود جنگ شاه افریقی نمود جنگ رفته به بر نزد صعود کرد در راه او خواهد
بر نزد بر نزد افریقی آن لشکر مرد ها بر صف ... لشکر نزد خود در سه بیابان صبوری نمود
و با یک بود با و درند و نیز بفرستاد از مردم عرب با یکی بود در میان صف فرستادند چهار از
آن لشکر ایشان بود تا ... با یک بود کشته با چند جنگ ساخت چهار از جماعت لشکر بعد از آن شاه
ایشان ... با یک لشکر بر سر بود با آن بر بود و او کشته بود و نیز جان بود از آن و بود آن
لشکر بود و یک افریقی او که بفرمود کشته با یک ایشان بود بر لشکر در نیمه جماعت از نزد شاه دو هزار

کرده اند یک

عرب و دو ا... جنگ و افریقی را آن لشکر و خطره و جنگ او نزدیک برای آنجا برگشت لشکر و جمله
آن لشکر او صبیان بود و آنجا ملک هم و تا او و دونون برای ایشان لشکر و جنگ او ایشان
امر فرمود تا به از حال و وضع روزگار خود با دل فرمانی بر جایه جنگ بولسید پس
از آن او با ایشان بر کس با مردان و نیز لشکر جاویه بود بسیار خود بر آن جنگ او آماده
نمود جنگ او بود تا شیر ... آن زن او بود و جنس با قربان آن لشکر بود بر سر سواد
لاجرم مردمان هر یک با خود آن لشکر جمع گشته بود بر دو نیز بجای سپاه را از آن قبل
بانو و نظر و سواد آن بگفتند و جنگ ایشان او در میدان افریقی تا آن جا لشکر برای
او بر صف زده برگشتند در میان او و با یک چند تن بر ساحل آب جنگ او بود
از اسب به زیر او افگندند یک بار آن دو تن دو جانب و موزه در میان صف لشکر راه او خبر
با او دو در لشکر افریقی بایستاد افریقی او در نظاره نمود و گفت او بود جنگ یار نیز
نمود پس با یک بود سوار گشتند و جنگ شاه لشکر جمع خبر نظر از آن او لشکر آن او در
خطره بود و داشتند و در جای لشکر بر او و بود خود بر آن دو نیز بر گشتند و بر گشتند
خبر آنکه بتره آنجا بر بود و ناله چنانکه افریقی ایشان کشت آن در روز لشکر بایستاد
اسب لشکر را مردم زبر و ترکستانی لشکر فراز بر آن بگفتند با یک بار نیز جنگ را از
افریقی بفرمود با یک بود رفتند در او گفت و مردی چند از جماعت سپاه خود بود بر در
تو کل کنانه و از آن طرف جانب عبدالله برادر با یک چنین با یک ... ابن سباط
آماده گشتند پس بیست نفر یوسف بن اسطفانوس جانب خود گشت و جمع و جنگ بر افریقی
با یک بود بر جمع و داد بود با جنگ شاه خود بود و بر دو تو کل نمود او بود خبر ... عبدالله
تو ابن اسطفانوس ... افریقی با ... اسطفانوس ... بفرمود عبدالله بن ... فر
بفرستاد و او جماعت از لشکر عبدالله بود جنگ شاه افریقی فرمان داد و جنگ بفرمود او بود
در میان فتنه او با یک جنگ نمود جنس لشکر و گرد بر بود کشته و لشکر ... آنجا باز دست
و تغیر حال بود و گفتار با یک برادر عبدالله بود بر سر مقتضی نوشت و مقتضی او جواب
رقم نمود ... تن بود بر شاه فلان خبر دستگاه با دو جنگ افریقی نوبت برای ... نظر
با یک بام فرمان گرده من بر خواهم تو با خود سپاه فرستاده هم لشکر از جمله او با آن لشکر یک
تا این ترتیب با یک لشکر جنگ بودم لشکر خود لشکر افریقی جنس بود باقی او در شهر ...

فرزندان بود به شهر بند رادانید شد تا در آنکه لشکر کشید و با آن لشکرگاه دو سه روز اقامت [illegible]
بگردید [illegible] او بوکرسه افشین بازآورند و چون بود [illegible] افشین [illegible] از [illegible]
[illegible] بابک [illegible] بود [illegible] از [illegible] افشین [illegible]
از [illegible] استعفا نمود [illegible] از [illegible] و بر [illegible] از [illegible]
[illegible] و دور [illegible] افشین این [illegible] بابک [illegible]
[illegible] در [illegible] افشین [illegible]
[illegible] بود [illegible] افشین [illegible] شوال
[illegible] بود [illegible] در کتب [illegible]
[illegible] در نظر [illegible] بود [illegible]

بیان استیلای عبد الرحمن اموی
صاحب اندلس بر مردم طلیطله

و در این سال دویست و بیست و دوم هجری عبد الرحمن بن حکم بن هشام اموی صاحب مملکت اندلس
بر طلیطله [illegible] مردم طلیطله [illegible] عبد الرحمن [illegible] لشکر
[illegible] طلیطله [illegible] مردم [illegible]
[illegible] طلیطله [illegible] شدید [illegible]
[illegible] مردم طلیطله [illegible] عبد الرحمن اموی [illegible]
[illegible] طلیطله [illegible] شهر [illegible]
[illegible] مردم [illegible] قطع [illegible]
[illegible] مردم [illegible] سال دویست و بیست و دوم [illegible] عبد الرحمن
اموی صاحب اندلس [illegible] مردم طلیطله
[illegible]
[illegible] اکثر [illegible]
[illegible] در زمان [illegible]
[illegible] سال دویست و [illegible]

بیان حوادث و وقایع سال دویست و بیست و سیم
سنه دویست هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال

در این سال محمد بن داود [illegible] در این سال ستاره [illegible]
[illegible] در [illegible] شب [illegible] بود [illegible]
[illegible] و تخت [illegible] مغرب [illegible] مشرق طلوع نمود
[illegible] از [illegible] ستاره دنباله دار [illegible] عظیم
[illegible] این حادثه [illegible] از ثقات [illegible]
[illegible] در [illegible] ستاره دنباله دار [illegible]
[illegible] ستاره [illegible] ذنب
[illegible] در زمین [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] و العلم
و العظمة و القدرة و البقاء و الکبریاء [illegible] و در این سال [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] بالف [illegible]
[illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] در این سال ابو [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] بن عمران [illegible]

بیان وقایع سال دویست و بیست و [illegible]
سنه هجری مصطفوی صلی الله علیه و آله

در این سال [illegible] با قیس [illegible]
[illegible] زبطره [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]

و دیوار او بود و او اثر فطیره در تاریخ قوریدنیه و صهوه فیلی ب سر اد در شب نخجنه که پیش از
شهر صو سرگشته بود اتفاق افتاد و معتصم دو دار بیک و جیتا ها رد و خبر داد عنایت بسیار کرد
و نیز طرفه و تو ایج از تر بود در فاد دیگر حادثه فتح عظیم بود بسلطنه از سامرا تا مطیره و نخجنه
حلوای خیره ابها فرود که یافته هم و در آن هفته تا روز آن جدار الا فطیره و سواران را از هم
در طاقت بود و داشته و در سر هر یک فرزند شکسته ای بیار خلق و کف دیده و کلها و ریحانی
بیها بود فرزندان بر لشکر ترتیب و تخت خیر بر سید دسته بلند و تن حتی بهر کرسی از خز و دیبا
ترتیب حج خیر و هر چند و بستر سلب تا حالی این سوار بان سوار بر اسب و از حلوان تا آذربایگان
ابها در جلالت بیچ که در یک روزه یک روزه می رفتند آنگاه آن اسب سوی دیگر بود می
رفتند و از غلامان ها سبیجه و دستکرد ها برایش بر آن سوار تا بغداد و هر در جو خیمه ترتیب
داد هر فرسخ ایام بود و نیز بر یابها در فراز کوه کوه ها و دریا تا که بغداد شد و روز
دست خبر از کجا بیاید نعره بر کشید تا آنکس از کوه بر آمده بشنود و دیگری همچنان جواب داد
و نعره بر کشیده بود تو سر تا با هر جا آن یک بار دیوار از آن در راه را بستند و آن خبر طیره بود و
کرد و این خبر از لشکرگاه فیلیق باب سامرا در وقت ها را در بلکه کمتر برسید به جمله
افشین باب سامرا رسید بیک فرسنگی بود در قصر خود ها در مطیره و او کوی آن تو چون در یچم
اللبان می گیرد مطیره نفح سیم و دیگر طاق و مجله فضیله از مطیره و نیز میم مطیره بفتح
بفعله اسم مفعول از باب ها بطیر به نام قریه ایست از نواحی سامرا در ریکار آنجا تفرجگاه
و جای تفریح و عیش که اهل بغداد سامرا بود جز مطیره در ایام خلافت مامون شاه
لشکر و مطیره قرار ساخته و منسوب به مطیر به آن گروه خوارج بود و از نخجت
مطیره نام داشت و بعد از آن تغییر جسته مطیره نام یافته و این شعر از شاعری در بیان آن گوید

سقیا ورعیا للمطیرة موضعاً … أنوارُه الخیریُّ والمنثورُ
وترى الهلالَ معانقاً لبنفسجٍ … فکأنّ ذلک زائرٌ ومزورُ
وکأنّ نرجسَها عيونٌ کحّلت … بالزعفران جفونُها الکافورُ
تحیی النفوسَ بطیبها فکأنّها … طعمُ الرضاب ينالُه المهجورُ

و جعفری از محمد بن علی بن یکران منسوب هند جعفر بن جعفر پیر از پیش برگذشته احمد بن ابی
دواد بنزد آن شامل این شهر بوده باد بیک سو بود و باد و بسیار شد و دیگر پنجم بعد از بارگشت
و خاطر در شمال او بود در فرسنگ تو صیف لکن معتصم جعفر بن ... و صرف طعنه یاد بود و با

و دیوار جعفر برگشت و تنگرانی بر باب کرد و آن کرده تا به دوری نظاره کرد و بغداد بسوزش جمع
یافته بود چون که خیز منقوص از خانه است هم نظر بر بود در سامرا و متوکل ها را الراد بر رازر که
در بار آن شهر فرسخ داد آن پس مستعین در زمان خلافت خود الی القاضی آن سو موزه گوه
احمد بن الخطیب در جمله بر سو بعد به بخشید و این خبر خان می ماند و ابن زیاد هم متوکل بیاوز
معتصم خلافت یافته که بر شمرد زمان معتصم دوده هم طرف جعفر به جمع آمد بشنیخ آن اشتباه رشد
و آخرین روز فتح قاف با بک و نوبت فرمان بر کرخ فرستاده و روز تو سر تا نخجنه بود و در کشو
معتصم بها خانه بابک بر نشسته در مردمان از باب العامه تا مطیره صف تار بسته و معتصم نخجه
بابک سو مشهور و نمایان تو کلاه در درع بر کرده کتف بابک سو به جمع خبر رسید بنود او نه
به لشکر ها که جعفر در میان بوی ادار در میان شهر و جماعت اش از امیرا گوشه ای خبر شد
ترا بنیان فیلی و به بکشد و نادر برای آن بنی معتصم که است اندر کشور الاحرام خوف فیل بود آنچه
در جعفر با بک فیلی که لشکر پس قبا و رواز دیبا و قلنسوه ای سمور در بر داد بار شود و او سویه تا ملک بر فیل
به نام فیل و محمد بن عبد الملک الزیات این شعر گفت

قد خضب الفيل كعاداته … يحمل شيطان خراسان
والفيل لا تخضب أعضاؤه … إلا لذي شأن من الشان

و این شعر بوداز آنکه در کتب و دیوان بوده شعر ایران حیثیت و روز بس مرد بان از مطیره تا باب العامه تا بیک
بابک بر آمد و او به که فرود معتصم در او نعمه و جزا در سو مار کرد تا بر در دسته پر ها بر
بر رود و سرائر آن بغداد شد سیاف بابک بود و باد و زره جبه از باب العامه بر فیل آمد و همه لو ای
نود نمود هم اسم سیاف بابک بعد جز بابک جاجب بنز قرنیه از هر دو بر نمود نمود بر بابک
آنگاه کشته و بدار العامه در آمد معتصم آن جاها بر دست و هر دو پای بابک سو بر دست سیاف
فی الفور از هم جدا کرد و بابک بر زمین افتاد سپس از آن امر فرمود تا سر او سو بر دو جسد او سو
پاره کرد و سر او سو به خراسان روان داشتند و جسدش سو در سامرا نزدیک عقبه بدار
آویختند و هنوز آن جا به دار بابک اشتهار دارد و سر او به بغداد برآورده و آنجا نیز بیاویختند
طبری گوید که حیثیت ابراهیم الراجب بن معتصم رمز نه اهل بغداد خلافت داشت و جماعتی سوی او خروج
کردند عبدالله بن زبیر در جاه حافظ نه بار در کرخ با بک خنجر و بلخ را برداری به خانه بر آورد
عجز هم بود سوی پنجکان و قریه ایست از نواحی بغداد و فرو آورد و در قصر بر در آن منزل رسید و از وقت

[illegible] ... عبدالرحمن ... [illegible]

[illegible] ... عبدالرحمن ... [illegible]

[illegible] ... ابوسعید ... [illegible]

[illegible] ... یعقوب بن یوسف ... [illegible]

اصطفانوس ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... نسب ... [illegible]

کردم ... [illegible]

[illegible] ... آدم ... [illegible]

[illegible] ... محمد بن ... احمد بن ... [illegible]

[illegible] ... شعراء ... [illegible]

... الّا الوحوش ... [illegible]

... هذا الشیخ هذا القبر ... هذا الذی ... [illegible]

دره [illegible] و ولایت ادارها برای آنکه حیره گشته بر [illegible] و در نعمات تحیر و تصغیر
[illegible]
[illegible] فی الغور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تلکَ دارٌ عزیزةٌ سُوددًا فاقتضّها بالسیفِ فَلُّ المشرقِ الافشین
فأعادها تعوی الثعالبُ وسطها ولقد تری بالأمسِ [illegible]
هطلت علیها من جماجمِ أهلها دیمٌ أمارتها طُلیً ونحورُ
لا تشتکین [illegible] قبل [illegible] [illegible]

[illegible]

اذا قلت اجفانا تشوقنی طوی البعد
منا فرقة وذمیل [illegible]
[illegible] عند الانام عویل
[illegible]
[illegible] جمیل [illegible]
الوالدین [illegible]
العیون [illegible]
فیکم اذا [illegible]
دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جمیل اذا [illegible]
[illegible]
قلیل

[illegible] و کان [illegible] صحرا آن بود [illegible] و کوه [illegible] صبح [illegible] از آن
فرود آمد و قلعه عظیم و بزرگ [illegible] آمد از آن [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] افشین [illegible] و آن [illegible]
بابک [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]

معتصم [illegible] از آن [illegible] یک [illegible] غلام [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] افشین [illegible] بابک [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] معتصم [illegible] خطبه این شعر خواند

یا امین الله ان الحق شکرا	هکذا النصر فلا زال لک النصر [illegible]
وعلی الاعداء اعطیت من الله ظفرا	هناک الله لک الفتح بشیرا
لم یقع [illegible] الناس له [illegible]	وجزی الافشین عبد الله خیرا وعفورا
فلقد لاقی به بابک [illegible]	ذاک مولانا الذی [illegible]
لک حتی صرع الشیطان [illegible]	ضربة ابقت علی الدهر له فی الحجر [illegible]

زواج افشین با [illegible]

و افشین را [illegible] و از [illegible] یاقوت احمر و [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible]
[illegible]

و چون شب [illegible] فرو [illegible] عوام [illegible] درون [illegible] معتصم
خلیفه [illegible] در توصیف حسن و جمال و [illegible] انشاد نموده [illegible]

زفت شمس الی عروس بنت زهرة الی رئیس
انها کان لیت شعری اقل فی الصدر بالنفوس
اصاحب المذهب المعلی ام ذا الوشاحین والشموس

در تاریخ روضة الصفا نوشته [illegible] بزرگ [illegible] معتصم [illegible]
کامل [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] رقم [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible]
از [illegible] نوشته [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] در تاریخ حبیب السیر رقم [illegible]
[illegible]
[illegible] قطع [illegible] مردمان [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible]
[illegible] نوشته [illegible] معتقد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] نوشته اند [illegible]
و نیز نوشته اند [illegible] معتصم [illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]

توان بود

[illegible]

توان بود آن خبر [illegible]
شماره ملازمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

با آن سلطان و مملکت کیان را غالب و مالک شده لذا اگر نه بود بطرز [illegible] از طول [illegible]
فارسه و محاربت و نهب و غارت و ملالت لشکر و قواد لشکر و اهالی [illegible]
و طرف برابر [illegible] رفته بود و ولایت دیگر چند بود [illegible] باز [illegible]
دل از آن صوبات و فارس و [illegible] دارد [illegible] این ملک [illegible] بود [illegible]
[illegible] و وحشت [illegible] و فساد [illegible]
و [illegible] و [illegible] آنکه [illegible] اگر [illegible]
چنانکه [illegible] سالار [illegible] آصف الدوله [illegible]
قاجار [illegible] چند سال در مملکت [illegible] و [illegible]
با سلطنت [illegible] و [illegible] دارالعلم [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] دیگر [illegible] بود [illegible]
سلطنت [illegible] ذوالقرنین [illegible] اسلام [illegible] و صدارت عظمی
[illegible] میرزا [illegible] آقا [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] چند سال [illegible] [illegible]
[illegible] در حرم [illegible] حضرت امام [illegible] علیه السلام [illegible]
و [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
مردم [illegible] [illegible] برخلاف طریقه شرع [illegible]
و [illegible] و طرف [illegible] لاجرم [illegible]
و [illegible] و هلاک [illegible] ناسخ [illegible] این قصه در مجلد
احوال سلاطین قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ و دیگر تواریخ [illegible]
و این [illegible] موجود [illegible] و [illegible]
علم [illegible] در حفظ و بقا و [illegible] و قوام و نظام [illegible]
و [illegible] [illegible] طالب [illegible]
و [illegible] اخلاط [illegible]
آن [illegible] و [illegible] لازم است [illegible]

البته از

البته از حالت [illegible] و اعتدال [illegible] شود و چون [illegible] بدوام و قوام آن طبع [illegible] بلکه [illegible]
و هلاک و فنا در آن [illegible] چنانکه اگر در اخلاط و عناصر انسانی یا حیوانی یا [illegible]
و جمادی [illegible] اگر در اخلاط یا اجزاء ترکیبیه از حالت اعتدال بگردد [illegible]
البته این [illegible] ضعف [illegible] ترکیبیه [illegible] ضعف [illegible]
در علاجات آن چنانکه [illegible] دیگر رسید [illegible] از موجبات حفظ آن [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] قوت [illegible]
آن [illegible] سبب [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] و [illegible]
حفظ [illegible] جسم [illegible]
[illegible] جسم [illegible]
آب [illegible] اگر [illegible]
[illegible] از [illegible]
آن [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از آب [illegible] و ترتیب آن [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
و [illegible] از عالم [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] و [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
و [illegible] در ترکیب [illegible]
و [illegible] آب [illegible]
[illegible] از [illegible]
ترکیب و [illegible] در عالم ترکیب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] در حالت ترکیب و [illegible] از عالم ترکیب [illegible]

بعد و هر جزو در [illegible] که [illegible] دقایق [illegible] است و از [illegible] ارواح و اعلام بسیط است و
بیشتر [illegible] زیرا که [illegible] در [illegible] و در این عالم [illegible] محفظ [illegible]
و ضوابط [illegible] صحف [illegible] بر بسیط [illegible] مرکبات هبوط [illegible]
محکوم [illegible] و از آن [illegible] اجسام [illegible] بسبب [illegible] خطاب و عتاب [illegible]
دنیا بر این [illegible] ملائکه [illegible] لطیف مخلوقات عوالم ملکوت و
جبروت و [illegible] ذره تا این عالم [illegible]
اعمال و افعال [illegible] عوالم ترکیبیه است [illegible]
و [illegible] یافته [illegible] اعتقاد [illegible] یافته
و در حقیقت [illegible] اعمال [illegible] تکالیف [illegible]
و از [illegible] فطریه و طبیعیه [illegible] ابلیس نیز در
[illegible] مخالفه فطری [illegible] عالم ترکیب
و [illegible] فطرت [illegible]
ترقی [illegible] فطریه [illegible]
مقام [illegible] فطرت و طبیعت [illegible]
روحی [illegible] در [illegible]
حیوانات و نباتات و [illegible] افلاک [illegible] ارواح
در ادراک علویه [illegible]
نورانیت [illegible] علوم [illegible] معارج و
معارج علویه نوریه الهیه [illegible] بنور الانوار [illegible]
[illegible] ارواح و انوار [illegible] عالم [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] استعداد [illegible] اول
ما خلق الله نوری [illegible] و هو نور [illegible]
[illegible] نبوت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] مخلوق

عوالم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طبقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب خروج توفیق [illegible]

روم بلاد العلم [illegible]

در این [illegible] ملک روم بطرف بلاد العلم [illegible]

زبطره و غیره جنگی عظیم در انداخت و جمعی بسیار را از اهالی و ساکنان و لشکریان [illegible]
و قوت حصون در بعض البلدان مرکبه زبطره بجز زاد و [illegible] دفع [illegible] بسوخته و لشکر [illegible]
و [illegible] شهر [illegible] در میان ملطیه و سمیساط [illegible] طرف بلاد روم [illegible] نام زبطره
نسبت الروم بن الیفز بن سام بن نوح علیه السلام بود و ابو تمام در مدح معتصم گوید

لبیت صوتاً زبطریاً هرقت له کأس الکری و رضاب الخرّد العرب

و این [illegible] از [illegible] علویه [illegible] و الشقاء [illegible]
و این خبر [illegible] معتصم [illegible] و آواز لبیک لبیک او [illegible]
[illegible] بجمیع ملک روم [illegible] الفور از آنجا بطرف ملطیه [illegible]
و [illegible] الشهر [illegible] سلطان [illegible] ذلک غارت [illegible]
اهالی زبطره دیگر بلاد [illegible] مسلمان [illegible] از مسلمانان [illegible]
[illegible]
[illegible] افشین در محاربه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک روم [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] سلطنت و درگاه [illegible]
[illegible]
این مکتوب [illegible] پادشاه روم [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک روم [illegible]
[illegible] درستوه [illegible]

[illegible]

[illegible] و آن سپاه [illegible] ملک روم [illegible] بعد از [illegible]
[illegible]
[illegible] بلاد [illegible] زبطره [illegible]
[illegible] اسحق بن ابراهیم بن مصعب [illegible]
[illegible] ملک روم [illegible]
[illegible] روم [illegible] وظیفه [illegible]
[illegible] روم [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ملک روم [illegible] زبطره [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن اسحق و شعیب بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک روم [illegible] زبطره [illegible] روم [illegible] جزیره [illegible]

[illegible]

لشکر آرائی معتصم

لشکرکشیدن او بقصد رکوب و سلاح نمود تا [illegible] بیرون شده بعد بجمله خلیفه غیور دلیر
جوانمردان [illegible] معتصم، [illegible] عجیف بن عنبسه و عمران فرغانی و عمر [illegible] و جعفر از
قواد سپاه [illegible] آگاه [illegible] اعیان [illegible]
[illegible] ملک روم [illegible] غارت [illegible]
شد بطرف بلاد [illegible] لاجرم [illegible] چندی [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] کدام یک از بلاد روم منیع تر و استوارتر است عرض کردند عموریه
[illegible] از [illegible] احدی از [illegible] تعرض [illegible]
[illegible] نصرانیه [illegible]
[illegible] از قسطنطنیه [illegible] مملکت روم [illegible]
[illegible] عموریه [illegible]
[illegible] در بلاد روم معتصم [illegible] عموریه [illegible]
مردم روم [illegible] عموریه [illegible]
علیه [illegible] ابو تمام [illegible]

یا یوم وقعة عموریة انصرفت عنک المنی حفلا معسولة الحلب

[illegible] معتصم [illegible] دولت [illegible]
[illegible] انقره [illegible] فتح [illegible] عظیم ترین فتوح [illegible] عموریه
[illegible] واقع [illegible]
[illegible]

بیان حرکت معتصم عباسی از سامراء
بمملکت روم و فتح [illegible]

در این [illegible] خلیفه [illegible] معتصم [illegible] ملک روم [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]

چند اهم

چند اهم و عمده [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عجیف بن عنبسه [illegible]
[illegible] بلاد روم [illegible]
[illegible] ملوقیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بلاد روم [illegible]
[illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible] بلاد روم [illegible] خلیفه [illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انقره [illegible]
از بلاد روم [illegible]
معتصم [illegible] انقره [illegible] عموریه [illegible]
بلاد روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]

و چنانکه سپاه منهزم بود ملک روم در میان افواج سپاه و انصار او جای بود و لشکریان سوار شدند
بگذرند و بر جای خود توقف کرده و در آنجا ایشان بوده که در دریا بود و ایشان را بر تقریب خشت و درع
الا سقف که بیت نه و خان بوده حقیر بر دینار بر ساختند ساخته معتصم [illegible] بود و معتصم
و در آن [illegible] بت نمودن که بود که نظر رسیده ساخته بر حسب الاقبال و مجانیق و زراد
و توشه و غیر ذلک با آن بود و چون دو ماه بگذشت آمده و در بلاد لشکر ساختند که آن را نمودند
ایشان بوده و در آنجا مقام کرده بر حسب ساختند از آن لشکر بر دو هزار [illegible] او بعضی خلاص
کرده بود و بابک در نواحی دیگر بود و بلاد روم اندر گرفت لاجرم ایشان بسیار و در برج الا سقف مانده
آنانکه معتصم بود رسید داد و نوبان که بود که از [illegible] لشکر بود با سوار [illegible]
عموریه در بلاد روم با زنان و فرزندان بیامد رسید و بسیار از آن و از زر و از خوار [illegible]
الکالبی [illegible] که معتصم بلاد ضعیف بلند که آن جمع فراوان بود و هم لشکر تنگ سوار [illegible]
ظلمت بسیار بنهاد و در نحو آنجا بود [illegible] راه بنوشتند که چون قرة با قاف و راء
[illegible] قریب که [illegible] دسته رسیدند و به اطراف قرة و در طلب درازنا آن همه
بر آمدند و از [illegible] نشر و حجاب قرة با ایشان بود و حیلت در زیر و از آن [illegible]
سواران نمود و او در [illegible] دست بر فتح آمد و در کوه او در میان قرة و در زه [illegible]
نمود آن [illegible] بر کوه و برستاق و بر رستاق قرة [illegible] اضطراب بود و از آن طرف عمود
فرغانی بود انست و حجاب در آن با ایشان [illegible] تنگ [illegible] بر آن [illegible]
و آن شب [illegible] در آنجا جمله بگذرند و چون روشنی روز شد بر لشکر [illegible] دسته
گردند و ایشان [illegible] و از هر سو [illegible] بر سر مرد سوار از [illegible] روم با خبر [illegible]
و ایشان [illegible] بود و در موضع [illegible] آگاه [illegible] آورده و با هر دسته [illegible]
دلیل بود جمع [illegible] و طلیعه [illegible] بر فتح شدند [illegible] کنند [illegible]
و بیان [illegible] که از لشکر ملک روم و بر [illegible] سواد [illegible] در [illegible]
و از فرسان [illegible] قرة [illegible] آورد و از ملک روم برسید [illegible] و سپاه [illegible]
او در [illegible] فرنگ [illegible] بود و چون قرة و در آن شب ایشان [illegible]
بستر [illegible] در [illegible] ایشان [illegible] در
میان [illegible] و [illegible] معتصم و [illegible] روم [illegible] بود [illegible] تفرق [illegible]

در آن

در آن کار ادلی و [illegible] شهر [illegible] مشرف شد از آنجا [illegible] سواد [illegible] از کفار [illegible]
از آن دسته جات بیرون آمد آنکه [illegible] ایشان بود [illegible] و خود بر آن [illegible]
بجمله بر [illegible] جماعت [illegible] و هم [illegible] در موضع [illegible] موضع بوده [illegible]
پس از آن [illegible] و [illegible] لشکرگاه [illegible] و در این وقت [illegible]
از آن [illegible] بود در لشکر ملک روم [illegible] بعضی [illegible] معتصم [illegible] توقف در [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خبر [illegible] و بعد از [illegible] ملک روم [illegible]
حبسه و قطع عبور معتصم [illegible] سپاه او در [illegible] آن [illegible]
و نیز [illegible] خبر رسیده [illegible] از آن [illegible] لشکر ضخیم [illegible] در میان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] ملک روم [illegible] بود [illegible]
[illegible] در لشکر [illegible] کرده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] در [illegible] و در [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] لشکر [illegible] و در [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible] در [illegible] روم [illegible]
[illegible] ملک روم [illegible]
[illegible] مکتوب معتصم [illegible]
در بلاد روم [illegible] و در آن [illegible] روم در [illegible] و اثقال معتصم [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] معتصم [illegible]
راه [illegible] معتصم [illegible] جانب [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] راه [illegible] معتصم [illegible] علف [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در آن [illegible]

و از آن [illegible] شاه عرب با ایشان [illegible] از آن قره [illegible] در توپخانه بسته [illegible]
و طعام و [illegible] و دیگر [illegible] هم [illegible] را
[illegible] آنکه [illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible] داد [illegible]
[illegible]
[illegible] به آن [illegible]
[illegible] از [illegible] کردیم
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] از [illegible] مردم [illegible] بسبب ضعف
[illegible] بازگردانیم
[illegible] این مردم [illegible] بسیار بود
[illegible] و آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
آن مردم [illegible] و آن [illegible]
و [illegible]
[illegible] آن [illegible] را بسیار
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] این مردم [illegible]
[illegible] و راه [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] از کوه [illegible] آن قوم [illegible] کوه [illegible]

دوازده

دوازده [illegible] از کوه بیرون آمدیم [illegible]
[illegible] کوه [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] کوه [illegible]
[illegible] کوه [illegible]
از [illegible] مردم [illegible]
[illegible] این مردم [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] عرب [illegible] از راه [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] آوردیم [illegible]

مجمله از تیغ بر آن [illegible] تا سوار از [illegible] که با هم [illegible] و سپاه از گرد
وجوقه بجوقه در طلب [illegible] سواران مخالف با ما بر خوردند
و ما را [illegible] سوار [illegible] سوار بودند تا صفوف لشکر را
در هم [illegible] آنها مختلط و مخلوط شدیم و تیغ [illegible]
[illegible] حرب [illegible] تا نوبت [illegible] رسید
آنگاه [illegible] لشکرگاه ملک باز [illegible] در دنبال او [illegible] آن سپاه
در هم شکسته و مردمان از آن [illegible] لشکر [illegible]
گماشته و اطراف [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکرگاه ملک [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکرها [illegible] ملک عرب [illegible]
[illegible] انقره [illegible]
[illegible] مردم آن شهر [illegible] ملک عرب [illegible]
[illegible] انقره [illegible]
[illegible] انقره [illegible]
[illegible] ملک روم [illegible]
روم [illegible] عموریه [illegible]
[illegible] انقره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

را زعمو دیدن کرد [illegible] لشکرگاه [illegible] انقره [illegible]
[illegible] دیگر از معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] انقره [illegible]

بانشد که معتصم از انقره با لشکر جرّار
و سپاه بسیار بجانب عموریه

خبر خلیفه [illegible] عزم [illegible] از انقره [illegible] عموریه
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
در قلب [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] انقره [illegible] عموریه [illegible]
[illegible] عموریه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] عموریه [illegible] عموریه [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] عموریه [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]

کثرت و قلت اصحاب لاجرم مقرر شد که هر یک از سرکردگان با سپاه خود به محاصره برجی
الحاصله برج بود تیز دیدبان آن دخمه آن شهر روم عموریه از آن اکثر
سرکردگان برج عرب در تاب و تعب و تحرز و تحصن درآمد و دروازه برج را
بسته و جنگ نمود مرد را از سلطان بر اهل عموریه اثر و دست گرفته بعضی از آنان
مرد دیگر از ... خود خود نزد معتصم و آنکه معظم بود به ختم برده کار
و نحو اینها اهل عموریه در قلعه ... به خوف جان خود نزد معتصم بود به ...
و بسیاری شب ... و دولت ... معتصم ... و ... از ...
بود ... بر لب ... سیلاب ... و حمله آب دیوار و آن بود در دیوار
... گوانده و ... برج ... روم آن ویرانه و ... عامل عموریه
در آن باب بود زد و دیوار ... عامل عموریه ... دیگر آن ... بانی
کرده ... معلم ... روم از ... قسطنطنیه ... بر مواضع ...
و سخت ... راه ... در ...
داد ... افتاده ... لاجرم ... و دیوار ...
... و آن بود ...
... دیوار ... و ... دیوار
... زد ... معتصم ... کرده
دیوار بود ... و ... دیوار ... حیله ... از ...
و کم بنا ... موافقه ... معتصم
بر آن ... و تو صیف ... معتصم سر ... منجنیق ...
... منجنیق ... و آن ... دیوار
... منجنیق ... اهل عموریه ... افراج
آن دیوار ... و ...
بود بر دیوار ... منجنیق ... آن و ...
... و ... قریب ... آن ...
... دیوار ... بر آن ...

آن دیوار

آنکه دیوار ... شکافته یاطس ... بکوید ملک روم ... آن دیوار
عرضه داشتند و آن ... بود در ... مرد ... زبان عرب ... که ... روم ... روانه
نمودند و آنها و ... دیوار ... و دیوار ... از خندق ... شده ...
... بعد از ... از خندق ... مردم لشکر ...
... از جانب و ... از جانب ... هر کدام ... باشد
... اهالی ... در ... بنا ... آنجا ... لاجرم ... آنان ...
و ... از ... و ... بعد ... که ...
دشناس ... بر ... ملک ... معتصم از ... پرسش ...
در ... یاطس ملک روم ... در آن ... خلیفه ...
... عموریه ... در آن موضع ... ملک ...
و دخول ملک روم ... خلیفه ... عموریه بر آن ...
... و ... که ...
و ... بود ... که ... کشته شد ...
... یافت ... بلاد ... لشکر ... وهم
... و ... معتصم ... تو ...
... در ... و آنکه ... بود ... عطا کرد ...
... لطف و کرم ... معتصم ... غنیمت ...
... بر دروازه عموریه ... کشته
یاطس ... برج ... معتصم ... بود ... آن برج ...
... آن ... در ... بعضی ... و ...
بود و آن ... یاطس و ... از دیوار ... و ... همه ...
... دیوار ... معتصم ...
... دیوار ... و ...
... از ... دیوار ... آن ...
... عموریه ... و ... آن ...

[illegible]

بیان آغاز

بیان آغاز جنگ و محاربت لشکر معتصم عباسی
با لشکر عموریه و فتح قلعهٔ ...

[illegible]

خبر از مخالفت عباس بن مأمون

و مخالفت برادر معتصم عباس بن مأمون و جمعی از روسا و امرا ... [illegible] با احمد بن خلیل ...
از ابو اسحاق ... چند نفر ... [illegible] ... که از ... [illegible] ... را ... [illegible]
با ... [illegible] احمد ... این ... [illegible] که عمرو ... [illegible] ... لاجرم ... [illegible]
الحاح ... [illegible] ... عمرو ... [illegible] از آن ... [illegible] ... با ...
... [illegible] ... با تمام ... [illegible] ... ظاهر ... [illegible]
... [illegible] معتصم ... [illegible] ... در ... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
... [illegible] احمد ... [illegible]
... [illegible] ... عمرو ... [illegible]
فارغ شده ... [illegible] ... عبدالله ... [illegible]
عباس بن مأمون ... [illegible] ... احمد ... [illegible]
... [illegible] ... احمد ... [illegible] ... روز ... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
پس ... [illegible] ... عمرو ... [illegible] ... با احمد بن خلیل
... [illegible] ... عباس ... [illegible]
چیز از ... [illegible]
در میان ... [illegible] ... احمد بن خلیل ... [illegible]
لشکر معتصم ... [illegible]
... [illegible] ... آن ... [illegible]
و آن ... [illegible]
سپاه معتصم ... [illegible] ... سپاه روم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... آن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... آن ... [illegible]
روم ... [illegible] ... آن ... [illegible]

لشکر روم

لشکر روم ... [illegible] ... در میان ... [illegible]
... [illegible] ... احمد ... [illegible]
... [illegible] ... از قبول ... [illegible]
... [illegible] ... از قبول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
... [illegible] ... عموریه ... [illegible]

۲۲۳ فتح عموریه

حادث در سپاه معتصم عباسی

عموریه و فتح و قتل ... آن بلده

لشکر ... [illegible] ... عموریه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
... [illegible] ... قبول ... [illegible]

دخواه ... [illegible] ... در مقابل ... [illegible] ... و ... [illegible]

این ... [illegible] ... شهر ... [illegible] ... بغداد ... [illegible] ... دست ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... مردم ... [illegible] ... در ... [illegible]

... [illegible] ... یک جماعت از مردم ... [illegible] ... سپاهیان ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ... کار ... [illegible]

... [illegible] ... غلام

... [illegible] ... مردم ... [illegible]

... [illegible] ... مردم کشته ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible] ... خلیفه ... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]

... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

دکی ادو

... [illegible] ... سامره ... [illegible]

بنای قصر ... [illegible] ... سامره ... [illegible]

... [illegible] ... ایام توقف معتصم در آنجا

... [illegible] ... مردم ... [illegible] ... غلامان ... [illegible]

... [illegible] ... از انواع ... [illegible]

... [illegible] ... غلامان ... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... از مردم ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... غلامان ... [illegible]

... [illegible] ... غلامان ترک ... [illegible]

... [illegible] ... سامره ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

... [illegible]

تعمیر ... [illegible] ... سامره

ازین نوبت در افروختن سپاهی و ... [illegible] ... که هرکس پیش از ... [illegible] ...

اورست و الی تمامی بر نوشتن ... [illegible] ... در روز پنجم ... [illegible] ...

در کار ارتق و زنان ... پنج تن و ده تن و ... بسیار ... [illegible] ...

... [illegible] ... معتصم عموریه ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... عموریه ... [illegible] ...

... بملک روم ... [illegible] ... پادشاه روم ... [illegible] ...

بیان حرکت معتصم از عموریه بجانب

طرسوس و دیگر سرحدات و قتل عباس ... [illegible] ...

... معتصم ... [illegible] ... روم ... [illegible] ...

از عموریه انصراف کرده ... [illegible] ...

... [illegible] ... ایران ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ایران ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ایران ... [illegible] ...

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ...

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

تقسیم کند

حرکت معتصم از عموریه

و لشکریان از آن آب بسیار بنوشیدند و در طلب آب به صدمت عطش ... [illegible] ... یافتند

... [illegible] ... شعبان المعظم بود

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ... عموریه ... [illegible] ...

... [illegible] ...

أَنتَ المَنصورُ ... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ... المُعتَصِم
... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...
قُتِلَ ... [illegible] ...	... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ملک روم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ...

يا غارَةَ اللهِ قَد عايَنتِ فَانتَهِكي	هَتكَ النِساءِ وَما مِنهُنَّ يُرتَكَبُ
هَبِ الرِجالَ عَلى إِجرامِها قُتِلَت	ما بالُ أَطفالِها بِالذَبحِ تُنتَهَبُ

و این قصیده طویل است و ابراهیم ... [illegible] ... غارة الله ... معتصم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... معتصم ... [illegible] ...

شعر ابراهیم ... معتصم

شاه [illegible] راه بر [illegible] و از در باب السلامه [illegible] و فیل‌ها از در باب الحرم و سایر [illegible]
اندر آمدند و [illegible] و ضبط [illegible] لشکر [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و بطریق [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] در آن شهر [illegible] قسطنطنیه [illegible]
و در فتح آن [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] مردم روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در این قصیده [illegible]

[illegible]

السَّیفُ أصدَقُ أنباءً مِنَ الکُتُبِ فی حَدِّهِ الحَدُّ بَینَ الجِدِّ واللَّعِبِ
والعِلْمُ فی شُهُبِ الأرماحِ لامِعَةً بَینَ الخَمیسَینِ لا فی السَّبعَةِ الشُّهُبِ
أینَ الرِّوایَةُ أم أینَ النُّجومُ وما صاغُوهُ مِن زُخرُفٍ فیها ومِن کَذِبِ
تَخَرُّصاً وأحادیثاً مُلَفَّقَةً لَیسَت بِنَبعٍ إذا عُدَّت ولا غَرَبِ

و در بعضی کتب فارسیه و تواریخ مشهوره رقم گشته [illegible] قیصر روم [illegible]
و آن زن هاشمیه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] ابلق [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابلق [illegible] قیصر روم [illegible]

برکشید

برکشید [illegible] ابلق [illegible]
سواران و سرداران [illegible] ابلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابلق [illegible]
[illegible]
[illegible] ابلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابلق [illegible]
[illegible] ابلق [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ابلق [illegible]
[illegible] ابلق [illegible]
[illegible] ابلق [illegible] والله اعلم

[illegible]

[illegible]

[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و خبر نخستین دو سه روز بعد نگفته ام و از آنجا گفته بصحت خبر لاجرم معتصم بفرمود تا او را بپای
آن باغ ببردند نزد معتصم راه افتاد و بباب [illegible] رسید پنهانی تا [illegible] سر بزودی آن
تکفیر [illegible] توقف [illegible] معتصم [illegible] که [illegible] در [illegible] سپاه [illegible]
و این کار بعد [illegible] و از آن طرف احمد بن خلیل [illegible] که نوشته بود باز نمود او را
در حق امیرالمؤمنین نصیحه و خیر خواهی [illegible] و در این وقت [illegible] در [illegible] مکان [illegible]
بیقین بود و احمد بن خصیب و ابو سعید محمد بن یوسف تا احمد بن خلیل [illegible] آن [illegible]
احمد گفت جز در [illegible] خلیفه مکشوف نگردانم [illegible] که گفته [illegible] در [illegible]
و دو سه کس آمده [illegible] بود [illegible] که [illegible] امیرالمؤمنین
مرا اگر احمد بن خلیل این نصیحت بود [illegible] بجز [illegible] خداوند [illegible] در [illegible]
[illegible] احمد بن خلیل [illegible] احمد [illegible]
[illegible] بخت [illegible] مکشوف [illegible] از [illegible]
احمد بن خصیب و ابو سعید محمد [illegible] بیت [illegible] در [illegible]
[illegible] او [illegible] امر [illegible] آنکه بود [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] از [illegible] خواص [illegible] او [illegible]
مکشوف [illegible] شنیده [illegible] در [illegible]
[illegible] احمد بن خلیل [illegible] از [illegible]
در [illegible] قید احمد بن خلیل [illegible] بعد از [illegible]
در رسید و [illegible] احمد بن خلیل [illegible] بن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] داد [illegible] از [illegible] او [illegible]
[illegible] او [illegible] در [illegible] معتصم
[illegible] امیر [illegible] تا [illegible] در رسید
و [illegible] در آمد [illegible] او [illegible] معتصم [illegible] عجیف [illegible]
معتصم [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] عباس بن مأمون [illegible] و این [illegible] بود [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] او [illegible] رسید و او [illegible] عباس

[illegible] و [illegible] که [illegible] از [illegible] در [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] معتصم [illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] بود [illegible] در [illegible] و در [illegible] عباس بن مأمون [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] بطرف [illegible] او [illegible] و [illegible]
و او در [illegible] عباس [illegible] طعام [illegible]
[illegible] او را [illegible] کرد [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] در آن [illegible] از [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible] در [illegible]
و از [illegible] عباس [illegible]
[illegible] و [illegible]
مکشوف [illegible] در [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] از [illegible] عباس [illegible]
[illegible] و [illegible] عباس [illegible]
معتصم [illegible] از [illegible]
[illegible] و از [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] عباس [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] احمد بن خلیل [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] عجیف بن عنبسه [illegible]
[illegible] احمد بن خلیل [illegible]
او [illegible] از [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] معتصم [illegible]

[illegible]

[illegible]

حاکم ساز [illegible] و سردار بزرگ [illegible] بود و سیف عشق [illegible] لب گشود و از [illegible] معتصم [illegible]
که عهد او بود [illegible] معتصم [illegible] خیذر [illegible] افشین بود [illegible]
افشین مکتوب [illegible] و قلم او بود [illegible] المؤمنین [illegible] کار [illegible]
بخشید [illegible] بود [illegible] مکتوب [illegible] اقبال [illegible]
و [illegible] ماه [illegible]
و [illegible] بوده [illegible] آن مکتوب [illegible]
[illegible] الامیر [illegible] امیر [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible]
و معتصم [illegible] نهایت [illegible] و بیشتر [illegible] روز [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible] زندان [illegible]
[illegible] و از آن پس [illegible]
[illegible] الکاف [illegible]
ضیاع و عقار و [illegible] عجیف [illegible]
[illegible] الکاف [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
[illegible] عجیف [illegible] و از آن پس [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] روم [illegible]
بوده در زندان [illegible] الکاف [illegible] و از آن پس [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] الکاف [illegible] عینا [illegible]
[illegible] عینا [illegible] عجیف [illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
عجیف [illegible] محمد [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
و [illegible] او [illegible]
[illegible] حلال [illegible]
[illegible]

شگفت [illegible] و [illegible] خلیفه [illegible]
و [illegible] آگاه [illegible] در این [illegible]
[illegible] سلطنت
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و وزرا [illegible]
دیده [illegible] و [illegible] حقوق [illegible]
[illegible] و [illegible]

باب وفات زیادة الله بن ابراهیم

ابن اغلب و بوایت [illegible]

ابن اثیر در تاریخ الکامل [illegible] در این باب [illegible]
در [illegible] رجب زیادة الله بن ابراهیم بن اغلب امیر افریقیه [illegible]
و از [illegible] و در این [illegible]
[illegible] و [illegible]
ولایت [illegible] افریقیه [illegible]
برادر [illegible] ابو عقال اغلب بن ابراهیم بن الاغلب [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قسطنطنیه [illegible]
[illegible]

قسطنطنیه بوجهه نمود و این فتح عظیم و امور را نمود در ایام دولت [illegible] و شتم محرم سنه
از سال [illegible] صقلیه [illegible] قصر [illegible] باخته و [illegible] رغبت [illegible] و در [illegible]
استرح زد [illegible] [illegible] دستگیر [illegible] از آن طرف [illegible] دلاله
قصر [illegible] عیزان راه بر گرفتند و عیزان [illegible] و آنکه در آن [illegible] ابو غارت
و ابو [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] مذکور [illegible] یاقوت
حموی در معجم البلدان [illegible] بلوط [illegible] مفتوحه [illegible] بلفظ البلوط [illegible]
البلوط نام [illegible] در اندلس و [illegible] بحر بلوط [illegible] و قلعة البلوط در صقلیه
[illegible] [illegible] [illegible] دو حصن
در اندلس [illegible] از حصن البلوط نام [illegible] [illegible] حصن البلوط
نیز مذکور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
طلیطله [illegible] [illegible] [illegible] الاجم [illegible] [illegible]
و حصن [illegible] در طرابلس [illegible] مذکور [illegible] [illegible] اول [illegible]
[illegible] و لام [illegible] در سواد اهل صقلیه [illegible] [illegible]
و قلوة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جزیره است
در [illegible] صقلیه و این جزیره [illegible] بسیار [illegible] [illegible] در دریای [illegible]

بیان وقایع و سوانح سنه
دویست و سی و سوم هجری

در این سال [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صاحب اندلس [illegible]
[illegible] البتر و قلاع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حصن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان پاره مناقب و مفاخر
فضایل حضرت امام علی نقی علیه السلام

چنانکه [illegible] در [illegible] [illegible] مناقب و مفاخر و فضایل [illegible]
[illegible] [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] [illegible] مناقب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] مناقب و صفات [illegible]

چه بار نحز

۲۳۳ حوادث سنه

[illegible]

چه بار نحز و [illegible] [illegible] بیان است [illegible] [illegible] حضرت [illegible] صلوات الله علیه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] طریقه [illegible] [illegible] رغبت بدنیا
و صفات حمیده [illegible] [illegible] کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السئول می نویسد
وأما مناقبه فمنها ما حلّ في الآذان محلّ حلاها بأشنافها واكتنفته شغفاً به اكتناف
اللآلي الثمينة بأصدافها وشهد لأبي الحسن أنّ نفسه موصوفة بنفائس أوصافها وأنها
نازلة من الدرجة النبوية في ذروة أشرافها وشرفات أعرافها [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ابوالحسن علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نبویه و درجات عالیه مصطفویه صلی الله علیه و آله [illegible] [illegible]
جلیل علی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی در کشف الغمه میفرماید شرف مولانا الهادی علیه السلام
قد ضرب على المجرّة قبابه ومدّ على النجوم أطنابه ووصل بأسباب السماء
أسبابه فما تعدّ منقبة إلا وإليه نحلتها ولا تذكر كريمة إلا وله فضيلتها ولا تورد محمدة
إلا وله تفصيلها وجملتها ولا تستعظم حالة سنية إلا وتظهر عليه أدلّتها استحق
ذلك بما في جوهر نفسه من كرم تفرّد بخصائصه ومجد حكم فيه على طبعه الكريم فحفظه
من الشوب حفظ الراعي لقلائصه فكانت نفسه مهذّبة وأخلاقه مستعذبة وسيرته
عادلة وخلاله فاضلة ومبارّه إلى العفاة واصلة وربوع المعروف بوجوده آهلة
أجنحة من الوقار والسكينة والطمأنينة والعفة والنزاهة والخمول في النباهة
والشفقة والرأفة والحلم والحصافة والحنوّ على الأقارب والأباعد الأولياء والأجانب على
الولي والحاسد على وتيرة نبوية وشنشنة علوية ونفس زكية لا يقاربها أحد
من الأنام ولا يدانيها وطريقة لا يشاركه فيها خلق ولا يطمع فيها إن البرهان إذا [illegible]

کمال الدین ابن طلحه

[illegible]

علی بن عیسی [illegible]

[illegible]

فَيَنْفَعُهُ وَابْنُ السَّرِيِّ إِذَا سَرَى أَسْرَاهُمَا إِذْ ذَاكَ نَبَأُ الْفُصَحَاءِ وَخَيْرُ الْبُلَغَاءِ وَكَبْتُ الْعُقَلَاءِ
إِنْ فَادَ بَخِلَ الْغَيْثُ وَإِنْ صَالَ جَبُنَ اللَّيْثُ وَإِنْ فَخَرَ أَذْعَنَ لَهُ كُلُّ سَاحِلٍ وَسَلَّمَ إِلَيْهِ
كُلُّ مُنَاضِلٍ وَأَقَرَّ بِشَرَفِهِ كُلُّ شَرِيفٍ وَإِنْ طَاوَلَ الْأَفْلَاكَ دَنَا وَإِنِ الدَّلَالَةُ عَرَفَ
أَنَّهُ لَيْسَ هُنَاكَ وَإِنْ ذَكَرْتَ الْعُلُومَ فَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْضِعُ إِشْكَالِهَا وَفَارِسُ
جِدَالِهَا وَجَبَلُ أَهْلِهَا وَابْنُ بَجْدَتِهَا وَصَاحِبُ أَقْوَالِهَا وَأَطْلَعُ نِجَادِهَا وَنَاصِبُ أَعْلَامِ
أَعْمَالِهَا هَذِهِ صِفَاتُهُ الَّتِي تَتَعَلَّقُ بِذَاتِهِ وَعَلَامَاتُهُ الدَّالَّةُ عَلَى عِظَمِ آيَاتِهِ فَإِنْ أَتَى
الْمُشْرِكُ بِأَبِيهِ أَتَى بِقَوْمٍ أَعْجَزَ بِشَرِّهِمْ هَلْ أَتَى وَدَلَّتْ عَلَى مَنَاصِبِهِمْ آيَةُ
الْمُبَاهَلَةِ وَإِنْ غَنَّى عَنْ قَبُولِهَا مِنْ قَنَا وَنَطَقَ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ بِفَضْلِهِمْ وَنَبَّهَ الرَّسُولُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى نُبْلِهِمْ وَلَمْ يَسْأَلْ عَلَى التَّبْلِيغِ أَجْرًا إِلَّا وُدَّهُمْ وَبَالَغَ
فِي الْعَهْدِ بِأَحْسِنُوا خِلَافَتِي فِي أَهْلِي فَمَا حَفِظُوا عَهْدَهُ وَلَا عَهِدَهُمْ ثُمَّ عَلَيْهِمُ الْكَلِمُ أَمَّا
اللَّهُ وَحُجَّتُهُ وَخُلَفَاؤُهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ وَصَفْوَتُهُ أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ بِآدَابِ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ الْمُخَاطَبُونَ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ الَّذِينَ هُمْ عَلَى أَوْلِيَاءِ
اللَّهِ أَرَقُّ مِنَ الْمَاءِ وَعَلَى أَعْدَائِهِ أَقْسَى مِنَ الْحَدِيدِ وَأَجْوَادُ السَّحَابِ بِأَخَلِّ [illegible]
فِي اللِّقَاءِ وَالْكِتَابُ ذَا أَهْلِ قُلُوبُهُمْ حَاضِرَةٌ وَوُجُوهُهُمْ نَاضِرَةٌ وَأَلْسِنَتُهُمْ ذَاكِرَةٌ
وَإِذَا لَانَ بِغَيْرِهِمْ دُنْيَا فَلَهُمْ دُنْيَا وَآخِرَةٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَقْتَضِيهَا كَرَمُ اللَّهِ
وَاسْتِحْقَاقُهُمُ الْكَامِلُ وَهَذَانِ سَبَبَانِ يَتَوَقَّفَانِ الْحُصُولَ لِوُجُودِ الْفَاعِلِ وَ
الْقَابِلِ [illegible] شرف علیه در [illegible] سعادت [illegible] حضرت [illegible]
رابع [illegible] صلوات الله علیه با [illegible] عظمت و رفعت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نفس شریف [illegible] ذات [illegible]

در درج مطلع کریمه تحقیق تمامت معانی صفات و معانی اوصاف [illegible] دارای خصایص شریفه و حفظ
دلخواه بیان آن است از هر گونه شوب [illegible] و ترشح [illegible] غیر محدود [illegible]
[illegible] نفس نفیس [illegible]
[illegible] استغراق [illegible]
[illegible] و طمأنینه است [illegible]
[illegible]
[illegible] و طمأنینه [illegible]
[illegible]
[illegible] نبوت [illegible] اخلاق [illegible] و نفس
قدسیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم و فضلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن کریم

نفس الرحمن ناطق است در مدح حضرت صلی الله علیه و آله که به خبر الایمان مجرد نسبت [illegible] و بر تبلیغ رسالت
و بآن عظمت و شأن و منقبت که جزء تحت لوای مختر از نهی [illegible] است
و در حضور [illegible] بآن رتبه است و بالخره در حمایت دین و ذریه و اهل و خلفا [illegible]
که به منزلت [illegible] حق شناسان شدند که فرمود و به خبر اول و خلفا و اولاد که فرمود
محفوظ بمانند ما الذین [illegible] دلشان الله و محول [illegible] و ولایت [illegible] فوارد بر کزیدگان
و خلفای خدا و تعالی بر بریه و صفوت [illegible] خدا در ارض خدا و ودایع خدا در رسل خدا در جهت
و شتابند به دین [illegible] و تخلقین به اخلاق الله و مستغرقین فی رضا الله و عاملین [illegible]
و فائزین [illegible] الحسن و بهتر از اول [illegible] الهی بر [illegible] لطیف [illegible] آب
زلال و [illegible] کنند از آهن و بخشنده تر از [illegible] و در [illegible] سیل
بسیار و از [illegible] دلیر تر بود و بر [illegible] و وجه [illegible] و السنه ذاکره و عیون ناظره
و اگر [illegible] بر [illegible] و دیادم [illegible] صلوات فرا [illegible]
آن صلوات [illegible] کرم خدا [illegible] کاملان [illegible] و این [illegible] حصول [illegible]
[illegible] نقل الحقیر [illegible] کتاب [illegible] کشف الغمه [illegible]
مجمع [illegible] طبّب الله من محمد و حقّهم لهم و الهم من قرّبت [illegible] اعلم
من بُعد اذا صمت علیه هیبة الوقار و اذا تکلّم [illegible] البهاء و هو من بیت [illegible]
دار [illegible] الوصیة و الخلافة شعبة من دوحة النبوّة منتضاة مرتضاة و ثمرة من
شجرة الرسالة مجتناة مجتباة حضرت ولایت [illegible] ابی الحسن الرابع امام [illegible]
الهادی النقی علیه السلام بطیب [illegible] و [illegible] و حسن [illegible] و صدق لهجه [illegible]
و در [illegible] از [illegible] بخوان [illegible] و صدق و صلاح [illegible] در [illegible]
و شرف حضور [illegible] و [illegible] علیه [illegible] اوصاف حمیده و محامد مجیده
[illegible] از [illegible] و حسن [illegible] ادراک [illegible] خلق [illegible]
و [illegible] از [illegible] که [illegible]
با [illegible] مطبوع و فضلا [illegible] به تقوی [illegible]
و [illegible] امام [illegible] ادوار [illegible] عالم [illegible]
[illegible] رساله [illegible]
و [illegible] و فضلا [illegible] بر [illegible] و [illegible]

رساله

رساله حمیده [illegible] صاحب [illegible] فرمود شاه امام همام [illegible] ابو الحسن
علی بن محمد [illegible] الطف [illegible] حمیده [illegible] و معالی اطوار و مکارم اخلاق آن
امام عالی مقدار بسیار است [illegible] و علو [illegible]
و [illegible] از [illegible] خجسته [illegible] عجز [illegible] از [illegible]
[illegible] رساله [illegible] و [illegible] ابرار است و [illegible]
[illegible] فضیلت [illegible] اکر [illegible] از [illegible] مؤلف
[illegible] و [illegible] احوال خجسته [illegible] نوال [illegible]
[illegible] شرح [illegible] از [illegible]
[illegible] ابرار [illegible] اکر [illegible]
و [illegible] اکابر علم [illegible] اقلام [illegible] علم [illegible] و قلم از [illegible]
[illegible] الآفاق [illegible] و این [illegible]
[illegible] از [illegible] الهی [illegible] جز [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] اعراب [illegible] دیده [illegible]
حقیقت [illegible] انوار ولایت [illegible] است [illegible]
[illegible] نظر [illegible] قوت [illegible] بکر [illegible]
و فضایل و مناقب این نور [illegible] حضرت مصطفی [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] تفاوت و [illegible] بود در [illegible]
اوصاف [illegible] و [illegible] طبقه از [illegible]
[illegible] ابرار [illegible]
[illegible] و [illegible] در اخلاق [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] الملاغ [illegible] مناهج [illegible]
[illegible] و [illegible] دیده [illegible] محمد [illegible] محمد [illegible]
نور محمد [illegible] و [illegible] اولی [illegible] از [illegible]
و [illegible] دیده [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

[illegible] رساله
[illegible]

و حبشی کبر منظم جامع نثر شعر فضایل مرتضی علی که از فصحاء و قدوه البلغا بود بالاسناد والمتقدمین

رحمة الله علیهما المکین ابی الحسن علی بن سعید فخر الدین عیسی بن ابی الفتح اربلی قدس روحه و نور

ضریحه در کتاب کشف الغمه فی معرفة الائمه ابراز مفوله سه ذکره این شعر از نظم حبشی و نیز

این ابیات را در مدح مولانا ابو الحسن علی علیه السلام و فی مدح ابو ایوب شریف در عاصر و آخر دو بیت

اسم در آن صحیح تعقیب معروف فرزند ... مولع بود و حزم و الم عذل ان لما قال

یا أیها الرائح الغادی ... عَرِّجْ على سیدنا الهادي

واخلع إذا شارفته دارَه ... نعلَ کلیمٍ فی الوادی

وقَبِّل الأرضَ وسُفْ تُربَه ... فیها العُلى طَرْف العادي

وقُل سلامُ الله وقف على ... مُنتجبٍ من صُلْب أجواد

مؤیّد الأفعال ذو نائلٍ ... فی المَحْل یُودي غُلّة الصادي

یفوق فی المعروف صوت الحیا ... الساری بإبراقٍ وإرعادِ

فی البأس یبدی شامخ الهدى ... بصولةٍ کالأسد العادي

وفی الذی یجری الغایة ... بنفسٍ مولى الرِّفْق معتادِ

مُعوّضٌ الجانی وطی الجنى ... فی حالَی وعدٍ وإیعادِ

کأنّ ما یحویه من ماله ... دراهمٌ فی کفّ نقّادِ

مبارک الطلعة میمونها ... وماجدٌ من نسل أمجادِ

من معشرٍ شادوا بناء العُلى ... کبیرهم والناشئ الشادي

کأنّما جودُهم واقفٌ ... لمشتکی الجود بمرصادِ

عمّت عطایاهم وأحسانهم ... طلائع أغوارٍ وأنجادِ

فی السّلم أقمارٌ وإن حاربوا ... کانت لهم نجدة آسادِ

ولاهم من خیر ما نلته ... وخیر ما قدّمتُ من زادِ

إلیهم سعیی وفی حبّهم ... ومدحهم نصحی وإنشادی

یا آل طه أنتم عُدّتی ... ووصفکم عن الوری عادی

وشکرکم دأبی وذکری لکم ... همّی وتسبیحی وأورادی

ویعجب الشیعة ما قلته ... فیکم ویستحلون إیرادی

بوالعلا

اشعار ابو ... عم

بدأتُم بالفضل وارحمتم ... إلی العلی والفضل للبادی

ولی أمانٌ منکم جنّةٌ ... تقضی بآمالی واسعادی

وذاهبٌ فی شرح مدحاتکم ... آمالی الخیر وامدادی

لا زال قلبی لکم مسکناً ... فی حالتی قربی وإبعادی

ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب مناقب ابن ابی طالب ... دو دو ذکر احوال الامام الثانی علیه السلام ... رقم کرده

ابو الاسود گفته است

أُحبّ محمداً حبّاً شدیداً ... وعباساً وحمزة والوصیّا

امدی فی خیر آل محمد ... جبریل فذبح مالک اذ ...

من لم یکن بجبالهم مستمسکاً ... فلیعرف بولادتهم لم تشهد

در این شعر نبایه اهل بیت بجهان ولایت دو دهم ... آل محمد صلى الله علیه و آله ... بیان کرده ابو بادر

سونبح شرح انور ... بدر ... و فرزند ... و حبشی علی علیه الرحمه فرموده

حبی محض لنبی المصطفى ... بذاك قد تشهد أخباری

ولابنی جاری فی حبهم ... فعلیت بعدا لک من جاری

ما للهِ مالی عمل أرتجی ... به العتق من النار

إلّا موالاة بنی المصطفى ... آل رسول الخالق الباری

حبشی علی آل احمد ... نظم کرده که ... از ... آل ... مخلوق ... علی و محمد

تمام ... و جنت ... خدا ... نور ... توسل ... بهشت ...

نجات ... سوره ... موقد ... قیه حب آل ...

بحر ... جالس ... خواندم ... وای ... خواهر ... کرد ... بجز ... در ...

و دیگر ابن حماد گفته است

بنی مریم الکبری بنی خیرة الوری ... بنی الحجج العظمى بنی خاتم النذر

بنی العلم والاحکام والزهد والتقى ... وآل الندى والجود والمجد والفخر

بنی التین والزیتون فی محکم الذکر ... اجل وبنی طوبى بنی لیلة القدر

و دیگر زید المرزبانی علیه الرحمه گفته است

قوم رسول الله مذهبهم ... وعلى الآباء انتهى الشرف

فخر الاله لآدم بهم ... ونجا بنوح فلکه القذف

شعر ابو الاسود

شعر حبشی

شعر حبشی

شعر ابن حماد

شعر زید المرزبانی

شعر مؤلف

أُمَنَاءُ قَدْ شَهِدَتْ بِفَضْلِهِم التَّوْرَيةُ وَالإِنْجِيلُ وَالصُّحُفُ

قدر و رسول چه عجب که [illegible] داد است علی ع عمران هشت بیت آدم ابو البشر [illegible] مغفور
و آن نوح را نیز ز طوفان [illegible] تورات و زبور و صحف و انجیل که به نفس علی ع چو قرآن [illegible]
حقا امام حق [illegible] بیند در این قصه [illegible] در حدیث رسول و آل او [illegible]
هرکس [illegible] او که [illegible] از آنکه محبت علی ع [illegible] محبت او [illegible]
آنکس [illegible] علی ع عمران است در [illegible] موسی عمران [illegible] آل [illegible] فرزند [illegible]
اشیاع در [illegible] ز طوفان [illegible] مقام شیعتا آل ع اشیاع علی ع [illegible]

دیگر ابو علی بصیر عرض [illegible]

یَنْفَعُنِي وَمَالِي مِنْ طَرِيفٍ وَتَالِدِ — وَمَا الأَهْلُ أَنْتُمْ يَا بَنِي قَائِمِ الرُّسُلِ
بِحُبِّكُمْ يَنْجُو مِنَ النَّارِ مَنْ نَجَا — وَيُزْلِفُ لَدَى اللهِ الْيَسِيرُ مِنَ الْعَمَلِ
أُوَاصِلُ مَنْ وَاصَلْتُمُوهُ وَإِنْ جَفَا — فَأَقْطَعُ مَنْ قَاطَعْتُمُوهُ وَإِنْ وَصَلْ
عَلَيْكُمْ [illegible] مَا حَيِيتُ وَإِنْ مُتُّ — فَكُنْتُ عَلَى شَيْءٍ سِوَى ذَاكَ [illegible]

دیگر محمد بن علی [illegible] عرض میکند

وَإِنَّمَا الأَئِمَّةُ عَلَى [illegible] — بَنِي أُخْتِ بَنِي فَاطِمَة
بَنِي بِنْتِ مَنْ جَاءَ بِالْمُحْكَمَاتِ — وَبِالدِّينِ وَالسُّنَّةِ الْقَائِمَة
فَلَسْتُ أُبَالِي بِحُبِّي لَهُمْ — سِوَاهُمْ مِنَ النَّعَمِ السَّائِمَة

و بعضی از شعرا [illegible] در مدح اهل بیت [illegible]

إِنْ كُنْتَ تَدَّعِي قُرْبَ اللهِ [illegible] — فَاقْصِدْ [illegible] قَوْمًا [illegible]
إِسْنَادُهُمْ عَنْ أَبِيهِمْ عَنْ جِبْرِيلَ عَنِ اللهِ

شعر مؤلف

مدح آنقوم نما و آن صفات — که خدا بر خلق کرده [illegible] — از آب و از [illegible]
[illegible] از حق دم [illegible] — که [illegible] — آن [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] از [illegible] — [illegible] آن [illegible] — از [illegible]
هرکس [illegible] بود بحق — [illegible] حق [illegible] — [illegible]
تا بخواند [illegible] — از رقم [illegible] — [illegible] اخلاص [illegible]

شعر خود [illegible]

[illegible] از [illegible] داشته [illegible] خالق ارض و سما [illegible]
خلق [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] الخلق [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] غایة [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] حق [illegible] — غایت و موضوع [illegible] علم
[illegible] کتب [illegible] — غایت و موضوع در [illegible] خلق — در رسول و آل [illegible] صلوة
[illegible] عرفان [illegible] — [illegible] — [illegible] عرفان زاد راه
[illegible] یوم النجاة — حب آل مصطفی [illegible] — [illegible] یوم [illegible]
[illegible] غفلت [illegible] — [illegible] — گنج [illegible] گنج [illegible]
[illegible] گنج [illegible] — گنج بی [illegible] — [illegible]

[illegible] دعوی [illegible] حب [illegible] سطور [illegible] نظم [illegible]

امام علی نام هادی حسب — [illegible]
[illegible] — [illegible] مصطفی زنده [illegible]
[illegible] — [illegible] کام او
[illegible] آفتاب — [illegible] الکتاب
تاج [illegible] — [illegible]

شعر نواب [illegible]

[illegible] خان بهادر [illegible] نواب [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] فاللات [illegible]
[illegible] اجمعین [illegible] محمد [illegible]
[illegible] از [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] میرزا محمد تقی [illegible] و خوب [illegible]
دیوان [illegible] ادم [illegible] فتح [illegible]
حضرت علی [illegible] برادر مرحوم میرزا [illegible]
[illegible] نواب [illegible] ازائمه [illegible] صلوات [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] ابو الحسن رابع امام [illegible] صلوات [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] آنرم [illegible] حقوق آنرم [illegible] فانواده [illegible]

[illegible]

[illegible]

افلاک کیا باره گوهر زند نظاره — بر چار زمین ستاره بر شمس صبح کمین
در رزمگه هیبت نفوذ اکبر کبریه چشم وا — اثر ثابت دو صفا حلقه مرا [illegible] در ...
بجنبند قوالا داد دل از رنگ دخید بر جمع بسر — انگشتر ملک با سحاب ...
عوده توبیخ رضیمین ابر قوان زمین — [illegible]
جم آمدت اثنه ببر در الکتست ... — ... آثور ...
سازی جو قلیب ... — ... از الله ...
آمونوار جوش ... کرد ... — کرز ... رحم ...
البحور بنیه بر ... زحم فرقدان — شنیده ... سلیمان البخت
ابر فرهوا آزری بطراز ... — ... رحب العطن
جو زار ... — ... حقوق باز آد ...
او صاف ... — ... کرده
دیک ... لطیف ... — ... کاتو الغزال
کلک ... — ... از نور ...
... — ... در برانه ...
جسم ... — ...
... روح ... — ...
... — ...
... — ...
... — ...
از قدر تو باصد ... — در ... قدح ...
... در جم و دلبقاد — فنجر ... ادو ...

رحب العطن ... / قرح ... / ... روس / کشن ... / ... / ... / ... / تفق بندوق ... / ... سوای ...

از کرم و کرامت ... اثنه اطهار ... امیدوار دم و از ... شرف ... مرا لطف ... صلوات ... ام علیهم اجمعین ... ارکیده ... نتوان ... ... اکد

کرده چه بر ... ... و از ... به اجر ... و آب ... به بحر ... گردد
کرم اکر بخواید ... و نقد ... سو ... تا ... نیز ...
و نیز ... موضع و مناسبت مقام نقاد ... ضعیف ... از ... سپه
... الاتقام علیه السلام ... المعول
... عظیم ...
عظیم العقدار عظیم ... قبول ... الدین ... گردد
چه کرم ... نظر ... عام ... بکار

دهمین مشوار جن و بشر — نور الانور رفائق اکبر
نقی تقی امام امم — روح بخشای پیکر آدم
آن ... تقی و نقی — بیقین نور پاک ... نقی
زاده متقی تقی باشد — نور ... تقی نقی باشد
لقبش هادی و علیش نام — هادی خلق و طاری اعوام
... — آرزو بخشی ... و ... است
نور او نور نور انوار است — سر او سر سر اسرار است
مطلع فیض و منبع کرم است — منشاء جود و منعم نعم است
این که ... از ... — ... از ... اوست
ملکوت و ... — همه از ... مبین است و مبین
عرش و فرش که آمده بوجود — از وجودش همه شده موجود
هست ... ز ... — ارفع است از ... کس
این ... — ... است
بحقیقت نقاده ... است — رهنمای ... و ... است
آن ... شده ... — ... منصوص
آینه حق ... الهی — اوست ... فوق ما ...
نور خورشید ذره ... — ... طور ...
حبه افلاک و عقل ... — او بجوید منزل ... نه

فرش خاکی و عرصهٔ بالا — از نعیمش گرفته این کالا
روز روشن فروغ از او دیده — شب دُر نثاری معیشی
باغ انجم و کوثر و تسنیم — وان نوا و وانهٔ تنعیم
همه از برکت وجود تراست — همه از نعمت وجود تراست
ای بری از تو هم اوهام — ور زدن از تو هم افهام
ای بری از قیاس و حس و حواس — برتر از عز و عظمت آیاس
قدم عز اگر بفرساید — پایه فرع بر نجوم نهی
از تو این ماه و مهر و آتش و خاک — فلک درگاه تو بساط افلاک
وین بشارت و صیف و خریف — رفع و علو و وضع و تشریف
هر که ماه و سال خورشید — صولت ابر و قامت ناهید
قاصر نور شد خلیفة الله — تو برافراز و تو نگهبانی
ای که بر تو شده زر آتش ایاس — کس که باشد بدست تو قیاس
این فروغ مهر و ماه تو است — زانور عرش گاه توا
سرخ و سبز و سیاه و زرد و سفید — رونق ابر و بهجت ناهید
همه تو نه بعد زالوان است — همه بخشی بعد اجابت
اثر تست زیر هر شی — از بهای خالق ناشی
جز تو ای آنکه ای المحسنی — اثر تو است دین و عقبی
جز تو ای منظر جاب وصول — از تو هر اثر این کار و حال
منظر جود منظر اسماء — اثر تو ز خالق الاشیاء
عالم اکنون رکار تو ئی — ملک عز و اختیار تو ئی
اعتصام الوری بجود تو است — اصل موجود وجود تو است
معتصم را است اعتصام از تو — محتشم است عز و کام از تو
معتصم بود راه بصیرت کل — متوکل کجا و همت کل
معتصم را از تو است فروها — متوکل ... از تو بشفا
متوکل تو کلش از تو است — باغ سوغنچه و گلش از تو است
جز تو ای هر طریق هلکه — کار دنیا دنیی و عقبی
راحت روح و نور روح توئی — آیت نصرت و فتوح توئی
از فسح ... خالق انما — تو شدی کار دهر اجنا

لاجرم هست ای بجز تو کلش — جزو کی هیچ جدا از کل
متوکل هیچ ز اجزا نیست — ای جهان بر نبود ز جهات
همه العجب کو تقصد تو نیست — لیک غافل زان واز هست
بی خبر نبود از هدیت تو — ز اختیار تو و طوعت تو
گر اراده کرد باید آنی — صد منور ان چو او تو فانی
کار فرمای نور و نار تو — روز بخشای مور و مار تو
چشم جمله ز نور تو روشن — جان ز گل زار تو بود گلشن
همه مرائی زمین و ملان — حق عبادت ز غیر ملان
در فلک از ملک همه تسبیح — حق نهاده پای تو تلویح
هر که بیند خود تو جاش — هم تو منقول وهم تو نقاش
همه دیدنت و ندیدنت — لیکه از جان و دل خریدنت
در گمان میر نه دیدنت — دانکه نشنیده شنیدنت
پس چو بی خبر گفت تواند — بنوا زان به گفت تواند
از تو گوید آنکه بشنود — ور نیاید از آنکه خود دیدن
چشم کار کرد دارد دیدن — گوش کار از خود شنیدن
گرچه نور حق تو قوه دید — تا از چه چگونه کسی شنید
کدام کسی که جانش باحق است — چشم و گوش ز شق بصیق مطلق است
تو ای چو دید بر خورشید — یا نظاره کو کب ناهید
طمع دید نور سبحانی — طرف فام دان زنادانی
دیده تو قاصر است از فهم — فهم تو عاجز است از وهم
لیکه تواند نمود کس سو — نتوان نیز کفت ترکس سو
نور خورشید گرچه توان دید — تربیت دید باید از خورشید
تربیت جز ز خور تو آنی دید — از تربیت خور چه دانی دید
پس جهان در ماند از نور — گر از نور جست وجود
صد منور ان فروز کس از او است — کو کسی ماه و یوم اسر الست

ای پدید از تو گشته جاوید … وی پدید از تو گشت جاوید
از تو اول و بتو آخر … مرکز فضل و دانش نادر
از تو آرسته گشته جان ملک … وز تو آکنده گشته دامان فلک
ای ذات تو زدرک ادراک … نور تو فیض خواجه لولاک
از نسیمت نمود این مولود … وز شمیمت نعیم این موجود
در کلامت کلیم شد موسی … در قوامت قویم شد عیسی
حق تو سوی او نمود کلیم … خلق سوی از تو حاصل قرطاس
ور نه حق سوی کی زبان باشد … خالق السنه و بیان باشد
از غنیه نکات و بیان … هست یزدان ولی نیز تو جاه
نه پدیدست از هوس عوه … راه نمود بدو رخنه درجو
تا صرا از ذیل کی البیضی دهم … عاجز از درک گنه ذاتش فهم
قطره سوی که جز ز دریا نیست … ذره سوی که اثر ز بیضا نیست
نور ذره ز نور مهر نمود … هم ز مهر حسن فروغ مهر نمود
خالق کی ضوار کون و مکان … هست برتر ز نسبت مکان
جز ز ذات است از حدود و دار … برتر است از کرار حی مدار
نه بگرد کار کن فیکون … نور الله نور ایزد بیچون
هست یکتا رسول و داد الله … جلوه داد الله دنسل اجداد حق
مظهر کو کار ربی جو چند … نو جمع هست دوازده فرزند
صدر دال الله اداد کتاب نبی … حافظ دین و ناظم آئین
قدر او برزند که هر ناظر … کو نیست منظور و هم منظور
تمام آن مظهر خداوندی … که منم خالق سماو زمین
لاجرم هر که جانشین وی است … کو بهر عالی تتین وری است
انچه او راست از خداوند جلیل … درو در آورده کو کار جلیل
هر دو نا و یکی که متفق اند … تن جز هم تو و هم توانند
هر لاینک طلعت و نیع … پیر و یک طریقت است بیع

صلوات و سلام حق جل … باد بر دودمان پاک علا
بر نبی و آل او که حق اول آن
باد صلوات ایزد منان

بیان وقایع نیم ولیت و سیم در
چهارم هجری مصطفی صلی الله علیه و آله

در این سال مازیار بن قارن بن ونداهرمزد در ملکت مازندران در زمان معتصم بطغیان و مخالفت و عصیان و محاربت پادید شد که در تاریخ طبری و جز این نوشته‌اند سبب این جسارت و مخالفت این بود مازیار بن قارن با آل طاهر منافرت داشت و سبب این تنفر خراج تقدیم خراج سو … [illegible] … طرف معتصم برده تقدیم می‌نمود و خراج عبدالله طاهر حکمران … مازیار سو … [illegible] … عبدالله بن … [illegible] … بیان و معتصم … [illegible] … از جزئیت جمیع فتوح مازیار بود بر خلاف … [illegible] … آن با زبهره برسید آنرا … [illegible] … از طرف … [illegible] … و بگویند عبدالله بن … [illegible] … با … سواد … [illegible] … بازگوید … وعبدالله بن طاهر … [illegible] … افواج … [illegible] … مازندران … [illegible] … آل طاهر … [illegible] … طبرستان … [illegible] … کرده … [illegible] … از آن طرف … [illegible] … خلیفه … [illegible] … آل طاهر … [illegible] … فوجها … [illegible] … مازیار … [illegible] … معتصم … [illegible] … عبدالله بن طاهر … [illegible] … سواره … [illegible] … مازندران … [illegible] … مازیار … [illegible] … عبدالله بن طاهر … [illegible] … مازیار … [illegible]

۲۳۴ وقایع مازیار … عصیان مازیار …

[illegible] فتح و ضبط کوهستان طبرستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رقم بود: بسم الله الرحمن الرحيم إنّ الأخبار تواترت علينا وصحّت عندنا بأنّ جُهّال أهل خراسان وطبرستان فينا ويولّدون علينا من الأخبار ويحكون [illegible] من التعصّب لدولتنا والطعن في تدبيرنا والمراسلة لأعدائنا وتوقّع الفتن و انتظار الدوائر فينا جاحدين لأنعم متقلّبين للأمن والدعة والرفاهية والسعة [illegible] ولا شرف [illegible] رسول صغير ولا كبير [illegible] قد كذّب الله أحدوثتهم [illegible] فلا ينهاهم الأوّل عن الآخر ولا يزجرهم عن ذلك تقيّة ولا خشية [illegible] كلّ ذلك [illegible] عليه ونتجرّع مكروهه استبقاءً على كافّتهم وطلباً للصلاح والسلامة لهم [illegible] الإلحاح [illegible] كففنا عن تأديبهم [illegible] إن أخّرنا عنهم افتتاح الخراج نظراً لهم ورفقاً بهم قالوا [illegible] عن ذلك [illegible] إنّ الله حسبنا وهو وليّنا عليه توكّلنا وإليه ننيب وقد أمرنا بالكتاب إلى بندار آمل والرويان في استغلاق الخراج في عملها وأعجلناهما

في ذلك

في ذلك إلى بلوغ تيرماه فاعلم ذلك وجدّد جبايتك واستخرج ما على أهل ناحيتك كملاً ولا ينقضين عنك تيرماه [illegible] إن شاء الله [illegible] عندنا إلّا الطلب فانظر لنفسك [illegible] وكتبت إلى القاسم [illegible] والتقدير [illegible] الانكماش [illegible] فقد أتانا في هذه الأيّام أنّ أمير المؤمنين أكرمه الله صائر إلى [illegible] إلى الرّي [illegible] فعل أيّده الله ذلك [illegible] الله [illegible] وأعوانه [illegible] فإنّه لا [illegible] أهل الخراج [illegible] عليهم في [illegible] الله [illegible] بأهل جرجان والرّي [illegible] أهل الجبال [illegible] الديلم الضلال فقد كفى الله أمير المؤمنين أكرمه الله ذلك كلّه [illegible] أهل الجبال والديلم [illegible] والله المحمود [illegible]

[illegible] خراسان و طبرستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بازبر کولانده تامست این خبر تنها دعا داد و همه دیگر [illegible] بود و دیده تمام و اقراح [illegible]
و بجا بهادری کور [illegible] بود کوار بود و دیر [illegible] از کلوز [illegible] جهانگیر تقار [illegible]
صلح و سلامت [illegible] بستم [illegible] و دلوطغا [illegible] در حق [illegible] خبر [illegible]
اعوجاج [illegible] و بیچ خبر یا بود از [illegible] و [illegible] خبر [illegible] و دبانیز [illegible] افکنده [illegible]
بازنوشته اگر در افتاح ابواب فتوح [illegible] خیر در کار [illegible] و [illegible] و دولت [illegible]
[illegible] تحریر نموم نکند [illegible] بستم دار اگر در طلب فتوح [illegible] نموم [illegible]
[illegible] برای نکوشش [illegible] اگر در طلب فتوح [illegible] بایسته [illegible] و بعد
دانشم [illegible] در کوته دار از آن [illegible] از آن [illegible] بر نزد جو
دنز جز [illegible] بهر [illegible] فواز [illegible] دوتا [illegible] در باد [illegible] و با [illegible] و با [illegible] آمد
دادوبان رقم [illegible] و فتوح آن [illegible] ولایت بود و [illegible] تیر [illegible] دار [illegible]
قاطع مرکبه [illegible] اولفم [illegible] و مصره [illegible] کلاه [illegible] دار و [illegible] و حاجب [illegible]
[illegible] و کاه [illegible] و نیز [illegible] از شوار [illegible] مرتفع [illegible] خفیف [illegible] دار [illegible]
[illegible] تهور [illegible] آه [illegible] این [illegible] و نیز [illegible] نزاد [illegible] دل [illegible]
[illegible] و دشتیبان [illegible] و خبر [illegible] کوینه [illegible] و باز و فتوح [illegible]
ز خود که در مرض و [illegible] دارد [illegible] نامه [illegible] خود [illegible] و [illegible] تمام و [illegible]
[illegible] و مکار و [illegible] است در استخراج فتوح و تقصیر [illegible] خان [illegible]
[illegible] تازه [illegible] اگر [illegible] دار [illegible] و دیگر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بر [illegible] نیز [illegible] بعجم و [illegible] بر جاه [illegible] و [illegible]
و در کار [illegible] با [illegible] و مکتوب [illegible] و از تقدیر [illegible]
و تشبیه [illegible] در انجام این امر [illegible] با [illegible] و سردار [illegible] انجام [illegible]
[illegible] از این گونه از [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در این [illegible]
[illegible] و [illegible] تر [illegible] و [illegible] قسم [illegible]
[illegible] اقدام [illegible] افراد [illegible] و [illegible] و [illegible] در این [illegible]
[illegible] و [illegible] و آن [illegible] از [illegible]
[illegible] با [illegible] و دشمنان [illegible] و [illegible]

داموز

داموز خود بود [illegible] و [illegible] بود [illegible] از جعفر [illegible]
[illegible] و از [illegible] ازرقی و [illegible]
[illegible] در حق [illegible] خواهان دوباره [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] با [illegible] و [illegible] مخالف
[illegible] از [illegible] مردم [illegible] و [illegible] خواه [illegible] این مکتوب
[illegible] فتوح [illegible] عنایت [illegible] ابلاغ [illegible] در کار
[illegible] و استخراج فتوح [illegible] و [illegible] از [illegible] خواه [illegible] از فتوح [illegible]
[illegible] دار [illegible] در [illegible] قلب [illegible] نزد [illegible] نامه [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم [illegible] وجوه [illegible] و [illegible] در آن
[illegible] از [illegible] فتوح از [illegible] این [illegible] در کار [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] و از [illegible] و [illegible] و [illegible] دولت [illegible]
[illegible] و [illegible] مکتوب [illegible] و [illegible]
فتوح [illegible] فتوح [illegible] فلاح [illegible] غلظت [illegible]
[illegible] و [illegible] فتوح [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] از آن [illegible] از [illegible]
[illegible] رخشان
[illegible] خلیفه [illegible] این خبر [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] امیر [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] فلاف [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم [illegible]
و نیز از فلاف [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] رخشان [illegible]

فقره [illegible]

سوکه باران بود نوشته و حسن پسر علی بن یزداد بود مدتی عامل گرگان بود [illegible]
آن پسر بود [illegible] مردمان در آن تخم را ابوصالح زرخستان [illegible] اجازت [illegible] کردمان
[illegible] شهر [illegible] و از تخت این تخم [illegible] ابوصالح [illegible] تصنیف [illegible]
[illegible] بعد [illegible] از طرف ابوصالح زرخستان [illegible]
و آن کردمان و حسن پسر علی بن یزداد [illegible]
[illegible] شده [illegible] این کردمان [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] این کردمان [illegible] از تو [illegible]
[illegible] زرخستان این تخم
[illegible]
[illegible] اجازت [illegible]
زرخستان [illegible] اجازت [illegible]
و در [illegible]
[illegible] و مردم [illegible]
و نیز زرخستان [illegible] مردم [illegible] آمل [illegible]
[illegible]
بر مردم آمل [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم آمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]

هشت فرنگ

دشت فرنگ آمل و هشت فرنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرنگ [illegible] آمل [illegible] فرنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] طبرستان [illegible]
[illegible] طبرستان [illegible]

حنت الی [illegible] ذات اطواق

و آمل [illegible] الف [illegible] طبرستان [illegible]
[illegible] فرنگ [illegible]
[illegible] فرنگ [illegible]
[illegible] فرنگ [illegible]
و آمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پایان [illegible] حکایات [illegible]
مردم آمل [illegible]

طبرستان محمد بن جعفر را دید که [illegible] و بازیاری بجانب دیلمان رفتم بود و به وجه عرب و ابناء [illegible]
و در مرو با ابن طاهر معاملت کرد از دجله بود و بدو دخل آن بینی در داد که مجول [illegible]
بر ایشان دو زندان بود کشان را بود و جز این که در دیار دیلمان کشته و کار را رسید با ایشان آن
مردم سوی طبرستان بزرگ و بسیاری یاران خود نوشت که سرخاستان به جز ایشان امیر [illegible]
سرخاستان طبری زنان در خود گرفته بود و امر او سوی برادر کرد و از آن پس با طوله و از امیر شهر سارنه
او رفته و دیوار آن شهر سوی بسیار گرد کرد و یاران جمع جز این کار را برده و جنگ [illegible]
خود بسیار سوی شهر طمیس و در سر قتل جرجان به سوی تنگ طمیس با او همه دیلم [illegible]
و ایشان همه و بحول علیه بشر اول و کار خانه شهر به از سهل و او در خود از طبرستان [illegible]
شعله فرسنگ دا بیرون بیارز از جهو طبرستان از جهه جرجان و دیوار دراز [illegible]
داد مردم طبرستان پیکس بود آن برد و نواحی بنیه ولا از آن سر مرکز ایشان دروازه که با نه
جرجان مرزبان لشکر جمع دیوار را از بالای کوه تا شهر دریا با آجر و گچ کشیده که دیگر [illegible]
شروان عادل این دیوار را بنا کرده بود تا در میان مردم ترک غارت گری مردم طبرستان
[illegible] بجمله هر که خود بسیار و جنب اسار و یار جمع و دیوار آن [illegible]
و جان [illegible] [illegible] بود آنجا که هر کس توانسته قصد کوه در آن [illegible]
و از آن پس سرخاستان بجانب طمیس متوجه لشکر و خود بسیار از طمیس بگشت و با برادر [illegible]
ملحق شد و از آن پس سرخاستان دیوار از طمیس تا دریا برآورد و با نواحی سه میل راه در دریا
استوار بود و از آن پس به جان الکاره این دیوار بود میان طمیس و ترک بنیان لشکر
[illegible] مردم ترک بر اهل طبرستان بیرون رفت [illegible] بود در ایام الکاره [illegible]
و سرخاستان لشکر طاهر در طمیس [illegible] دیگر گرد آن سپاه گاه سوی کوه برگشته [illegible]
محکم بود و به جا برای حارسان و لشکر چاه بنیان شمرد و یاران در آن استوار و لشکرهای دیگر
نقات [illegible] کشتند مردم به آن از دیوار این حال [illegible] بر اموال [illegible]
بر هشت و وجه [illegible] [illegible] از آنجا فرار کرد [illegible] بود و این خبر [illegible]
طاهر والی مملکت خراسان بود و نیز در آن این شهر دشوار [illegible] بر خلیفه
روز کار معتصم رسید [illegible] بنجار [illegible] و سرهنگان و اعوان [illegible]
بنگاه خوانده [illegible] [illegible] و قتل و غارت [illegible] زمین [illegible]

اکبر

[illegible] تو سه صد [illegible] طمیس بود در [illegible] سرای محمد بن سعید بن [illegible] مکویه [illegible]
عفان معتوج [illegible] و در این که چون لشکر طاهر دارند و [illegible] و در [illegible] دریا [illegible]
[illegible] در کشت [illegible] در بود و مردم عجم از [illegible] بود [illegible] طمیس [illegible]

بیان فرستادن عبدالله بن طاهر

لشکر برگشان به دفع مازیار

عبدالله بن طاهر [illegible] خراسان [illegible] انگیز شد و دفع مازیار [illegible] بود و [illegible]
عم خود حسن بن حسین بن مصعب بود و مصعب [illegible] از [illegible] [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بحفظ دولت جرجان [illegible] و بر خندق لشکرگاه بیارا و حسن بن حسین
[illegible] و بود در جان [illegible] سرخاستان [illegible] لشکرگاه [illegible] و در میان آن
لشکریان [illegible] خندق فاصله بود و نیز عبدالله بن طاهر حیان بن جبله [illegible]
[illegible] قومس فرستاد لشکرگاه [illegible] و در سر حد [illegible] [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] محمد بن ابراهیم بن مصعب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بود و حسن بن قارن طبری [illegible] بود [illegible]
[illegible] از مردم طبرستان [illegible] [illegible] بود [illegible] منصور بن حسن [illegible]
صاحب [illegible] [illegible] طبرستان [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گرده [illegible] [illegible]
دریا و کوه در [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سواران [illegible] از هر جانب [illegible] [illegible]
مردم [illegible] در میان [illegible] معتصم [illegible] [illegible]
یوسف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و اموال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] معتصم
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هم اگر فوج [illegible] تسلیم کنند [illegible] و هر کس از [illegible] و تا در
پیش او [illegible] تقدم [illegible] و هر کس از [illegible] فوج [illegible]
[illegible] و هر کس [illegible] و هر کس [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] تقریر [illegible] از میان آن مردم [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] فوج [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible] از [illegible] این قوم [illegible]
[illegible] و طعام [illegible]
[illegible] از این [illegible] در [illegible]
احمد [illegible] یک درهم [illegible]
[illegible] و سبب [illegible]
[illegible]
اموال [illegible] اگر [illegible] ضیاع [illegible]
[illegible] ضیاع [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و مردمان اهل فوج [illegible]
[illegible] از [illegible] این امر [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن [illegible] الفقیر و صدق [illegible]
[illegible] قوم [illegible]
[illegible] فوج [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] و [illegible]

و از [illegible]

[illegible] از [illegible] و هر [illegible]
[illegible] از مردم [illegible]
در [illegible] از [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] ایران [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] ضیاع و حرم [illegible]
[illegible]
[illegible] ضیاع [illegible]
[illegible] و حرم [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]

باب در امارت [illegible]

[illegible]

در تاریخ طبری [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] حسن بن [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن [illegible] تسلیم [illegible] حسن [illegible]
حسن بن [illegible] حسن [illegible]
[illegible]

خبر بحسن بن علی رسید کس بدو فرستاد که این همه لشکر کشیدن و گفت اقوم بر تا از آن غیر مم ۴۵ رقیه
تا بود رسانیدن او با قوم او دادن او که فرو گرفت کیا لشکر زیاد در دوا فرود نشوید بگرفتن خواندن
به ترد منع بگفت و حال قیس بن ربیع بعد از احوال حسن بن علی بیود همچنین تا بود که بنشانند
تا بگیرد جدال دست نصرت آن بود بر فیروز دیو و بود لشکر گاه بر فرشتگان فرستادند و خبر
داشت از پسران شاه بود که لشکر بود بتاریخ بود شکسته و نباید دخول شده بر فرشتگان
خبر شد و تدبیر کار نکنند و از حقیقت بدین دو کار بود شه و فرمود و غیر از بنده از شود هم باز
عقل او که کیمه دو کار بود در دست از آنجا بر فرود ولایت آنجا از حسن بن علی بن مصعب
جنگ کرد در سپاه زمان وقت فرمود ونگردند و آنکه بود بسیار و قوم نیاید بسیار نگه کرد
أَلَا إِنَّهُمْ فَتَخَصَّصُوا وَأَطِيعُوا اللَّهَ فَأَحْفَظُوا وَالْقِتَالُ هُمْ بر فدا ای قوم عصا به سه
بود و از بیند و قوم بحضرت بخرید و در فرمود رسید و خود در هیات و فتح دشمن و فرار
کرده رفتن با او در دو ماه بود از کرد دشمنان بیان و بر دشمنان و بر رفتن حال حسن
گیرد با سپه القوم رفته تا بدروازه آن باره رسیدند و بر فرود فرو رفتند از سر دولت آن دیو
شکسته دلها برگشته و دیگر خویش خود و داد و فرود تا بیم بر هم اگر دو لشکر گاه بعد
مشغول بگردند و در فرود طلب مال و غارت رفته از زرارده بن یوسف لشکر برده
در طلب بر فرستم و در آن اثنا ما برگشتم ناگاه به وضع از طرف چپ راه رسیدم و دیدم کشته از
آن موضع برد نام دیا نیزه بکار بود بودم بر فرس نیزه کشیده و نیزه برکشیدم
ناگاه بر کین بست دو شه اندام نیزه برکشید زنهار بعد آن پیر خود او نیز داد که برفتم و گفتم بود
کند برکشیم و جنگ کرد گه اینم بود در ابوصالح بر فرشتگان جانب گر بود که او را بگرفتند
مفلوج گردید و از این وقت در این شب بر کشته و بود از طلب و فتح حاضر شد و در دو
بگردیده بازگشتند و تذکر بود حسن بن علی باز بردند و فتح بر فرستادند ابوصالح بر فرشتگان
جز از دو ماه فرود لشکر بیکران بود تا در پنج و فتح شد و رسید و از آن وقت علی بود و خطبه و
جمع کرد و رفتند در آن شب و در جنگ دو جانب بود راه بر آنکه گویی فرو نوح و بر کشیده سوی نه
برگشت و از رحمت خشک و تخت آتش شاه بعد از غدر او و در دو از آن دروازه
او بود و آمد جعفر بن محمد و نام داشته و فرشتگان بود در خواب رسیده و گفته از جعفر بن حضرت
آیه بنیاد عطر بود رحمت و گفت که آنکه بود جعفر بن حضرت باز بیند و از آن موضع آید و در
بر فرشتگان گرد رحمت بر کرد و دو شه کس حضور رفتند در این طرف به جانب بگرفت گاه و گفتم

... لشکر بعد

قتل ابوصالح بر فرشتگان

به لشکر فرود بود دو بار بود کشیده زیر رفته به بین از دم او نسبت برکات آوخ بست سلطان بتو نزدیکتر
و دیگر فرمود آن با نیست که هر یک بود فکوه دولت بود و بر جعفر اختصاص بود بر سلطان او دو بار حضرت
و گفت جز فرمود کرد و بود نیک بر او در حال وجه فضیلت بر خود و بر فرشتگان با نظر
شاه شاه بود و جعفر بود بود در اینکه دیگران نیز بر کنند بود و دست یافته و گفتن بود که
جو بر بست بر فرشتگان که همه بود و در هم از قبل آن نیز در دست از فرمان ما از دم عرض داد
تعلیم کرده بود بر جعفر بن محمد اخلاق که گفت از در ما هم بود و از کجا گفت تو از در باد در رفته
و از کجا تو از دست باد دیم بر فرشتگان که همه اگر تو امید فرمان بود و از بیک فرمود بنا بخیر نیز هم هر
بعد از فرمان بدهد بیک محمود و اخلاق بیند هم از یک گفته او در عالم و بر کرده از آن بدیم که بار
این همه نیک بود بود او بود که از حسن بن علی بحضور جعفر از او از حسن بن علی که از آن او بود
و الحق بود اتفاق بعد بر فرمود از آن او بود کرد بار حضور بود و نزد آن شاه بود از دست آنها
برگرفت باید او در حال فیلم بود دیگر حسن بن علی بعد و جعفر او بود حسن بار شد حسن از گناه
و فرمود او از طبرستان بود و بر فرود محمد بن جعفر بن شعبه از دو جانب محمد قطعه و فتح بن قراط
و جعفر او یک لشکر بود آنها که بر فرشتگان و آنچه گفته آن حسن با محمد بن مغیره بود
بر جعفر داد و بود و فرمود و ما در او در پس او بود بود جسته محمد بن مغیره جانب رفت و با گرد
بود و جست و دیگران نیز بگیرند باید بکار آورد و بر فرشتگان بود و بود بود تا هم اوست
از نیز نیک دو طرف بیک و بر شکوه الله اولاد بتفصیل در شده و کرد شده بود الا او رفتن بود بود بخود
و بر فتح ذات ابراد الله جزیره بیست بین اسراف و قبیح و داد و قرار گه در و بکار دار کرد
مرد و اید غوص کار بود برانه فرزند گه در آن بود و از جمله هر ملک خاص بکار می آید و نیز لاد
الحم در بیک و در دامن کوهپایه آب بود مصرف و ییلاق تکاه و از نیز لار آباد بود و هر

باب ... در ذکر ... شاعر ادیب

و ... قابوس بن ... مجولی

طبری و جزو ... ابو ... بن ... از اهل ...
و تربیت یافته در ... فرمود و ادب ... و لیکن بود بر فرشتگان او بود و خود و ...
... بود از اخلاق و ادب بعد ... بود و ... از دو جا بود و بر فرشتگان
آن ... در برد و ... بر دو لشکر ... و ... او بود ... از کار ...

قتل ابن ...

در تحفت اکتوب و غارت و از اصحاب حسن بن علی جعفر بود بتاخته و [illegible] او بود فارسی تحفه
در رخها کوشته با ماه فارسی بود و با خود دشت بود که خود ادکم و نیز [illegible] بدست گروه دیگر [illegible]
[illegible] للبیت و بیکونه [illegible] از آن قوم خلقی بدید و از [illegible] خود فرو [illegible]
و آنوقت زخم دار بود و غلامی او بود بدید و در آنجا جعفر بن عبد الله بن محمد بن [illegible] قحطبی
طبری نوشته حسن بن علی [illegible] عبد الله [illegible] بود بهمان حال و بود [illegible]
داشته [illegible] داد و [illegible] خود را داد و [illegible] که بود برادر [illegible] در
آورده نزد عبد الله و در [illegible] گرامی در کتب [illegible] برادر [illegible]
نزد حسن بن علی از [illegible] ابو [illegible] در [illegible] حسن [illegible]
دا [illegible] ابو [illegible] بود [illegible] از [illegible] از [illegible]
محفوظ [illegible] محمود [illegible] چگونه [illegible] و از [illegible] حسن بن علی
[illegible] ابو [illegible] عبد الله بن طاهر [illegible] در [illegible]
[illegible] حسن بن علی بود عبد الله بن طاهر در [illegible] حسن بن علی
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
و [illegible] عبد الله [illegible]
و [illegible] فارس در [illegible] نیز [illegible]
و [illegible] برادر او عبد الله بن قارن [illegible] از [illegible]
با [illegible] حیان بن جبله [illegible] قارن [illegible]
[illegible] طبرستان و [illegible] حیان [illegible] نیز در [illegible]
او [illegible] بود از [illegible] قارن بود [illegible] و حیان [illegible] بود عبد الله بن
طاهر نوشته و عبد الله بن طاهر [illegible]
از [illegible] طبرستان [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و حیان [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود عبد الله بن قارن [illegible] در [illegible] او [illegible]
او [illegible] طعام [illegible] و [illegible]
[illegible] بنشستند [illegible]

[illegible] (margin note)

[illegible] (margin note)

[illegible] بود [illegible] حیان [illegible]
[illegible] بود [illegible] با [illegible] بجای قارن در [illegible]
و این خبر [illegible] این [illegible] برادر [illegible] او [illegible]
[illegible] از [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] این [illegible] داد [illegible]
[illegible] این [illegible] بود [illegible] و از [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و در اقلیم [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] خبر [illegible]
[illegible] حیان بن جبله [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] بود [illegible] او [illegible]
[illegible] از این [illegible] حیان [illegible] و [illegible] این خبر بود
[illegible] محمد بن [illegible] بود [illegible] طبرستان [illegible] او بود [illegible]
[illegible] حیان [illegible] از [illegible] و [illegible] بود و
[illegible] حیان [illegible] محمد بن [illegible] و احمد بن [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible] او [illegible] حیان بن جبله
[illegible] این [illegible] محمد [illegible]
[illegible] و [illegible] حیان [illegible] و احمد [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible] و احمد بن [illegible]

[illegible] (margin note)

واز ما یار دخواه کوه [illegible] درشتها [illegible] بفیض اود بو بود و ساحل دریا
[illegible] در طریق جاهم از فتوح [illegible] مقر یار [illegible] بحث الحق [illegible] دراین خیمه
[illegible] ماه [illegible] از اظهار یار [illegible] گذشته و چار [illegible] خود [illegible] بلوار [illegible]
[illegible] و یکی از آن [illegible] انجام [illegible] بحث [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و آن [illegible] احمد [illegible] بحر [illegible] اسپ [illegible]
[illegible] بلوز جان [illegible] جاب [illegible] بود [illegible]
[illegible] این تیغ [illegible] اسب [illegible] بلوز جان [illegible]
اسب [illegible] احمد بن صقر [illegible]
[illegible] احمد [illegible] جان [illegible] دعفا [illegible]
[illegible] بود و جان [illegible] آن [illegible]
بلوز جان [illegible] احمد [illegible] احمد [illegible]
بلوز جان [illegible] بلوز جان [illegible]
بو احمد [illegible] احمد [illegible] از آن [illegible] جان در
[illegible] این [illegible]
آنگاه نامه [illegible] احمد [illegible] حسن [illegible] امیر عبدالله بن
طاهر [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] خواهر [illegible] از آن [illegible] خاتون [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
احمد در جواب [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] این [illegible]

صقر

صقر و محمد بن [illegible] یحیی بن [illegible] در [illegible] و [illegible]
امیر عبدالله بن طاهر [illegible] طبرستان [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] حسن
[illegible] این [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] حسن [illegible] از [illegible]
طاهر [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از
[illegible]

تسلیم نمود و روی ارشد در آن از این طاعت سبب زخم ... بود گذشت و عبد الله بن ...
فراغ بود ... و ... و بلاد ... و در کوهستان ... حاکم ... داد که
حدود ... بود و ... مرکز ... و ... حال ... و الفتح ... نبوم
و در معجم البلدان ... از ... داده و ... کرده ...
... و در ... و ... و داده ... فلاحت ... از ... در ... سلطان
... رشید ... بلاد ... و ... بلاد ... بلاد ...
در رشید ... اصفهان ... و ... از ... بلاد ... و ... عالم
آن بلاد ... و ... از ... آن بلاد ... از ... بر وضع
و ... از ... بلاد ... و ... و ...
... از ... سلاح ... مواضع ... دارند ... تن
... نیز ... و ... از ... آن کوهستان ...
مواضع آن کوهستان ... و ... احوال ... در ... و ... بجای ... بود
... قادر ... از ... و ... منوع ... قادر ...
... بوده ... از ... و ... در ... فارسان ...
... و تمام ... و منظومات ... بر ... و ...
... و ... آن ... بود
... و ... و ... از ... بر ... بود ... سه
از ... و ... طمع و طلب ... برخیز آید در ... باز ... همت

از آسیب طمع و رنج از	... از دل ... نشیب	برده ... دیدند ... فراز ...
همتای ... بود	... و ... بی نیاز	آنکه ... نیاز ... که ... بود
برگ ساز ... نیاز	... بود ... بر	... آگاه بر ... سوز ...
از ...	... فراز	... این ... تا ...
به ... ز	... از ...	... از ...
طعام ...	... دراز	... خونتی
بود ...	... و ... جای	...
...	... سلطان ایاز	شاه محمود ...

درنماز خلق ... و ... جهان ... در ... باز ... خود ... ان
به ... باز ... این جهان ... دل ... ان ... باز
روز ... آن ... بوند ... باز ... باز
عاقبت ... باز ... و ... داز
... جان ... باز

... در رک	قطع ... از خلقی ... باز	... کن
دل ... باز	... سلطان ...	... و ... دراز
... جهان ...	... گرد ...	... هر کس
... باز	... این جهان	...
... دریغ	... از	... و ...
... دراز	...	... باز
... باز کن	... باز	... آن ...
... باز	...	... سلطان ... باز

بجمیع ... از ... آن ... و ... عالم ...
... و ... و ... عبد الرحمن از تخت
... و ... بر ... حسن بن ... از آن پس
... و ... ابو ... حسن ...
... و ... حسن ... بود ...
... و ... باز ... آ
... و ... بود ...
... حسن بن ... از ... و حافظ
... و ... رسول
... بود ... و ... تمام این ...
... بود ... از ...
... بود ...
... رسید ... و ... حسن ...

چنین گفت حسن [illegible] ناگاه حسن [illegible] سواره [illegible] غلامان ترک [illegible] بودند

[illegible] حسن [illegible] بدید [illegible] [illegible] اسلام [illegible] سوار [illegible]

[illegible] راه [illegible] گفتم [illegible] راه [illegible] راه [illegible]

[illegible] رسیدیم [illegible] گفتم [illegible] الامیر [illegible]

[illegible] صلاح [illegible]

[illegible] عقل [illegible] بود [illegible]

[illegible] رسیدیم [illegible] راه [illegible] نزد [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] گفتم ایها الامیر [illegible] راه [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] الخلفاء [illegible] گفتم [illegible]

[illegible]

[illegible] راه [illegible]

[illegible] گفتم [illegible]

[illegible]

[illegible] گذشتیم [illegible] نزد [illegible] حسن [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] حسن [illegible]

[illegible] سواران [illegible]

[illegible] حسن [illegible] سوار شده [illegible]

[illegible] حسن [illegible] یعقوب [illegible] ابوطلحه [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] گذشتیم [illegible]

[illegible] سواران [illegible] دیدیم [illegible]

حسن [illegible] ابراهیم راه [illegible] کدام است گفتم [illegible] راه

[illegible]

[illegible] سواران [illegible]

[illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible] طاهر [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مردم عرب [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم عرب [illegible]

[illegible]

بیان گرفتاری [illegible] طبرستان و

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] حسن [illegible]

[illegible] حسن [illegible] طاهر [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible]

و شفقت بسیار کرد [illegible] و [illegible] احمد بن [illegible] بسیار نوشته بود و در کار
تو صلح [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] در [illegible] ناصر [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] نوشته [illegible] در [illegible]
[illegible] احمد [illegible] بسیار [illegible] احمد بن [illegible]
و حسن بن علی [illegible] بسیار [illegible] در [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible]
[illegible] حسن [illegible] و حسن [illegible]
[illegible]
و حسن [illegible] در [illegible]
[illegible] حسن [illegible] احوال [illegible] حسن [illegible]
[illegible]
در این [illegible] الحسن [illegible]
[illegible]
و [illegible] احوال [illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
و [illegible] در آن [illegible]
[illegible] حسن [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن [illegible]
لاجرم [illegible] احمد [illegible]

بکر احم

شرح احوال [illegible]

بحکم احمد در این موقع [illegible] و [illegible] احوال
[illegible] و [illegible] دینار و [illegible] قطعه [illegible]
قطعه [illegible]
از طلا [illegible] از طلا [illegible] از جواهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
حسن بن علی [illegible] حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible]
و حسن [illegible] حسن [illegible]
این [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
عبدالله بن طاهر [illegible]
[illegible] یعقوب بن [illegible]
[illegible] حسن [illegible] یعقوب بن [illegible]
روانه [illegible] حسن بن علی [illegible] آن احوال [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] احوال [illegible] آن [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] آن احوال [illegible]

پس از آن حسن بن زید ... بولی داد و با تفت و لشکر با آن سوی رود کوچ بار ... بوده
بود و از آن طرف قارن نیز با برادر ... دو گرفتن ... تا حسن بن زید
قارن ... و زحمت ... نیاید ... بر ... شد ... عبد الله ...
و هر که آن حالی بود قارن ... با ... سلیمان بن عبد الله بن طاهر ... برسید
جانب برادر ... گرد و این جماعت دیلم ... که ... لشکر ... جعفر ... خوانده
بدیلم ... محمد بن ابراهیم ... انجمن ... از ... لشکر ... از نجا
طبرستان و دیگران ... که ... جماعت ... و دیلم ... راه
عبور ... کرده و ... محمد بن ابراهیم ... رواند
و ... محمد بن ابراهیم ... از ... طریق ... دیلم
... الف ... از جبال طبرستان و ... و
... جبال طبرستان ... و ...
... دیلم ... سلام ...
... و دیلمان ...
... نام طبرستان ... فرود ...
از ... جبال طبرستان ... دو دست ...
آنکه در زمین ... هموار ... دست ... سپاه ...
لشکر ... محمد بن ... جبال طبرستان ... جبل ...
... جبال طبرستان ... جبل ... گفته ...
... قارن ... جبل ... بن ... گوید و این ...
... بسیار ... بر ... لشکر ...
جبال طبرستان ... بسیار ... پس ... عام ...
... دیلم ... ولایت ... جبال ...
... بود ... لشکر ... عبد الله بن طاهر ... برادر ...
... جنگ ... طلب ... لشکر ...
... از آن ... فتح ... خلق ... پیاده ...

احوال بالا ...

رفت بالا ... و ... تو با حسن کوه برد و ... که ... از ... نوشته داد و ...
... جعفر ... و ... در ... عبد الله بن طاهر
... و ... بر ... این ... کوه ...
... از ... پس ... عبد الله بن طاهر ... لشکر
... از کوه ... لشکر ... جعفر ... در ... بود ... برود
... ترتیب ... بود ... در آن ... و از ... لشکر ...
... بود ... راه ... جنگ ... طبرستان ...
جنگ او ... مردم عسکر ... و از آن طرف ... بن ... خود هم
ابن حسن بن مصعب ... دشت ... بسیار از مردم ...
... راه ... از ... خلیفه محمد بن ابراهیم بن مصعب ... صاحب ...
او ... یعقوب بن ابراهیم ... و معروف ... یعقوب ...
لشکر ... پس محمد بن ابراهیم ... حسن بن ... بولی و لشکر ...
... بود ... در ... در آن ...
... و ... لشکر ... راه ... در
... شده ... بود ... آنجا ...
... آن ... دیلم ... سبب ...
... بود ... لشکر ... مشغول
و ... حسن بن ...
... بود ... و در ... او ...
... حسن ... عباس
... حسن بن عبد الله بن طاهر ...
... ملک ... آن ... داد و در
... حسن بن ... مکتوب ...
... عبد الله بن طاهر ... و عبد الله ... آن مکتوب ... تمام شد
و نیز عبد الله بن طاهر ... بسیار ... دو دوم

آورد و نزد بابک [illegible] وفات نمود اگر بود او بجای پدر بکام رسانید و صاحب منصب گردید سیر عجم
مازیار عبدالله بن طاهر بود با بالا کشیده نمود آن کوهستان که در آن [illegible] قلعه آن
بود که از آن او و پدر و جد او [illegible] در آن بکام افتخار [illegible]
او بود اهالی طبرستان [illegible] از دست [illegible] آورد و او بود
بلاد [illegible] او بعزم و حکم [illegible] خوار و خفیف نمود لاجرم عبدالله بن
طاهر [illegible] مازیار تاختن برد و هیچ کار او نکند
از دست آن کوهستان [illegible] غرض او [illegible] و بلاد آن
و مواضع [illegible] مازیار [illegible] گشته و عبدالله بن طاهر
در این [illegible] برادر [illegible] گشته [illegible]
مازیار حسن بن [illegible] دعوه کرده او بود و مردم [illegible] دفن کرد و چنین
این زمان سپاه تمام بود و رسید عبدالله بن طاهر بحسین بن [illegible] برادر برادر آن
لشکر بود [illegible] و لشکر [illegible] از لشکر [illegible] او و [illegible]
[illegible] مازیار بود در آن کوه [illegible] کرد او
کوهستان بود [illegible] تسلیم کرد [illegible] طرف [illegible]
صف [illegible] مازیار از [illegible]
سوار [illegible] لشکر [illegible]
محاصره [illegible] مازیار [illegible]

بیان گرفتاری مازیار [illegible] طبرستان
بدست لشکر عبدالله بن طاهر و قتل او [illegible]

[illegible] مازیار مشغول صید [illegible] از [illegible]
[illegible] در صیدگاه [illegible]
[illegible]
[illegible] مازیار [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] لشکر [illegible] از آن [illegible]

از هم جدا

از هم جدا و منهزم شده [illegible] دفن [illegible] گشته [illegible]
عبدالله بن [illegible] طاهر [illegible]
او [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] مازیار [illegible] عبدالله
ابن طاهر [illegible] مازیار او بود [illegible] آگاه
[illegible] معتصم [illegible] مازیار [illegible] عبدالله مازیار [illegible]
[illegible] مازیار [illegible] آن [illegible]
[illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] مازیار [illegible] ابراهیم
[illegible] مازیار [illegible]
معتصم [illegible] آن [illegible] مازیار [illegible]
[illegible] مازیار [illegible] ساخت [illegible]
عبدالله [illegible] معتصم [illegible] معتصم [illegible] مازیار [illegible]
آن [illegible] مازیار [illegible] معتصم [illegible] مازیار [illegible]
[illegible]
طبرستان [illegible] مازیار [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] الی جبل جیلان اصبهبد اصبهبدان [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] طبرستان [illegible] گیلان [illegible]
آن [illegible] جیل [illegible]
[illegible] گیلان [illegible]
[illegible] طبرستان [illegible]
[illegible] جیلان [illegible] جیلان [illegible]
[illegible] جیلان [illegible]
[illegible] طبرستان [illegible] طبرستان [illegible]
[illegible] جیلان [illegible]
[illegible] جیلان [illegible]

[illegible]

ونژادگان مملکت فارس از مردم بلخ در طرف بحر بیامده بودند و در کنار آن عزلت کردند و جمعیت بشناختند و غلبه نمودند
و معمور و آبادات آن زمین را برگزیدند و گرد هر از بیشه جبال نیز بر ایشان بوده و هوا گرم و در دریای ایشان جبال
شد و هم ایشان بجیلان نامیده شدند از خطه مازندران و جبل جیلان بر نوشته‌اند [illegible]
نزدیک دیلم با ملکان در جیلان و بزرگان آنجا [illegible] اصفهبد اصفهبدان [illegible] سردار
بزرگ سرداران و سپهسالار سپه داران هم اصفهبد [illegible] سپهبد است و اصفهبدان [illegible]
دارد بلاد دیلم و [illegible] طبرستان در کنار [illegible] بود اصفهبد نام داشت این [illegible]
منسوب داشته اصفهبدان [illegible] اسپهبدان نامیدند چنانکه نام اصفهان [illegible] سپاه
و لشکر دار [illegible] در این زمین لشکرگاه [illegible] اسپاهان و [illegible]
و معرب اصفهان و مخفف آن اصفهان است سپهبد [illegible] فارسی [illegible]
سپاه سالار لشکر و [illegible] سپاه [illegible] و سپاه [illegible]
و [illegible] و معرب آن اصفهبد است [illegible] سپهبد [illegible] طبرستان
[illegible] دارا [illegible] قیصر [illegible] روم و ترکستان [illegible] فارس
تقدیم [illegible] سپاه سالار و [illegible] شاه [illegible]
و [illegible] آن [illegible] سپهبد [illegible] بزرگ
[illegible] بزرگ و سپهبد [illegible] سپهبد [illegible] فارس
خرشاد [illegible] از [illegible]
[illegible] جیلان و [illegible] یافث بن نوح علیه السلام [illegible] کیلان [illegible]
[illegible] بلاد [illegible] جیلان [illegible] از
[illegible] جیلان منسوب [illegible] کیلان [illegible]

لعن الله لیلی بالکمال انها لیلة تمر الکمال

یکی سعید ابن حجاج [illegible] الف [illegible]
[illegible] روشنست [illegible]
لشکر از [illegible] سالار [illegible] سپاه محمد بن ابراهیم [illegible] آمده است
[illegible] بود [illegible] محمد و جعفر پسر رستم [illegible] از مردم [illegible]
و سپاه [illegible] کیلان [illegible] دیلمان [illegible]
[illegible] حسن بن [illegible] پسر رستم محمد و جعفر [illegible]
منکوب [illegible]

مکتوب کرده و به ایشان [illegible] خلیفه [illegible] ترغیب و تطمیع [illegible]
محمد بن ابراهیم [illegible] پسر رستم [illegible]
[illegible] از [illegible] بود [illegible]
ابراهیم [illegible]
[illegible] محمد و جعفر پسر رستم
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ترغیب [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن ابراهیم [illegible]
[illegible] دیلم [illegible] محمد بن ابراهیم [illegible]
[illegible] محمد بن ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن حفص [illegible]
[illegible] پسر رستم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن ابراهیم [illegible]

شرح قدرت و طاقت او

اموال و امتعه و اثاث و دواب و سلاح داخل در تصرف خود نمود آنگاه محمد بن ابو العباس
خان لکوی را بر حسن خدمتی که او در تربیت بتقدیم رسانید و عمرا که در تربیت بخطا در تربیت بادرونه
بسر برنده و بر دلیر با هم فولاد و چهار آئینه دست دراز کرده دستی بود از رفق و آن
از تیغ بفکند [illegible] بود دراز کرده [illegible] بود از زانو بفکند [illegible]
دست [illegible] بود [illegible] قطع نموده آن در دیار جلادی [illegible]
[illegible] جلادت [illegible] او [illegible]
[illegible] آهن [illegible] فولاد [illegible]
[illegible] صعوبت و صلابت [illegible] در
[illegible] جدا [illegible]
[illegible] آهن [illegible]
[illegible] آن
[illegible] کتب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیان عصیان منگوبرس از اقوام
افتخی خلیفه بن کاوس بجو

[illegible]
[illegible]
[illegible]
دیلجور

و منکوبرس در تکذیب او [illegible] و صاحب الجزیره منکوبرس [illegible] مقام مناظره
[illegible]
[illegible]
[illegible] منکوبرس [illegible]
[illegible] منکوبرس [illegible]
[illegible]
[illegible] منکوبرس [illegible] احوال منکوبرس [illegible]
[illegible] عبدالعزیز [illegible] منکوبرس [illegible]
[illegible] منکوبرس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منکوبرس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیان دولت عبدالعزیز بن [illegible]
در موصل و قتل او و پسر جعفر

[illegible] موصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... لاجرم عبدالرحمن ...

[illegible]

بنای عبد ... رابع

[illegible]

حکایت اسحاق عجیب

[illegible]

... عبدالرحمن ...

[illegible]

[illegible]

پادشاهی ... در ... ملاله

ابتدای ... اندلس

[illegible] ... عبدالرحمن ...

[illegible]

و در این سال لذریق با لشکری عظیم بیرون آمد و همی خواست که [illegible] از مملکت اندلس را
غارت برد [illegible] بسیار عظیم بمقاومت او راه خویش و با لشکر عظیم
دو لشکر از یکدیگر هم از قتال [illegible] و جمع بر طعن و ضرب لذریق کشته شد و آنها
اشعار و جمع کثیر از سپاه او کشته و [illegible] نیز و ظفر با جمعی از آن [illegible]
رحمه مسلمانان [illegible] و بعد [illegible] و [illegible]
[illegible] الف [illegible] و لام و یاء [illegible] خفیفه [illegible]
و [illegible] قصر [illegible] است

بیان سوانح و حوادث سال
دویست و بیست و چهارم هجری

در این سال جعفر بن دینار [illegible] و نیز در این سال [illegible] دختر [illegible]
[illegible] و [illegible] سپاه [illegible] سرفراز [illegible]
لشکر و در ماه [illegible] الآخره در قصر معتصم [illegible] خورشید [illegible] نمود و عائشه
[illegible] در این مجلس [illegible] الغفره [illegible] که [illegible] غالیه [illegible]
و [illegible] نمود [illegible] خشد [illegible] و [illegible] دادند [illegible]
و [illegible] خلیفه [illegible] در حق آن [illegible] سردار [illegible]
[illegible] ترویج [illegible] و [illegible] معتصم [illegible] و در آخر [illegible]
[illegible] دو [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] در این سال دویست و بیست [illegible] تا ستاره خلیفه را
[illegible] معتصم [illegible] و [illegible] در [illegible]
و الف [illegible] و [illegible] آذربایجان در میان [illegible]
و [illegible] بیلقان [illegible] و [illegible] آذربایجان [illegible]
در [illegible] و [illegible] در [illegible] دو [illegible] ناحیه ای
مردان بن [illegible] بنیان [illegible] و حصن [illegible] و از آن [illegible]
از [illegible] و [illegible] فتنه در [illegible] و [illegible] سلطنت و [illegible]
آل [illegible] جعفر [illegible] دختر جعفر بن منصور [illegible]
[illegible]

کرد [illegible] و [illegible] دیوار [illegible] از [illegible] جعفر [illegible]
جمع از فضلا [illegible] و جد [illegible] و دیگر [illegible] منسوب [illegible]
و در این [illegible] طبس [illegible] و [illegible] در کار [illegible] سردار کشته شد
و هم در این سال محمد بن داود [illegible] و نیز در مملکت افریقیه فتنه [illegible]
فالسه [illegible] حرب و [illegible] عیسی بن [illegible] و [illegible]
[illegible] حرب در [illegible] قفصه و قسطیلیه [illegible] قفصه [illegible]
[illegible] افریقیه [illegible] و قسطیلیه
[illegible] و [illegible] لام و یاء [illegible]
در اندلس و نیز [illegible] در افریقیه [illegible] عیسی بن [illegible] تمام [illegible]
[illegible] و هم در این سال [illegible] مجلس [illegible] الی [illegible]
ابن [illegible] مجلس [illegible] برادر خود [illegible] بن [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] التوار و [illegible]
و [illegible] مجلس [illegible] و در این [illegible] بن [illegible]
[illegible] از بلاد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و هم در این سال ابو عبید قاسم بن سلام [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] سلام [illegible] اخبار [illegible] مشکوة الادب
[illegible] ابو عبید قاسم بن سلام و [illegible]

بیان وفات ابو اسحق ابراهیم بن
المهدی عباسی و پاره حالات او

ابو اسحق ابراهیم بن المهدی بن منصور ابو جعفر بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب [illegible]
بود در [illegible] در این سال دویست و بیست و چهارم هجری در ماه رمضان [illegible]
[illegible] نمود و معتصم خلیفه بر وی نماز گذاشت چنانکه ابو الفرج اصفهانی در اغانی و ابن خلکان
در وفیات الاعیان و دیگران در کتب خود [illegible] و از نیز [illegible] در ذیل مجلد [illegible] مشکوة الادب

حوادث ۲۲۴

وفات ابراهیم بن المهدی

و هم چنین در ذیل کلمه ای از کتب اکثر و طایف ادبا از فنون و ماهیات علم و جهت
شعرا و سرودگران و خوانندگان و فلاسفه او و حفظ بعضی از خلق و غیرهم شرح حال
لکن از او سعود در ملازمت خلفا و قرب سلطان و حسن منادمت میر طلا و با زوذ شنود
و بانی شواول ذکر در نکش سیاه و عظیم الجثه بود و اول بود بطن تام و دور در تر
اندام دراز که بدن تیغ تیز از دهان بخواند و جو لرزد نیز از کثرتها را نیز بزرگتر است و چنین
با و کنند و جمیع اکثر با ذکر لقب ایشان و سیاه رنگ او از آن جمله ادراک کرد که
سیاه بود و شکل نقش دیگر ایشان بجهت و لکن که فلاسفه و کتاب از جمله و از علوم است بود
و در سلوک و در ارکان اصحاب بار یار بجهت عبادت کرده و داد و بود او فنون ما بین نزد
با یار در نکرد از جز ایشان تعبیر بود و در آن بگفته بود بر خشند و کز نیست بود بعد کرده
و منصور او بود بجماعة اهل دولت بخشید و آن اهل دولت او و ترتیب بود و بطن لطف دولت
در لطف با لیه و الفصاحت کلام ایشان باجه و جمع بزرگ در نزد برادر و دولت منصور اعلا
بالله جمع بعد از او بود او و او بعید دور بگفته و عجب امر و از جماعة طبقات جماعة نزد بود
بخشد و ابراهیم آنکس که دولت بسر ابوهیم در ذریعه معه مکر و نقصه دو و
دو فرق بجمیع از فضلا و روز جمعه هم تمام افضل بود لیست و سبب و مکان در
ترفع را از ابتدا و بطور بجهت کرده بر و در نصر که متعصم بخارج نصر بعد زمان یکجا
را ایم حروف گیرا ابنکه ابوالفرج در اغانی مرکب است از و بر بگفته بود و از اصحاب بار جواد
تعبیر بساز و در جمع بگفته بود و بود در بعد بر خشد و کز نیست بود او کمتر ابنکه بطور بگم
مذکور تمام و فتح یار در بعضی از شعفه ابوهیم بن مهدی جمیع موافقت نزد تو خیر بگم
نیک و از نقصه بعد قبل از شعر و ابوهیم بن مهدی از دو تولد که مکونه و ادراک در کتاب
با یار در ریاست لیه و سیمرغ هر تعبیر بر دخول اسرار لطف و شراب ایشان نیز
در بین لعب و خواندن عود و از دفاتر مرتبه که ابنکه بار یار شعر و بعد و قبل از زمان
منصور تعبیر سیه فنانه خرمنصور هم در بیان نکرد بود و چشم خوب که قرآن و دولت
هر سو و در هر صورت عبارت ابوالفرج که ابوهیم بر در عزم شد هوشیار و نیز در
ادب شعر و رود است کثیره اکثار فن غنا و در ایام عرب و خطیب و فصیح و نیکو ساز
بود و الحق موصلی که جماعت بزرگ مطلب نیز از علم الحان غنا که بر در مقام در از

ابوهیم

ابوهیم بن مهدی تعلا نزد بینه که او گفته با آن مقامات و در دو سرود در کتب مختلف فرو
جز بر تقاضای جانب ایام سر کرد ابوالفرج در کتاب اغانی در دو صفحه و تمیز ادوار و خلاف ذکور گانا
بیگم اول که این و آهنگ آنچه او در صحیح العنعنه مشهور تر بر آن در صفت غنا او ابوهیم بن مهدی
و در این امور تحقیق و نفس تام و وضع و حرص عجیب داشت تا به انجا که عمر بود در این کار صرف
نفس نمود و نیک و متبذل شده بود با آن مقام نبع و خواننده بر آن نبود که جشن و شعر او را
عنصر فنون خط و بکم بود که بر سند فلاسفه داشت از یکی از اوصاف و صفت او مشهور
بود و از صعود در جای غنا که برخواسته و با بیم بخوانند بخواند و میرود آغاز کار برآن جا
بعد از این جز نشسته در برابر و که بود در جای نبود بار و در راه مشهور بانکه برادر که
رشید و بعد از رشید بود امین و ابر مستند فلاسفه بعد او بود خلوت نشینی بخواند و از خواند و بعد
او تلذذ میشد و جز در زمان فلاسفه و از بطور بعد در ذکر جای او در کتاب الاعلام ج ۱ ص ۶
رضا علیه که ابراهیم او بر بالاتر بر گفته بر خوش شد و ابوهیم ثم او بود کبلاسفه ثبات زیاد و
بعضی بعد از زمان که بغداد آمد و استیلا بر او بود مولد کبر و شکایت دولت صفحه دار
و در حضور با فن طارق و قحط از و بدین زمان کرده داد بود او که ابوهیم از هم فن و سود
لطف او نه جای خود بود مقام منزل هدی بار او از کیفیت بجهت فلاسفه ابطال و از شعر که
و نیک بنز مقام ساقط کنید که و امضی بود بر زد و اطفال خطور بکند او او بود او نیز شیخ
بجلوس بار از فلاسفه و سلطنت بجهت خود بود سعد این مقام سیر کند و در نور جوی که دید
او بر فن تعلق بکم او بود به دلیل غنا و هم بجمع که در آن جمله گاه در جو کرده بمار دولا جرم علم
که بود بغداد در جوار نشره آفاق ایشان و در گفت بر فن تر آن بجهد بود و دولت طالع
بر فن بر ضد و با غنا در دیگر زمین ینکر شد تا با غنا بازند و ابوهیم در امور در فن
در این حرمان و تعالی گشته او دیگر فلاسفه بود از که و خود فلاسفه و اتفاق او تمام بود
از خود ساقط رسم دار این بی درک صلاحیت مقام ملازمت بود از در خانه او این در ع
در ذیل جمع با فن و شود عبارة و رد لطف قنوت که ابوهیم بود عارف نغمه و شعر آواز
در هر طبقه فائق ذکر و مجموع و ابوهیم در کار نغم دو تر و ایقاعات و غناء و حسن صوت
از تمام سرود مان اعلم و اطبع و حسن دار جمله کان بود و طیب صوت و خوش آواز
خاقنه بر فن شد چه هر دو نیز در حسن در دولت عبادت ابن جامع و عمرو بن بانة الکاتب

و ابراهیم بن المهدی نیز در این کار رتبه از طبقه اول بشمار است و پایه ای بر پایه اسحق میرسید اما ابراهیم
با این غزارت علم که داشت و جلیل مرتبه که او را بود از ادای غناء قدیم با کمال صنعت و قوت
تمامت بکار نبود بتقصیر میرفت و نغم کثیره را اغلب سهو میکرد و از آن سبب در اسلوب آن افکنده
و بان اندازه در تغییر خود صلاحیت داشت و نتوانست از عهده ادای آن بخوبی برآید و
هر وقت در این کار بدین عیب گرفته میشد میگفت من پادشاه و پادشاه زاده هستم هر اندازه
را میخواهم میتوانم تغییر دهم و ابراهیم اول کسی است که غناء قدیم را فاسد کرد و
در میان مردمان طریقی بر این عبارت و دلیری در تغییر غناء قدیم هموار نمود ابو الفرج میگوید
که گفتم بود صنف دو مسلک بشمار بر مذهب اسحق و اصحاب او بشمار منکر تغییر
غناء قدیم هستند و اقدام بر تغییر او کنند عظیم میشمارند و هر کسی بر این کار توجه نماید خطا او را فقط
وصف میکنند مانند ابراهیم بن المهدی که در این واقعه الکثر مقرر خارق و شادیه و ذوق
رفته که داشتند ما از ابراهیم و تابعان او افتاده اند یک غناء قدیم تغییر یافته ملکی این نحو
در مقام اخبار این دو صنف بطور تفصیل گفتگو داریم غناء قدیم بر دو صنف است و هر یک در
این صنف در این طریقه بخوبی ساعی شد ابو الفرج میگوید در این عصر نیز کسی ترتیب کرده
غناء قدیم معرفت تامه دارد در جمیع طبقه ها بوده و بنو حمدون بن اسمعیل از آن جمله
فاسه ترتیب این غناء بوضوح فاسد نشده است و مذهب اسحق را بر روش خارق بالکلیه میگیرد
از وی اقتدا کرده تقطیع نمیکند از آنات و انقباض نیز بیم هورت نمود غناء و تغییر او و الطوائف
هم تیر بعد از ترتیب که داشت و کنیزان شاریه و ذوق نیز بر این مسلک هستند اما در دو عرب و دوره
جاری اینها از فقه و علم نیز در نور در فرزندان عمرو بن ابی الکثیر در آن زمان و نغمات او از
در افق بکثرت وجود داشتند بر زمان او و آل هاشم و آل یحیی بن معاذ و عبد آل ربیع و امثال آنها
مجرب و مسلک اینان از ذکر نغمه غناء قدیم تمسک جسته و خاتمه شیوه غیر از آنکه نشر بیم
قلیل از کثیر که باز نهاده و در این عصر ما از این دو صنف منقرض شده اند و از این سبب در
آن غناء بعضی مغنیان و علو اعانت ایشان و منحاره و امثال ایشان در زمان او و آرزه
بیوکهم و غیر از این نیز ... [illegible] در زمان واثق و بعضی خلفاء دیگر در عهد مذکور مینوشت ابو الفرج
اغانی در نسخ اغانی میگوید ابراهیم بن المهدی از ثقات خلق در نظام غناء و حفظ و مرتبت

مدوان و کرد و بعد دیگر اسحق از ابراهیم بن المهدی برتر بود صنعت او را برای او و علم دارد و در وقت
مداومت صفرش که در نسخه ها بوده ابراهیم بن المهدی بخوبی خواند و عود را نیکو میزد
صنعت اهل داستان در میان مردمان دولت دودمان او ابن سبب تربیت یافته و هر وقت در این
امر با دیگری بر اندازه میگفت از صنعت سو قطع تا نه که کتاب کان از ادوات و این فن بود و از خاتم
مثل بسیار بود او در انشا سوره ها خواند مانند محمد پیامبر و در نهایت حسن صوت و خوش آواز و آهنگ بود
لطیف و عود آواز او کسی در نشت و دعوا این کار ترتیب که میشد هیچ کدام از او برتر نبود مگر کسیکه
در زمان خلافت برادر و خواهرزاده او ابراهیم بن المهدی و خواهرش علیه و آن بانوی شهره
و خواهر مهدی ابراهیم بن المهدی با اسحق بن ابراهیم موصلی ترتیب کرده بود در این کار ادب کامل
رسید او نمیتوانست با او برابری کند و اسحق هیچ وقت خفیه میگفت ابراهیم در جای خود
و سقط میگفت بود و ماز میخواند و مجادله و از موضع خطا او عاصی دوره مرور غناء حسب مراد
نمی شد و خود آن را از غناء قدیم میدانست و نسبت ابراهیم بن المهدی نیز بیش از غناء
و تخفیف میکرد و مخالفت و مجادلات در این باب و سوالات او در شاه ها ابراهیم
و اسحق در میان بود چنانچه در کتب اغانی اسحق و ابراهیم مذکور است و در میان
دو غناء و در آن ایام بوده بر آن امر ناظر و مستمع میشدند در میان آن دو بحث و نزاع میرفت
و هاکم این امر در غنا یکی از آن دو بر آن دیگر مشتق میشد لاجرم کلمات ایشان و غیر ایشان در این معرفت
اهل ذوق وضع میکنند و بر ترتیب تغییر میدادند و اصطلاح غناء میشمارند در جهت بر آن ها
ابراهیم بن المهدی بنحو معمول و باطل و ترک میکرد و مردمان بر مذهب و مسلک اسحق میرفتند در
اسحق از ابراهیم اعلم و اکبر بود و وجه برتری ابراهیم از او این بود که ابراهیم سبب شد و این بنا از ما بعد
ترک آن تردد کرده شد چنانچه در میان ایشان بطور مختصر احوال هر یک ذکر شده
ابو الفرج میگوید اگر چه ابراهیم بن المهدی شرح و بسط و ساحت اخبار ابراهیم بن المهدی و عطا
از زمانه متوکل از فضلا است و صفات متضاد او زیادت اهل زمان و حسن بیان و حسن بحور شعر
در روایت علم و موضع بعلم عود و غیر آن که رای و تفرق در فهم و فنون دیگر آداب بوده
و علم نفیس و ادب و ایشان نیز مذکور داریم با سلسله نسب در شرح مختصر از ابراهیم بن المهدی
و مقصود از ذکر این کتاب غناء است که غیر مجرا از آن نیست و غرض در کتاب ما این است و اساس
و طبقه او از مهدی بود و برادرش هارون الرشید بود ابراهیم بن المهدی برادر اکبر از آن ابراهیم
بیم خود و نغمات فصاحت و بلاغت از آن میخواهیم از غناء و فصاحت ... [illegible] و معلوم ... و آن ظاهر

و در آن [illegible] مردمان بودند [illegible] در [illegible] از جمله غناء

شعر ابراهیم بن مهدی در این آهنگ

هل تطلبون من النساء نجومها — بأكفكم أو تسترون هلالها

أو تدفعون مقالة من ربكم — جبريل بلغها النبي فقالها

طرقتك زائرة فحي خيالها — زهراء تخلط بالدلال جمالها

و این شعر از اشعار مروان بن ابی حفصه و از این [illegible] در [illegible] رقم شده

در [illegible] اغانی [illegible] این [illegible] شرح [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] اسحق [illegible] ابراهیم [illegible] و از ابراهیم [illegible]

[illegible] این [illegible] در این [illegible] ابراهیم

[illegible] ابراهیم [illegible] و [illegible] این [illegible] در [illegible]

این [illegible] این [illegible] از [illegible]

[illegible] اسحق [illegible] این [illegible] در [illegible]

و [illegible] در [illegible]

این [illegible] اسحق این [illegible] این [illegible]

[illegible] مردمان [illegible]

[illegible] از اسحق بن [illegible] در [illegible] اغانی [illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] الاکابر [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] از ابراهیم [illegible] در این [illegible] این [illegible]

[illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible] علم [illegible]

[illegible] از [illegible]

الاکابر محمد بن سلیمان [illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible]

[illegible] و این [illegible] در این شعر [illegible]

الخی [illegible] هذا [illegible] — [illegible] الدهر [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] از [illegible] از [illegible] لکن [illegible] خواهم کرد

[illegible] شنیده ام [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] غنانی [illegible] ابراهیم [illegible] و از آن [illegible]

[illegible] قیام [illegible] از [illegible] از [illegible]

او نیز [illegible] برادرم ابراهیم بن مهدی

[illegible] از [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] در این [illegible] از آن [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] از [illegible] اسحق بن ابراهیم [illegible] در این شعر [illegible]

[illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible] اسحق [illegible] از

از آن [illegible] اسحق آن [illegible] و [illegible] آن [illegible]

و [illegible] آن و [illegible] و مواضع مقادیر آن و مقادیر [illegible] آن [illegible]

و ابراهیم [illegible] ترتیب [illegible] از آن ابراهیم [illegible]

[illegible] در این صوت [illegible] از [illegible]

[illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible] ابراهیم [illegible]

و [illegible] شنیدم [illegible] از [illegible]

[illegible] صدای او [illegible] شنیدم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] آن [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] ابراهیم بن مهدی [illegible]

این [illegible] ابراهیم [illegible] و ابراهیم [illegible]

[illegible] دعوت [illegible] از [illegible] مشغول [illegible]

در این [illegible] یکی از [illegible] در این شعر [illegible]

قال لي احمد ولم يدر ما بي — أتحب الغداة عتبة حقا

و ابراهیم در این [illegible] آن [illegible] از [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] از آن ابراهیم [illegible]

آن صوت برافزود و غنا در مخارق بود بدید و چون ابراهیم فراغت یافت مخارق دیگر بار
باز گوید و در آن صوت تغنی کرد و تمام آواز خود بود در آن بکار برد و در آن تغنی خفی
داشت چنانکه من خواستم از شدت سرور پرواز کنم این هنگام ابراهیم راست
بنشست و آن صوت را بتمامه آواز خود بخواند و غنم و سرور خود با آن بکار برد و آن
دفعه من دیدم مرا کشف بخشی در آمده و از خود بیخود گشته افتادم با ابراهیم
این صوت در حضور بیرون خواست و مخارق در برابر نشسته و چیزی از آن در نفس از او
و گفت ای پسر در هلتا هلاج در آمده بود که بفوای پیشان هلا بن دست هاکد
امر بید اسم ایوان بود بدور کرد آن است و چون ابراهیم از صوت خود فراغت
یافت مخارق بدو نزدیک شد و دستش بوسید و گفت خداوند سود از تو
برگرفته شود با تو هم تا تو و بفداء است تو کی و دفعی و از آن پس مخارق در آن روز
تا پایان از تغنی خود بوده نشد بود که با فدای کار مخارق در کار تغنی کوه طور سینو
منصور بن لهر که از ابراهیم در تغنی براند چنانکه بحوقت هنی غنا است و قیمو
و از وی چیزی عجیب شایدت کردم و اگر از آن حکایت کنم تصدیق مکن بخوانی که هم
کاهر را کردم به تغنی مرشد و جواح از شدت و خوش آوازی کوج بدو میشد و بود
عبد مبرده و گرد بها بطرف او در از میکرد و میرماند که یکی شیند خداوند که یکی بود
بر کار خود سال بود بر آن دلها در ابر آن جا بر د اسم بگذارید و چون ابراهیم فامو
شیند و کوج بهوا پر آمد و راز ، و تغنی و خنیا ، داد امیر قند را از آن ادا در کوشش
کرد و ابو العیس بن حمدون گفت مخارق فخر بود و این شعر عتابی بضبط آورد

اخضنی المقام الغمراث لان عزتی سنا خلتب ادنا تأته القرطاه

و در فرصت ابراهیم تغنی کرد ابراهیم گفت قسم بجان خود خداوند بخوای نیکو آدمی
مخارق از سرود سرود شنیدن این نخورد و دست های سر نسیده نهاد عمرو بن بانه
گفت روزی ابراهیم بن المهدی این شعر را تغنی کرد

اذا ما بجزدی مجلت للعیین عبرة فما الهوى بر فضتها دبتی قوق

خم کنند نیکو کردم و فرحت را معلوم شدم تا از وی یاد فراگیرم ابراهیم با نیکو نموده
شد و برادر آن نفیر خود و این داستان این صوت از خواندن آواز نیکو بدست هم اعرک الله

داستان این صوت چنینست ابراهیم این تغنی بود این صاحب بار نمی بنمود و این حضنه را داد بشنود
تغنی ایسه از اولیه و چون ابراهیم این صوت را از وی افتد کرد با او سرور چنانکه از تغنی
چون نبسته بپسندیده داشت و بخواند مختاراتی کرد و کلمتی بود که با فدای او اجرا از تو از جهت
این صوت خونشته ام و از آن پس بدی صوت را با ابراهیم تغنی میکرد این محمد بن از
مدرسه حکایت کرده میگفت ما بیت ... بوده وقت ابراهیم بن المهدی بود با احمد بن
یوسف بنگاه فلاهم باید چنین حال تقدم احمد و غضبه تا سر مردمان بکفظ و بلاغت
و ادب او در هر محفل و محضری و اتفاق الجام برای من التطبیع داشتم پس یک روز بنده بسه
ابراهیم بن المهدی را اکرم و احمد بن یوسف و ابو الحسن بن قرار بن حیدر خود داشت و ابراهیم
از هر طرف با حکایت میراند و یک زره چیزی بود بر چیزی می افزود و با بلاغت مراد نمود
و کاهن بود عطیه میکرد و وقتی بر آن شعر بخواند و بخواند بولاد ... فرا انتظار مراد نمود
و احمد بن یوسف ساکت بود و چون مجلس تطویل یافت من خواستم با احمد بن یوسف خطاب نمایم
ابو العالیه برای سبقت کرد و گفت

ما الملك لا تبنی باطلب الودم قد کنت نا ما فمالك الیوم

ابراهیم بسبزی گفت برادر آن گفت اگر بود و دسته جعفر بن یحیی بودی در حق تغار هم چون
یحیی بن حلیم را کهر بودم حکایت اسحق بن گفت در میان مردمان نه دو هم بیم غنا میشد از ابراهیم
این المهدی و ابو دلف قاسم بن عیسی عجلی که نایب بود بودم که پسر محمد بن حسن مصعب
بن یحیی حال داشتم سوال است اسحق گفت اگر با تو بگویند محمد بن حسن هدام غنای بهتر
دانو تو چیز دیگر نگوید و مکونه در کار هوت و از قوه بهر ده بو لشکه در زمین فروکاه
یا لیه و از غنا و نغمه برده نشسته است که خبری بود نعمه که عمرو بن بانه میرکه ۹۰
شدن اسحق موضع یا ابراهیم بن المهدی کار غنا و مناظره میکرد و در آن نغمی مرنغمه بجد
صوتی فصیح و با آن جای او در مطالب چیزی نمیخیم با اسحاق گفتم اگر بهتر و علم در
امر نغمه غنا این هوده تا بر آن بیش نو نمود از اینها بهره کم یا بسیار داد از نیست
جعفر بن محمد نوحی گفت من کنیتی از خدام ابراهیم بن المهدی حکایت کرد ابراهیم بود ابده
بود نمی صدوف دار ابراهیم بود از آن صرف کرد بر حسن و دو بهت و لطف و ملاحت
مانوس و با لوف بود بسیار حال را ابراهیم بر این گونه که دو محبت ابراهیم حسد برد و مهلانه از

صوف در حضرت ابراهیم بن [illegible] کند و جاریه‌ای نغمه داد و سو کرده آمده‌ام خدا داری درخون
فضا گفت و روزی چند آن گوهر صرف و بری سوی آورده بر دست و برادران این کار
و گمواره این خشم داراز صد درهم صوف را [illegible] دور کند و ناگوار افتاد جواب
دلدار سود دلدار [illegible] و گفت اندر [illegible] و از آن طرف [illegible] او
بخواهد و دفعه [illegible] او [illegible] روز [illegible] بر آید در [illegible]
فضل [illegible] نیکوتر و شیرین‌تر سخن فصیح و ابراهیم [illegible] والغضب [illegible]
ابراهیم در آمد و گفت [illegible] روز چند [illegible] سوخته [illegible] و برنشینده [illegible]
ابراهیم جوابی نداد [illegible] امیر [illegible] و [illegible] در این شعر
شعر [illegible] ابراهیم [illegible] گفت [illegible]

اقتبت أم عتبت علیک صدوق   وعتاب مثلک مثلها [illegible]
لا تعقه تلوم نفسک دائبا   فیها وانت بحبها مشغوف
ان القریبة لا ینوء بحملها   الا القوی بها وانت ضعیف

ابراهیم این [illegible] پسندید و [illegible] جواب [illegible] و نیز صوف [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] صوف [illegible]
[illegible] از [illegible] احوال [illegible] ابراهیم [illegible] امیر
المؤمنین [illegible] ابراهیم [illegible] از
مخارق [illegible] مردمان [illegible] نیکوتر [illegible] مخارق [illegible] روز
[illegible] مخارق [illegible] ابراهیم [illegible] طبقه از [illegible] نیکوتر
[illegible] طبقه از ابراهیم نیکوتر [illegible] ابراهیم [illegible] طبقه [illegible] نیکوتر از
[illegible] مردمان [illegible] نیکوتر [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] از [illegible] نیکوتر [illegible]
و از جن و انس [illegible] آواز [illegible] از [illegible]
[illegible] روز [illegible] در [illegible]
[illegible] اسحق موصلی [illegible] نماز [illegible] نگر [illegible] گفتم [illegible]
اندر آید [illegible] اسحق [illegible] اسحق در آمد و گفت [illegible]

مرا با آن

مرا با آن [illegible] و در این آغاز [illegible] و شراب [illegible] باده [illegible] خود [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] در [illegible] خوب [illegible]
[illegible] از [illegible] عالم و [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] در این [illegible] گفتم [illegible] اسحق [illegible]
و صحبت و [illegible] در این [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] جواری مغنیه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] ابراهیم موصلی [illegible]
اسحق [illegible] ابراهیم [illegible] اسحق گفتم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
اسحق موصلی گفت [illegible] گفت [illegible]
مشغول [illegible] صحبت و مجالست [illegible] مغنیه
مجلس در آمد [illegible] ابراهیم بن [illegible]

حبذا الحب بلاء   [illegible] یسرا

اسحق موصلی از [illegible] این صوت [illegible] هرگز [illegible]
و از [illegible] صنعت نیکو را ابراهیم بن [illegible] و صوت [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
و هر وقت [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] شراب [illegible] آن صوت [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] ابراهیم بن [illegible] آن [illegible]

کبر الحب وقدما   کان اذ حل صغیرا
ذلل الحب رقابا   کان ادناها عسیرا

ليس لي من حب الغنى غير ما في السرور

جزء اول بنسبت جعفر بن عيسى [illegible] ابراهيم بن مهدى [illegible] از كسان خود از جهت نان نهان شد
آن [illegible] ابراهيم [illegible] غلام [illegible] او گفت [illegible]
از تو [illegible] او [illegible] از [illegible] تا [illegible]
[illegible] از تو در طلب [illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] در حقوق [illegible] و [illegible] دقيق [illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible] آگاه [illegible]
او در نفس ابراهيم [illegible] آن [illegible]
[illegible] لطف [illegible] ابراهيم [illegible]

يا غزالاً لي اليه شافع من مقلتيه
والذي اجللت خديه فقبلت يديه
بابي وجهك ما اكثر حسادي عليه
انا ضيف وجزاء الضيف احسان اليه

ابو عبد الله [illegible] از ابن [illegible] حكايت كرده روزى در خدمت ابراهيم از طبخ و نوادر طبخ [illegible]
[illegible] طبخ [illegible] آن [illegible] طبخ [illegible]
ابراهيم [illegible] طبخ [illegible] و [illegible]
[illegible] طبخ [illegible] از دست [illegible] آگاه [illegible] طبخ [illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible]
موضع [illegible] ابراهيم بن مهدى [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
ابراهيم بن مهدى [illegible] اسحق [illegible] و ابو الفضل [illegible]
احمد بن [illegible] اسحق [illegible] ابراهيم [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] از [illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible] خط ابراهيم [illegible] خط [illegible]
خط [illegible] از [illegible] اسحق [illegible] جعلت
فداك كتبت في كتابك الى تحدثني واضع تذكر انك مولى وسيدي فمتى دمت ذلك

وهل لك

وهل لي فخر غيره او لا هو علي وعلى ابي رحمه الله من قبلي نعمة سواكم ودمت
ذلك الى نحوه وارجو ان اموت قبل ان يبتليني الله بذلك ان شاء الله فاما ذكرك
جعلت فداك الصناعة فقد اجل الله قدرك عن ان تنسب اليها وفيها والاعتذار
عنها واما انا المسكين فانت تعلم اني لم اتخذ ما نحن فيه صناعة قط واني لم
اردها الا لكم شكراً لنعمتكم وحباً للقرب منكم واليكم فليس ينبغي ان تعيبني
ذلك عندكم ولا يجوز لاحد ان يعيبني به اذ كان لكم وقد علمت انكم ضعفي
من علويه ومخارق مخنث وضعني الا الغضب [illegible] الى ذلك وكان فانت
تعلم انهما لو لا انا مملوكين لي لا [illegible] تجد الراحة منهما بنفسهما او تخلية سبيلهما
على نحو [illegible] بهما او [illegible] الكنية ثمنهما فكيف اظن ان عندك مثلهما او انك
تقربني اليهما وتذكرني معهما او تلومني اللوم على ان [illegible] فلذا انطق [illegible]
افر من الغناء واركه من الخطاء فيه وامتعض منه استماعك ممن يخفى عليك
شيئاً من علومه كيف ترى جعلت فداك ادباً وزدتني بصيرة فيما احب من تركه
وتوك الكلام فيه فاني ظننت ان هذا فرار من الحجة وتزيد عن المناظرة كما انت
فقد ظرفت وصرت الى ما احببت والا فانه لا ينبغي لاحد ان يبلغ بما لا تقوم لذة
بمعرفته ولا لعاقل ان يبذل ما عنده لمن لا يحمده ولعله لا يطلب العين فيه لحيته
ما يكره منه واما ما قاله ابي رحمه الله من انه لم يزل يتمنى ان يرى من سادته
من يعرف قدره حق معرفته ويبلغ علمه بهذه الصناعة الغاية العظمى حتى [illegible]
ما زال يتمنى ذلك وما زلت اتمناه فهل رايت جعلت فداك حظي منه الا الان وانا وفيه
فيه من لم يكن يتادى شيعه ولعلك لا ترضى في بعض القوم حتى تفضله عليه لا تسمعه
عند معرفته ولا رعاية لطول الصحبة والحرمة ولا حفظ لاثار مجونه باقية تذكرها وتحتج
بها ثم ها انا من بعده تضعني بالموضع الذي تضعني به وتعيبني الجهل ما عنيت اليه لا في
توخيت الصواب واجهدت في البذل لما [illegible] لا [illegible] فعلك عن حفظ المخلف ولا
صيانة لخلف ولا استدامة لقديم ما نعلم ولا مصانعة لما نطلب ولا ما اكره ان
اقوله فما ارى جعلت فداك من [illegible] الا [illegible] الحركات ويطلب
لنا العثرات والله المستعان كيف اصنع جعلت فداك ان سكت لم تقبل ذلك

بني وان صدقت كذبتني وان كذبت ظلمت في وان رجعت لا اطرائك وضحكك و
اقرب من انسك وافر نفسي من كربك غضبت وسببت ولو كنت قريبا منك
لضربت و بكيت فهلكت فكان ذلك ايسر من غضبك ثم من اعظم المصائب عندي
امرك اياي ان اسأل محمد بن واضح عن قول فلان في عمرو بن بانة فوالله
جعلت فداك اني لا انتفع بذكره فكيف احب ان اذكره واذكر له واني
لارى لك من النظر اليه واعجب من صبرك عليه مع اني اعوذ بالله من ذلك
لو رغبت في هذا منه ومن مثله لكفيتك وكفيتني ذلك بان اكسوه ثوبين او اهب
له دينارين واقول له اخنث في صوتين حتى يبلغ اكثر ما اريده لي
او اريده لنفسي فالحمد لله الذي جعل حظي منك هذا ومثله غير منتقص
لشأنك ولا مستقل لقليل حسن رأيك والله اسأل ان يطيل بقاءك و
يحسن جزاءك ويجعلني فداك قد طال الكتاب وكثر العتاب وجملة ما عندي
من الاعظام والاجلال اللذين لا اخاف ان اجعلهما عذرك والمحبة التي
لا امتنع منها ولا اعرف سواها والسمع والطاعة في تسليم ما يجب تسليمه
والاقرار بما احببت ان اقر به وسأشهد على ذلك محمد بن واضح واشهد
لك به من احببت واودي الخراج ولكن لا بد من فائدة والا اكسر
ثنايات جعلت فداك وهذا اوف واستوف فانك والحمد لله والسلام ان شاء
الله مد الله في عمرك وصيرني عليك وقدمني قبلك وجعلني من كل سوء
فداءك . خدایگانم درآن مکتوب که بمحمد بن واضح رقم شده در هر جا که لفظ دشمنی و گو
مولوی سید و آقا و بزرگ است کدام زمان معبود و قبله بوده کیمیا اگر ...
بعد از آن میرزا ... و اعتبار است همانند تو سید و مطاع و بزرگ ...
اگر بود و مردم ... که از من بود جز ... و ...
میدارم که این حال برای ... اقبال و جلال و دولت و نعمت ...
و امید دارم که ... بلکه ... آن ...
و اما آنچه در باب این صفحه ... که هنوز ... میرود
و مقام ... آن برتر و ... از آن ...

میرزا ...

میرزاده این بنده مسکین و برده مستکین دراقتدار قلم و تقلیم این صفحه ونثر هرگز توقع ...
دیگر صفحه نبرده ... ام ... بار ... و غضب ... ادار ... نمیتوانم و ... باشم و بنان ...
... دوست میدارم ... بسی ... بنده ... در ...
... این صفحه ... میدارم ... و ...
... آن خشم و غضب ... و ... میرزاده ...
... و ملوک ... آن ...
... و ...
... بنده ... میرزادم ... من ...
و ... بنده ... میدارم ...
... و ...
... و ...
... و ...
... از آن
مانند ... و ...
و تو میرزاده ... و ...
... میرزادم ...
... و ...
... بیرون ...
... میرزادم ... و آن ...
... بسبب ... و خشم ...
... و ...
... و ...
... بعد ... و ...
... و ...
... آن ...
... و آن ...

بنی وان صدقت کذبتنی وان کذبت ظلمت فی وان زهقت لاطرتک وضحکک و
أقرب من انک ذا افرنصبنی من کوبک غضبت وسببت ولو کنت قربانک

سیاده این بنده مسکین و بر دهٔ مسکین در افغر و قلم و تعلیم این خاصه دفتر هر کز قو جانب (...)

جمادی الاولی سنه ۱۲۹۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از زمان تا چه مقدار در رعایت حفظ صلاح وده بت توجه و موظبت داشته‌اند امانه کجی
مواصلات در فنون خود آمده، بنا بر روزگار و بلاده در علم فقه و نظریه و کلام و جدل اکثر
و اطلاع داشته و بعد جهت و نادانسته و تحریکات و شرکت فلسفه متمایز بوده‌اند
ابن‌الهوس نیز با آنکه باطن بغوص فلسفه و دینی کار فلاح گرفته رشد و خود اشتغال
بیاموختن [illegible] فلسفه و [illegible] زاده کرد و مواظب [illegible]
و تکالیف [illegible] بعد [illegible] بجوب الطلوب [illegible] فلسفه و
جاره افسرده [illegible] بعد هذا الکلام الحق [illegible] آن قدرت و استعداد
[illegible] تقاضای [illegible] خود [illegible] لذت بانسبت با [illegible]
[illegible] آداب [illegible] و اگر از [illegible] دور [illegible]
از ماده و صورت [illegible] لازم [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] و عقاید [illegible] و تنظیم [illegible] و جلت [illegible]
و جعلی [illegible] و جعلی [illegible] الی آن [illegible]
و البته در هر عصر [illegible] حفظ صلاح [illegible] کلام [illegible] حفظ صلاح [illegible]
مقامی [illegible] در حقیقت [illegible] و مصدر [illegible]
و رواج [illegible] نظام [illegible] دوام [illegible] و [illegible] بلاد [illegible]
و تفاوت امور [illegible] دلالت [illegible] حفظ صلاح
مانع [illegible] حفظ صلاح [illegible] نفوذ اوامر [illegible]
[illegible] رعایت [illegible] و [illegible] و خراج [illegible]
نظام [illegible] قانونیه [illegible]
مقدار [illegible] سبب [illegible] و دیگران [illegible]
و مجوز [illegible] رعایت [illegible]
در [illegible] بسبب عدم رعایت [illegible]
سال و مقام و استعداد [illegible] و استطاعت [illegible] مقرر [illegible]
[illegible] ترقی [illegible] نوامیس [illegible]
[illegible] شرح [illegible] لازم [illegible]

بصیر

بصیر و ناقدان [illegible] دقایق حقایق و حقایق دقایق آن [illegible]
[illegible] فأتیه سلامته أقدمک علینا
الا انسوقنا الیک وأعطانی الله ما أحب من ذلک کله فأما أن أتکلم من قبلک
بشیء تستقبله سعودا فأنا أجل ولا أکرم معاذ الله من ذلک ولکن جعفر وایاک
وعلی بن هشام حکمتنی لاستشهد بهم علی أشیاء ثم أذکرها لک [illegible]
بها الیک [illegible] لقد رحالک عدة من أعداء بمثل ذلک منی وأنت عنه غافل
والله به علیم وأما الرشوة فأرجو أن یحملک علی ما تشتهی أبقاک الله ما تحب
فیما تحب وتکره وجعلک له شاکرا وأما الفوائد التی وعدتک وتردها علینا
فإن لو أثق أنک لا تنفذ شیئا نالطرفة الا وجدتنی فیه ظنا أحد تعقبه
واعرف کنهه وأتبدل فیه وما استنبطت منه ما لا تجده عند نفسک اکثر منه
فأما عیرک فالکنانة المنثور ویا أسرا المعنی نقول انی عیرتک بالصناعة ثم
تحتج بحذقک فی تحریف الأقوال والکتاب بالحجج لتفتح وجهک وتعلی حجتک
فکیف اعیبک بما جئتنی الیک وما أنا ذا فل فیه معک لا ولکنی قلت لک
انک لست کفلان وفلان ممن لولا أن عنده اثر یأثر علیک به یقبل علیک
انما انا رجل من موالیک متوسل الیک بما یشهد کما وکصاحب لک تناظره
بما تحب ان یجل من یناظره فیه فکلکن ذلک بالإنصاف وطلب الصواب
أصبته او أخطأته لا بالحمیة والانفة والحیلة لترد الحق بالباطل هذا اصح
وقد استشهدت علیک فیه ابا جعفر وهاک کتابک وهو عندی یشهد لی
فالکتاب الذی هو فیه بخط عندک لم تردده علی فتمنع ما فیه [illegible]
لعمری کنت قرأته من ذکرت ما عیب بالتشکک لکم ما عیب غیر ذلک
ولا جهلت غیر نفسی ولکنت اعتذر من هذا الاخ تشهد بالحق فیه وانما
ترید ان تحضی بالحجة فلیکفنی علمک بما عندک والا فانت اذا ابن الجهل منی
بک وقلت تذکرنی بهما فقد ذکر الله مع الجنة وموسی مع فرعون وابلیس
مع آدم فلم یهون بذلک موسی ولا آدم ولا اکرم فرعون وابلیس فاعفنی
من المغالطة والتحریف لقولی واستمع بی واسمعنی بالمصادقة فان انکرتم فقل

بقيت دائماً مستوحشاً ولم تجد عوضاً من علم ما لم تعلم لم ينقصك وأن علم أكثر
منك لم يشنك وإن أنصفته لما لك وإن استنقصته شانك لا والله ما أردت
إلا ما ذكرته لك ولا أحببت ظننت في غير ذلك لأنك لا تجهلني
فأنا عندك غير جاهل وواحدة هي لك دوني ووالله ما كنت أبالي
لا أسمع من مخارق وعلوية شيئاً حتى أسمع بعينها ولا أراها حتى أراها
منهما وما في هذا غيرك وإعظام لك والإكرام وذلك أنهما لا أنا لك
لك غلامين قصرتهما بين تقول فيهما ويقولان فيك وإنما هما صنيعاك
وخريجا تأديبك وإني لا أنا غير طائل فلو أعرضت عن انتقاصهما ورفعته
ما رفع الله من قدرك عن الإفراط في عيبهما لكان ذلك أشبه بك وأجمل
بمحلك وخطرك ومكانك وكذلك الذي تؤتى له منه وصاحبه محمد بن الحارث
فوالله ما أحب لك في أدبك وفضلك ودينك ومحلك أن تشهر نفسك
لهما بهذا ومثله وأن ينتمي إليهما ذلك عنك وأقول يعلم الله في ذلك لأنهما
ذلك لو صرت إليه لا أجل بك وأقل لقدرك وإن كنت تجاهلهما به
ولو أردت ذلك وإن زهدت فيه لم تضع نفسك ومحلك مع غلمان أحداث
يقطعون التهمة عنك باطنة منهما على نفسك ولو لم تفعل لكنت أعظم في
عيونهم من بعض مواليهم الذين تولوا منهم هذا رأي لك بما هو أكرم لأمرك
وأشبه بمحلك ووالله ما أغشك ولا أواطئك عدواً فاختر لنفسك ما رأيت
ولا والله لا سمعها منك أبداً ولا بما قلته في الآخر ما حيينا ولا أردت
يشهد الله بهذا غيرك وأما ما ذكرت في أسوته بأبي إسحاق رحمه الله و
هو لا بادي شغبه فإنك عبت ابن جامع وأنت لا تدخل بيني وبين
أبي إسحاق رضي الله عنه ولا أحلك والله أشد حباً لم يتح لا لأن لك
أشد حباً منه لي فقد تعلم كيف كان لي ولكني لا أظلم ابن جامع كما تظلمه
أنت يا أظلم البشر ولئن ضمنت أن تنصفني لأكلمنك فيما لا تدفعه ولكني أولك
في شيء حتى أثق بهذه منك وإلا وسعني من السكوت ما وسعك ومن
العجب الذي لم أر مثله والمكابرة التي لا يشبهها شيء عندك إعلاني في

التجربة

التجربة حتى تقول

حيّا أم عمرو قبل شحط من النوى

يا أخي وحبيب نفسي فانظر في هذا من العيوب قولك حيّا ليكون مثل
شحط في الوزن أيكون مثل هذا في الكلام وقولك في الجزء الثاني حتى
حتى يكون مثل قبل هل يكون مثل هذا وليس في حيّا المشددة أربع باءات
وفي حيّ التي عطفت بها ثلاثة حروف بسبع ألفات وإنما هي ثلاث في الأصل
الياء المشددة ياءان والألف حتى تقول حيّا وأنا أسر في هذا أخي عنك بما
تقول استدعيت عليك ولو أنصفت لعلمت أنه لم يكن في حيّا أم عمرو غير
ما جاءت أنا إلا بهذا الغلط الذي لا يحول من تحريك ساكن يحتمله أولا الكلام
ثم زدت قبل حرفاً أو نقص متحرك فتزيد بعده حرفاً كقولك أم عمرا
قابل شحط حيث جعلت قبل ياء ألفاً وكقولك أم عمرو قبلا فزدت الألف
لتسكت عليها لأن السكوت على متحرك لا يمكن فأية حجة هذه أو من يصبر
لك على هذا وإنما أردت أنا ما تجوز في حين تجربة واحدة لا أريد غير ذلك
منك ما لك يا أخي تنفس على الصواب بما لا أنقصه عليك فيه ولا عيبته
اتخذت مخدعاً إليك بما قلت لك إن سأل محمد آخر قولي فلك بطل العيب
ذنباً يطمعك على الظلم والتعسف حتى كأني أعلمك أنه أهلاً سفصلة وتجنب
لذلك ولم يكن غير الرد عليه والحلك فلما كان عندنا من يحتشم كان كلامي بما
يجب أن أتكلم به من الإكرام والتقديم فقال لي أي شيء هذا الذي أرى
فقلت له هذا كلام الحشمة وذلك كلام الأنس فأردت بإعلامك هذا أن تعلم
أني لا أريد بما أنازعك فيه شيئاً يوقع بما تعرف مني وأني أذكرك بما أشهد
في موضعه فلو أنصفت الله وأعنت على الإنصاف لما كنت تخرج هذا بشيء وهو
جميل أرضاه من نفسي فتصيره ثنجاً تريد أن أعتذر إليك منه وأما إذا الحجج
والإشهاد فهذا شيء لم أطلبه منك إنما أنت طلبته مني ظلماً لي وذلك لأني
لم أنازعك الأمنازعة مناظر يحب أن يوقف على حقيقته وأما المنظرة والأثرة
فقد جعلها الله لك على أهل هذا العمل وكلهم يأتيه لي عليهم ولا لك علي
لأني في العلم مناظر وفي العمل متلذذ فلا تظلمني ولا تفعل بي ومن بعد فإني

ای تجربی کیف انت الیوم بعد والله عمتنی لا اعدمک الله ولا اعدمنی بعدک ولو شئت
ارسلت الی یحیی بن خالد طبیب اخی عبدالله فانه رفیق مبارک عالم وهو منک
قریب فی دار الروم فاعدت بوابه ومن علاجه وهب الله لک العافیة ووهبها
لی فیک بحرمته [illegible] علم و[illegible] قربه [illegible] دست و[illegible] بود [illegible]
و[illegible] از این حیثیت [illegible] بود [illegible]
[illegible] آوردم [illegible] آوردم در این [illegible]
انصه و کریم [illegible] کار و [illegible] داد [illegible] واز [illegible]
و[illegible] در آن مجلس [illegible] او [illegible] آوردم [illegible]
[illegible] ام و [illegible] دانسته ام [illegible] در دنیا [illegible]
و [illegible] تو [illegible] ثابت [illegible] و تحقیق [illegible] نظور [illegible]
[illegible] آن عالم و دانا [illegible] لفظ [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] بطور [illegible] که بوده است [illegible]
در آنچه [illegible] آن فوائد [illegible]
[illegible] دارم [illegible] فایده [illegible]
[illegible] و در تفسیر جید و [illegible] عارف [illegible] در آن [illegible]
و در آنچه [illegible] از آن [illegible]
[illegible] از صنعت و فن و علوم غایبه [illegible]
فایده [illegible] محتاج [illegible] در این صنعت [illegible] ضایع
در آن [illegible] فواید [illegible] دارم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] صنعت [illegible] آنکه [illegible]
و الکسیر [illegible] احتیاج [illegible]
و [illegible] در [illegible] حرفه [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
و [illegible] در [illegible] تو [illegible]

چیزی

چیزی نیز دارا این صنعت [illegible] حاذق این علم [illegible] پس چگونه در آنچه [illegible] حاصل [illegible]
تو [illegible] صنعت و علم [illegible] چیزی [illegible] فلان [illegible]
[illegible] اگر این علم بود [illegible] حجت [illegible] گردد [illegible]
تو [illegible] صبر و رفیق [illegible] مناظره [illegible]
[illegible] دارد [illegible] مناظره [illegible] و این [illegible]
طلب [illegible] از راه حجت [illegible] حق [illegible]
[illegible] و [illegible]
مکتوب [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] از حیثیت [illegible] دار
[illegible] دانسته ام [illegible] تعلیم [illegible]
[illegible] و [illegible] حجت [illegible]
[illegible] علم [illegible] اگر [illegible]
در حق تو [illegible]
[illegible] و ابلیس [illegible] آدم [illegible] اگر [illegible]
و آدم [illegible] ابلیس [illegible] مغالطات [illegible]
[illegible] و تحریفات [illegible] اقوال [illegible]
[illegible] دارد [illegible] علم و صنعت [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] اگر آنچه [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] اگر علم او [illegible] علم تو [illegible] عیب و نقص [illegible]
و اگر [illegible] تعلیم او [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] علم [illegible] از علوم او [illegible]
[illegible] موجب فخر [illegible] علم او [illegible]
او [illegible] و عالم [illegible] هیچ [illegible]

در بهشت است او شنیده که تو بوده‌ای آن است و تو عارف اگر مغلوب دنیا گرداند هم باشی
بهای نسبت برابر تو عین مفاخره و بهای طرفیت نهایت بالا ست اما اگر نسبت همراه
او هم ثابت و هم سالک تو شده معلّم و غالب هم باشی تنها که تو آخر بعد بلکه منکسر و منفعل
میگردی و اگر معلم و مغلوب شوی منقبض و منفعل میماند شوکت با فراز پنهان است
او کمال کوی چرا انجمن برابر تو مذکور دیدم الغصه در حق تو خوار ام و هیچ کمال حضرت
کرد تو دعوی فن جز این بود کمال بر جریده در حق مجهول است و مسلم نیز جا هم نیم اند دیگر
چیز است او منحصر تو جانی و شوریده‌ای اکنون نیست و شوکت با فراز هیچ جایی خوار ام
او از عارف و سلوک هرگز چیز را عرض نشوم تا هر چیز اگر آنکه بود نشود و هرگز
دیدار بود یار الهی او پدید از یاد دم تا هر مرده هم او بود بگیر هر چیز بود تا اتفاق
و غیرت نشده و جز با خلق او را گرام تو نظر خوار ام هر اینجا تن علم تو بجانب و تو خود آن را
شریک و شد تو کوانه و در با اینجا لب بخشد نیک دو آنها نسبت تو بخش برای
و هم انجمن این جا تن جمع و دل پرورده تو شده و تو اینجا او تربیت کرد و ادب
آموخته و اگر غیر ظاهر شده اینها اگر زبان از نقاص و کار هیچ اینجا برای مقام
رفیع تو ست او مفوات عمل و سعی خود بود و در اواخر عجیب اینها تو بیشتر و ثانی
علاقه بود از حیث تنزل مهر برانی با جمال مانند تو آسوده و محمل و خطر و دل
یار آخر دم هم چنین اکنون بوده‌ای اد و صاحب دم هم چون پنهان نیاز نمانی شوکت
کبرانه برابر تو با آن او سبب و نفس دو بیخ و جمع رفیع او دار راحت بر خوار ام او خود بود
در حق امور دینی خود با اینجا منظور دو گفتار او هم نام و هم آواز و نالهٔ او در این گفتار
گفتار تو بالای سوسته کرده و خوار دل او ننخ بر بار بعد اینجا بگویم جمله اکنون که نکلم کار کن
برابر تو جمع بر در بار تو در کله تو جمعیت است و جز کار کفار و او را همه آن بود اگر خواب
بیتو او خود و اگر در این کار باید تو ز نقص بوده و دیگر بیخ بود بسرای تو داران ای کرده
و مقدار اینجا باده زبان ترانهٔ آن خود بود در حق تو بر این نه کبر او در به با اینجا رفتن نشده
در آن اینجا او مخوف و در حق خود بار خود و از حق نکرد و آنکه انگونه کار اینجا تا نکردد
در چشم اینجا او بار عالم و اکنون اینجا علم تو خود نگشته غضب شود اینجا راحت و هوش
منزه در باب تو که برابر تو اکبر و محض و مقام تو آسوده و شوکت با فراز دل آنکه تو گفتم

خیانتی با تو نمودن زدم و گواه و شاد و نیست اب طاهر و دعوی تو بوده هم نمودن تجویزم نیز از
بعضی آنکه بوده هر جا و صلاح تو بودن آن داغ غیار فقار شوکت با فراز نه جای است و هم زار
گریز بر گذار است آنجا از این بوده‌ام زین با آنکه در حق کفرش نه نزد انجمن آلودگی بیشتر تو کرد
و نهاد و به بیچ بانه با برز و خوار گوار نیست او در این جمله جز تو و حفظ مقام تو بود تحریر است
در انجمن مذکور دشته و کلمه نشد شوری در فن در بود ابو الحی احمد از آن است تا قدم با انجمن
با بنده فعل او سا و رتبه های تو از این بخش از این جامع بود قصد نعمت و طلب الهم براو بود با بود
است او را خواهم و تو در آن نیز ابو یحیی انشاد و صد فن خود و شوکت با فراز آن
نزد بعد او آن تو با بوده افزون از فرض او شر او با جز از تو سر به تربیت است و تو
سراغ مطلبه بوده ابو یحیی با خبر پرسش او است و دلیل خود این جامع بود تم نزد انجمن نکر
تو برون ظلم نکن از آن گر کلام تر نیز فرج بشر است و از آن خاست کرد با خبر انجا فا دون
در حق تو او بخشیده با تو میگویم و هوای دفع بود لکن با تو در چیز نجات نر کنی تا در آن گفتار
تبه و شوق بود آنکه و اگر بر قدر دهنی بکوب و دلیل فاموش و هیچ است جانب تو و هیچ است و از
چیزی بر جز ما نه کلا بود نیاز ام و لطف بر تو او هیچ چیز آن جا هستند نیز اعتقاد کرده
بر فن در این تجربه تا هر او بیکو

حیاء آن بعدا قبل شحط من النوی

ار بود در فن او دو لیه نیز نکتهٔ در این جست و در این تجربه چند عجیب است این بخش تو
حیات در دو آن شد کلی نزد آن چنین چیز در کلام عرب دیده شده است و دخول تو در جزو آن
حتی تا مثل حبیب نیز کامنه این رسیده است و در لفظ حیا شده جاری شده و در آن
حرف و آن معطوف نمود است و این جمله بیت پارسی شود و حال اکنون در جمله سرود است
کجا بود شده دیگر یار آمنی تا انجمن تجویز کرد حیا و ان سرخ هذا یعنی و بعد از آن
معلوم بر آن بود معقول نیز دو کلا الف خبر بر آنچه میوانم در حیا آن بعدا غیر قرائت
الا لا ابالی الفلک الذی لا الحول من تحریک ساکن بجمع اول الکلام فقد ذهب قدر
او تکلم محرک و تردید جنبه حرکات المولکه آن بعدا قابل نقل نیز در قطع از جهت بود امر کرده
قبل از با الف بوده است و شعر حول کردن تقریر قلام الف بود نزد مکن برای آن تکلم کرده
هم سکوت بر محرک جانب نیز ساختند و جمع تجربه کردم کن برای این گفتار عجیب تا نیز تو نیک یاد کرد

دین الصمد با نجوم نخوم و تو بتجربه واعده ادیون دین الصمد حرّان [illegible] ای بود درین [illegible]
و طریق صحبت [illegible] و کلیم [illegible] شغف [illegible] از نظر بسیار [illegible]
قبول آن عیب [illegible] توقع [illegible] و منت [illegible]
[illegible] نخواهد بود با تو از [illegible] حفظ [illegible] گفتم [illegible]
و در غیاب تو گفته ای و از همه سؤال [illegible] و نظم و تحریف طبع تو [illegible]
[illegible] و تو کار [illegible] و در [illegible]
[illegible] توقع نکرده ام [illegible] مقصود [illegible] امور [illegible] حفظ
و حفظ [illegible] نکرده [illegible] در خلوت [illegible] گفته ام [illegible]
[illegible] و درود [illegible] و هر وقت [illegible] اجازت [illegible]
[illegible] و تقدیم [illegible] و لیکن [illegible]
مقام خلوت در حق تو [illegible] تمام و [illegible]
[illegible] ادوار [illegible] انگونه [illegible] تمام [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible] عجب [illegible] آن [illegible] درین [illegible]
و این [illegible] در جواب [illegible] این [illegible] و آن [illegible]
[illegible] بجوم [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
[illegible] غالب [illegible]
و این [illegible] میدانی [illegible] هیچ [illegible] و هر [illegible]
و این [illegible] از تو [illegible] ادای [illegible]
[illegible] طلب [illegible] و این امر [illegible]
[illegible] ناظره [illegible] حسن [illegible] نظر [illegible]
[illegible] و این [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] در این [illegible] در این فن [illegible]
و معلم [illegible] در این [illegible] ناظره [illegible] در این علم [illegible]
علم [illegible] این فن نسبت [illegible] مشهور و معروف [illegible]

دکان

[illegible] ما در سعه [illegible] و میرزا [illegible]
[illegible] امروز [illegible] و سؤال [illegible] سوالات [illegible]
[illegible] و [illegible] دارد [illegible] نقعه [illegible] مصلح [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] عبد [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] اقدام [illegible] فواید [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] در عافیت [illegible] ابوالفتح [illegible] ابراهیم [illegible]
و جواب ابراهیم [illegible] این [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] این [illegible] سؤال و جواب [illegible] اندازه از
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] ادوار [illegible]
از [illegible] ابراهیم [illegible] از [illegible] طلب تواضع [illegible]
و قبول [illegible] طلبه [illegible] و بزرگ [illegible] نظر و [illegible]
و فضل [illegible] اتحاد [illegible] طالب [illegible]
[illegible] در [illegible] ابراهیم [illegible]
در [illegible] و [illegible] سؤال [illegible] فکر [illegible] در حق [illegible]
و یوسف بن ابراهیم [illegible] و [illegible] در میان [illegible]
و [illegible] این [illegible] ابراهیم [illegible]
چند و [illegible] آدم و [illegible]
[illegible] در این علم [illegible]
این [illegible] ابراهیم [illegible] در این کار [illegible]
[illegible] این [illegible] یوسف [illegible] در میان [illegible]
[illegible] و در [illegible]
حقایق [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] عالیه [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] معروف [illegible]

در تجنیس و طرایق اطوار و علمی بر قول ابن الحق است و ضع ابو ابراهیم بیهقی نقض کرده او اختراع در
مقام انتقاد پوست خاتمه؛ طلبی نیز جز اهل مصنفی لیکن اضمحلال بجز و جز انکار کرده این اخبار
و گفتار کی این غنا [illegible] کنار گرفتم نه هیچ این اخبار بغیر رسیده، لیکن بجز خوارزمی [illegible] در بیان آنها
تا مرد حق ایشان روش می کنند و آن است و [illegible] جمیع نوشته بحق [illegible] و معلوم که
هیچ نباید [illegible] امور بوده [illegible] نسبت [illegible] اگر هم [illegible] هم [illegible] بود از [illegible]
این کار [illegible] و در اخبار ابو ابراهیم [illegible] که صحیح است و جریان
این کتاب بر [illegible] اخبار [illegible] و حکایت ظریفه بر آن [illegible] نه آن اخبار [illegible]
مجاز [illegible] مطالب [illegible] کتاب اخبار بحق بر ابو ابراهیم و ابو ابراهیم [illegible]
اندوه و غم و غصه ابو ابراهیم [illegible] صبر [illegible] مطالب [illegible] اخبار [illegible] مسطور اکنون
و کلام ابو الفرج اصفهانی در این جلد هم اغانی در این فصل [illegible] ابو ابراهیم [illegible]
در این موقع [illegible] در جواب ابو ابراهیم [illegible] بحق [illegible] نظر [illegible]
همان [illegible] در [illegible] سلطنت و [illegible] سلطنت [illegible] علم و فضل و صنعت و [illegible]
و آنان که در [illegible] ابو ابراهیم [illegible] حفظ مقام الحق [illegible] فضل [illegible]
؛ [illegible] از دولت [illegible] و معلوم [illegible] اشتهار
طبقه [illegible] و کیفیت [illegible] در [illegible] محفوظ [illegible]
بیهقی [illegible] افکار و [illegible] علوم و صنایع و کمالات و بدایع [illegible]
[illegible] حفظ [illegible] بحق و [illegible]
موجب [illegible] و سبب [illegible] علم و صنایع [illegible] علم و فنون و [illegible]
و [illegible] در صفحه زمین و [illegible] مخلوق [illegible] صنعت و [illegible]
در رواج بازار [illegible] و قوت [illegible] سلطنت [illegible] محفوظ
[illegible] در این [illegible] بیهقی [illegible]
و نیز در این جواب ابو ابراهیم نوشته [illegible] زبان [illegible]
[illegible] کلام [illegible] و [illegible] الحق [illegible]
و نیز در [illegible] سطور [illegible] الحق [illegible] ابو ابراهیم
[illegible] مناظره [illegible] این [illegible]

مرفیده

مرفیده [illegible] گفتم اگر علم و [illegible] و بصیرت و [illegible]
[illegible] از این صفحه خواه در کم خواه در زیاد آن [illegible]
[illegible] حکم [illegible] ابو ابراهیم [illegible] مردمان از [illegible] نیکوتر [illegible]
و این حکومت [illegible] ابو ابراهیم بود [illegible] خلق [illegible]
[illegible] آهنگ و آواز با آواز هم آواز [illegible] ساز [illegible]
[illegible] زمین و [illegible] نوا [illegible]
[illegible] از مرد و زن و [illegible]
[illegible] هر گونه [illegible] و [illegible]
[illegible] ابو ابراهیم [illegible] از [illegible]
[illegible] آواز [illegible] ابو ابراهیم [illegible]
[illegible] و موجب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] از سؤال و [illegible]
[illegible] ابو ابراهیم [illegible]
[illegible] آواز [illegible]
[illegible] ابو ابراهیم [illegible] آواز [illegible]
این گونه مردم [illegible] و اتفاق [illegible] طبایع [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
آواز [illegible] اغانی [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] از ابو حنیفه [illegible]
[illegible] ابو ابراهیم [illegible] ابو [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ابو ابراهیم [illegible]
ابو [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] کرد

اسحق ابراهیم از نزد ابوالعتاهیه بخندید و لحظه‌ای ساکت ماند و در این مجلس از مقالات شاعران بود گویند که
مابین ابوالعتاهیه مطلوب بود و با خصوص در نزد او بود و بحث فراغت شد ابوالعتاهیه تو چه گفته [illegible]
وصف کنیم و بحثم [illegible] بسیار کردم و او را بسیار [illegible] و انده و ملک شعر او را [illegible]
بازی بر دزدم فاش و جان بیت و لعب بر دو بحث فرموده شد سوگند خدا از آن زمان زبان نگردانید آن
معبد و هرکه شعر او در آن اوقات گفته میشد از عذر انکار دعوی اثبات بود و قصور در شعر نزد او
عزم و قصه مرگ که ابلغ و ابلغ بعد مثل ابوالعتاهیه بهای که گفته شد مرکه و نشاط در آورد با [illegible] زیاد
نوشته شده ام میراث آن با اسحق بهم لعن کسی اگر راه آن را دیگر میر ابراهیم علاقه مرکز کرده بود ابو
العتاهیه میراث از آن اشعار و مرکه او را از و برخیزد ابوالعتاهیه بر این گفته که خواند این شعر خوانم

رُبَّ وعدٍ منكِ لا أنساه لي ... أوجبَ الشكرَ وإن لم تفعلِ

ومنه ایضاً بیت

أقطعُ الدهرَ بظنٍّ حسنٍ ... وأجلّي غمرةً ما تنجلي

كلّما أمّلتُ يوماً صالحاً ... عرضَ المكروهُ لي في أملي

وأرى الأيامَ لا تُدني الذي ... أرتجي منكِ وتُدني أجلي

ابوالعتاهیه چون این اشعار بخواند از شوق از دل برآمد و چند فرح باز گفت و روشنائی
بسته بر دیده او گشت و خیال برگشته آب دیده او بر چهره سراز بر شد و آن شعر او
هر ایام سوداوی در گفتن [illegible] برفت و ز دیدار آن شعر بود و در بخواند این ابیات
دیروز [illegible] دیر و خیره ...

روز وصلت بود یار در روزگار ... لیک روز فصل بود و بی نگار

مانع از غم و درک پا و کسی ... من کار غم و جان مرد نگار

بارها سازد رشته ار حسن خلق ... دشنها داد بود نگار از نگار

بود دیده بوستان باب ها ... از هر گلزار ها بس گلعذار

تو که خوش خلق را نجوی گفتی ... در نه دنیا بیت با نشأه نشاط از

سینه چون روز در نگار با غم کش ... پس تو تنها ز نگار نه دوار

اینها آن کردنه از کسی که ... هر جای دارد سو نگند از دوار

این ها آن دلدار بی‌خبر که ... زنده افکنده مرده در گزر

اینها آن بر عشق آن پیراسته ... و نشور ان شاه بودن چاه پار

چون خیمه اینها که نه گفتی ... چشم نگاه بر دو هر کز دوار

دور لاله بود دیار دیشب ... هر روز دشت بخواهد چشته بار

بود در درگاه خواندند شب ... صدو چهر که نشانه گذار

تکیه زان سر ده و رفتار دل ... گفت بنز سینه غیر از تن نگار

تکبر زان لفظ و لفظ ظل لنو ... از ببلا در دعوی از غم یار

صبح بلبلان بار اگر ماند بهار ... نیست جز این دو کی لیل و نهار

بوستان خور در بو سازش ... چون او امر بینه دو این نو بهار

در نسخهٔ کتاب اشعار [illegible]

سال اگر به سال در اریب ... از او بخرخیمه تا ز دوری شمار ... آنکه بیخ ماند به سبب در نظر

دیگر گذشته باشم در گذار ... اعتبار از عمر دگر کار خود بجو ... نیست به عهد ما به اعتبار

خنده‌ها کی در پی عمر دراز ... بیگمان از غصه‌ها سرا دار ... بیا که بیش از پیش دروغ

که کسی تا باش به غیر شام کار ... خفته اگر خفتن عمید از ره عیش ... کو گل کی این کو شوار شاهوار

بخلق و خلق بر چهره جای نار ... گوشت ساده برستی و الا تبار ... خالق مخلوق و در آن او حکیم

مالک الملک و دیار دیار ... چون عبد تو فیض ساز کار نهی ... در بهار بی کس که کار

چو در تعلیم ما تو تو ... ضعفا جز ز لطف آن کار ... صاحب نام نیکو کاری به هر

دل بر کسی مرد در نجار ... که بجو نه تحفه بر حساب ... غیر از این دعوی که دعوی ما

این به عقل و هوش از نقش کیمیا ... یک تو تا یک از خس عار ... چند لب را بغفلت از دو

بی آدر زان ایمان خاکسار ... چه تو خونخوار جان خوار که ... در عزیز که تو بخواب شب حضور

در مجلسی که هم اغانی سلطان ... در در رده فرح داد بود ابوالخطاب بخواند و سرود فی نوتن
موصلی عباس دختر مهدی خلیفه جاریه بود در بحر حضی فرود آمد او ... ادراسه که الکلامی بخواند قریحت
معبود و او بود از زنهار خدا است بیان اسمه او بیخ لیلی بر پا که فال نبود که چشم خواهی بر پای
بالای لب بالا حی فالی معبود هنوز آن خاص او گفته و هنوز دل بود تحفه نو نشسته درد و دم عاشق
چشم و شوار که جا یه است در وصف آن فال و دمع آن حسن و جمال و نادره حکایت دیگر او
بحر عه دل بیان ره جسته دل نو نگار بوستان حاجت بود شعر گفته و قول لطافت
و بر او فصاحت و بعضه اسحق ابراهیم بیش از ربیع از عاشقان آن گفته از دو المان آن کرد
چنین که او فاز معبود غنا گیا خاص جنبان فالحی و آن حی در وصف ها بگوید این اشعار

ما بالُ شمسِ أبي الخطّابِ قد حُجِبَت ... يا صاحبيَّ لعلَّ الساعةَ اقتربت

أو لا فما بالُ ريحٍ كنتُ أنشقُها ... عادت عليَّ بضرٍّ بعد ما جَنُبت

إليكَ أشكو أبا الخطّابِ جاريةً ... غريرةً بفؤادي اليومَ قد لعبت

وأنتَ فيها فانظر لعاشقها ... يا ليتها قَرُبَت منّي وما بَعُدت

شاید یا لیتها بعدت منی و ما قربت و موافق او در ... نیز الکلامی از مرد
بود که توی جدعه بس که گفتار عشق در حسن هوا باشم و از نهر بر در شد اجلال یار
ارشد که کلایت او و در سوء محنی استاد دعباس نخار رسته با آن هم ه به یا بد که جنون که

درکتاب زهر الآداب و عقد الفرید مسطور است که روزی ابراهیم بن المهدی و ابن بختیشوع طبیب

در حضور ابن ابی دؤاد احمد قاضی در باب عقاری در ناحیه سواد [illegible] نزاع افتاد ابراهیم در اثنای

مکالمت بر طبیب [illegible] و غلظت نمود احمد بن ابی دؤاد از این گفتار آزرده شد روز دیگر

و در دیوان [illegible] ابراهیم را گفت یا ابا اسحاق اذا نهضت فی مجلس الحکم بحضرتنا الی امرء

فلا اعلمن انك رفعت عليه صوتا ولا اشرت بيد وليكن قصدك امما وريحك

ساكنة وكلامك معتدلا ووف مجالس الخليفة حقوقها من التعظيم والتوقير والاستكانة

والتوجه الى الواجب فان ذلك اشكل بك واشمل لمذهبك في محتدك

وعظيم خطرك ولا تعجلن فرب عجلة تهب ريثا والله يعصمك من خطل القول

والعمل ويتم نعمته عليك كما اتمها على ابويك من قبل ان ربك حكيم عليم

[2] مروات عندك ويقطعني من عتبك ويخرجني من مقدار الواجب الى الاعتداء

فها انا معتذر اليك من هذه البادرة اعتذار مقر بذنبه معترف بجريرته ولا

يزال الغضب يستفزني بموادة فيردني مثلك بحلمه وتلك عادة الله عندك

وعندنا منك وقد جعلت حقي من هذا العقار لابن بختيشوع فليت ذلك يكون

وافيا بارش الجناية عليه ولم يتلف مال افاد موعظة وحسبنا الله ونعم الوكيل

ای ابراهیم حجت در مجلس حکومت در حضور ما [illegible] خصم [illegible] چنان [illegible]

در [illegible] [illegible] صدا [illegible] [illegible] [illegible] عظیم [illegible]

و با دست و بازو [illegible] اشاره [illegible] [illegible] بر طریق [illegible] و آرامی و ملایمت [illegible]

دگر [illegible] ساکنه [illegible] از [illegible] حقوق خلیفه [illegible] تعظیم و توقیر [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] عظیم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از خطل قول و [illegible]

[illegible] [illegible] علم و عمل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تمام [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] [illegible] حکیم

و علیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[margin notes: illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و تحقیق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ابن بختیشوع [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در کتاب زهر الآداب [illegible]

مسطور است [illegible] احمد بن جعفر [illegible] معروف بجحظه [illegible]

[illegible] که روزی ابراهیم بن المهدی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رأت منه عيني منظرين كما رأت — من الشمس والبدر المنير على الارض

عشية حياني بورد كأنه — خدود اضيفت بعضهن الى بعض

وناولني كاسا كأن حبابها — دموعي لما صد عن مقلتي غمضي

وراح وفعل الراح في حركاته — كفعل نسيم الريح بالغصن الغض

[illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عاتبت نفسي في هواك — فلم اجدها تقبل

واطعت داعيها اليك — فلم اطع من يعذل

لا والذي جعل الوجوه — لحسن وجهك تمثل

لا قلت ان الصبر عنك — من التصابي اجمل

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عش فحبيك سريعا قاتلي — والضنى ان لم تصلني واصلي

ظفر الحب بقلب دنف — فيك والسقم بجسم ناحل

فهما بين اكتئاب وضنى — تركاني كالقضيب الذابل

فبكى العاذل لي من رحمة — فبكائي لبكاء العاذل

ابراهیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دینار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و دیگر در زهر الآداب مسطور است [illegible] ابراهیم بن المهدی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[margin notes: illegible]

الشؤال عن اسبابك هذا الاخ الودود وعن مثل ذلك فائدة البذل كاشف بالسلف
مصلح لما اتلف وديگر در عقد الفريد سطور است که ابو ابراهيم بن مهدی بحضرتش نوشت اما بعد فانک
لو عرفت فضل الحسن لتجنبت شين القبيح وما ابدات اثر القول عندی ما ... وقلت
فيا لان منك وهنا کما قال زهير بن ابی سلمی

وذی خطل فی القول يحسب انه · مصيب فما يلمم به فهو قائله
عبأت له حلما واكرمت غيره · واعرضت عنه وهو باد مقاتله

اگر حضرت فرزند کار دگر او کار نيکو بيمودی دانستی وازرشته اخاء زمام ادب التماس از عيب ... نکوهيده ورشته کار بيجبر ... در کجست ... ملامت تو ... نکرده ... تو ... گزيده تربيت لاجرم ... توسنت بچون ... ابو ... زهير بن ابی سلمی گفته
چه بسیار مردم ... سخن ... ناسزا بگفته ... ودر سخن ... فاسد ... بدان ... وصلاح ... سخنان
... که ... گفت ... لاجرم ... و ... دیگری ... گرام ... بركاشتم ... جلال ... اديب ... در آداب سطور است ... ابراهيم
بن مهدی ... قد ادهشنی منك تردد غليل فی صدری الهاك عن اظهاره
واحلك عن كشفه ... سخن ... نهان ... سخن ...
نفر ... ابراهيم ... لكنی اكشف لك سرمدی ... فان لم يكن غير هذين
فی خلوتك فاكتب رقعة تجمع توقيعا شرا لتقف على ما تحب ... اگر ...
از ... طلب ... در حق تو ... و اگر مقصود تو ... در اظهار ...
... در ... صفحه ... توقيع ... مطلوب ... تو ... ابراهيم
... بجای ...
... آب ...

روزگار خود سو خرد در برد در بازار ديگران عرضه شد در حلیه کم عقد الفريد سطور است که دختر ابو ابراهيم
مهدی ابا نه از زنک و ابا نه از انسان بود از اسحق بن ابراهيم موصلی بدو تحفه فرستاد و بعد نوشته
لولا ان القلة قصرت عن بلوغ الهمة لاتعبت السابقين الی برك ولكن
البضاعة قعدت بالهمة وكرهت ان تطوی صحيفة وليس لی فيها ذكر فبعثت
بالمبتدأ به ليمنه وبركته والمختوم به لطيبه ونظافته واما ما نبوی ذلك فالمعبر
عنا فيه كتاب الله تعالى اذ يقول ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على
الذين لا يجدون ما ينفقون حرج الى آخر الآية اگر قلت بضاعت از ادراك
همت قصور ... از عدم بضاعت ... بقدر ... جهان تو
... تو ... ديگران ... جهان تو ...
لكن بضاعت ... از ... جهان ... ازدياد ...
... طرف ... صفحه ... وصحيفه ... لاجرم
... طعام ... عبارت ... وانكه ...
... الآية ... عبارت ... از ... طيب ...
... نظافت ... بارقه ... تقديم ...
... ضعفا ... والاعرج
... بار ... عبارت ... انفاق ...
... كتاب سطور است ... ابراهيم ... ازو ...
لو كانت التحفة على حسب ما يوجبه حقك لا جحف بنا ادنى حقوقك ولكنه
على قدر ما تحتمله الوحشة ويوجب الانس فقد بعثت بلا كلفا ...
... حق ... حقوق ...
... وجه ... لاجرم
... سطور است ... ابراهيم ...
... تو ...
... ابراهيم ...
...

ابو هیم یکبار [illegible] و نتوانست دست [illegible] و گرده [illegible] اورا [illegible]
[illegible] آن [illegible] این [illegible]

یا غزالاً الی الیه   شافعٌ من مقلتیه
انا ضیفٌ وجزاءُ الضیف احسانٌ الیه

[illegible]

بیان مطلب

[illegible]

گذشتن

گذشتن عظیم [illegible] ابو هیم [illegible]
[illegible]
بیان [illegible]
دفتر [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فالله الله ان تخاطبني فيها [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو الحسن علیه السلام [illegible]

[illegible] فقال خذ هذا الخط معك فاذا حضرت [illegible]

فاذا ما ذا حضر الناس واحتفل المجلس فتعال الی بالخط وطالبنی واغلظ علی

فی القول فی ترك اعطائك ایاه الله الله ان تخالفنی فی شیء مما اوصیك به [illegible]

[illegible]

[illegible] فقال خذ هذا المال فاقض منه دینك وانفق الباقی علی عیالك واهلك واعذرنا [illegible]

[illegible]

بتونه

[illegible]

[illegible] لکنّ الله اعلم حیث یجعل رسالاته [illegible]

[illegible]

زنند و بو برده و خاطر شکسته و افسرده تشریف جسته در گفتم و خطاب به آن جنتر علا الخمسه و علامت
بو جهت تا دل خرم شود خوشنود بکرد و بجا و دگر باره ناچار رد مقبول ذلّه روزگار دچار شد
و در نظر با رگه غفور دستگیر رفیق نبود بر خلاف اهل زمان ما اگر عزیزی با شرف و خلاف حکم بود
بو بیاید ما حجر در نیز با انکه به وقت او بود عزیز و محترم سیه گشته لذا فالعفو قبل از کلام
با اقرار بر حقیقت حالی او نظر حقیقت و تو بیس در دو رنج و داد بود خفیف و ذلیل شده و برای آنکه
جز حق انفعال آب و ایه گذارند و غیبت قبر و قبر در بازار ما رها نموده و جز بیک اعتبار بماند
و جز نقصان و شرف خیر نیابد امام علیهم السلام ان الله کان تنها شفا نهاد در انجا نه مقصود لقاء
الطاعت حکم و عدم تجاوز از حد انقیاد بعلم از روی ترحم و دلسوزی و حالت داد او را عفو فرموده
و گاه آنحضرت بخواهد نوعی و حرمت کم و فائده بهم برای اصلاح او تو دعا بیت خاطر و بیان نگردد
التماس تمام و خوار بود با در تو مرا داده و شرح حکم دهیه و اولاد مقصود العهد بعد از شکر جهت
به تحقیق عوض طلب از آنحضرت ندارد که رضا نه بر پای نیز بی بازی شناخته اولاد آنحضرت
شد بیاد اطلب اینکه از حیثیت این شرط دهید بود بر او فرموده داد و دلسوزی جسم او از کینه
در حقیقت بعد از جالب را تکلیف کند نیز آنچه با انکه حالت خصوصیت عداوت و نفاق خلیفه عصر
اصحاب و جمع دولت او بود نسبت بخصوصیت و بر حقیقت جلوس بر نمود از جا فاطمه
تا کی و جا بسته خلیفه و جمع عصر در مجلس اول شرف بعهد غالب آنان امین بحو بوده و
کشف آنحضرت و لکبر شده و بر او نوه بجو کلام و حصول خوشنود قرب محضر امام علیه السلام
برای انجام او وجه برخورد نماید در مجلس عام و جمهور بر تو الف و خلاف نوشته آنحضرت
با وجود مطالبه نبیند از حقیقت کوچه آن واقف بود سه مقرر نباید دلیل ثابت کنند دالیه
در هر مجلسی برای نفاق جمع لذا بر تهران با بیرون رسیم لکن و با یاد و بشاره مربوطه از حجه
بر فرض بر فرقه لذا مرکز بر آن موارد این نشده آنچه در زمین و کیان بود قبضه اقتدار واتفاق
الاعیان بود همه نیک بدان که سبز خیال ادای دین به عفو یا بید او از دست دعوت آن مرکز بود
و جا بین کردی تا یا جا رسید از حیثیت دفع خدا گواه گواه دو دعوه ادا را که نبود حال فرزند
خفیه در مجلس عام از هر خبر حضور مرکز بود با این جهت مطالبه و باین غلظت مطالعه مرکز داند
حضرت نجف به توسط عدم آن امر بوعده خیر و نغمه لابد خشوع و غلظه او بود تحمل آنکه
با حکم ملاحظه و دفع دیدن جواب بسته و دفع بیان رسید روز ملت مرکز تو آن شیعیان او برای آنکه

بشده اگر رای عدم کرد در آن نجابت بود خیر و در دقیقه تمام بر دماغ بود روزنه و بیکه خواه
و اعصاب که جای ما خفیه است از زمین ندو از این بار و خبر با من تو کلی و فراق آن آمد ام همچو حکمتها است
و خود آنحضرت بسیار شریک هستی جلباب جوار آن سبب و کلیم اد و جان با فطرت او بسته
و خاتم تمکو فلیه ما آنحضرت با اضافه و تکمله حقایق او نسبت خلاف حسنیت و اکبر حقیر
عهد عظیم بشد از راه عفو و حسد با هم بسی بیت تا او دو دل از آنجا است آنحضرت فارغ دو
بیکر آنکه از موجب شده و حجر و کلام خلاف آنحضرت ختم کرده با آنکه از ابلغ بوده با سه بوجه
عطا فرمود بعد از سخن که از این بوده حجاب نیز گفته آن الطاف بعد از آن گفته جواب عفو کرد

باب رفع از فضائل و مناقب
حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه

خوانده در بدو عنوان اینکه نه فقره را صحت نعمت بر دیوار و دو جهت نقصد و عنایت خدا
بر دور دیدار و عهد عقد بر دیوار ریاست بعد ترمیم نموده علم سبب عیار خود بشاره تمام نسبت مولف
تا که حلب که در این انوار لا بعد از آیه لا یزال الیه بود ظاهر حلال و حاجت و تقریب و تقارب
و منظور از جنس خود جمله و قسم اشارات در وجوه بیاد که الهی را که نشده و الهی عیس از خرج هنر
البته در حقیقت بوده و جمع و هر شخص بوده مقصود تا زمان از الهی ظاهر بود در بیان نه اکثر نقوش و چون
شنوا و شخصی که میشد الهی بوده آنچه تمام مقام موجود و صفات حمیده اکثر نقطه نقش و
نور مخصوص جمله صفحه و مناسب جمله به بوده که از نیکو تا زمان از الهی ما دوست چون آن کتاب
تقدس نموده اند و نظر و خواص و دو تمام صفات عالم ملک بوده بر مقرب و الهی و الهام آنچه
بوده دارای تمام صفات و دیدار و مفاخر و علم و صفات ایمن حالت با شد دارای آن مقام عالی
و تحقیق این شده حق تعالی خود نیز بر چه دو تمام این جمله دارای هر کمالی با شد آنچه تقید
و تربیت و ترجیح سایر ممکن و مگر و هیچ موجود از موجود به وجه طبیعی و بر شده خلقته
حق حجت و جهان بود و به خدا در نظر وجه خود بوده حق ملکوتیه و شقاوت جز ملا جسم اکبر
حکایت صورت از او و خدا و اولاد این نوع شده حقیقت ولایت در میان آنکه برای آن کرده
تبصره و لذت رد و حضرت بود او بیکران است از این بوده این بهر توسب و بر او علم آن خبر
و تقویت حجت در این قصد بر سه جواد از آیات به اگر قرار و شواهد بدانیم حکایت بیکه
مرقوم میدارد تا جای صاحب بسیار تا تذکره فطرت نظر و تبصره بر و حاضر نزد شرح بود اتفاق گشته

محقق نبیه و مدقق فقیه عالم ربانی و فاضل صمدانی محمد بن علی بن ابی جمهور احسائی [illegible] در
در کتاب مناقب در ذیل باب امامت حضرت امام علی النقی علیه السلام [illegible] سعید بن [illegible] از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه روایت میکند و نعم فی الجنة لؤلؤتان الی بطنان العرش احداهما
بیضاء والاخری صفراء فی کل واحدة منها سبعون الف غرفة ابوابها واکوابها
من عرق واحد فالبیضاء الوسیلة لمحمد واهل بیته والصفراء لابراهیم واهل بیته
در بهشت [illegible] دو گوهر هست [illegible] در [illegible] یکی سفید و دیگر زرد [illegible]
از [illegible] لؤلؤ [illegible] و در [illegible] هفتاد هزار غرفه است که ابواب و اکواب آن از
عرق واحد [illegible] است لؤلؤة بیضا از آن محمد صلی الله علیه وآله و اهل بیت او و لؤلؤه
صفراء از ابراهیم و اهل بیت او صلوات الله علیهم [illegible] و اگر [illegible] [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الخصوص [illegible] اهل بیت آن حضرت و [illegible] حضرت ابراهیم علیه السلام و اهل بیت آن
حضرت [illegible] از [illegible] سایر مرسلین صلوات الله علیهم [illegible]
ابراهیم خلیل [illegible] [illegible] [illegible] صلی الله علیه وآله [illegible]
حضرت خلیل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] وسیله [illegible] صلی الله علیه وآله [illegible] [illegible]
مذکور است حضرت صادق علیه السلام [illegible] محق التسبب [illegible] [illegible] الله [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عرفان و علوم [illegible] [illegible]
حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ائمه اطهار صلوات الله علیهم [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان سبب در میان [illegible] وسیله ارتباط [illegible] دیگر [illegible] از حضرت
صادق علیه السلام در این قول خدا [illegible] علم الکتاب روایت [illegible] [illegible] علی
[illegible] وافضلنا وخیرنا بعد النبی صلی الله علیه وآله خدا [illegible] [illegible] وعلم کتاب
کتاب [illegible] علی علیه السلام اولی و افضل و بهتر [illegible] [illegible] صلی الله علیه وآله
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علم کتاب [illegible] علیهم السلام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیه السلام [illegible] اولی و
افضل و بهتر است [illegible] [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] نبوت [illegible]
[illegible] [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] انبیای سلف علیهم السلام [illegible]
[illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] آدم ابو البشر [illegible] نوح [illegible] [illegible]
العزم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] لهم فی الدنیا
وعذاب شدید فی الآخرة [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

غائب و خطاب بوده و تقاسه ای و بین احمر و ... امر کرد آینه القلم ... اعور ... اخرا
... کم از حضرت ... علیه السلام از تفسیر قول خدا سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله پرسید از
... ای کدام است این کلام عین الکبریت و عین الیمن و عین البرهوت و عین الطبریة و حمه ماسبذان و
حمه افریقیة و عین باجوران است و نحن الکلمات التی لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی
و اصل آیه شریفه چنین است و لو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدّه من بعده سبعة
ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم ... تمام ... زمین ... قلمها ... دریا
محیط ... بوده ... دریا ... از ... دریاهای دیگر
... آن ... قلمها ... محیط ... کتابت
... دریاهای ... علم ... عجایب ... الله ...
... کلمات ... معلومات و مقدورات حق تعالی ... معلومات و مقدورات الهی
... کلمات ... عبارت ... آن ... خدا ... کلمات ...
آن ... اهم ... کلمات ... الهی ... تصرف ...
نحو غالب ... [illegible]
و هم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
برتر ... مراد ... کلمات ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... تفسیر ... قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر ... از حضرت
علیه السلام ... کلام ... لا غایة و لا ینقطع ابدا ... [illegible]
سابق ... [illegible]
قول ... سبعة ابحر ما نفدت کلمات ... [illegible]

لطائف

کلمات ... فضایل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] خیر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین یوم
لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون الا من رحم الله ...
الذی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا
... و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم ...
... شهیدا ... [illegible]
... شهیدا علی الناس ... النبی صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible marginal note]

بعض و بعضی را این آیات شریفه که از آن رفته است تعبیر آن حاجت نیز بود و در این [illegible] کتاب
مقام و تابعت علم قیام این کتاب ثواب و بنو الملک با کراهت تضوع اشاره شده
در این کتاب ابن [illegible] ثواب و کشف الغمه و غیب کتب اخبار از عباس محمد بن نوفل
مانده است و از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم می‌فرمود اسم الله الاعظم ثلثة
وسبعون حرفا وانما کان عند آصف حرف واحد وعندنا منه اثنان
وسبعون حرفا وحرف واحد عند الله استأثر به فی علم الغیب اسم اعظم
الحروف [illegible] بود [illegible] و صفت [illegible] وزیر حضرت سلیمان
علیه السلام [illegible] بود [illegible] در یک [illegible] زمین از ابرار بر
[illegible] از موضع [illegible] بلقیس بود [illegible]
برداشته و [illegible] زدنی [illegible] سلیمان [illegible] دیگر [illegible] زمین
[illegible] بذات [illegible]
[illegible] در علم غیب [illegible] و از آنجا [illegible]
و [illegible] در علم [illegible] سلام الله علیهم [illegible]
[illegible] عوالم [illegible]
[illegible] نیز [illegible]

بیان وقایع [illegible]
[illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله

در این [illegible] حوادث [illegible]
[illegible] در این [illegible]
و در این [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] و در این [illegible] معتصم
[illegible]
[illegible] و در این [illegible]
[illegible]
و در این [illegible] عبد الله بن طاهر [illegible] معتصم [illegible]
الحکم بن

[illegible] در [illegible] الله [illegible]

قدوم در [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه در [illegible]
سوختن [illegible]
[illegible] از [illegible]

[illegible] و او از [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible] افشین [illegible] معتصم
[illegible] افشین [illegible]
[illegible]

بیان خشم معتصم خلیفه بر [illegible]
[illegible] افشین و [illegible]

و در این [illegible] معتصم خلیفه بر افشین [illegible] غضب [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] عبد الله بن طاهر [illegible]
معتصم [illegible] خلیفه [illegible] لاجرم معتصم [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و این [illegible] عبد
[illegible] افشین [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] افشین [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] افشین و این احوال [illegible] عبد الله [illegible] افشین

بنبشت این گونه احوال بونصر را که بجز نگفته شود و بجز به شده در حفظ آن بکوشم و جز
بر زبان نیارم تا خاطر من این احوال حیرت دید که این مال عظیم و خصم بزرگ
چگونه بدین حفظ و احتیاط نبشته شود چون دزد و دراز زبان باشند پس عبدالله آنجا
دراز جانب خود آن ... او بعضی علی کوید و مکتوب بافشین گذاشته و نخان آن
نوشته و باز خوانده و من تنگ آمده شدم و توقیعی مال عظیم بود و طرف آخر و نبشته
تا در بداند آن و حجت شوند پس اگر اینجا از توقیعم ولایت ... بر قلم
عطا کنم در سلطان و از اراکان در باب امیرالمؤمنین بر لشکریان بنیم بفرستد و اگر
اینجا ... این حجت گفته از آن توسه بر وقت مال از جنب امیرالمؤمنین آورد
بار تو بفرستم و اگر خبر از شهید امیرالمؤمنین ... اینجا مال بونصر
حاکم ... بلاد ترک بفرستم افشین در جواب ... نوشته مال ادا
امیرالمؤمنین ... آنقوم ... امروز ... بن عبدالله
انجمن ... و دفع ... بن عبدالله
طاهر وافشین ... عبدالله در صدد تتبع و ... افشین ...
... افشین ... از معتصم ... دولت ... معتصم ...
عبدالله ... افشین ...
... و عصیان ... افشین ...
... خلیفه ... و این کار ... بسیار ...
... معتصم ... افشین ... و دو
... عبدالله ... طاهر ...
افشین ... اقبال و اقدام ... لقمه ...
... منکوجور ... افشین ...
... معتصم تحقیق ... افشین ...
... در امر مخالفت ... منکوجور ... و این کار ...
... افشین ... خلیفه ...
... معتصم ... دراز ...
... اطراف ...
... معتصم ... بغیر ...
باشد

... راه ... بکرد و ... اطراف ... عبور کند ... بلاد ارمنیه
و از آنجا ببلاد خزر ... و اگر ... آنجا ...
عزم ... معتصم ... بکشد و ... بنگاه ... آن
و اگر معتصم ... اجازه نخواهد ... ترک
... معتصم ...
... افشین ...
آن ... از ... آب ... بسوی ...
آنجا ... افشین در آغاز ... این اطراف و اگر
... عبور ... ترسد و اتفاق ...
... ارمنیه ... و از آن پس ...
در دجله عبور کند و افشین ... بلاد ارمنیه ... و از آن پس بلاد
خزر ... بلاد ترک ... باب الابواب ...
... ترک ... افشین
... بلاد خزر ... بلاد خزر ... بلاد ترک ...
... بلاد ... مردم خزر ... افشین
در این ... افشین ... و خان ...
... افشین ...
... افشین ... تمام ...
این ... افشین ...
... افشین ...
... افشین ... آخر ...
... افشین ...
... معتصم ... خلیفه ... بود ...
... در حضور امیرالمؤمنین ...

فتحی که کرده بود در این وقت در ازای عطای نیکو از امیرالمؤمنین و چون کرخ برای جنگ رفته بود
جنگها در زمان ایتاخ حاجب و دقیقی با بابک بی پیغام و چون سوگند خورد داد نوح بن
معتصم برادر معتصم گفت باد چون بگویم نشست نزدیک او بخورد با مردان بکاه به سکاه که
و سوگند داد و چون گفت اگر بخشاید این کار با زنگم جانم تباه میشود معتصم که سوگند خورد ایتاخ را
و چون سوگند خورد تا با مردان ایتاخ بر حسب فرمان خلیفه و چون سوگند خورد
و چون ادرش از او پرسیدند و چون سوگند خورد در مقام نماز صبح گرفت معتصم در او و چون آگاه از کار
و خیانت افشین پیوسته بجلیله بود و در این وقت معتصم بمرض درآمد معتصم محمد بن حماد بن دنقش
کاتب بود در طلب افشین فرستاد جز افشین با لباس سیاه و شعار آل عباس که معتصم بفرمود
تا آن پوشش سیاه را از وی برگرفته داده بود در جوشق محبوس نمود جوشق در جنب موضع آن
کاخ بنا کرده بود که در آن چند از اعلام بغداد و نیز از اقران و دیوان از چهار بغداد ... جوشق
فهو به در نظر کرده بود تو یک نخله است بجهة جوشق بر حبس افشین گواه بود و از آن پس الا که
زندان افشین در داخل جوشق بنا شد که لولوة نامیدند و بلولوة افشین معروف شد
و چون معتصم از حبس افشین بپرداخت بعبدالله بن طاهر نامه کرد تا در گرفتن حسن بن افشین
که برادر او با دختر اشناس و پسر ترکی معتصم ۲۱۵ ه هجری بعقد حلال زید در دهان
بود و حسن بن افشین بملک عبدالله بن طاهر که آن را جز در اول حکومت آل سامان نوح بن
اسد بر ضیاع او و ناحیه او حمله آورده بود و اسپ بیرون کرد در این وقت عبدالله بن طاهر نامه
بنوح بن اسد بر نگاشته داده بود از آنچه معتصم در باره حسن بعبدالله نگاشته بود
و بعداً در بلاد او جای بر سر خود هم که بیاید از کار حسن بگوید و حسن نزد او بیاید
و در آن حکومت خود بود و با او بود بگرد و بند برنهد و بعبدالله بفرستد و از آن طرف
نامه بحسن بن افشین نگاشت و بدو باز نمود که نوح بن اسد بر او مردی را رسانیده و حسن بکار او
در آن ناحیه حکومت جاری و مکتوب عزل نوح بن اسد بود و حسن بن افشین را
از غلبه بر خصم و منصوب ساختن کار او گفته بود و مغرور گردید و چون نامه از جای رسید
و اسلحه برگرفت و راه برنوشت تا بمحل حکومت نوح بن اسد رسید و حسن بود که صحیح و علم
صریح بر صحت و اعمال آن ناحیه بس نوح بن منصور در حسب امر عبدالله بن طاهر در بند کرد
حسن بود را در دو بند آهنین برکشید و بگرفت عبدالله بن طاهر بفرستاد و عبدالله نیز آن را نگاشت

دلیل دیا

حسن افشین

تدارک عبدالله طاهر گرفتار حسن بن افشین

دست و پا ریسته بود و آنگاه فرموده که حکاه وخلیفه تراودن تقدیم کرد و آن زمان که اهل
افشین رحسنه نیز با نیزه که ماره که در دو میان باندازه نشستگاه او جاری و بر رش و مردان در رزمی
آن مبوبت مرکز دانید در از از زده بن عیسی بن منصور طلایه که آنان در سرای معتصم حضور داشتند
و احمد بن ابی دواد قاضی و اسحق بن ابراهیم بن مصعب و محمد بن عبدالملک زیات در آن انجمن
پس افشین را بیاوردند و از آن پس که در حبس شده بود آنگاه نوکران معتصم جمعی از وجوه و اعیان بود
حاضر گفته تا بر عقاید و نیات خبیث آگاه گردند و در سرای خلافت احوال از ارباب مذاهب و صاحب
مناصب بود بجز اولاد منصور کاری بکفر نشد و جمله بود بر رفقتی از حضور و مردمان نزد او و گمرجان
حج ممکن زنانه مناظر افشین نمود که ننه بود او را کار کرد نیز با زیار صاحب طبرستان و معوبد
و مرزبان بن ترکش یکی از ملوک سغد و دو مرد دیگر از اهل سغد نیز از آنوقت محمد بن عبدالملک
بمعوبد و دو مرد را که جامه کهنه بر تن داشتند یادآور دند که با ایشان گفت تا از و حال ما
حیث جامه از پشت خویش بر افکنند و دو تن از گوشت پشت ایشان جامه نبود گفت با
افشین گفت این دو تن را میشناسی گفت این یک تن مؤذن است و آن دیگر امام نماز
و این دو تن مسجد برپا کردند در اشروسنه و من هر یک را هزار تازیانه زدم و این بدان بود
این بود که میان من و ملوک سغد عهدی و شرطی استوار بود که هر قومی را بر دین و آئین
خویش بر جای گذارم و در امور دین و احوال ایشان تغییری ندهم این دو تن بر صنم خانه تاختند
بر صنم خانه اهل اشروسنه و بتها را بیرون افکندند و بجای آن بتخانه مسجد برپا کردند چنین
دیدم هر یک را از این دو تن هزار تازیانه بزدم تا چه ستمکاری و ظلم کار کردند
و این قوم را از معبد خود و عبادت خویش و بتخانه ها منع نمودند محمد بن عبدالملک
با افشین گفت آن کتابی که تو داری و بذهب و جواهر زینت و ترصیع و دیبا لطیفه تزیین
نموده و محتوی بر کفر است چیست افشین گفت این کتابی است که از پدرم بمیراث رسیده
بمرام او جاز از آداب عقاید عجم بود و هر چه در آن از کفریات است هیچ ملتفت
نبودم کاری بدانها نداشتم از آداب و اخلاق آن بهره میگرفتم و آنچه بیرون از آن است ترک
میکردم و این کتاب با حلیه و زینت دیدم حاجت نبود که آن را از حلیه عاری کنم
و آن بسیار حالی بود که کتاب کلیله و دمنه و کتاب مزدک در منزل تو اندر است
و گمان ندارم که کتاب بجاآورد مؤید که در دین اسلام خارج باشد نخست محمد بن عبدالملک با
روح موبد سخن آورد و گفت افشین گوشت بحیوان خفه شده میخورد و مرا بر اکل گوشت حیوان خفه شده

گرفتار فیصل افشین بر نیزد

سرنام بوده، با زمرد بود و جان مرا نهاده بود و گوشت مخنوقه بر مذبوحه اطیب است و نیز در هر روز

چهارشنبه گوسفندی سیاه بیاوردی، به نیمه با شمشیر دو نیم کردی و از آن پس در میان

دو نیمه آن گذشتی و گوشتش بخوردی و گفت روزی مرا که من از این قوم یعنی مسلمانان در باب

کار ایشان در هر چیزی که کراهت داشتم اندر شدم، حتی با ایشان موافقت کردم و روغن زیت بخوردم

و بر اشتر نشستم و نعلین پوشیدم جز اینکه تا کنون یک موی از من ساقط نشده است، یعنی تنویر نکرده‌ام

و موی عانه [illegible] و مختون نشده‌ام [illegible] این موبد معروف است

نیز گمان نکرده‌ام و به موافقت آن حاضر نشده‌ام. افشین گفت: مرا [illegible]

خبر دهید از این مرد که این سخن می‌گوید آیا کسی است که در دین و کیش خود معتمد و ثقه

هست؟ و این موبد مردی مجوسی بود و بعد از آن در دست متوکل اسلام آورد، او را گفتند: لا

گفتند چنین نیست. افشین گفت: اگر موثق نیست پس چرا قول کسی را که موثق نیست قبول کنید

و موثق نباشد؟ [illegible] آنگاه روی به موبد آورد و گفت: آیا در میان منزل من

و منزل تو دری یا رخنه یا سوراخی هست که از آن بر حال من مطلع شده باشی و از آن باز دانی؟

موبد گفت: نه. افشین گفت: آیا نه چنان است که تو را به منزل خود در آوردم و سرّ

اسرار خود را با تو گشودم و [illegible] تو را از میل خود به عجمیت و [illegible] باز

نمودم؟ گفت: بلی. گفت: پس تو در دین و کیش خود نه موثقی و در عهد و پیمان نیز کریم

نیستی، چه آن سرّ که با تو گفتم و به امانت داشتی تو [illegible] ظاهر ساختی. آنگاه

موبد [illegible] برخاست و مرزبان بن ترکش پیش آمد. افشین را گفتند: این مرد را می‌شناسی؟

گفت: نمی‌شناسم. مرزبان را گفتند: او را می‌شناسی؟ گفت: آری، این افشین است. گفتند: این مرد

مرزبان است. مرزبان گفت: ای مخرق، تا کی مدافعه و [illegible]

تا چند مدافعه و تمویه می‌کنی؟ افشین گفت: ای دراز ریش، چه می‌گویی؟ گفت: اهل مملکت تو به تو

چگونه مکتوب می‌کنند؟ گفت: چنانکه به پدر و جد من می‌نوشتند. مرزبان گفت: بگو. افشین

گفت: نمی‌گویم. مرزبان گفت: آیا چنین و چنان به اشروسنیه [illegible] نمی‌نویسند؟

اینک ترجمه آن به عربی این نیست که: الی اله الالهة من عبده فلان بن فلان؟ گفت

بلی. محمد بن عبدالملک زیات گفت: آیا مسلمانان

چنین امری را بر می‌تابند؟ [illegible] و چنین خطابی که [illegible]

برای خود

برای فرعون که گفت و خطاب به قوم خود نمود انا ربکم الاعلی چه باقی گذاشتی؟ [illegible] مسلمانان [illegible] قبول [illegible]

[illegible] پدر و جد من [illegible] افزون [illegible] و عون [illegible] پدر و جد

[illegible] و [illegible] در [illegible]

عنوان [illegible] افشین گفت: عادت این مردم عجم در نامه‌نگاری به پدر و جد من

چنین بوده [illegible] اگر [illegible] مسلمانی کردم [illegible] سلوک [illegible] نکرده [illegible]

امر [illegible] اسحاق بن ابراهیم بن مصعب [illegible]

[illegible] افشین [illegible] چگونه برای

[illegible] تو را تصدیق کنیم و در زمره مسلمانان اندر آوریم و حال آنکه

تو ادعای [illegible] فرعون [illegible] افشین گفت: ای ابوالحسین، این سوره است که عجیف

بر علی بن هشام قرائت کرد و [illegible] تو بر من می‌خوانی، پس بنگر فردا کدام کس بر تو

قرائت [illegible] عجیف [illegible]

و جواب [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] تو [illegible] مازیار [illegible]

[illegible] حکمران طبرستان [illegible] آمد. افشین را گفتند: [illegible] گفتند: [illegible] مازیار را [illegible] تو

این مرد [illegible] افشین [illegible] افشین گفت: [illegible]

او [illegible] افشین گفت: [illegible] مکاتبه [illegible] نکرده‌ام [illegible]

افشین [illegible] برادر [illegible] برادر [illegible]

[illegible] این دین سپید را جز من و تو و بابک [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible] بر خلاف [illegible]

[illegible] مردم [illegible] اگر [illegible]

[illegible] طبقه [illegible] مردم عرب [illegible] مردم مغرب [illegible] و [illegible] جماعت اتراک

مردم عرب [illegible] و از آن [illegible]

[illegible] کونه [illegible] خواهر [illegible] کرده [illegible]

ها سروران باشند و فرزندان شیاطین نیز حاجت آن را که افزون از عقوبت ام و باشد
نماد رنه و عیش بر قرار مانده و بر ترکان ایشان لگام زده و چیزی بیشتر نماند و چون به حرب بر شده بیک
بیک ترکان از سواران نیزه باز از میدان برون شد و چون این بدید به سوال موسی و مسلمانان سر
اینگونه انهدام افکند و دین و آیین رسیده تا ایام چنین محکم و قواعد آن استوار و خوش است به قول آنکه گفت
افشین این کلمات بوسه نهاد این مرد نیز بارها ادعا کرده که برادر من است برادرم ترک
و در میان چیزی و عیب فروگفت و اگر نه خواهی بخوانی نامه بدو کرد در این ... بود و خواهد آورد
مرا و سواری خلیفتی چه دیدی و هم و بیان این ... بسیار استوار و لذیذ کار ... زنش فی ...
بیوچه پیاده ... خلیفه او در کار ... خود کار درگه ... او را دعوی ... بود سواره ... از
دیگر هیچ افکنده کار برداری و در بارها ... تا کار را برداری آرام تا بگوئی دست بازم
داد و بوسه بیک نیز دو لگام و به سفاه باد رجای ایشان اندوختیم تا در بارگاه در ... بیره با هم
در عمل ... ظاهر بر نجم این خبر تیز باتمام رسید مارا بکار بر ... ورد آنگه ام افشین
با مرزبان بر کشت هم آنگه گفت و با یحیی بن ابراهیم مصعب بن ... آنکه آورد احمد بن
ابی دواد قاضی ... خلیفه ... افشین ... بو دلف ... دادخواهی ...
بیحق دارد افشین نجم ... او ... ابو عبدالله تو این طلب ... خود ... گفت
و با دولت خود ... و ... خود ... بارها ... که افشین ... احمد ... گفت
... تو ... گفت ... نیز ... نیست ... گفت ... باز ... ات ...
تمامیت ... از ... افشین گفت ...
بیم ... در ... احمد گفت ... گفت ...
بود و اگر این ... احمد گفت تو نیزه ... و باشد
حرب ... و از ... زخم ... نیز ... سواران ... از ... میدان ... گروه
بوسه ... حقیقت ... افشین ... از نیزه و شمشیر خویشتن ...
از ... کار ... گفت ... کرم ... فرمود ... و این خبر ...
خود ... و ... خود ... خود ... بود ... این کار ...
از ... افشین ... این ... کار ... الحکم ... این ...
ابن ابی دواد با ایشان گفت ... افشین ... بر ... حجت شده با

بغراجق ابو موسی ترکی گفت علیک به افشین بود و خود از بغراجق است و مگر نه فرمان ... بود
و بشنید افشین گفت ... از این روز ... گونه ... کار ... تا ... همه بغراجق خان
ترکان ... پنه ... بود ... که ... کرده و از ... جامع ... بود از ... بوسه ...
حاکم ... و اولی از باب الوزیر بزندان ... ببرد ... رفتم ... کرد ... ترکیب ... که
بود ... صعود ... و ... و ... حالت ... گفت ... بیکره ... سلام ... کرد ... سان ...
و ... از ... فلک ... چنانکه افشین ... بخت ... دارد ... اقدار ... هر ...
... آمد ... کار ... در ... خلیفه ... در آمد ... اندیشه ترکی ... ترک
ادب ... خاص ... بود ... که ... که ... بود ... قوت ...
... و ... بسر ... در ... احمد وزیر ... و ...
و ... در ... نشر ... او ... نخست ... چنانکه ... سر ... البدایة الی النهایه ...
چگونه دولت و روز ... کار ... موافق باشد ... گر آنچه ... مخالف ...
بد اندیشه ... او ... کرد ... چون ... او ... بر ...
... افشین ... در ... و قوت ... کار ... و ...
و طرز و قوانین ملک ... آئین بود ... امروز ... بر ... او ...
آورد و داد ... بوسه ... هزار ... عقوبت ... در آن ایام ... آن
... در ... و ... اوقات ... خلاف ...
... در هیچ وقت ... آن ... کار ... روز ... کار
مولوی ... و ... از ... خبر ... بتجدید ...
و ... ایزد ... و ... هیچ خبری ... و ... سوال ...

بیان حوادث و سوانح سال ... بیست و ...
هجرت ... نبوی صلی الله علیه وآله

در این سال خلیفه ... معتصم عباسی بر جعفر ... دیار ... او ... او ...
نجم ... و سبب ... او ... بر آنکه ... که
با او ... جعفر بود ... او ... او ... امارت ...
... بود ... که ... از جعفر ... و در ...
طاهر حسن ... افشین بود ... چه ... بود و ... و ...

حوادث سنه ۲۲۵
قبض معتصم بر جعفر ... دینار

بود نزد او کار معتصم بالله [illegible] از رغبت و در این سال چنانچه مذکور شد معتصم خلیفه خیلی بود از
امارت [illegible] خانه و دار الامارت معزول نمود و آن امر را به اسحق بن یحیی بن معاذ تفویض نمود
و این عزل و نصب از [illegible] بود که معتصم از خیلی [illegible] بعد از [illegible] دیگر باز [illegible]
معزول [illegible] و در این سال عبدالرحمن صاحب اندلس با لشکری که داشت [illegible] بلاد
مشرکان را بسیار گشت و بلاد جلیقیه [illegible] و چندین حصن از آنجا مفتوح ساخت
و در ارض ایشان هر سو بگشت و [illegible] غنیمه برد و [illegible] کرده و مدتی از
در این جنگها بگذرانید و ناصر و فاتح و غانم و سالم بقرطبه باز آمد و در این سال محمد بن داود
[illegible] تجدید شد و در این سال ابو عمرو جرمی نحوی که اسمش صالح بن اسحق
[illegible] بود وفات نمود [illegible] القرار [illegible] در ذیل مجلد سیم مشکوة الادب
شرح حال او [illegible] و علم ادب و نحو و لغت [illegible] از بصره به بغداد
آمده از اخفش و جز او علم نحو [illegible] و یونس بن حبیب نحوی مشهور [illegible] ملاقات نموده
و از ابو عبیده و ابو زید الانصاری و اصمعی و طبقه ایشان اخذ لغت کرده [illegible] و حسن
مذهب [illegible] و عقیده صحیح مشهور بود و در این قول خدا [illegible] و لا تقف ما
لیس لک به علم [illegible] نگو شنیدم و [illegible] آنچه نشنیده باشی و نگو دیدم و ندیده باشی
و نگو دانستم و ندانسته باشی زیرا که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا [illegible]
[illegible] خواهد شد و در این سال ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الرحمن
[illegible] شهرستان [illegible]
و در این [illegible]
[illegible] و از مردم بصره بود و چندی در مدائن اقامت کرد و به آنجا منسوب گردید
و نیز در این سال ابو دلف قاسم بن عیسی عجلی [illegible]
[illegible] اقبال کرده
از [illegible] در ذیل مجلد سیم مشکوة الادب شرح حال این امیر جواد شجاع [illegible]
[illegible] و نیز در [illegible] احوال [illegible] ابو دلف [illegible]
[illegible]

[illegible]

سلیمان بن [illegible] معروف [illegible] و [illegible]
[illegible] احوال
[illegible] در ذیل مجلد [illegible] مشکوة الادب مذکور شده [illegible] وقایع [illegible]
[illegible]
در [illegible] علوم و صنایع [illegible]
[illegible] قطاع الطریق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشکوة الادب [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] مشکوة الادب [illegible]

باب وقایع سال دویست و بیست و
ششم هجری مصطفوی علیه [illegible]

در این سال [illegible] بن اسحق بن یحیی بن معاذ [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] ابن اسحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] ابن اسحق [illegible]
[illegible] این شعر [illegible]

عفی علی ابن اسحق [illegible] | علی غرائب [illegible] فی الحسن
[illegible] فی الخط نازلة | لم تبق فیه سوی التسلیم للزمن
فلم یکن [illegible] | [illegible] ولا [illegible]
ولم یقل لک فی وتر طلبت به | تلک المکارم لا قعبان من لبن

در این [illegible] ابن اسحق [illegible]

[illegible marginalia]

از نعمت قصاص رہبت و ده دم مقتول بسبب [illegible] دیگر و کوله با هم و دو دست از کوع حلال [illegible]

بعادات و مناسبات بادی بگذارند و نخست [illegible] گذشته این راه بلو نوشت عجب در

این است و جا نمید در حکایت مناظره [illegible] معاملت قاضی آنکو [illegible]

و از این معلوم شود [illegible] و زمان عادت [illegible]

مختار او در تمام [illegible] و در امور [illegible] و [illegible]

و در این باب محمد بن عبدالله بن طاهر [illegible] مجلدات و مشکوة الادب

[illegible] و [illegible] ه رفته [illegible]

و این محمد بن عبدالله [illegible] و بود [illegible] عبدالله ابو احمد [illegible]

عبدالله از [illegible] و [illegible] در مشکوة الادب [illegible]

باب وفات سردار بزرگ روزگار
خیذر بن کاوس معروف بافشین

از این [illegible] مقتضی فروکش [illegible] افشین خیذر بن کاوس [illegible]

در تاریخ [illegible] احمد بن [illegible] فاکهه [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible]

و [illegible] و [illegible] آن [illegible] دیگر نام [illegible]

و [illegible] از [illegible] آن [illegible] و [illegible]

[illegible] این [illegible] افشین [illegible] آن طبق بود

[illegible]

افشین آن طبق [illegible] و [illegible] در آن [illegible]

[illegible] طبق [illegible] و [illegible] این [illegible] و [illegible]

[illegible] این [illegible] و افشین [illegible] آن

[illegible] افشین [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] افشین [illegible]

[illegible] افشین [illegible]

بوراز

[illegible marginalia]

بودلف را فرا افکنند و تو [illegible] اما تو بسیار با او [illegible] افشین [illegible]

و آن طبق فاکهه [illegible] از آن دست برده [illegible]

[illegible]

و افشین گفتم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نشده است و تولهای مهربان این شهر دلربا است از هرکس نیکوکاری میبرد و این جمله از نخست با نهایت آنکه
این کوسالها بود و معروف شده که سرده متعصب است از این گوشه لطیف سیمای خوانا که مهربان آن دوران
سؤال نموده این کوسالها حیث به مهربان میگویند شهر است از این امر [illegible]
با هرکس در تخم آمد و با او گفتم هیچ نگرانی ندارم که کوسالها نیکوترند که گفتم این سبع درنده [illegible]
نگفت و یک این شهر گزنده است و حیوان این گونه جوابش گفته و نهایت [illegible]
این امر خیال نبسته گفته‌ام آن کوسالها سوی شهر گزنده بسیار نیست و [illegible] آن [illegible]
گشته و درندگان ما هرگز گوشتی نخورده‌اند و [illegible] آن کوسالها
هلوند آنقدر ... دارم [illegible] بود [illegible] تو سوار [illegible]
و [illegible] و توسیف [illegible] سلطنت تمام [illegible] علوف
[illegible] حدود [illegible] و آن طرف [illegible]
[illegible]
[illegible] افغانی [illegible]
پس [illegible]
و [illegible] افغانی [illegible]
در دار الخلافه [illegible]
[illegible]
پس اگر [illegible] و مکشوف العوره [illegible]
[illegible]
و در این روز [illegible] مردمان از [illegible] در دار الخلافه [illegible]
افغانی [illegible] از آنچه [illegible]
و [illegible] افغانی [illegible]
[illegible] افغانی [illegible]
تمامت مردمان و [illegible]
[illegible]
[illegible] کشف العوره [illegible] در میان مردمان [illegible]
[illegible] از آن [illegible] مردمان [illegible] مکشوف [illegible]
[illegible]

[illegible] خویشی بود [illegible] و مکشوف العوره [illegible]
[illegible] افغانی [illegible] صدوق [illegible] مکشوف العوره [illegible]
و [illegible] افغانی [illegible]
[illegible] طعام [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] از ضعف [illegible]
[illegible]
[illegible] ۳۰۴ [illegible] زمین [illegible]
[illegible]
افغانی [illegible] کوسالها [illegible]
[illegible]
[illegible] کوسالها [illegible] فرق [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] افغانی [illegible]
[illegible] افغانی [illegible]
[illegible] افغانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افغانی [illegible]

[illegible] افغانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

يوماً تراني على ظهر — ترهبني الأجل الرواسي
ويوم لهوا هش كاساً — وخلف اذني قضيب آس

[illegible]

[illegible]

فلو انا اذا متنا تركنا — لكان الموت راحة كل حي
ولكنا اذا متنا بعثنا — ونسأل بعده عن كل شيء

[illegible]

بشیعه دادند [illegible] در شیعه بعد از خطبه [illegible] بر ترتیب [illegible] زر دو [illegible] بغیر از شیعه در ایام
و خلفه حقیق بغیر تعریه دادند و این [illegible] و [illegible] در زمان خلیفه و [illegible] انشاء الله
[illegible] و [illegible] سلطنت [illegible] بر [illegible] سلوک [illegible] آن [illegible] از [illegible]
غلیظ التعصب [illegible] در نشر فضایل [illegible] اهل البیت علیهم السلام [illegible]
در [illegible] در [illegible] در [illegible] تا [illegible] غالب [illegible]
[illegible] مرکز [illegible] صد [illegible] امیر [illegible] و آن [illegible]
او [illegible] در حق [illegible] سیده النساء فاطمه علیها السلام معروف [illegible] الدرب
[illegible] البطل [illegible] در [illegible] کتاب [illegible] آن حضرت علیه السلام [illegible] نمودیم
[illegible] ابی بکر و عمر و عثمان [illegible] در [illegible] آن حضرت [illegible] و
[illegible] آن حضرت [illegible] الملک عقیم
[illegible] در [illegible] کتب [illegible] والله اعلم

بیان وفات اغلب بن ابراهیم
امیر افریقیه و ولایت محمد بن اغلب

در این سال دوازدهم ربیع الآخر [illegible] اغلب بن ابراهیم بن اغلب امیر مملکت
افریقیه رحلت [illegible] از [illegible] دستار [illegible] و [illegible] ولایت
[illegible] و [illegible] ابو العباس محمد بن اغلب
ابراهیم بن اغلب [illegible] در مملکت افریقیه [illegible] و [illegible]
آن مملکت در [illegible] و [illegible] تا [illegible] عباسیه
[illegible] در این [illegible] در [illegible] اتفاق [illegible] الواب [illegible]
[illegible] و [illegible] این قضیه [illegible] و [illegible]
در [illegible] در [illegible] آباد [illegible] از [illegible]
و ابو العباس محمد بن اغلب [illegible] روز [illegible] محرم [illegible]
بر آمدت [illegible] و [illegible]
[illegible] از وفات ابو العباس [illegible] ابراهیم بن اغلب برادر [illegible] ابو العباس
محمد بن ابراهیم بن اغلب [illegible] ابو [illegible] برادر [illegible]

نایب [illegible]

وفات ابو العباس [illegible]

بیان ولایت ابی عبدالله محمد بن احمد بن
اغلب در مملکت افریقیه و بعضی از ممالک او

جزری در تاریخ الکامل [illegible] که [illegible] ابو عبدالله محمد بن احمد بن
اغلب [illegible] ولایت [illegible] در مملکت افریقیه بود در خطه [illegible] الالف
و [illegible] که [illegible] و [illegible] نیکو سیرت [illegible]
در زمان او [illegible] از جزیره صقلیه [illegible]
بر [illegible] زعفران [illegible] در [illegible] دریا [illegible]
راه [illegible] در [illegible] باره [illegible]
الف [illegible] از [illegible] زاویه البارة [illegible]
و [illegible] از [illegible] جزیره الخضراء در اندلس [illegible] واقع [illegible]
[illegible] از [illegible] اغلب [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible] بود [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] مسلمانان [illegible] در آن [illegible]
[illegible] مسجد جامع در [illegible]
[illegible] ابو عبدالله محمد بن احمد بن اغلب [illegible] در [illegible]
[illegible] در مملکت افریقیه
[illegible] ولایت [illegible]

بیان حوادث و سوانح سال
دویست و بیست و [illegible]

در این سال اهواز [illegible] زلزله [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] اهواز [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اهواز [illegible] الف [illegible]
[illegible] مردم [illegible] در [illegible]
[illegible] خوزستان [illegible] در [illegible]

زلزله اهواز

زمین کوره بزرگ چون یکی چند در کلیم مردم فارس هاء لحطی نیز چند کلیمه هاء حطی دا نکه خواهند کلم نیز بدل بهای کنند چنانکه در حسن حسن ودر محمد مهمد گویند و غیر از آن مردم عرب از حیثیت کثرت استعمال آن اهوز با هاء هوز سعمد دانسته و خودتان نام نخست آن بوده زیرا چند موضع به کم هاء هوز خوانده شوند زیر به دیگر از آن واهواز هم آن کوره بزرگ جائی دانسته رود که عامه مردمان امروز از انتهام که آن غلبه ابو سوق الاهواز به داخل هوز با هاء حطی در کلیم عرب مصدر هاز از هاز الشیء یحوزه حوزاً اذا حصله وملکه و حوزه را در اینجا به موارد آن فیما بوده و صوحوار بوده ظاهر با بوده خوز تحقق آنجا که خود در این چهار شهر در آن نباشد واین ملکان سوه از گونه به ما اهواز با هاء حطی گویند و اهواز به صیغه جمع که لکن و احدی آن سو هوز نگویند و اهل این بلاد سو بالتمام خوز با هاء حطی گویند و حضرت امام رضا علیه السلام کاهی و راه در لفر بود با هواز عبور هاء مبهره در برابر شادروان آنجا با خود دفن کرده که در اول کتاب احوال آنحضرت در حرکت او مرغوب از مدینه طیبه یا بنو خوزستان مذکور شده و مقبره اهواز ودرون مدینه ملکه مشکوة الادب رقم شده است و در اینجا محمد بن داود بوده اشیخ سردار بزرگ به او ادامه مرادمان بو شیخ امام گفته است و سیاه هاء مکاه اه بود آنجا آنکه معبوده درانجا است که با کاست چون لفرجه منظم نموده لا لازم که هم یعنی چنانکه هم در حرم آن هم بعد اعتبار قان خلیفه عصر خود ایدا مرکز بوده در ظرف این سو عبور به والله محمد بن داود بن رفت ؟ با ملک ما بر بلند درست نمی خود مرا از سامراء تا عمرو مدینه بام او خطبه خوانده و دعا کرد محمد بن عبدالرحمن بن عیسی بن موسی در منبر کوفه بر آن امیر المؤمنین دعا نخوانند دعا محمد بن ابی خالد مرد رود و در منبر فیه با کسره خطبه و دعا کرد فیه بنتیجه فاو دانکه بار ابطال و ساده الخطبه لین که رفت در مدینه راه عمر از کوفه به درو ملطح کلمتیست و در دروازه آنجا دا بود و بر کوه دیوار و آن کوه است و مردم حاج فرقنی را رد تا خود در آنجا بود ولیت هر گذارند تا بو بعضه نیز و محمد بن ایوب بن جعفر بن موسی در منبر مدینه با سرعی آغاز دعا نمود و در یکسو این ملک با راه بر علم و محمد بن جعفر و ولایت و امارت ایشان را در کنند و دانا ارث من ملک محبوب که از ملک منظم سامرا باز گرده و در اینجا ابوالعنبر احمد بن عبدالله ابن العلاف البصری و در زبان من سنی جهت معتزله که خود را در عراق از علماء نزد قوم جزوه بیکی او بوده و احمر بنا برقعه دسته و دران جمیع منفرد است و دگر کیا ابوالزین را زنده و بر میکرد آنجا

مشکوة الادب

مشکوة الادب بیع جاهلی ابوالعنبر ثقفی علاف متکلم مشهور در ظرف این جلد به نام او و باتقریر او تحویل یعنی شد در باب اثبات فلاسفه بالاصیل عرب جز اهل بیت فقط امام اهل البیت صلوات علیهم السلام و بیانه او و محمد بن یحیی فاله به در خود رجوع مهبوط که شایم و نیز در این مال یحیی بن عبدالرحمن تمیم حنظلی نشابوری که با خود آنجا در نیه صغود در اثر نیشابور از اینجا به بلاد شهر بند تا سوکند و هم در اینجا سلیمان بن حرب الجرقا ظریف بیگی ما بنوشته کشتند ابو ایوب بصری از قبیله ازد است دیگر ابوالهیثم رازی نحوی نحو کوفی عالم جمیع عالم...

بیان پاره اخبار که از حضرت امام الحسن عسکری علیه السلام در باب تعلیم و توحید وارد است

در جلد اول بحار الانوار از توحید صدوق و جبرئیل بن محمد از موسی بن جعفر بن محمد از احمد بن حاتم بن ماهویه روایت کرده است که مکتوبی بحضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام بحر بحریفه نوشتم و از ملکوت که از تو معالم دین خود سؤال نمایم و هم چنین برادر احمد بن حاتم به مکتوبی به حریفه جداگانه و هرچی سؤال کرد حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه در جواب هر دو بنوشت رقم فرمود فهمت ما ذکرتما فاعتمدا في دينكما على مسنّ في حبّنا وكل كثير القدم في امرنا فانهم كافوكما ان شاء الله تعالى

یعنی آنکه در مکتوب خود مذکور داشتید فهمیدم و در امور و معالم دین خود بر آنکه در محبت ما سالخورده اعتماد نمایید و هر که در امر ما کثیر القدم است یعنی انکه سالها بر ما ثابت بوده است شما را کفایت نماید و مقصود این است که ... و دیگر در آئین ثابت و ما ...ه و در کار ... برای این غلط کرد و تغییر در ... طول در فهم و دران ... نخو داده در حال و مقال و مسلک و مذهب گردانیده و در امور و مذهب و طریقه انسان در دین ثابت و بعضی و ... و تعلیم و تعلم ... ازایشان ... و صفوت و نیت و نیرت حرم صحبت قدم و ولایت ... راسخ و ثابت باشد ... آنکه ... از سعی عقاید دین از ... در اخذ معالم دین و آئین خود از اقوال ... و دیانت و امارت ... که ... راه صواب راه یابند و ادراک ثواب و اجر جمیل نمایند

در جلد دوم بحار الانوار و احتجاج طبرسی و غیرها در باب احتجاج حضرت ابی الحسن علی بن محمد العسکری علیهما السلام در طلب توحید و علوم دینیه و دنیاویه بر مخالفین و مؤالف مسطور است از آنحضرت صلوات الله علیه در مسئله توحید حضرت باری ... در عرض ... به تمام ... از آن ... بود

جان زنده و در او خود نیکوتر بنی و حسن کمال بود [illegible] فرمود [illegible] حروف [illegible] ادنایه قربته
غیر منتهیه از ذات که گریز انفکاک نداشته و قرین بینه حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه [illegible]
رقم فرموده لم یزل الله موجوداً ثم کوّن ما اراد لا رادّ لقضائه ولا معقّب لحکمه
تاهت اوهام المتوهّمین وقصر طرف الطارفین [illegible] العارفین وتلاشت
اوصاف الواصفین واضمحلّت اقاویل المبطلین عن الادراک لعجیب شأنه او الوقوع
بالبلوغ علی علوّ مکانه فهو بالموضع الذی لا یتناهی وبالمکان الذی لم تقع علیه
العیون باشارة ولا عبارة هیهات هیهات حضرت واجب الوجود بنفسه موجود
و دانای بی ابتدا [illegible] موجود [illegible] نشده [illegible]
دلیل افلاک [illegible] و بر بسته [illegible] ادراک [illegible] کنند [illegible] عارفان و
عارفان و سالکان [illegible] وصف [illegible] کان [illegible]
مطلق [illegible] ادراک عجیب [illegible] و وقوع بلوغ در [illegible]
موضع [illegible] و [illegible] صفت کنند [illegible]
واقع و هیچ [illegible] عبارت [illegible] هیهات هیهات [illegible]
اینکه در [illegible] تصور [illegible] و خیال [illegible]
درجه عبودیت و خضوع و خشوع و اذعان و اقرار [illegible] ائمه هدی صلوات الله
علیهم بتوحید خداوند مجید و ازلیت و وحدت و ابدیت [illegible] ذات کبریا [illegible]
هیچ موجودی [illegible] نسبت [illegible] ذات [illegible]
[illegible] ذات کبریا [illegible] و هیچ [illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible]
آن [illegible] نور [illegible] عالم خلقت [illegible]
[illegible] علت خلق جمیع موجودات [illegible] نور محمد و آل محمد صلی الله
علیه و آله [illegible] ظهور [illegible] عالم [illegible]
از نور مبارک او موجود [illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] و موضع [illegible] ذات [illegible] خالق

تحقیق در [illegible]

ذات و [illegible] عجز الوصف عن صفته
رب لا احصی ثناءً علیک انت کما اثنیت علی نفسک [illegible]
ذات و توصیف صفات [illegible] نسبت [illegible] مخلوقات
[illegible] عظمت و جلال و خلاقیت مخلوقات
خالق ارضین و سموات [illegible] عقول و افهام و تصورات و خیالات [illegible] مخلوق
در [illegible] تصور [illegible] و تعقلات و [illegible] عرفان عاجز [illegible]
[illegible] احد [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] فوق کل ذی علم علیم [illegible] کانچه او دانا [illegible] علم [illegible]
علم [illegible] اوست [illegible] احدیت [illegible]
[illegible] عقل [illegible]

[illegible] نورانیت [illegible]
[illegible] عاجز
[illegible] نور [illegible]
[illegible] ادراک [illegible]
[illegible] موسی کلیم [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible]
احمد اندر [illegible]
[illegible] ذات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] علم و عرفان [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]

[illegible]

دان اندازه که او طاقت و اختیار دارد قائم بخدمات کار داده تمام مامورات الهی جاهد و ساعی بود
سوی قرب و درجات فوق درجات عطا فرموده بر مکونه عظمتها و جلال و جلایل
همه مخلوق ساخته حق تعالی آگاه باشند و منظور کلام در عدم نشان دادن ذات بلکه صفات
ذاتیه حضرت کبریا بزبان مرآت و ایکونه عجز و عدم شد حالت خضوع و خشوع و حقارت
و عبودیت ... ازین جهت ... و هر کس ... موفق ... اینحالت
در ... اینما تحیر ائمه فی عباده العلماء حسنات الابرار سیئات المقربین
و نیز در مجلد ... بحار الانوار مسطور است که حضرت ابی الحسن ... فرمود انّ الله لا
یوصف الا بما وصف به نفسه وانّی یوصف الذی تعجز الحواس ان تدرکه
والاوهام ان تناله والخطرات ان تحده والابصار عن الاحاطة به نأی
فی قربه وقرب فی نأیه کیّف الکیف بغیر ان یقال کیف وایّن الاین
بلا ان یقال این هو منقطع الکیفیة والاینیة الواحد الاحد جل جلاله
وتقدست اسمائه ... یعنی ... بنوع خودش ... توصیف ...
بحقیقت توصیف نمود و ... ذاتی بود ... صفت ... او بود ...
عاجز ... از ... دیده ... و خطرات ... و ...
آن ... در نهایت قرب ... در ... و ... تحقیق ...
و ... کیف ... کیفیت و ... از ...
و ... منقطع الکیفیة والاینیة
... و ... مخلوق ... نسبت ... و ...
و ... داده ... و ...
... و بی ... او ...
دیگران ... و او ... دیگران فانی و او ... غنی ... دیگران ... او ...
بی نیاز ... و ... زنده ... قادر ... دیگران عاجز ...
او بود مخلوق ... و ... او ...
او ... و ... دیگر ...
... المرتبة مسطور است ... ابی الحسن ... علیهما السلام ...

دارنسکه

و در مسئله رؤیت دانستن عقاید و اقوال مردمان در اینجا ... لا الی عطا بقوله الجواب
... در جواب ... فرمود لا تجوز الرؤیة ما لم یکن بین الرائی والمرئی هواء
ینفذه البصر فمتی انقطع الهواء وعدم الضیاء لم تصح الرؤیة وفی وجوب
اتصال الضیاء بین الرائی والمرئی وجوب الاشتباه والله تعالی منزه عن الاشتباه
فثبت انه لا یجوز علیه سبحانه الرؤیة بالابصار لان الاسباب لابد من اتصالها
بالمسببات ... در میان بیننده و دیده شده ... باشد
رؤیت و دیدن ... و ... انقطاع ... در ...
... و ... در ... وجوب
... در میان رائی و مرئی وجوب اشتباه ... و ...
... در ... اشتباه ... و ...
... و ... بیان ... اتصال ... اسباب ...
در ... و در ... آن ...
... و ...
... در ...
... من اتقی الله یتقی ومن اطاع الله یطاع ...
از ... و هر کس ...
... و ...
... و ... و ...
... و ...
... و ...
در ... و ...
... و ...
... و ...
الله اخافه من کل شیء ومن خاف ... اخاف الله منه کل شیء ...
... کلام ... و ...

کلمات ...

در عدم ... رؤیت

وسلم فرمود در آن وقت ... فرموده و اجازه ... و اول ... فی ذلک [illegible]
ارضی من اطاع الخالق لم يبال بسخط المخلوق ومن اسخط الخالق فأيقن ان
يحل به الخالق سخط المخلوق پس هر کس ... اطاعت کند او را از
سخط مخلوق باکی نیست و هر کس خالق را بخشم آورد پس یقین بداند که خالق
او را ... سخط و غضب ... [illegible]
... از آن جهت ... [illegible]
... [illegible] ... ان الخالق لا يوصف ... [illegible]
... [illegible] ... هو الواحد الاحد الصمد لم يلد ولم
يولد ولم يكن له كفوا احد فجل جلاله ام كيف يوصف نبيه محمد صلى الله
عليه وآله وقد قرنه الجليل باسمه وشركه في عطائه واوجب لمن اطاعه
جزاء طاعته اذ يقول وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله وقال
يحكي قول من ترك طاعته وهو يعذبه بين اطباق نيرانها وسرابيل
قطرانها يا ليتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا ام كيف يوصف من قرنه
الجليل بطاعته وطاعة رسوله حيث قال اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي
الامر منكم وقال ولو ردوه الى الله والى الرسول والى اولي الامر منهم وقال
ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها وقال فاسألوا اهل
الذكر ان كنتم لا تعلمون يا فتح كما لا يوصف الجليل جل جلاله والرسول
والخليل وولد البتول فكذلك لا يوصف المؤمن المسلم لامرنا فنبينا
افضل الانبياء وخليلنا افضل الاخلاء ووصيه اكرم الاوصياء
اسمهما افضل الاسماء وكنيتهما افضل الكنى واحلاها لو لم يجالسنا الا
كفو لم يجالسنا احد ولو لم يزوجنا الا كفو لم يزوجنا احد اشد الناس
تواضعا اعظمهم حلما وانداهم كفا وامنعهم كنفا ورث عنهما اوصياؤهما علمهما
فاردد اليهم الامر وسلم لهم اماتك الله مماتهم واحياك حياتهم اذا
شئت رحمك الله ... و امر ... [illegible]
مخلوق ... [illegible]

نزدیک و انباز است پس جلیل است جلال او پس چگونه میتوان ... [illegible]
ذات باری تعالی توصیف نمود و حال آنکه خداوند جلیل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خدا ... [illegible]
خدا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] يا ليتنا اطعنا الله واطعنا
الرسولا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

افضل پیغمبران و خلیفهٔ افضل خلفاء و وصی اکرم اوصیاء و امام ائمهٔ [illegible] و کیست [illegible]
و اجداد [illegible] است [illegible] مجالست [illegible] کفو [illegible] مجالست [illegible] و اگر تزویج [illegible]
کفو [illegible] زوجیت [illegible] بهترین مردمان از حیثیت تواضع عظیم ترین [illegible] است
از حیثیت علم [illegible] و بخشنده ترین است از حیثیت کف [illegible] و منیع ترین [illegible] است از
حیثیت [illegible] در کشف [illegible] در [illegible] است [illegible]
[illegible] علم [illegible] اوصیاء الهی علیهم السلام [illegible] ائمه [illegible]
[illegible] و زنده [illegible] ائمه [illegible]
[illegible] ائمه [illegible] احمد [illegible]
[illegible] محمد و احمد [illegible] ابوالقاسم و ابوالحسن [illegible] موافق [illegible]
[illegible] افضل [illegible] بعد الله [illegible]
والعلم اللدنی [illegible] حمیده علم [illegible]
[illegible] ائمه طاهرین [illegible]
[illegible] من حیث الوصیة والوراثة [illegible]
علم [illegible] من حیث اللزوم والوجوب
والصلاح [illegible] الصواب والفلاح [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] تفویض و تسلیم [illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] کفو [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] مجالست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صدیقه
کبری فاطمه زهراء صلوات الله علیها [illegible] معصومه حضرت ائمه طاهرین علیهم السلام [illegible]
[illegible] کفو [illegible] فاطمه [illegible] علی علیه السلام [illegible]

حضرت صدیقه

حضرت صدیقه [illegible] ازواج [illegible] زوجیت طاهره [illegible]
سبب ازدواج با ائمه [illegible] علیهم السلام [illegible] طاهره [illegible]
و غوغا [illegible] از [illegible]
[illegible] والدات [illegible] اولاد [illegible] ائمه [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] عصمت [illegible]
و آن [illegible] کفو [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] طاهره [illegible]
[illegible] طاهره [illegible]
[illegible] معصومین طاهرین [illegible] ازواج [illegible]
[illegible]
[illegible]
مع [illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] وإن شرحتها فلي وإن أمسكتها فلي فصحح نظرك وتثبت في
مسألتك واصغ إلى جوابها سمعك ولا تسأل مسألة تعنت واعتن بما
تعتني به فإن العالم والمتعلم شريكان في الرشد مأموران بالنصيحة منهيان عن
الغش وأما الذي اختلج في صدرك ليلتك فإن شاء العالم انبأك إن الله
لم يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول فكلما كان عند الرسول
كان عند العالم وكلما اطلع الرسول فقد اطلع أوصياءه عليه لئلا تخلو أرضه
من حجة يكون معه علم يدل على صدق مقالته وجواز عدالته يا فتح عسى الشيطان
أراد اللبس عليك فأوهمك في بعض ما أودعتك وشككك في بعض ما
أنبأتك حتى أراد إزالتك عن طريق الله وصراط المستقيم [illegible]
[illegible]

پس نظر و دانش و بینش خود بود صحیح بدارد و در مسئله و برهان حق ثابت باشد و کوشش خود بجوید [illegible] لشوا
گرداند مسئله بود برکه
چه عالم و متعلم در رشته شریک و [illegible] بود و از تحصیل [illegible] و ظاهر بود خلاف باطن
[illegible] الکر عالم بخواه
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] از معجزه [illegible] صدق تعالی [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] پیشتر [illegible]
[illegible] فقلت متى أيقنت أنهم كذا إنهم أرباب معاذ الله إنهم
مخلوقون مرزوقون مطيعون لله داخرون راغبون [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] يا فالق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
أي مسلك وكذلك [illegible]
[illegible] إذا هلك النصارى فاذهب
إذا شئت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
مردم احمق

[illegible]

مردم احمق [illegible] خضوع و خشوع و عبودیت و تقوا [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] أنت أعلم بما في نفسي [illegible]
[illegible] من اللبس [illegible]
الله بما قدرت عليه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فإن لنا بالرسل أسوة كانوا يأكلون ويشربون
ويمشون في الأسواق وكل جسم مغذو بهذا إلا الخالق الرازق لأنه جسّم الأجسام
وهو لم يجسم ولم يجزأ بتناه ولم يتزايد ولم يتناقص مبرأ من ذاته ما ركب
في ذات من جسمه الواحد الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا
أحد منشئ الأشياء مجسم الأجسام وهو السميع العليم اللطيف الخبير الرؤوف
الرحيم تبارك وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا لو كان كما وصفوه لم يعرف
الرب من المربوب ولا الخالق من المخلوق ولا المنشئ من المنشأ لكنه فرق
بينه وبين من جسمه وشيّأ الأشياء إذ كان لا يشبهه شيء يرى ولا يشبه
شيئا [illegible]
[illegible] لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عالم تولد و این صفت درخور جسم در ترکیب و حجم جسم و مرکب و ترکیب صفات مخلوقات
و مربوبین است لاجرم هیچکس کفو و شبیه و انباز و ہم را از او نیست بلکه تمامت موجود
و اشیاء از او است و جسم نیست او مقام جسم در او نکو و بی‌نهایه نه جسم و نه ترکیب
و نه محتاج و نه دارای آلات و ادوات و جوارح است مخلوق نیست شنونده لطیف خبیر رؤوف
مهربان رحیم است و بسیاری از این صفات بسیاری آلات و اسباب داده و مخلوق بوده است در
آن ذات پاک جز خالق نیست بلکه بجمیع کمال موصوف است بزرگ و برتر و بلند است از آنکه مردمان ظالم جاهل
نسبت آن ذات کبریا میدهند علواً کبیراً و اگر خدای جایی بود این مردم گمان ... آن نسبت
میدهند هرگز رب ازلی نبود و پرورنده از پرورده شود و خالق از مخلوق و پیدا کننده
از پیدا کرده شده ... خدای تعالی در بیان خود ... و آنچه او بود مجسم
فرق گذاشته و اشیاء بوده و موجودات جمله در آن عالم هیچ چیز نبود و جاند
و دیده نشود و ادراک نشود ... هیچ موجود و چیزی ... هیچ چیز جز اعلم
خلقت نبود ... جمله موجود بود بطوریکه حکمت اقتضا داشته باشد
معلوم بود از نهم حدیث ... توحید ... ثابت میشود چه اگر خدا این صفات
و حالات و حاجات این مخلوق بود او نیز خالق دیگر محتاج بود چه آنکه مانند دیگری بود و در
این صفات و عیوب همچنان ... فاقد است خالق دیگر باشد ... این سبب و فراوان
... خالق ... خالق آن دیگر باشد و آن دیگر
مخلوق آن خالق ... خالق ... از صفات مخلوق منزه و مبرا باشد
و نیز مکشوف میشود در افراد ائمه هدی صلوات الله علیهم اوصاف ... است
... از غیر ... از ... نظر در حق ... مخلوق ... حجت
... و یک نور هستند ... صفات خدا ... حسب ... برای
متصف و بر یک ... و ... صفات ... فوق الجمیع
و الطاف از حضرت ابی الحسن علی نقی صلوات الله علیه و از جمله ... موسوم ... و مکرر
خبر از باطن ... هر گونه ... او ... جواب ...
... مخلوق ... صفات ... آن حضرت قائل شده ... ظاهر ...
قائل شد ... از ... اندیشه ... ظاهر ... خود
... آنچه در دل داشت و او ... غیر ... شده

تحقیق در ... ائمه

و هم زینه در راه ... بود ... دیگر از آنکه برابر اند با قوت توحید او و زوال شرکت
و تردید ... در آن شبهه حضرت میفرمایند ... بر گزیده او بود آن کلمات
حکمت آیات ... هر دو ... مخلوق ... نسبت ... جلیله ... و بیان ... نیز دار
ذات ... از ... و شئونات ... از مخلوق ... و ... بود و ...
ظاهر ... ائمه هدی به پیغمبر خدا ... بودند ... مخلوق
... در صفات بشریت ... سایر آفریدگان ... بود
... پیغمبران ... با ... مخلوق مانند باشند
و اگر در صفات ... حسب ... اگر ... مخلوق ... و ... صفات و ... دیگر
مخلوق ... خدای ... و ... مخلوق ... در ...
و ... از این مطالب ... بود ... دقایق ... علیهم السلام ... خبر ...

بیان وقایع سال دویست و
بیست و هفتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال ابو حرب مبرقع یمانی خروج نمود طبری در تاریخ خود مینویسد ... از حال
او خبر بود ... سبب خروج او ... ایام معتصم خلیفه زمان ... در فلسطین ... از
مردم سپاه ... ابو حرب ... ابو حرب ... در ... او
... و سپاه ... خشم ... در دست
... ابو حرب ...
... ابو حرب
حرب ... در ... جبال
... و ... و ... او
... از آن طرف ... خبر
سلطان در فلسطین ... و ابو حرب ... او
روز ... ظاهر ... مبرقع ...
او ... ابو حرب ... و ظلم ... در ...
داد و ... از ... ظلم ...

خروج مبرقع

بر جای دیگر پای برکشید و او به عیب و نکوهش پرداخت و به همین گونه بگذرانید تا آنجا که گروهی از زراعان
و برزگران آن ناحیه و از قریه‌ها بدو پیوستند و بهره‌مند شدند و دعوتش را اجابت کردند و از خویشان
مردی [?] بودند لاجرم آنها که بگوییم انجمن کرده بعضی می‌گفتند این مرد همان سفیانی است و جمعی دیگر
و شامیان در این گونه طبقه از مردمان بسیار شدند بسیار مردم [illegible] آن ناحیه بودند که
گروهی از رؤسای آن طوایف نیز دعوتش را بپذیرفتند و همه از رؤسای یمانیه بعضی از جمله
مردی [illegible] ابن بیهس نامیده و در میان اهل یمن مطاع [illegible] و در [illegible]
از اهل دمشق بعضی [illegible] این کار [illegible] خبر معتصم [illegible] و در این وقت مریض بود و چهار
[illegible] رجاء بن ایوب حضاری را با هزار تن مرد [illegible] بفرستاد [illegible] رجاء
[illegible] او بود در گروهی بسیار از مردمان [illegible] و بعد [illegible] هزار تن برگرد [illegible]
[illegible] مردم [illegible] جنگ [illegible] و در برابر لشکرگاه [illegible] و [illegible]
[illegible] تا آغاز خلافت واثق رسید و جماعت زراعان [illegible] ابو
حرب [illegible] و اهل [illegible] بار عمارت انصراف یافته و ابوحرب با معدودی از مردمان
[illegible] هزار تن یا [illegible] بعضی [illegible] رجاء با رجال واثق [illegible] حرب
ابوحرب [illegible] باب حرب [illegible] سپاه [illegible] از [illegible]
[illegible] رجاء [illegible] سپاه ابوحرب [illegible] و در تمام لشکر
ابوحرب [illegible] و [illegible]
[illegible] رجاء [illegible] بر [illegible]
[illegible] رجاء [illegible] حمله [illegible] رجاء [illegible]
راه [illegible] پس از آن [illegible]
[illegible] رجاء [illegible] و [illegible]
[illegible] پس از آن رجاء [illegible] ابوحرب
[illegible] راه [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن طرف ابوحرب مبرقع [illegible] لشکر
رجاء [illegible] راه [illegible]
از [illegible] و [illegible] سپاه رجاء [illegible] زدند

و او [illegible]

[illegible] ابوحرب [margin note]

و او سر برگرفته و از [illegible] رجاء از جمله [illegible] ابوحرب
دست [illegible] مردی [illegible] معتصم [illegible] و او سپاهی گرد آورده [illegible] ابوحرب [illegible]
از [illegible] ابوحرب [illegible] مذکور [illegible]
آنگاه او [illegible] ابوحرب [illegible] رجاء [illegible] معتصم [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] رجاء [illegible] امیر
المومنین [illegible] ابوحرب [illegible]
[illegible] ابوحرب [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] ضعیف
و [illegible]
و [illegible] ابوحرب [illegible] ابوجعفر طبری [illegible]
[illegible] ابوحرب [illegible] فلسطین [illegible]
[illegible] ابوحرب [illegible]
و [illegible] ابن بیهس [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] رجاء [illegible] دمشق [illegible]
و در [illegible] ابن بیهس [illegible]
[illegible] ابن بیهس [illegible] و ابوحرب [illegible]
[illegible] و ابوحرب [illegible] سامراء [illegible]
[illegible] ابن بیهس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوحرب [illegible]
[illegible] ابوحرب [illegible] ابوحرب [illegible]
[illegible] ابوحرب [illegible]
او [illegible]

[illegible] معتصم [illegible] [margin note]

و بیابان فراز کوه و جز آن از زن و مرد پوشیده هشت و برادر آن [illegible] نفر و دو سی
[illegible] مرد [illegible] بنجم [illegible] بالمعتصم [illegible] معتصم [illegible] و دربار [illegible]
و جز [illegible] و جاه [illegible] و حبس [illegible] او [illegible] این [illegible] خلق بسیار [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بر [illegible] و [illegible]
و در این [illegible] طبری جعفر بن [illegible] خلیفه [illegible] معتصم [illegible]
و [illegible] در [illegible] معتصم [illegible] اتاخ ترک [illegible] مردم [illegible]
[illegible] محرم [illegible] و اتاخ [illegible] او [illegible] و
موصل [illegible] و از مردم اتاخ [illegible] جعفر [illegible] داد [illegible]

باب وفات خلیفه [illegible]

معتصم بالله ابو اسحق عباسی

در روز [illegible] ابو اسحق محمد بن هارون الرشید بن [illegible]
[illegible] و در [illegible] روز پنجشنبه [illegible] از [illegible] الاول
[illegible] معتصم [illegible] روز [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] در تاریخ طبری [illegible] مرض [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] و در اول [illegible] محرم [illegible] و در آن [illegible] از [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] مرض [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
و [illegible] و [illegible]

این شعر [illegible] در [illegible]

[illegible] الحلاله [illegible]
[illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] و [illegible]

نجوات [illegible] از آن [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] الاول [illegible] و [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
و [illegible] و از [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] آن [illegible] از خلق [illegible]
[illegible] هذا [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] و [illegible]
[illegible] هکذا [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] تاریخ الخلفاء [illegible] معتصم [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] و [illegible] اطراف [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

کلمات معتصم در [illegible]

مرگ معتصم

در حضرت پروردگار [illegible] فاد رفتار [illegible] اللهم انک تعلم انی اخافک
من قلبی ولا اخافک من قبلک وارجوک من قبلک ولا ارجوک من
قلبی؛ [illegible] تو [illegible] از تو ترسم و [illegible] از تو [illegible]
وامیدوارم [illegible] از جانب تو وامیدوار نیستم [illegible] از طرف [illegible] این [illegible]
[illegible] از خواهد [illegible] از خواد [illegible] و [illegible] عقاب
[illegible] از خواد [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] الراحمین [illegible] رحم و [illegible]
[illegible] بالسیئات [illegible] و اگر امیدوار [illegible] کرم [illegible]
[illegible] کرم [illegible] عطوف [illegible] رحیم [illegible] رحمة [illegible]
واخل [illegible] در [illegible] رحمت و ثواب و عفو [illegible] در اخبار الدول [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] این [illegible] بود [illegible]
[illegible] فامن لا یذل [illegible] ملک [illegible]
زوال [illegible] لا یزال [illegible] سلطنت [illegible]

واین شعر گفته

تمتع من الدنیا فانک لا تبقی — وخذ صفوها لما صفت ودع الرنقا
ولا تأمنن الدهر انی امنته — فلم یبق لی حالا ولم یرع لی حقا
قتلت صنادید الرجال ولم ادع — عدوا ولم امهل علی ظنه خلقا
واخلیت دار الملک عن کل نازل — وشردتهم غربا ومزقتهم شرقا
فلما بلغت النجم عزا ورفعة — ودانت رقاب الخلق اجمع لی رقا
رمانی الردی سهما فاخمد جمرتی — فها انا ذا فی حفرتی عاجلا ملقی
وافسدت دنیای ودینی سفاهة — فمن ذا الذی منی بمصرعه اشقی
فیا لیت شعری بعد موتی ما القی — الی رحمة الرحمن ام ناره القی

وقته [illegible] آن [illegible] کس [illegible] از [illegible]
از [illegible] از [illegible] و از زلال [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] این دهر [illegible]

چون [illegible] شدم [illegible] این [illegible] را [illegible] غافل [illegible]
[illegible] دوام سلطنت و قهر و غلبه [illegible] رجال [illegible] الطال
[illegible] از [illegible] دشمن [illegible] جا [illegible]
و [illegible] از [illegible] سلطنت [illegible] از [illegible]
مخالف و خصم [illegible] در غرب [illegible] و در شرق [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] رفعت از ستاره [illegible] و تمام
خلق روزگار [illegible] و [illegible] زمین [illegible]
[illegible] از [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] عیش و عشرت [illegible] افسرده
[illegible] در بوستان [illegible] از [illegible]
[illegible] کور و [illegible] و از [illegible]
[illegible] این چند [illegible]
از عاقبت [illegible] از [illegible] دنیا و دین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] و [illegible]
از [illegible] خفتن و [illegible] خفتن [illegible]
[illegible] خواهم [illegible] این [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] آیات [illegible]
[illegible] در [illegible] کتب تواریخ [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] این چند روز حیات [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] ظلم [illegible] و [illegible]
[illegible] حال [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] و قلب [illegible] و [illegible]

تحقیق [illegible]
[illegible]

عجب‌تر اینست که ولاة عهد و محارم عهد ایشان را بر جهت خونیت ایشان [illegible] بغض و حقد [illegible]
نموده‌اند و تکاثر و تغلب و تحقیق در بغض و [illegible] ایشان بوقت و [illegible] گردند محقق اکثر
[illegible] سود [illegible] آورده در خانه حب دنیا و متاع دنیا فانی [illegible] دنیا را [illegible]
و بهشت دنیا و [illegible] و سلطنت دنیا بر ایشان چیره و چشم ایشان خیره گشته که [illegible]
تا به [illegible] در [illegible] و هیچ [illegible] الغرور [illegible] دراز و چشم [illegible]
[illegible] برادران [illegible] در [illegible] خلیفه و سلطان سابق [illegible]
[illegible] از [illegible] دولت [illegible] بنشینند [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible] سابق [illegible]
و [illegible] مقصد [illegible] و [illegible] دنیا [illegible]
هیچ [illegible] دنیا [illegible] و [illegible]
[illegible] در آن [illegible] تمام [illegible]
و [illegible] طرف [illegible] و [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] خواه [illegible] حق [illegible]
[illegible] و [illegible] از عقوبت
[illegible] ظلم و ستم [illegible] حق [illegible]
[illegible] از [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] حق [illegible] از [illegible]
و [illegible] خدا [illegible] صواعق [illegible]
و [illegible] شده [illegible] و [illegible]
[illegible] مطابق [illegible] خلیفه [illegible] سابق [illegible]
[illegible] ام [illegible] خدا و [illegible] رسول [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و [illegible] ادا [illegible]
سایر طبقات [illegible] خواه از فرزندان [illegible]

[illegible]

او بعقیده که از [illegible] ملوک [illegible] هنگام مردن [illegible] و اطوار او
جمیع [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] از [illegible] لطیفه [illegible] و [illegible]
[illegible] سنه [illegible] ربیع الاول [illegible] معتصم در [illegible] ربیع الاول
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] و [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] و [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] علی الطارة [illegible]
[illegible] المملوک [illegible]
[illegible] و [illegible]
در [illegible] از آن [illegible] و [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
و [illegible] در [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] در [illegible]
و جسد [illegible] ابو جعفر هارون بن معتصم ملقب بواثق [illegible]

بیان عرض و نقش نگین و تاریخ

ابو اسحق معتصم بالله بن هارون الرشید

[illegible] معتصم چنان [illegible] و در سامره [illegible] بغداد [illegible]
محمد بن عبد الملک زیات این شعر [illegible] در [illegible] نظم کرده

قد قلت إذ غيّبوك واصطفقت عليك أيدٍ بالترب والطين
اذهب فنعم الحفيظ كنت على الدنيا ونعم الظهير للدين
لا يجبر الله أمة فقدت مثلك إلا بمثل هارون

[illegible] در [illegible] و [illegible] دولت [illegible]
و [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] هارون [illegible]

کان معتصم یبغض [illegible]

شعر ابن الزیات در [illegible] معتصم

[illegible]

و نیز در تاریخ الخلفاء مسطور است و نقش نگین معتصم الحمد لله الذی لیس کمثله شیء [illegible]
[illegible] نقش خاتم او بود الحمد لله نوشته اند [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن ابی حفصه
این شعر [illegible]

ابو اسحق مات ضحی فمتنا — وامسینا بهارون حیینا
لئن جاء الخمیس بما کرهنا — لقد جاء الخمیس بما هوینا

خبر ابو اسحق معتصم [illegible]

[illegible]

[illegible]

میگوید اگر خواهی بر مدت عمر ... تمامت ... [illegible] ... ماه و هشت روز ... شود اگر ...
... زندگانی ... [illegible] ... ماه و ... روز ... حروف ...
... [illegible] ... ماه ... این ...
عمر ... [illegible] ... تولید ... [illegible]
بشم ... [illegible] ... عمر ... ماه ... [illegible]
و در تاریخ الخلفاء ... تولد ... [illegible] ... شعبان ...
مدت ... [illegible] ... روز ... عمر ... [illegible]
محمد تولد

... تولید ... [illegible] ... از ... [illegible] ... اثم ...
تولد ... در ... [illegible] ... المنصور ... [illegible]
... [illegible] ... رستان ... [illegible]
... [illegible] ... و معروف ... [illegible]
و ... [illegible] ... المنصور ... [illegible]
... [illegible] ... بود ... [illegible]
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
بسیار ... [illegible] ... در بغداد ... [illegible]

شعر مولف

بنوا رجالا لوا لا نوث ولا تخاب بنی المنی
ما عاقل فیما رأیت الی الخراب بمطمئن

فلک ... [illegible] ... نکوشت ... [illegible]
... [illegible] ... از خواب ... [illegible]
زانت ... [illegible]
چه ... [illegible] ... آید
مفعول آن ... [illegible] ... آید ... فاعل ... [illegible]
اضداد ... [illegible] ... تمام این عناصر ... [illegible]
... [illegible] ... غافل ... [illegible]
... [illegible] ... معجم البلدان ... [illegible]
خلیفه ... [illegible] ... جمهور ... [illegible]

اشارت کلیم

... [illegible] ... المنصور ... [illegible] ... بغداد ... [illegible]
و ... بغداد ... [illegible]
... [illegible] ... ۱۴۹ ... ۱۵۹ ... [illegible]
... [illegible] ... جعفر ... [illegible]
... جعفر ... ابو ... معروف ... [illegible]
و سبب ... [illegible] ... جعفر ... [illegible]
و محمد ... [illegible]
... [illegible] ... منصور ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... اگر ... [illegible]
... [illegible] ... توکل ... [illegible]
... [illegible] ... توکل ... [illegible]
... [illegible] ... از این جوابها ... [illegible]
روز ... [illegible] ... سعید ... [illegible]
اصلاحیت ... [illegible]
... [illegible] ... ابو جعفر منصور ... [illegible]
... [illegible] ... علما ... [illegible]
... [illegible] ... از ... [illegible]
... [illegible] ... آب ... در حقیقت ... از علماء ... [illegible] ... قادر مطلق ...
... [illegible] ... فیروزآبادی ... اللغة ... [illegible]
جمع ... [illegible] ... جمع ... [illegible]
... [illegible] ... واحد ... [illegible]
... [illegible] ... الدول ... [illegible]
... [illegible] ... رمضان ... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]

وفات ابی الحسن

اقوال سایر مورخین است اما من سوی محمد نویسنده در کتب [illegible] خاتم او سل الله [illegible] بود و از
معبود [illegible] بیشتر و کمتر متعدد داشته و هر یک بوقت بعد [illegible] لیکن بود [illegible] مذکور و معوار
زنده [illegible] بود [illegible] و مدت خلافت ... بوده [illegible] وقت اوزادم [illegible]
مرکیه ... ام ولد از مولدات کوفه فارس نام داده دختر شبیب بود سوای [illegible]
کونه در تاریخ الخلفا سیوطی [illegible] این زن در [illegible] است الرشید از [illegible]
[illegible] بود و نیز [illegible] رشید بود از [illegible] معتصم [illegible] بود [illegible]
[illegible] نیست شبیب بود و مدت خلافت [illegible] و [illegible] در [illegible] بود و نیز
[illegible] مذکور [illegible] مرکب [illegible] در [illegible] معروف [illegible] و [illegible] در بغداد در [illegible]
[illegible] در [illegible] بود و [illegible] در [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] بتحقیق [illegible] نوشته [illegible] است [illegible]
کرد ابن اثیر در تاریخ الکامل [illegible] خلافت [illegible] و [illegible] روایت مذکور [illegible]
مادر او از مولدات کوفه [illegible] و در [illegible] بود [illegible] بالیده [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] است و [illegible] بوده ام [illegible]
[illegible] موضع است [illegible] مرتب شده است [illegible]
[illegible] از [illegible] از اعمال بغداد [illegible]
[illegible] البنیان [illegible]
[illegible] ابو [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible]
جلوس [illegible] از آن [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] حیات الحیوان و سایر مورخین [illegible] خلافت معتصم [illegible] مذکور [illegible]
داشته و در [illegible] نیز [illegible] صاحب اخبار الدول [illegible] معتصم
[illegible] اندام [illegible] و [illegible] بود [illegible]
و [illegible] دراز [illegible] و [illegible] اللون [illegible] غالب
و [illegible] بسیار [illegible] بود [illegible] خلف [illegible] بجنگ [illegible]
و سطوت [illegible] و [illegible] غضب [illegible] در [illegible] طرف [illegible]

او [illegible]

والد او

[illegible] معتصم

او [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] عالی بود
[illegible] اوصاف [illegible]

و [illegible] معتصم بالله عباسی

ابو اسحق محمد بن هارون الرشید معتصم [illegible] عباسی بود [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] بعد
[illegible] و [illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] بود [illegible]
[illegible] او [illegible] سیوطی [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] آن [illegible] قرآن [illegible] و [illegible]
معتصم [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] سبب [illegible] در [illegible] احوال [illegible]
و [illegible] رشید [illegible] معتصم [illegible] اتفاق [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] رشید [illegible] معتصم [illegible] معتصم
از [illegible] کتاب [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] رشید [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] و [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] او [illegible] در [illegible]
قرآن مجید [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
و [illegible] سیوطی در تاریخ الخلفا [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] بود در [illegible] قرآن

بپایان رسید و جز بودن چهارده سال اثری به هم علم و فضل و خط او ثبت است و از [illegible] مقام خلافت
خارج [illegible] ملک [illegible] برادر [illegible] رشید [illegible] و مردمان [illegible] اختیار [illegible]
قرابت و [illegible] حضرت امام [illegible] خلافت [illegible] معتصم داد [illegible] و [illegible] او [illegible]
و از [illegible] تا [illegible] تمام خلفای بنی عباس از ذریهٔ [illegible] معتصم و [illegible] او از فرزند
رشید و اخلاف او از خلاف رشید [illegible] خلافت [illegible] نعیم [illegible]
حضرت [illegible] برادر [illegible] [illegible] عالی [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] او [illegible] از [illegible] معتصم [illegible] رشید [illegible]
مردم [illegible] از خاطر [illegible] در امر خلافت [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] بنی عباس [illegible]
[illegible] دینار [illegible] درهم [illegible] دانگ [illegible] و
[illegible] سلطنت
[illegible] امام [illegible] عباس [illegible]
[illegible] خلافت و [illegible] سلطنت [illegible] در [illegible] احوال [illegible]
[illegible] خلفا [illegible] از [illegible] [illegible] آن
[illegible] درهم [illegible] دینار [illegible] اگر [illegible] از [illegible]
در [illegible] اسراف و اتلاف [illegible] و خلفا [illegible] و [illegible]
[illegible] مردم [illegible] در این دقایق [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] علم و [illegible] از [illegible]
[illegible] امیر [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] عمر بن خطاب [illegible] و
[illegible] در [illegible] و ترتیب [illegible] و طعام و [illegible] در [illegible]
[illegible] تمام [illegible] امور [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] بنی عباس [illegible] اسراف و اتلاف اموال مسلمانان
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] و معاویه بن ابی سفیان [illegible]

تحقیق در اسراف و اتلاف

خلافت

خلافت [illegible] از دنیا [illegible] و دولت سلاطین [illegible] برادر [illegible]
[illegible] در [illegible] از دنیا [illegible] خلفای بنی امیه عمر بن عبدالعزیز [illegible]
[illegible] و دولت خلفای [illegible] عمر [illegible] و [illegible]
[illegible] بنی عباس [illegible] معتصم [illegible]
روز [illegible] در عهد [illegible] امین و [illegible]
خلفای بنی امیه [illegible] معاویة بن ابی سفیان [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] برای [illegible] و
[illegible] و مردم [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] بنی عباس [illegible]
[illegible] از [illegible] عباس [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] بنی عباس [illegible] عباس
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] از سلاطین و خلفا [illegible] عالم [illegible] و در
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] همراه [illegible] در
[illegible] او [illegible] و [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] آقا محمدخان پادشاه [illegible] ولایت
[illegible] سلطنت [illegible] فتحعلی شاه [illegible] شاه
[illegible] فتحعلی شاه [illegible] سلطنت [illegible]
بزرگ [illegible] سلطنت [illegible] محمد شاه [illegible]
فرزند [illegible] عجب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] از [illegible] فتحعلی شاه [illegible] محمد شاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاه سابق [illegible] و [illegible]
در [illegible] برادران و فرزندان [illegible] شاه سابق [illegible] از [illegible]

عصر و نیز توجه و کثرت اقتدار او است و مانند [illegible] بعد و دیگر [illegible] طوع [illegible]
سلطنت و مملکت داری بلکه ملکوت یکی از بلاد [illegible] نوشته لذا [illegible]
کسی [illegible] نظر [illegible] و آن [illegible] هنگام در آن اوان از [illegible]
والقارب [illegible] و آنها نظر [illegible] و در [illegible] با او [illegible] جهت [illegible]
[illegible] اکثر اضداد [illegible] در آنکه [illegible] آن [illegible]
ادوار
از [illegible] جمله از [illegible] و [illegible] شده [illegible] تمام [illegible]
در نهایت [illegible] و در [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از نهایت [illegible] سابق [illegible] عوام سابق [illegible]
و آن [illegible] و در طلب [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] و ولایت [illegible] خلفای [illegible] معتصم
[illegible] قرآن و اقرار بمخلوقیت [illegible]
و [illegible] بلکه [illegible] و معنی [illegible] معتصم
[illegible] قرآن مخلوق [illegible] و خلق [illegible] معتصم [illegible] عظیم
و [illegible] بزرگ [illegible] از علما [illegible] احمد بن حنبل [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] علم و [illegible] در کار قرآن [illegible]
[illegible] در [illegible] معتصم [illegible] در دهان [illegible]
و [illegible] قائل بخلق قرآن مجید [illegible] او [illegible]
[illegible] و از کلمات [illegible] در او [illegible]
راقم حروف [illegible] و [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] علم [illegible] نبوده [illegible] و آن
[illegible] و [illegible] بود و در [illegible] اقدام [illegible]
و [illegible] معتصم [illegible] آن [illegible]
و خلق [illegible] و [illegible] احمد بن حنبل [illegible]
[illegible] و [illegible] بوده [illegible]

یازنیق و مرتد یا قاتل و [illegible] و [illegible] خدا [illegible]
[illegible] روز [illegible] از [illegible] بود و [illegible]
[illegible] او [illegible] معتصم [illegible] احمد [illegible] از
[illegible] در جمله [illegible] لذا [illegible] و [illegible] و [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و
[illegible] در [illegible] مردم در زمان [illegible] معتصم [illegible] خلق [illegible]
قرآن و [illegible] امام احمد [illegible]
و [illegible] مردم [illegible] قرآن [illegible]
در [illegible] از [illegible] زمان معتصم [illegible] در [illegible]
[illegible] و جام [illegible] در دست [illegible] در [illegible]
یکی از [illegible] و آن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
معتصم [illegible] جام [illegible] و [illegible]
[illegible] و آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و آن [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] آن جام [illegible]
معتصم [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] احمد [illegible] و [illegible]
و [illegible] معتصم [illegible] ابو عبد الله [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و معتصم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

نفطویه مرکب معتصم بود از تمام رد بان لطبعی و قویه شتر معجم بند دلسه ادرار تو [illegible]
سوده معتصر بعود دیاه ۵ [illegible] نور گرفته و خانی فارسیداد ۵ و بنود از هم
و جهان لکوار بسوخت [illegible] از هر گونه قومی برتر به واصول بوصفی نیز و آنچه
و در کتب پدید کرده که مسعودی در مروج الذهب که معتصم دارای یکی و شته و نیز [illegible]
و قویه و عبد احمد بن ابی داود که خیر معتصم بود حالت بیش از آنکه هر ۵ بر ۵ قویه بحو بود
در مرض ضعف و سقمان بیشتر دیگ روز که [illegible] در آنکه و تمام بجو به طبیب زهر [illegible]
معبود در این آنها معتصم بر فاصله و [illegible] از هر سر برگها بشنوی از آنکار [illegible] بازها
نمی خبر و چه با این باسویه گفتم و یک بار از آن [illegible] امیر المؤمنین بخشید و نزد
او کنا بسته و آن سوید و تبذیر و حالتی برفته به بازگو تو او [illegible] نر [illegible]
باسویه [illegible] بود کنز و فوار معتصم یک بار از [illegible] حرام [illegible] بتر [illegible]
گرفته به و در این [illegible] نیز بدست خود عوض بالا بین در اغذیه و اطلاع
[illegible] ضعف منفع و بستر و حالتی بر ۵ به [illegible] که این نسخه بود از هم [illegible]
[illegible] عادت خفیف از [illegible] آن بود به وقته [illegible] بیز بود بر [illegible]
در آن و دلکون و سراب و گرفتن و فرد لی میداد نه و این باسویه صانع و الوان
مجوز بود در تحفه حکیم مؤمن نوشته کرده با اضافه [illegible] داد و بی خطر و الف [illegible]
رومی و شاه زیره و گرما [illegible] دارند و دراز زیره و باصواب [illegible] لذت [illegible]
[illegible] در کتب [illegible] و سفید و تخم جز زرد که و بخته آن ماکول و گرم و خشک
و کمون بار ۵ زیره بر [illegible] واز مطلق آن زیره [illegible] بخواهد [illegible] باسویه
[illegible] بار معتصم اینگونه [illegible] میدادم و [illegible] از هر در این [illegible] نوار [illegible]
و موقعه [illegible] او [illegible] از هر [illegible] در [illegible] میدادم و از آن [illegible]
[illegible] و آن غوار [illegible] لطیف [illegible] و در بستر اغذیه [illegible] به لطیف [illegible]
و در [illegible] ماحی [illegible] و [illegible] مرکزی اما این علت ادرار و زیر [illegible]
و بر ماکول [illegible] و [illegible] آن بهم [illegible] و [illegible] ماکول [illegible]
برغم انف ابن ماسویه بخودم احمد بن ابی داود [illegible] و [illegible] حاجی احوال و از
کار [illegible] بخلاف رای توکار [illegible] و مزاج [illegible] و ضعف [illegible] کیف [illegible]

از دو

بود این نخواهم از [illegible] در طلب [illegible] معتصم بود ابن ماسویه [illegible] بر دم [illegible] بود از
آن شب [illegible] او نخواهد [illegible] بر خلاف [illegible] ادرار [illegible] اتفاق معتصم در [illegible] تمام [illegible]
[illegible] بود شنید [illegible] کلام [illegible] رسید تو [illegible] آمد و احمد [illegible] این [illegible] ابن ماسویه
[illegible] احمد [illegible] امیر المؤمنین در [illegible] خورد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible] ناظر [illegible] معتصم [illegible] ابن ماسویه در
جواب تو [illegible] قبول [illegible]
[illegible] و او بود [illegible] در [illegible] عادت [illegible] تو [illegible]
احمد [illegible] آن [illegible] معتصم [illegible] این کلام [illegible] از آن
بعد [illegible] ابن ماسویه [illegible] احمد [illegible] و [illegible]
و ادا آن [illegible] معتصم [illegible] احمد [illegible]
[illegible] لقد [illegible] طنت [illegible] علمت [illegible]
[illegible] ابن ماسویه [illegible]
[illegible] از [illegible] ماسویه [illegible]
[illegible] و [illegible] در مروج الذهب
[illegible] معتصم [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] سلطنه [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] این [illegible] معتصم [illegible]
و [illegible] معتصم [illegible]
این [illegible] سبب این [illegible]
[illegible] در [illegible] از آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]

کلمات مربوط به معتصم

کلمات مربوط به معتصم [illegible]

قادر بر لشکر بسته بود دست بود و هر دو سو بر لشکر بار [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] و بر اسب [illegible] نشسته تیغ سواد [illegible] فرار از تور [illegible]
[illegible] خوش [illegible] جوانان و [illegible]
[illegible] جوان در این جای سواران و [illegible] متقم
[illegible] در هم [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] در جای اول [illegible] متقم [illegible] سوار
[illegible]
[illegible] متقم [illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] متقم [illegible]
[illegible]

نقطه [illegible]
[illegible]

[illegible]

و تمامی نیز گفته‌اند این از عجایب است که مانند آن شنیده نشده است و در تاریخ الاول [illegible] نیز به
روایت غیاث [illegible] در تولید [illegible] قاتم او المجد لله است [illegible] حرف است
راقم حروف [illegible] در ذیل [illegible] مشکوة الادب راقم گوید [illegible] علیه الرحمه
مقامه [illegible] نیز سید [illegible] گفته و [illegible] صاحب [illegible] الدول [illegible] بوده
[illegible] در تولید [illegible] در این نیز [illegible] در فواید الوفیات [illegible]
[illegible] در دیگر [illegible] و باطن [illegible] و عجیب [illegible]
و قاید [illegible] در تولید [illegible] معتصم [illegible]
صاحب حبیب السیر [illegible] تولید معتصم [illegible] غلامان ترک [illegible] دارالس
[illegible] مناصب عالیه [illegible] از [illegible] نقصان [illegible] و در آن روز
[illegible] تمام لشکر [illegible] روز [illegible] بر اسب ابلق سوار [illegible] و عود [illegible]
هزار [illegible] از [illegible] سوار [illegible] هزار
نوشته [illegible] در روضة الصفا [illegible] لشکر [illegible]
او [illegible] هزار [illegible] در تولید [illegible] در تاریخ نگارستان [illegible] معتصم
[illegible] ابلق [illegible] در [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] معتصم [illegible]
بر [illegible] و بر [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] اسب ابلق [illegible] هزار
[illegible] ابلق [illegible] در تولید [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] هزار [illegible] از خلفا [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار [illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]

[illegible]

شرح [illegible] معتصم

[illegible] مقام [illegible] از [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible] ماند [illegible] از [illegible]
اعیان روز و مردم [illegible] آن [illegible]
مردم [illegible] از [illegible]
از [illegible] مردم [illegible] از [illegible]
[illegible] مردم [illegible] خلیفه
[illegible] معتصم [illegible]
راقم حروف [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] در تاریخ [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] از [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار [illegible] از [illegible]
[illegible] دینار
[illegible] از [illegible]
از [illegible] احوال [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]

[illegible] و نقصت هزار کرور [illegible] و ... بغداد [illegible] ... و در تبه چهارم [illegible]
نقصت کرور ملیون [illegible] کرور [illegible] ... و در تبه پنجم [illegible] هزار
کرور [illegible] ... ملیون کرور [illegible] و در تبه ششم [illegible]
کرور ملیون کرور [illegible] ... در تبه هشتم [illegible] هزار کرور ملیون کرور [illegible] و در تبه نهم
[illegible] ... کرور ملیون کرور [illegible] و در حساب [illegible] یک
کرور ... کرور یک [illegible] ... هزار [illegible] ... کرور ملیون
[illegible] ... هزار [illegible] ... هزار [illegible]
[illegible] ... و هزار هزار [illegible] ... هزار [illegible]
[illegible] ... و هزار هزار [illegible] ... نامند
و در [illegible] اعداد [illegible] ... و [illegible] اسرار عالم
[illegible] ... حساب [illegible] ... مرتبه [illegible]
[illegible] ... ملیون کرور [illegible]
[illegible] ... از [illegible] ... کرور ملیون کرور [illegible]
و علم صحیح در حضرت [illegible] علم [illegible] ... والله [illegible]

[illegible]

واقعات [illegible] مستعصم

[illegible] ... هولاکو [illegible] ... مستعصم [illegible]
اجتماع [illegible] ... در درگاه مستعصم [illegible]
[illegible] ... مستعصم [illegible] ... و ملک [illegible]
و ملک [illegible] ... و ملک [illegible] ... و ملک [illegible]
[illegible] هولاکو [illegible] ... (؟)
[illegible] مستعصم [illegible] ... در جواب [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد [illegible] ... خطاب [illegible] و الجواب [illegible]
[illegible] ... الکفار لمن عقبی الدار [illegible]
[illegible] ... خطاب [illegible] ... او [illegible]

[illegible]

و [illegible] کفار [illegible] ... باید [illegible] ... مکتوب [illegible]
[illegible] ... جواب [illegible] ... بغداد [illegible]
و [illegible] ... مستعصم [illegible] ... بر [illegible]
[illegible] مستعصم [illegible] ... ناقص [illegible]
جواب [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
و [illegible] مستعصم [illegible] علیهم لا علینا [illegible]
[illegible] ... [illegible]
و [illegible] خلیفه [illegible] ... [illegible]
و [illegible] صاحب اخبار الاول [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
ادب [illegible] ... و صف [illegible] ... بغداد
[illegible] ... خلفای بنی عباس [illegible] خلیفه [illegible] مستعصم بالله
ابو احمد عبدالله بن مستنصر [illegible] خلفای بنی عباس [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
و [illegible] ... [illegible] دار الخلافه [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] و اطراف [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... ابوبکر [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] ... [illegible] اسلام [illegible] ... [illegible]

این کار ربود باز دخو سود بخالفت آن امر مجاز نزدیک شد با چار تدبیر رخصت و مضمون بوده بخود شده
بر آن سنگ بگذاشته و بوسه بر مصحف بنوشت، رعایت بره از بود که آنچه عادت بکار آمده بود
و در ایام ایلچی و جشن عجم عیاد در تمام بلاد و شهرهای بغداد خلیفه بار اظهار فلاحتی و قدرت
آفاق بر آن بر آن و که بطوق زرین و دستار رسم فرزین نظوق و در رخصت و تمام رسم
ستغرق سوار می شد و طبل نفروکوفتی افزود بود و کار شاخ حمد و کوکبه کوچ نمود
فلاحت در رکاب جمع ما در با زینت و جلال و جبروت و خلال او حشم او از دیده اد نظار ربود بود
و ماه رو غیره میان حرم راه زرنشانده و اهل مردم بغداد تماشا بامداد و خرقه و خرقه جو و ابها
و ظلار دیوار آیا مسه نیاطره شده خانه نوکر شد در ره بر روز سه بهور دنیا از ملوک
از عرب خبر نهور کشته و بام و غرفه و جهه اشکال از جمع ودر آن ادای شعر نمود بود
در آن بغداد و ظیفه و دولت بعنز و سلطان شاه ممدوح اسرائیل شاه نامه بید بغیر بجملگی حکایه
و اتفاقات و امانت دیگر که فلاحت و جاه دولت و حرم قائم فلاحت بوده برسم نهب و غارت
سپاه معبر اقتدی در تاریخ دفعه مذکور است اکنون خوارزمیه و دشته عراق مزبوره مقتصر حاتم قدرت خدای جهاد
لغیره بکار آن سوای آن نواحی ترتیبات مرکشته مذکور شده اکه در تاریخ نفره رجب شهر
حشمت و سلطان ظفر اکنون و اعلام انتقام قتل نکرد بعضی از ملالی است اینجا اینها ترتیب و نظم
نیست و این بعقلا ره دارد رقم لکه برار ایضا رفیق ملا لب سابقه فردوسی در دیگر است الهی بعد که
درد اخبار الاوّل ایکاه سطور است اجمع مضمون اخوت مالک ادیب تا ز کتب ابوتمام حکایه قصده
ابیه در اینجا آن ظفر شدی سرور و صی ذکر است در ایام عرو و دف در بواعث آراسته است ایام عبید شده بود شده
و از جمله آن قصیده است ابیات نمره

لو بيّنت قطّ امراً قبل موقعه	لم تخف ما حلّ بالاوثان والصلب
فتح تفتّح ابواب السماء له	وتبرز الارض في اثوابها القشب
تدبير معتصم بالله منتقم	لله مرتقب في الله مرتغب
لم يغز قوماً ولم ينهض الى بلد	الا تقدّمه جيش من الرعب
حتى تركت عمود الشرك منعفراً	ولم تعرّج على الاوتاد والطنب
انّ الاسود اسود الغاب همّتها	يوم الكريهة في المسلوب لا السلب
خليفة الله جازى الله سعيك عن	جرثومة الدين والاسلام والحسب
فبين ايامك اللاتي نصرت بها	وبين ايام بدر اقرب النسب

در این کتاب می‌نویسیم ابا از ملوک عزیمت بر سفر و محاربت و دشمن که بمحبوب مانع شده
و عطی لکه اینک قمر در عقرب است و هر لحظه که دو منحوس است در این محل در این
مجلس بعض کتبی از ممالک سلطان او بوده است، آنکه ملوک و در رخ ماه دایره چرخ خورشید
جا سکه مبولاند در رو آمد و طلعان و تیر رخ جنوبی افراد او ستارگان حاضر لکه بود قیس در الفتوح
بوده است، لیکن دیگر از ندیمان حضور نظار و بدان حضرت اره افکنده عطی یا مولانا القمر قد
حلّ في القوس که در قوس حلول کرده است که اینک از خیمه از برج عقرب به برج قوس عطارد
بعد است و بیرون رفت در آمده و مانع مرتفع گشت بکلی لطیفه لیکن در آن انوری دا بود از الف لک روی
شکوه روی بعقرب حراره دیگر آن سوی حجر دم کردم تشنه سینه بود که جنوبی این کلام ظریف
سو لیست خورد آب وز به رشت اتفاق آن هیچ سفر در این سفره بود بهرام و نظفر و برد نوار
یا مدد کایید دانکار باز آمده و نیز می نویسد سلطان سود و تمیز بود و اعلاء الدوله عبد عرض در قسم
او جز اینکه بدو سر آن با تیغ نفس و خیال جرب او در وقایع منقول است که عمود و اتکه و ایسه
جنگ ببرد و جمیع بود در اردو سلطنت اهم جمع دو با بنکه قتل سرفه شده و دزد دلالان برای
بوده است که قند ایها آدمیان بود که از رایات بان باز نوبه سپاهی و آن جز بیدر به هشتم بیابان
مالت کنار روست چاه دو نیم است آن عزیمت سفر بود با مکر بیا بود در اینجا یکی از خواص
بگفتاه عرض که آن بود در بارا بیست پیش بشرایط موله بوده است این کلام بی نیکو نمود و تفال
سخن بر سفر و فال آن اندیشه او را فرد کرده بگوش افکند و لشکر جمع و فرمان داد که برند نفس
نطق و منصور و رجعت و خرسند و کامیاب دیر روز باز گشت پس طرد و تاریخ خلفا می‌نویسد
چون از احد نزدیک طابت کرده خبر منقول است از نیک قصر و خوارزم در میدان فرخنده پادشاه برده
کرده در آن که بدست شیخ باید و بوسه برد داده روز گار آن بر شیخ و ملک و تجدید و کمی
بر کشیده از جمله ایحق موضع در این بیت رسم و هو در جشن حجه بود تا آن زمان که به فرخ بود و حاصله
و معطفی از هیچ تبور نشده مبعوث لکن بشرر از تاج لکه بنده نسیده و بود و هو هذا

یا دار عزّت الملك وحمالك · يا ليت شعري بالذي املك

از آنکه ملک دهر تنگ کرده و نمود که کار بر آسمان آنچنان بوده توسل بدو دو سوره
سبب نور مقیم و برده او بنظر در آمده و همین بهر تیغ بزده او به در آن آره و گفت در جمیع شده
او آنچه ایحق موضع نظر آن انجمن مدینه و طول مدت در فرصت ملوک و تربیت و درگاه

فلفا و سعد طیق جاه فتی شریر برتا برادر و دتفته کلمه جاه خو بار و معتصم آن بنیاد بود و [illegible]
فان بو برانی [illegible] و در حقیقت این تطیر تعجب بوسه چه [illegible] دیرانی [illegible] بود شده و از [illegible] در
ذیل احوال [illegible] برادران [illegible] بار تطیر [illegible] نموده [illegible]

باب [illegible] حالات الجمله [illegible]
در [illegible] و نهت [illegible]

[illegible] معتصم در [illegible] ادلال [illegible] باشد [illegible] در وقایع سال
[illegible] معتصم بجر [illegible] و سبب این [illegible] معتصم [illegible] و [illegible]
ترک [illegible] بود [illegible] برتر [illegible] نیست و [illegible]
[illegible] بود [illegible] درو [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و این [illegible] بود [illegible] سیاد از [illegible] غرور [illegible]
[illegible] مردم بغداد [illegible] از [illegible] بغداد [illegible] معتصم [illegible]
لاجرم [illegible] سامره بود [illegible] و [illegible] خود بود [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] بود [illegible] و [illegible]
و [illegible] ترک [illegible] دادند [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و
[illegible] در عرب [illegible]

ملوک بنی العباس في الکتب سبعة ... ولم یأتنا في ثامن منهم الکتب
کذلک اهل الکهف في الکهف سبعة ... غداة ثووا فیها وثامنهم کلب
وانی لأزهی کلبهم عنک رغبة ... لأنک ذو ذنب ولیس له ذنب
لقد ضاع امر الناس حیث یسوسهم ... وصیف واشناس وقد عظم الخطب
وانی لأرجو ان تری من مغیبها ... مطالع شمس قد یغص بها الشرب
وهمک ترکی علیه مهانة ... فانت له ام وانت له اب

[illegible] در کتب
[illegible] اصحاب الکهف [illegible]
[illegible] اصحاب الکهف [illegible]
[illegible]

و [illegible] از آنکه [illegible] وصیف [illegible] اشناس [illegible] از غلامان ترک [illegible]
[illegible] شده [illegible] مردم ضایع [illegible] و خطب عظیم [illegible]
[illegible] برعکس [illegible] فلاق [illegible]
[illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] ابرار علیهم السلام [illegible]
[illegible] از [illegible] ابرار [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] بغداد [illegible] بطرف [illegible]
[illegible] الرشید [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] سعود [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] از [illegible]
[illegible] ترک [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] مردم بغداد [illegible] معتصم
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] در [illegible]
[illegible] موضع [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] معتصم [illegible] بغداد [illegible]

ایا ساکن القاطول بین الجنائن   ترکت بغداد للکباش النطائح

کایت انو بکیر شهر بزراد بود و تخت بلاد آنجهان و بجهان روزگار رواشته نفیس مرجع عالم و خلق
انجه و لشکر و سرداران انبوه از دست او ملک و بقاطول و جلالت بود تا دارالملک از سمت
برد و آن موضع و صلابت ارض را بانتقام و دیگران بنجس عظیم و صرف تعمیم در قالب د بهاد و بار
رکاب و تعها بعبد دار السلام د تاریخ بود مسلوب بیدینی از مردم لشکر این شعر بود بکتب

قالوا لما ارتب بالقاطول شاننا   فنحن نامل صنع الله مولانا
الناس يأتمرون الرأي بينهم   والله في كل يوم محدث شانا

وجه معتصم از دعوت آنکه آن طول گشته و از کثرت و صلابت زمین نیز بار تا آب متعذر بود
با حارا از قاطول بدیگر قرا و مواضع هر بر دو تا بموضع سامرا موسوم و در بلاد جمعی انصار
دیر عادی بود از یکی از ادیار ...ای بود نام که لکمی سود قرب سامرا معتصم فرمود
شهر سامرا جعفر بنیح در کتب با لفظ دام باضیه ... بنام او مدینه سام بن نوح علیه السلام
متعصم لکمی از آنکه بلاد محبوب و دیگر جز نظافت که لکمی از بلاد جاری است و آن نظافت
جز متعصم نظر بدو بعقد خلافة الى ذیع نزلت ... که امیر با کار اوست با بانی نیز و بعد از آن
و دفن صحیح آراسته که معتصم بود بطبع اشرف و تا سه روز در آنجا اقامت کرد و از اطوار
سود و بد بود که زیبا بارگاه و خلیق بود بگونه با کول و شرب ... و بر عادت جاری
استماع بود از ده در وبد آنست این سرد و رغبت افزون از عادت طبیعی از آثار خواب
و هوا و خاک و تب این سرد که و وجه ...لبند ره بامداد ... بو بخود لذا در زمین بود بکار
بنیاد بار بخرید و موضع بود با بازار قهر بخوا اختیار کرده و آن نیز ها بموضع ملاد و قصر از آن
معروف بوده است که دیقین و زمین با ملوب که از زمین ... از جمله مجوز و قطع کرد کر
و بوستانها از کشتند و دانه الی انگشت ترا است و دیگر تمام و امثله و حلوات آبی و دینار خیط ثنه
بی عمله و مردم ... و در آن جا جمعیت از هر کجا بجمع تنجی قال شتر ز ... انواع عمودی د
اشجار از هر طرف بارور در نیز و ...ا آنکه معتصم بار ... اکتار ... دیگر آن و عمارت قطایع نیز و تقریر الواح از ا
بجماعت وا غزو اشرف سنه و هم آنکه از اهل فرغانه قهر و جمع منهم بلاد بغداد و
گوانید و ملکان معروف بیرخ لکو و در اقطاع اشنان ترکه و ... او لاد از آن ... گوانید و از
مردم فرغنه باز بود در موضع معروف بجوار حبس فرعا آورد و خطط بوضعیه و اقطاع قطایع

و شوارع و

و شوارع و دروب بنو بنو و برای اهل بر ضعه صوق بازار ... برقوار بود و بنا را نیز مشاکلات
ها بامشهور است و از هر صورتی اکرا ... دعشه و ریان و ... رکن ها با زینتی باهر زود با اتفاق فضله
استعمار و اقمشه دمکفو با لیس مکنه کند عظیم ... مامور نزد اقبه عالیه ب خشت و آنهم حمل
عیش و عشرت دا و از طرف ... خود را آب و هوای مشهور عالم گشته و بدین سبب تزکیه معتصم را بنام این
شهر ... بد در ... ایست ... بود و معتصم بود با ... بود ... و چیان دو دور
... و ... مشارکه و سرور کو اینه ... در مسجد الکذا ... که از قاطول ... اندر قطایع آ
و منجر قطعه و لفته مر شمه قطعه قیز قطعه و قطیل بمعنی مقطول ... مقطوع و قاطول اسم نهر است
کاین نهر سول از دجله بریده از ذو آیه آدو فانز در موضع سامرا قبل از عمارت آن شهر
و ... از رشید ... که آن نهر بود برکرد بر و بنا آن قصر ... و ابو الجند
نامیده بود بطولش ... از آبادان مجموعه و ... بو بر آن ... از ... تو مرز ... آمد و ...
رشید ... بانو بر ساخته و بنا ... بحد ... و از آن جمع قصر ... نیز سامرا
انتقال ... و مردمان نیز ... با تعد تلک ... و ... این قاطول مذکور قاطول لکسری است ... آنو
نیز دارهان ... او ... از دجله ... بسو ... انفذ ... بر ... در دولت آ
و ما بعد آن رو ... بیشتر ... از ... طرف شرقی ... بود ... آب ... بود ... از
آن ... در ... ار رشید ... آنگ ... قاطول مذکور ... ده ... و در ... از ... لک
... محبوب ... و آنچه ... نیز ... و ... در ... دولت آ
... بر حلقه بریح ... فید ... بود ... قاطول و ... در آن ... ...

الاهل الى العذبات دولة شطبقة   سبيل دنو الحبيب مجتمع الخيل
الى شاطئ القاطول بالجانب الذي   به القصر بين القادسية والنخل

الی اجرالا ... حوالی ... قریه ... ... العلوی ... سامره از اقلیم ... دوم است
... بر ... دجله ... و با ... و ... از ... بر ... دجله ... ادا ... از لحته
... بنایا ... نیز ... از ... بجد ... بلاد عراق ... بود ... از ...
... از ... معتصم ... روان تجدید ... لکه ... ... عمارت و ... بعمده صنع
و ... طول ... در ... ... تا ... بود بر ... ... آدم و ...
... ... قول ... در ... سجه ... ...

برآورده ... [illegible] ... که در بغداد ... [illegible] ... و چون آن ... [illegible]
در ... [illegible] ... و در آن ... [illegible]
[illegible] ... و در آن ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... امام حسن عسکری علیه السلام ... [illegible]
متوکل ... [illegible] ... عالی ... [illegible]
آن عمارت عظیم ... [illegible] ... امام حسن عسکری علیه السلام
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... و بعد از معتصم
[illegible] ... [illegible] ... واثق و متوکل
و مستنصر و معتز و مهتدی و معتمد ... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
عجب ... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
و محاربه و جنگ ظاهر ... [illegible] ... حرب ... [illegible]

بیان ... [illegible]

در ترجمه معتصم ... [illegible]

طبری ... [illegible] ... احمد بن ابی دواد ... [illegible]
طبیب ... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
از ... [illegible] ... ابوعبدالله
... [illegible] ... گفتم ای امیرالمومنین ... [illegible] ... در عراق
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... معتصم ... [illegible]

[illegible]

احوال معتصم ... [illegible]

[illegible] ... امیرالمومنین ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... احمد بن ابی دواد ... [illegible]
[illegible] ... معتصم ... امیرالمومنین ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... معتصم ... [illegible]
[illegible] ... حسن ... [illegible]
[illegible] ... معتصم ... [illegible]
[illegible] ... معتصم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... معتصم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... معتصم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... احمد ... [illegible]
[illegible] ... معتصم ... [illegible]
[illegible] ... ابوعبدالله ... [illegible]
[illegible] ... امیرالمومنین ... [illegible]
[illegible] ... ابواسحق ... [illegible]
معتصم ... [illegible]

احوال معتصم ... [illegible]

سخن بوقتی دانم دیدم گفت ای ابو اسحق درین سه روز که دادم امروز با تو چه کار بدنیا نموده
خرج کنی عوض نمود ... چون شرمی من الحمار گفتم ... از این کلام معاف دارد و حقیقت را بشنو
پس من نیز سر بزیر انداختم ... اما التماس آنکه ... بر سر او که کفایت او ... حکایت
... بمیدان ... [illegible] ... کرده
... و کیفیت ... ای امیر المؤمنین این ...
... متعهد ... دست ... همراه ... تا بحجره طعام رسیم
و بعد ... ابو اسحق ... گفتم ... و بعد ... جامه آن
... دادم ... و غلامی ... و ایشان ... جسم وادی
... که ... در ... عالمی و ولایت نمود
... در تمام این امور ... رفیق ... قبول نمود
آنگاه از ... دادم ... مبلغی ... ما از آن متعهد
دست ... و ... ابو اسحق ...
... آن ...
و بعد از آن گفت ... گفت ... بر آن ...
... ترک ... خود ...
... ابو اسحق ...
... که ... گرفتم ... گفتم ...
ای امیر المؤمنین ... دادم ... نظر
... کردم ... بر من ...
و ... اما ... کردم ...
... اما ...
... است ...
... بیشتر ...
... سلطنت ...
... دیگر

دعیفه

وصیفه ... بوجودش استغنا ... و جامع ... گفتم ای امیر المؤمنین
... در ... او را ... گفتم ... از
امیر المؤمنین فرمان ... برادر ... نظر ... آن وقت ...
... و امیر المؤمنین ... بر ... و ...
آن ... امیر ... المقاساة ... فی طول هذه المدة اسهل علی
من هذا الجواب ... در این طول مدت ...
... که ... متقدم ...
... در میان ... بن عباس ... و علم ... عقل
... النفس والعفو ... رأی ... و عدم علم و ضعف
... عالمه ... و قبول ... عجب این
... علم و خلق ... و ...
... با ... در ... فی
... و ...
... و ... ولایت ... جز آن ... به
... و ... مطبوع ... مطلوب ...
... و ...
و نظر ... در آن وقت ... و بر ... نظام ...
و ملکت ... بلاد و ... عدل و ...
افزودند ... ملک ... از ... و ...
... و ... در ... و ... و ...
این جمله ... ملک ... و ...
اضطراب ... و ... ملک و ... سلطنت ...
... عالم ... ملک ... ضعف ...
در روضة الصفا ... متعهد ...
... بر ... متعهد ...

چو مبلغ در خزانه صرف کردن این هم لازم است که شعری بزاد بنوردد [illegible] کاران [illegible]

امر [illegible] این مبلغ سو [illegible] بر سیز [illegible] ادا کنم [illegible]

[illegible] سخن [illegible] بدم [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] عمر [illegible] دولت [illegible]

[illegible] از [illegible] مقصم [illegible] دیگر [illegible]

و [illegible] دانست [illegible] را [illegible] از [illegible]

جان و [illegible] تمام [illegible] و [illegible] بود در [illegible]

و [illegible] علماء حقایق و دقایق بود در [illegible] بر [illegible]

در [illegible] سوار [illegible] در [illegible]

[illegible] از [illegible] علم [illegible] و [illegible]

و [illegible] حجاج بن یوسف [illegible] و شداد [illegible]

[illegible] در [illegible] و طعن [illegible] محمود [illegible]

[illegible] بود [illegible] از [illegible] نام [illegible]

[illegible] بود [illegible] در [illegible]

دا [illegible] در [illegible] او [illegible] بر [illegible]

بیان ۸۶ علاوه ابو اسحق [illegible]

عباس ۸۶ [illegible]

در [illegible] الدوله [illegible] از [illegible] بود [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] برای [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] در این امر [illegible]

[illegible] در [illegible] اگر [illegible]

[illegible] و این [illegible] بود [illegible]

چنان ضرطه

چنان ضرطه [illegible] در [illegible] بود از [illegible] در [illegible]

[illegible] آنقدر [illegible] بصدا [illegible]

[illegible] سعید بن احمد در این کار [illegible]

[illegible] آواز [illegible] از [illegible] مجلس [illegible]

و در [illegible] در کار [illegible] و آواز بود در [illegible]

[illegible] از [illegible] بر زمین [illegible]

در [illegible] حرکت [illegible] آن [illegible]

و [illegible] آن [illegible]

و در [illegible] ضرطه وهب [illegible] در [illegible] این [illegible]

قد اکثر الناس فی وهب وضرطته حتی لقد قیل ما قالوا وقد بردا

لم تحق ضرطة حاجبه کضرطته فی الذاکرین ولم یحمد لها بردا

یا وهب لا تکترث بالعائبین لها فانما انت غیث ریحه رعد

[illegible] مردمان [illegible] در [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] آنان [illegible]

[illegible] از [illegible] بار [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] او [illegible] در [illegible]

[illegible] بر [illegible] از [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] ضرطه [illegible] در [illegible]

[illegible] بر [illegible] در [illegible]

[illegible] از [illegible] در [illegible]

ان هذا [illegible] از [illegible] بود [illegible]

[illegible] او [illegible] در [illegible]

قل للبدیعی لا ینهضک بجل عن ضرطة اشبهت نایا علی عود
فانها الریح لا تستطیع تحبسها اذ لست انت سلیمان بن داود

این بوع بسبب ... از نغمه ادا ... مانند آواز ... [illegible]
چه ... و تو سلیمان بن داود علیهما السلام نیستی ... [illegible]
دعواه ام ترف الحاث انها ولیس لها روح ولا تتحرک
بقهقه منها القوم من غیر رویة وصاحبها من عارها لبس الضحک

چه ... غرابت آیت ... [illegible]
... [illegible]
و دیگری بر سبیل لغز گفته است

اقلقت منه ضرطة سمعت فکاد منها یحیی الورق
فالتزقت فی بدن فاعلها فما ظننت الفراد یلتزق

با ... یکی ... از ادعیت ... در آب ... مانند ابریشم ... [illegible]
... از ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
از جاهد ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
فلیتوضا هرکسی ... [illegible]
الوضیح فلیتوضا ... رسول خدا صلی الله
علیه و آله ... صاحب هذه الریح فلیتوضا ... [illegible]
... من ... [illegible]
... [illegible]
... ذهبت الاطیاب ... والنقاب وبقی الارطاب ... [illegible]
... [illegible]

ونجه دو

شوکولف

رفت و ... [illegible]
یکی از فقرا ... [illegible]
اعاز ... [illegible]
یا ... ضرطه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

حکایت ... [illegible]

چه اگر درشب [illegible] و [illegible] بخواب اندر [illegible] از عوالم [illegible]

[illegible] ابن جنید [illegible]

[illegible]

[illegible] معتصم [illegible] ابن جنید [illegible]

[illegible]

حکایت معتصم [illegible]

سزاوار بود و بعد از [illegible] که [illegible] و سزاوار از برای [illegible] خلیفه [illegible]
در کتاب [illegible] مسطور است [illegible] معتصم [illegible] و [illegible]
معتصم در آورد [illegible] کتب [illegible] که [illegible] بعوض [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] کل قوم [illegible]
[illegible] و اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] معتصم [illegible] و [illegible] آن مرد [illegible]

باب [illegible] حکایات و حالات

ابو اسحق معتصم با [illegible]

حکایت معتصم [illegible]

در [illegible] کتب [illegible] مسطور است [illegible] معتصم در [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] او [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] و معتصم [illegible]
[illegible] روز
او [illegible] طعام [illegible] آن طعام [illegible] از آن
طعام [illegible] و وزیر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
معتصم [illegible] و معتصم [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
معتصم [illegible] وزیر [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] وزیر [illegible]

و [illegible]

و [illegible] معتصم [illegible]
و [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] معتصم در [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]

[illegible]

ان الملائک [illegible] کانوا [illegible] آبائهم و اجدادا
ان [illegible] دکاکین [illegible] الناس [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

منافسة الفتی فیما یزول   علی نقصان همته دلیل
ومختار القلیل أقل منه   وکل فواید الدنیا قلیل

سعی و حرص جوانمردان در متاع فانی این دنیای بی دوام بر نقصان همتشان دلیل [illegible]
اختیار حقیر اقل از آنست که دهد اینکه تمام فواید دنیا اندک و قلیل و [illegible] اعتنا [illegible]
و نباید که فواید [illegible] نتیجه و ثمر لکن [illegible] و غیر [illegible] تقسیمه [illegible]
بار سنگین [illegible] را اختیار [illegible]
[illegible]
[illegible]
چنانچه بعض گفته که

اصبر علی حسد الحسود فان صبرک قاتله
کالنار تأکل بعضها ان لم تجد ما تأکله

بر حسد حاسد شکیبا باش چه شکیبایی تو او را بکشد چنانچه آتش اگر هیزم نیابد بخود افتد و بعضی از
خود سوزد و [illegible] در فرسه حکیم بزرگ یونان ارسطاطالیس [illegible]
گفته حسود [illegible] لانه اغتنم نصیبه من هموم الدنیا
ولمضاف الی ذلک غمه لسرور الناس [illegible] نصیبه [illegible]
هموم [illegible] سرور [illegible] اندوه [illegible]
در زینة المجالس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال طلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] تقسیم ۵۴

[illegible] زینة المجالس [illegible] مثقال طلا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]   زهره در آن [illegible]
[illegible]   [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زینة المجالس [illegible] مثقال طلا [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] شاه [illegible]
مثقال [illegible] شاه عباس [illegible] دولت صفویه [illegible]
زینة المجالس [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] شاه [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] تبریز [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

شصت نقره‌ی مغشوش در بلادات و دول دیگر ولایات یک فی آن را از نصف
تبریز شیرازی است و درهم را گویند نیم مثقال شرعی خواهند بود؛ این صورت مثلاً مجموع نه نخود
شود، پس صد درهم بیست و سه مثقال وزن خواهد بود، و در استحباب ترجمه المجالسی ام اراد
مثقال دینار من سابق است مطابق رسم دارد، هر مثقال هم یک نیم نخود است به اصطلاح اهل زمان او
و بیست و شش نخود مثقالی است که در نزد [illegible] مثقال آن زمان یا درهم اکنون غیر از معمول این هم
بین درهم معمول در باب اوزان میزان در کتب فقها و متاخرین [illegible] اسم کار بر در توضیح آن
فی تنهیر الاوزان تصنیف علامه فاضل عالم عامل [illegible] تحریر بی‌نظیر و خبیر فقاهت تحریر
صاحب زهد و تقوی عقلی عظیم‌الشأن آقا میرزا حبیب‌الله [illegible] دام افاضاته امروز ادل مجتهد
با تقوی و ادیب جامع الشرایط حوزه علمیه و دارای تصانیف و تالیفات فایقه فقهیه و
اصولیه و ادبیه و نطق و بیان موثر منبر و عظ و نصایح و [illegible] اهل اسلام است و نیز در کتب
لغت و ادبیات و طبیه و در طی این مجلدات به اکثر رجال اقتضای [illegible]
و نیز در [illegible] مسطور است [illegible] منظور نشسته [illegible] نظر [illegible]
[illegible] دیده [illegible] افکنده و کوزه در دست [illegible] مردم [illegible] معتصم
[illegible] ضعف [illegible] آمد و داد [illegible] روزگار [illegible] متوالد
[illegible] معتصم [illegible] سوال از [illegible] جواب [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] مردم [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] داد [illegible] رزق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آن [illegible] کام کرده
[illegible] و ملوک و سلاطین رزق [illegible] سوال [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] دوم [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] معتصم [illegible] نظر [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] و ملازمان [illegible]
[illegible] حال آن [illegible] سوال [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] آن [illegible] هر که [illegible]
[illegible] او احوال حضرت صادق صلوات الله علیه [illegible]
در ذیل [illegible] مذکور شد

صد و سیم در این

[illegible] ابر [illegible]

صد و سیم در این کتاب و بعضی کتب دیگر مسطور است که در ایام خلافت ابواسحق معتصم عباسی [illegible]
بسبب [illegible] و بیکاری کسب بر [illegible] حال و فقیر الحال در دیار [illegible] و احوال آن
[illegible] سوال [illegible] عرضه داشت در قلم او [illegible] مردم [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] مشغول [illegible] ولایت [illegible] ارباب [illegible]
[illegible] ساز [illegible] ایشان [illegible] این [illegible] معتصم را
[illegible] اصحاب دیوان [illegible] بصره را
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] بصره [illegible] راه [illegible]
[illegible] بصره [illegible] بصره [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] مردم بصره [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] درهم [illegible]
[illegible] بعد [illegible] معتصم
[illegible] خلیفه [illegible] احوال [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] درهم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] محترم [illegible]
[illegible] بصره
[illegible] خلق

خواه و ابو مراد از ده اعتبار اصل باقی نگذارده و هر کس اطاعت نکند مورد تهمت و خطر و تقصیر
گردد هند و غیر از آن در مملکت تغییر کند و عنوان کلمات کند اخذ گردد و بجاهای مختلف نام گذارد
و منابع مختلفه و مصرف دهقان مزد و ران از شهار گذاری مزد دهقان آن و بخت نقشه های مسجد بود
دار العیش خود ساخته حجر جوهر قاصد نمود آئینه و معمار کرده و خود جنس نفیسه از اشیاء عتیقه مسجد خواه
از قرون سابقه به مصالح از اره و گلدسته و گنبد و طاق و سقوف و غیره بهره تو خواهند
برداشته و برکنده و در جزو کار مناره مسجد بود برای استعمال خود برده و مخرج در خصه مواقف انهدام
خود اقتدار کامل بود برگشته عمر را از معمار آنچه بود به جانب در حق الحکومه مصادر امور و ارکان
عصر قدیم الکفران خباثت بود نمیرسد و آن خباثت را الحسن طوبت سبیل باطن موبوکی تخلیع جنس
و منشاء اقتدار عالیه میشد اکثر اوقات آنها کیفیت خود بیان و ضرر خود جهت بر نوشته و
نکات ترتیبه نوشته بود بو منوض و معقد مرکز کم تر از آن ترجیح اهوار و میان نه ما بین ایشان و مجاز آن را
در کار نیست بلکه در عکس بر عکس ترک دور نسبت الحالی مسطور است دیگر از خلفای برتاقای
شد به عنصر بهمن به وزیر خود بخشید و اسواران سیر و سلوک ملوک بیان زمان و بقا گمان و ممالک و
آثر و ممالک داد آب برگذشت پیشنهاد ماه ایران بود بار زمان و وزیر خاتم خیر مقطع صاحب دولت این
المؤمنین نجف طوس حمید به در کارهای تحقیقی ردوز گاران چنین معتبر از در زمان جمشید
جم بلند همه و اجداد روح به در سلطان خود و کسب اسباب تعلیم و سیران تو گفت بزرگ و گفتی اسید آسیه اند
و هر کس را گو نیم ترک و باز نیست جاه در خوشه ترکیب اختیار ای بیشتر بود و در نوبت نه امه ملکه عطا کرد
هر کس توانگر که تو مردم عزت تر از خود بود دیده روز گار و تعریف پادشاه سوابق موبید بود حرمت
عظیم و عمارت بزرگ بنیاد نهاد خدا گر بر آن کس بیشتر بد اکرم فر و دیدن اشرف جسته بود و مرتبط بیشتر بود
و او بود بزرگتر مید شده و ختم بر این نوع هر گونه حسب و نسب بیدو هنر و شرف زادگی
و آزادگی بنای عظیم داشت و در دوره گلکاری سر فخر داد به مردمان عاقل خرد مند از
کسب آن بود میگذشت و در نوبت سلطنت کیخسرو بهار مردمی و دلیری بود و سیله تقرب و تفقد
می خسته و در روز گار لهراسب که تبدیل برونی و وجه پرده نشینی بود سبب تقرب و تجلید
و تمامت معمر فرزند و دهقان سپاه ره بیار معمول و جاری و قیمت او ز گار بعد قیامت از ایشان
و خلاق مذکور ملحوظ و منظور بود که صفت تمام کر نه و تعمیر و عمارت روشنه مانا ... ابرام
دقیقه ای بد به بو نعیم و مجال روز گار دیام و بنای اسلاطین گذشته ارده و به شوکت سلطنت
و ملک.

عادل شاه ... ثانی جد ...

و ترقی یا تنزل ایشان اعلام نمودند تا عمل خبر برنشینه و در هر دوره موجب ترقی این تحقیق گوناگون علت
قوت یا ضعف یا طول بقا یا زوال از جمله اسباب این و ترقی هر یک از این حالات به چه گونه
وضع و مبادی چه گونه حالات گوییده است و به چه طرح و به چه روش هر یک از این احوال بعمل آمده
با آنکه بترقی عالمی بر تو صورت نمیشد مجد آن برای سلطنت و مملکت چه بعد سپه و جنگ چه باشد
عادل انوشیروان جامع این معانی گشت و مطالب تر و تشدید توانگری متعدد لکه از امراء بر تو و ...
عرض الخدمة هر دو فرع آن مراحل صاحبقرانی ثانی و نشاء اردو گوید رسیده وقت عنت پاید ارد
به کلیه و اسامی معمار و عمارت که و سلاطین عظیم الشأن اقالیم چین ارکان و اعیان دولت چین
در ترقیات عظیمه و اجالات به کرسی ملوک که مطیع او بودند و از اقالیم آباد بار
بزرگان و هی غیر آن که مهر چهار شاه چینی همه نمودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله مفاخرت میکند
در زمان پادشاه عادل متولد شدم سر به ریگ نگه این خاتم همه چیز را آخر این پادشاه
هم چند جامع این صفات و مطالب مذکوره هم موجب ترقی و کسب دنیا و چون ... است
دیگر اقرار به جانبه و شعاعت به هر دو جهان است رغبت و عنایت نوشته و این جانب آن
و هم بر روز ... و ادب اسلام است و پیغمبر نیز جامع جمیع الطاف حسنی فرموده است و اکرم
بحب این صفات ... حضرت محمد و گفتا لطف و آداب بجو قسمت و کفت به تحقیق رسیده اکثر ادوار
اسلام مسطور و ملحوظ بلکه بناها از و جاهت دینیه و عقلیه بر حقیقت محمدیه بعمل آمد آن شان و شوکت
و عظمت و غلبه و احاطه و رونق در اسلام و اسلامیان بعمل آمد و سلاطین قبل از اسلام نیز
در این عوالم معبر صاحب جهان معلم شده اند و این تجربت کرار آشنا بوده است و هر کجا خواسته
آن منکو هم خضر تر سو دیده که به سوفسطائی و در کمند برخورد آن است و
به روز رضه مطلوب و مقاصد به قیام خار و به گرفتار نه و بوی آن ملک در ذات و نفوس
و ضعف سلطنت و تسلط و مخالطت و غلبه و هر کجا بنده و اخلاق ترا یاری و رواج
نداشت و مسالک مختلف و زوال و انقطاع و ملالت فقرات و حصول فقر و عسرت و فاقت
نگران بیشتر و هیچ چاره نداشتند و عمارت بزرگ خیال هم بکوب لا یفقهون بها اگر لوازم انها
بنوع و حالم نیستند هیچ لذت جانور جوز نمیکنند و این ایام جهان را در حکم ملک و بر ایشان
نظم عالم و احوال بر افتد و تمثیل میکنند و زلالت و ایام تو موجب مخالفت میشان
شد از ده و گرداب کو میدار که جمیع حالات ایشان همه مورد خوشی و در زمان خود ساختن

بخط ... ولد ... الملک ...

و اهالی فرنگ و اروپا و دولت ژاپن و دیگر ملل را به هر حال ترقی در علم و تمدن و صنعت و تجارت و سیاست و امور مملکتداری با آن اقتدار
چه عادت و ذهن مستعد شده و سالها و قرنها از آن برگذشته، فرانسوی و انگلیس و آلمان دارای اقتدار
انصاف نکرده و فضل و سلوک را در این مملکت بهیچ گونه حالی ترقی دهند و معارف و علوم جدیده
و قوانین منتظمه تازه و اهالی متمدن به خوبی و آرامی در ممالک تغییر در ادارات و ترتیب سلطنت
و اخلاق و قوانین و آداب خود را انجام داده‌اند عظیم و بی‌نهایت که به این وضع در این ملک خیلی مشکل است
و زنده باشد و از این بخت تر و شدیدتر شده، که تا چند در سایر دول ممالک [illegible]
چه ملک بخرید و از عقلای روزگار بود، او للّه خود در تصحیح کتابها [illegible] از هم
دلیل و اسباب در نظام ملک و دولت و قوام ذخیره ملت و دوام سلطنت و از قسم آلات
حکمت و ملکداری خیلی قوام و ادعا که حکمت انگیز مردمان به خوبی و عجز [illegible] آداب
بکار دستور بخشیده و در آن کارها اغراض و از دست مانع دستور بخوبی [illegible]
امور لشکری اول و دیگر که بوی نظر کرده و دیده عقل [illegible] و هم [illegible]
و دفع دشمن باشد و بر پادشاه [illegible] و حکمت و [illegible] باشد از
قلوب بیگانه و شکستی علاج واقعه [illegible] کوچک و بزرگ بجای حال آن
مردم [illegible] به عادت نکرده باشد در زمینه المالی قسطورس و احمد بن سعید از
بزرگان سلطان حکایت که هر که از آن نیک و مشغول برای فلاحت کار کند با عبدالرحمن
طاهر کتب کرده و به نجیب [illegible] فلاحت را شست نامه به خط خود نوشته بود که [illegible]
فرمان دهد [illegible] و مایه فقر در اوایل زمان روزگار در نزد عالیان گفت
و گفت از تو از دهقانان [illegible] تو همین است آن [illegible] از آنکه
بر جایی که از آن [illegible] و ترس دارم و اگر [illegible] نفس [illegible]
نگاه توانم داشت و نفعت تو [illegible] لاجرم [illegible] اگر [illegible]
شود قطعاً [illegible] این رقعه را به خط خود نوشته‌ام [illegible]
شدن [illegible] آن [illegible] و دیدن [illegible] و کفایت و فایده
[illegible] مملکت و کثرت رجال و
اعیان [illegible] سلطنت و [illegible]
مرکوز [illegible] استقلال ملکت [illegible]

دنیا حال

دنیا عجز الرجال [illegible] دفتر وضعیات و صفات حمیده او و [illegible] و در عصر خود حال
زنده بود و در نعمت او و رفیق [illegible] در [illegible] و هم در آن کتاب مسطور است
که معتصم خلیفه بود و وزیری کامل الحرمه بود [illegible] به خدمت [illegible] روزگار بود
[illegible] چنانکه [illegible] و مستحق [illegible] که در [illegible] خلفای عرب
عمده و اعمال خطیره اشتغال داشته و هر وقت [illegible] معتصم در [illegible]
برای امور و حج [illegible] فلاحت و امور [illegible] و هم [illegible] بود [illegible]
[illegible] از [illegible] جهت [illegible] ترقی [illegible] از خلیفه
جست [illegible] این خلیفه مرد عاقل و خردمند و عادل [illegible] و نه [illegible]
[illegible] و خوف و هر کس [illegible] و خوار [illegible] از دار الخلافه
[illegible] الکریم اذا وعد وفا و زیر [illegible] در کتب قدیم مسطور است
[illegible] فانی [illegible] منسوب [illegible] دعوا [illegible]
[illegible] و تربیت [illegible] مر [illegible]
[illegible] با [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] توقف [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] در مجلدات
مشکوة اللادب در ذیل احوال ابی ایوب سلیمان موریانی وزیر ابی جعفر منصور دوانیقی در [illegible]
مانند [illegible] حکایت [illegible] منصور در حق او و [illegible]
ابی ایوب [illegible] منصور [illegible]
حکایت [illegible] ایشان [illegible]

بیان [illegible] حکایت دوم [illegible]
و [illegible] در زمان معتصم [illegible]

در زینة المجالس مسطور است [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] و وزارت او [illegible]
[illegible] که [illegible]

حکایت شفقت معتصم

تو فرزندان ... معتصم در جواب او بر پشت همان ورقه نوشت فاما المیت فرحمة الله
واما المال فنزر الله واما الیتیم فاجبره الله واما الساعی فلعنة الله خزانه مرده ... و مال اولاد
بر افزایید و طفلش را بپرورانید و غماز ... [illegible] ... و در حق ... [illegible]
مذکور است و هم در آن کتاب مسطور است که اسحق بن ابراهیم ... حکایت کرد که ... [illegible]
[illegible] ... روزگار ... عالی ... [illegible]
... در خلافت معتصم ... حرمت و ... [illegible]
... [illegible] ... مال ...
... [illegible] ... معتصم ... [illegible]
خلیفه روزگار ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... مجلس ... [illegible] ... اسحق
... [illegible] ...
... در حضور خلیفه ... [illegible]
... [illegible] ...
... خلیفه ... [illegible] ... خداوند
... [illegible] ...

حکایت محمد بن ... [illegible]

در حضور ... [illegible] ... و هم در آن کتاب مسطور است ... [illegible]
الله ... [illegible] ... معتصم ...
... عبد الله بن طاهر ... [illegible]
... عبد الله ... [illegible] ... موکلان ... [illegible]
... طلب ... [illegible]
... روز ... موکلان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... مشغول ... [illegible]

افشین و

حکایت احمد بن ابی داود با معتصم

رفتی و باز ... خسته شده ام ... [illegible] ... بیدار ... مردم ...
لحظه ... [illegible] ... و هم در آن کتاب مسطور است
که احمد بن ابی داود قاضی بود ... معتصم خلیفه ... [illegible]
... [illegible] ... خلیفه ...
... ابو دلف قاسم بن عیسی عجلی ... [illegible]
... [illegible] ... معتصم ... افشین ... [illegible]
... ابو دلف ... [illegible]
دیده ام ... [illegible] ... افشین ... [illegible]
... [illegible] ... افشین ... [illegible] ... مجلس ... [illegible]
و افشین ... [illegible] ... و ابو دلف ... [illegible]
... [illegible] ...
... افشین ... [illegible]
... [illegible] ...
و ... [illegible]
... [illegible] ... خلیفه ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... ابو دلف ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... افشین ... [illegible]
در حضور ... [illegible] ... ابو دلف ... [illegible]
... [illegible] ...

سر او بزنیم افشین خشمگین شد و جرأت کشتن وی بود نشد و کشتن او را بدیگر کار خواست این نکته گوتر
و به آن روز سوخت چه سه لم فی الفور گفتم نه تا کنی بعد شد و ست این خبر تواضع و فروتن
نمیم اینک بیکدیم تا که امیرالمومنین چنین به ما اگر سوی گردن ابودلف کم کن تو ببخش
تمام تقریر رنج نموده البلاغ امر امیرالمومنین بوده و اهل آن بود که او رفتم با تو بود تو او گری
این نکته نیکم و بگنجم از مجلس افشین بیرون آمده هوا را اهل الاخر رفتم معتصم درهم بود خلاف بر سر
نعم اعلم تن به ضرب تشریف آمد معتصم احضار کرد مهوری مه خود بود در ان گاه قعا
ابودلف در دم آن گاه افشین و قوا خلیفه بود و چون کار ابلاغ کرد و دیگر بار ابلاغ
گرفتم سروه فی دالم آثار تغیر در بشره معتصم ظاهر شد و فرمود تو از سوی او در بارگاه رفته
باشی و چگونه او از ضرب بعدا افشین را نخجند تواضع و تخشع نمائی و اولو که تو نیست یاد آن دیگر تو
یا وفا داد با خاطر ما بر ضمائم تو گا اگرچه از این گواه بجر ها بود بر تو نیز نخشد درا این افشین
نیز بود و خلیفه بود بدا للغفلة زدم افشین گفت یا امیرالمومنین قال ابودلف در خضور
خلافت دستور نکنم شنید و گوشت داد و در جواب خبر از در افشین بود وسیله روشن بر او
و امیرالمومنین اوبلو بافرکم است تقدیر نمود که هر سوی گفتم احمد بن ابی دواد حکایت
او سوی نفر و گرفت امیرالمومنین فرمود اگر او بود با او در تو بود آنچه بخواهی معتصم خجل اندر
شد و گفت تو گو بود خود و سوی لشکر با بزرگ و دو بیغ بود از کار رهوار کار اینها رفته و سر فرو گرد
هم خود به او از کلیم خود از نغور تدم قرآن چه نه گاه در گاه که تو گو بود و جهت
ملاحظه سر تو تواضع ننمودی با من او التفات نکرد و بار چشمت او بود آدر و فریاد
بعد با تو بگو که شنایی است و صحیح است اگر احمد بن ابی دواد گفته به اگر او بود دگر
ابودلف را دگر بعینه پا بود در حق او است شما به سه خاطر او افشین با حال تو تو دم
نه که از ترکهاه خلیفه برخاست احمد بن ابی دواد مکرر خواستم از دنبال او با تمام حالت بروم
معتصم و سوی گفتار او براه خود رفته و منتظر بگاه من گام نماز شام ابودلف گو فرما اندرهی
ندا که مجلسه خود بر فتم ابودلف بود دیدم تشریف افشین بود و دشتن بار هشتم گو به آن
و از آن پس در میان من و افشین خصومتی نکنم حکام کرد و بعضی به تنگ او اول او بیا و دم
المجاد او مکتوف گفته معتصم با شخص در او کرده و این بخرم بود و به حال از برکت حضرت
بود که بعد از این چه در نیز اوال افشین مناظره ابن ابی دواد در هلاک افشین شد و حقه

را از نیکی

از این بیش در دوم مجلد سه مکتوب الادب شرح حال ابی عبدالله قاضی احمد بن ابی دواد ابادی در غرة
مضبوط گفته است قاضی بر آن بود که درعهد خلیفه بود و در آن به درود معتصم بر آن بود که ای
در دفتر کلام بحر اوصاف بود در سیر تا که گر رسید ابوالعینا و گفته هر گز زشت نوشته ام الا زیر قوعه
و کلام تربیت و اد که سبب در دهر سه خلفا خیر بود حکم نموده تا قاضی غیر فقه و حکم او
مقدار نمود و اگر نحو بقلم حدیث کنیز کنی سوزنه به شرف نخست بود در دفتر اوال اوصاف
با غنی با او و گر که او دم و به یا کلام افشین ابودلف نیز بلا حصار کرد از نحو آن فلکفان
سرکشید چنان افتاده معتصم بود که بر سر ابی خشم و خشونتی کند افشین بود بزدن کردنی
امر کرد جز احمد بن ابی دواد بود نظر آن به حد او در دو او بود سه و گفته لشکر و در نطع قتل
حاضر هم و شمر از بیرحمت گشید و دید هم است که از آن کار او بیت و معتصم گفت همین آر
بگویی چگونه با آن چه بود و معتصم گفت کدام کس در میان شما دادی و تقدیر بود گفتم
خدا و رسول خدا و عمل امیرالمومنین ابا در جای این امر بود چه حال حق دارد او
گاه او بود گفته تا زیر دستی تا امر کرد که آن تربیت نمائی او را با حیات او زنده آ
را بر تو گو یک نفر و اهل تربیت معتصم گفت بر تو زنده از آن بار دیگر تا مناظره شوی از این کار
امر کرد که با خبر احمد و در این کار را انکار کرد و نیز حفظ گفته است که وقت معتصم بر در
لشکر جز به فراست غضب آمد و شمشیر در نطع ظاهر گفته و معتصم به آن خرد لب گشود و گفت
خدا اکبر و خاطر رحم و تو بود گرد امر شی بود نزد احمد بن ابی دواد گفتار امیرالمومنین
سبق السیف العزل و این شعر بود که او در آن شعر در کار حکم به نیست و از آن پس دار کار
شد در کار این بود تا تاریخ مظلوم معتصم اندر کار تا قاضی بگفت دو این حال بیشتر
که تو در کار شما و نیکی را در آن قدرت نیافتم و بعد از آن اگر به خرم در آن لکنیز بر فرمود او
آمر و گفتن او بود لا امر حسبه بر خود در بار تو جمع لشکر آن تو گفت الکلام در هم شفاعت کن گفتم
تا از نیمه آن مرد آب دریای آن برد لذت گفتن و خوشی تمام هم و از آن که تو گفته از مجلس
معتصم به قاضی سعید تو نظر به حسن آن نا گر اخذ و گفتگو از ابو عبدالله زید بن ثواب بعض از
گفتم به امیرالمومنین نیز خاص آن است که قاطعیت چه به معتصم در اینجا از گنجه فرمود
نحو و گفته است حسنت که الرحیم ایک و نیز فقر ناظر و گفته بود در دو در عطا را خام از نحو
به حسن نیت و نیز ظرافت معمود نیت تا دیر و مهر اهل بهره از آن سوی قطعی و خاص آن است

ملازمت معتصم
نیز با

ملازمت معتصم از بیرحمی

در کرده گاه حفظ عقوبت [illegible] در این [illegible] مردم [illegible]

[illegible] بخلاص [illegible] [illegible] احمد بن ابی [illegible]

دواد [illegible] قاضی [illegible] ابو الولید [illegible]

[illegible]

[illegible] دیوان معتصم [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] معتصم [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد بن ابی دواد [illegible] معتصم [illegible]

احمد بن [illegible] ابن ابی دواد [illegible]

در [illegible] احمد بن ابی دواد [illegible] معتصم [illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible]

معتصم [illegible] ابو عبدالله احمد بن ابی دواد [illegible]

[illegible]

[illegible] معتصم [illegible] ابن ابی دواد [illegible] قاضی القضاة

[illegible]

[illegible] ابن ابی دواد [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible] دکتر [illegible] [illegible] سلام و [illegible]
قواعد محبت و وداد جانب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] علم [illegible]
[illegible] زاغ [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] زاغ [illegible]
[illegible] زاغ [illegible]
[illegible]
[illegible] زاغ [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن سلیمان [illegible]
[illegible] علویین [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] علویین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علویین [illegible]
[illegible]
[illegible] علویین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علویه [illegible]

[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] ابو جعفر
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو دلف [illegible]
ابو دلف [illegible]
[illegible]
بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو دلف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] زاغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible] ابو
دلف [illegible]

حکایت معتصم بتمیم

و در حق این جماعت محبت وارادت درست است فی الجمله عدم تمیم او در قتل حد نزاع تمیم
در میان دولت و نزدیم بروز خروج که موئید این بغی قصه بود و دنیه بسطی از نویسنده کالاد و
دعوای این خاندان ولایت ارکان در دست لذت بدین جهت توضیح نرسید والله اعلم
در کتاب اعلام الناس مسطور است که احمد بن ابی دواد قاضی گفت که تمیم بن جمیل را اسیر
ساخته بدرگاه معتصم باوردند چه بر معتصم خروج کرده بود هرگز مردی ندیدم که دیده بود
هرکس بود عرضه دهند و او را بنطع بیاورند و شمشیر آماده کردند تمیم بن جمیل از آن نطع و شمشیر
نظر کرد و خجل بود معتصم را نظر کرد معتصم سو از حسن و جمال و قد و قامت
او در راه بردن کار نبرد و گفت بگو آنچه گوئی ای تمیم عذر خود بگو
[illegible] او شفقت نمود و لازم بیاد بکلم در آمد با لفظ عقل و لسان ادب
حسن و جمال او چگونه است و شعرا تمیم اگر عذری داری بیاور و الحق الکوه امیر
المؤمنین در حضور تکلم نمود بحرف بیک بیکوم الحمد لله الذی احسن کل شیء خلقه
و بدا خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین یا امیر المؤمنین جبر الله
بک صدع الدین ولم بک شعث المسلمین واخمد بک نار الباطل و انار بک سبل
الحق ان الذنوب تخرس الالسنة وتصدع القلوب وایم الله لقد عظمت الجریرة
وانقطعت الحجة وساء الظن ولم یبق الا عفوک او انتقامک وارجو ان یکون
اقربهما منک و اسرعهما الیک اولاهما بامامتک واشبههما بخلافتک [illegible]
جبران [illegible] و ضعف سلطان [illegible] علم تو [illegible]
وسعه [illegible] باطل [illegible] حق [illegible]
روی [illegible] مار [illegible]
و [illegible] سو [illegible] عظیم
در رشته [illegible] تقصیرات [illegible]
موجبات [illegible] در [illegible]
در وجود [illegible] عفو [illegible]
گوهر [illegible] تو [illegible]

اری الموت بین السیف والنطع کامنا یلاحظنی من حیث ما اتلفت

وا کبر ظنی انک الیوم قاتلی	وای امرء مما قضی الله یفلت
ومن ذا الذی یاتی بعذر وحجة	وسیف المنایا بین عینیه مصلت
یعز علی الاوس بن تغلب موقف	یسل علی السیف فیه واسکت
وما جزعی من ان اموت وانّنی	لاعلم ان الموت شیء موقت
ولکن خلفی صبیة قد ترکتهم	واکبادهم من حسرة تتفتت
کانی اراهم حین انعی الیهم	وقد لطموا حر الوجوه وصوتوا
فان عشت عاشوا فی سرور ونعمة	اذود الردی عنهم وان مت موتوا
فکم قائل لا یبعد الله داره	وآخر جذلان یسر ویشمت

بیک مرگ بود در میان شمشیر و نطع گسترده [illegible]
و [illegible] در راه [illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت معتصم و ...

و در فن ستاره شناسی یگانه روزگار بود که در هر وقت اصطرلاب بر دست و در بلاد معتصم عباسی نظر
یگانه [illegible] حسن [illegible] امیر المؤمنین بود و بحضه [illegible] خبر [illegible]
نظر در طالع مولود [illegible] و بر حسب [illegible] نجوم [illegible] در فلان [illegible] از
اقربای حسن [illegible] از قرة العین او سیدة الحرائر [illegible] امیر المؤمنین بود در این
ایام [illegible] از آن [illegible] و بر خلاف آنکه [illegible]
و [illegible] حسن [illegible] در این امر [illegible] توفیق [illegible]
و [illegible] و خبر [illegible] در [illegible] خط [illegible]
[illegible] فهو المراد والله [illegible] آنچه فرض و لازم [illegible] حسن [illegible]
خلیفه [illegible] بوران [illegible] خلیفه [illegible] از حسن [illegible] داد [illegible]
هم [illegible] از نسل [illegible] و دیگر [illegible] از [illegible] بوران
[illegible] ملازم [illegible] زمان [illegible] در این [illegible]
[illegible] حسن [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] حسن [illegible] در مجلس [illegible]
سقف آن از چوب [illegible] حسن [illegible] معتصم [illegible] معتصم
[illegible] معتصم [illegible]
حسن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
در [illegible] مجلس [illegible] آن زمان [illegible]
[illegible] حسن [illegible] خادم [illegible]
[illegible] مسواک [illegible] خادم [illegible]
[illegible] مسواک [illegible] امیر المؤمنین [illegible] معتصم [illegible] خادم [illegible] حسن
[illegible] خادم [illegible] مسواک [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] بوران [illegible]
[illegible] حسن [illegible] بوران [illegible] حکایت [illegible]

اما دیگر

اما دیگر [illegible] از این حکایت [illegible] نقل [illegible]
[illegible] در علم نجوم و ستاره [illegible] در زمان [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
خلیفه [illegible] در این [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
و آن [illegible] مسواک [illegible] خادم [illegible] مسواک [illegible]
[illegible] خادم [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] مسواک [illegible] خادم مسواک [illegible]
[illegible] خادم مسواک [illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
حکایت [illegible] در [illegible] علم نجوم [illegible]
[illegible] حسن [illegible] بوران [illegible] حسن [illegible]
حکایت [illegible] امام [illegible]
[illegible] خلفا [illegible]
و [illegible] معتصم [illegible] خلفا [illegible]
[illegible] عالم در [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] حسن
[illegible] روز [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

تا زمان اتفاق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اینجوریت و عزت و تواضع کی است [illegible] تا بدانم که چه تواضعی فرمود امیر المؤمنین خبردار بر گفتم
آگاه نیستم گفت [illegible] بگویم جواب [illegible] بر مناره این مسجد بانگ نماز در [illegible] بگفت
[illegible] وقت [illegible] هرگز [illegible] نخواهم [illegible] و کوک [illegible] خود [illegible]
[illegible] شروع [illegible] ام [illegible] یک روز نماز ظهر [illegible] و از مسجد [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] خوب [illegible] در چادر زنی [illegible] او [illegible]
[illegible] از [illegible] بر [illegible]
[illegible] و صلاح [illegible] آگاه [illegible] این [illegible] کنند [illegible]
[illegible] از [illegible] طلاق [illegible] دو شوهر [illegible]
برایم این [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] روایت [illegible] او [illegible]
بانگ [illegible] این وقت [illegible]
و از [illegible] در [illegible]
[illegible] مسلمانی [illegible] زنی [illegible] در [illegible] مسلمان [illegible]
و [illegible] اگر این زن [illegible] خوب [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] این [illegible] از [illegible]
[illegible] دست [illegible] دیدم [illegible] وقت نماز شام
[illegible] نماز شام [illegible] بر زمین [illegible] تا [illegible]
خواب [illegible] تا [illegible] خواب [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] اگر این زن [illegible] مطلقه [illegible]
[illegible] خواب [illegible] گذشته [illegible]
آن [illegible] مناره [illegible] بانگ نماز [illegible] آن [illegible]
[illegible] از آن زن [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] بانگ نماز [illegible] مناره [illegible] مسجد [illegible] آن [illegible]
[illegible] تا آن [illegible] بانگ نماز [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] بانگ [illegible] کرد [illegible] بانگ

نماز [illegible]

نماز [illegible] بانگ [illegible] هر روز [illegible] گرد [illegible]
[illegible] اینجوری [illegible]
[illegible] بانگ نماز [illegible] بر [illegible] مسجد
[illegible] دیدم [illegible] بانگ نماز [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] شکر [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] خلیفه [illegible] لکن بی ادب [illegible] بانگ نماز گفتم
[illegible] بی ادب [illegible] خلیفه [illegible]
خلیفه [illegible] گفتم این [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] فادم [illegible]
[illegible] اینجا [illegible]
[illegible] فادم [illegible] امیر [illegible]
[illegible] سوار [illegible]
[illegible] بر [illegible]
از [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible] امیر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] قسطنطنیه [illegible] روم [illegible]
و مسجد [illegible] آن مسلمان [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

و مردم کرام بود بنظر مهر و قبول معزز بود و مقیم او و بشنیده اینها باب که بود از خاص بود خرطوم
خصی بیچ خانه داشت که ۰۰ زاد از خود ۵۰۰ امیر مسکن بود بخشد و از گاه او دیگر بود معتصم در
بعد از خود و شنود و کمبود خوالی کجولند و سلطنت و غایت و اخر نیکو بانیه

حکایت ایضا حکایت تعزیه
معتصم بود با همه که او

در حکایت شیخ ناصر و علامه اهل بیا الدین عامل عبد الرحمن سطور است اندر معتصم
عباس از برای خلافت در آمد و در حالتی که بود از غلامان و خدام و ایشان خلافت و اکا
بنا ن هم هست که حضور ایشان بگذشت و لذا چون در انجمن در آن نگاه در بود و در صد
از مرد ها توحید کسی حلیة الاولیاء و جوار الموقع مانند زنان و کفن
مردگان بود ضعیف نیام در چهار هفته تا زمان معتصم از این بخت در عجب اندر شد و در حاصل خود
بلست داند و رجب و برای آن قاضی القضاة احمد بن ابی داود با معتصم از بهر
امر لحظه بود و هشت پیش دلو با چند حکمی قاضی که او را امیر المؤمنین ای در آن بسته اند
مناسبه و داد این حکمی در کتاب احوال حضرت کاملی صلوات الله علیه در ذکر احوال حجاج بن
یوسف و بعله امر او با آن و امرای بعضی حکایت شبیه چند حکایت مذکور شد و دیگر در کتاب
شکر دان مذکور بود و عرب شیخ علی هم و دیگر را و همه زنی نیکو و فرزندی بود
عفار مرد و کار بود معتصم او بود بعد خود دنیا رسانید بخرید و آزاد کرد جمع و این عرب از هم
حبوب بخشی بود و هم بلاد بن ۱۵۰ ۱۰ کار در ملاحت دارد و بدان حکایت تجمل به بعضی نمود که
در تاریخ گفتار آن وقایع تحریر کتاب بحر سطور است اما در بلاد اسیت و نیت و هار هم جنس درها
سوال در زمان خلافت معتصم با شریعت عالی که در قدم بغداد با دیده هر یک بانوان
بعضی بخت بر خود بود که شیخ شاه عظیم که دید از حله تمام و جوانی بجا و طور بود
بسته و شفقت از ادیان از آن باید دل ۳ بنابر این مرد نرم دلی بسیار برای آن دار
عالیه و خوف گشته دار و زیرک با کمال جلالی بشنید و شخصی نفیده بده شاه و جهان و کرد
و عظیم نعوذ الحی ارحم عادل و عفو عادل و بدو ده دار با حیات و حق
ترجم کارد از آنکه آن ابا در گذرد آن رفته حق را آن نزدیک که در آن قدم و دیگر حیف
بنا رقم او را دیدن قدم او بیخ که بود و در تاریخ نکثیره ضلعین قدیمی او سه

نسخ ...

شرح کرد کتاب شیخ آدینه بیرون دوران کتاب نگاشت لذ و بخاری سلیمان بن قدر و شرح حال
مبسوط و در این کتاب مذکور است که بعد از خلافت معتصم و در بغداد تمام خلافت دو سال
معتصم با به ده در آن زمان در بازار بود دلیلی بر خود داشت و او که تنها بود و دیگر بنده زاده
کار و در سه و حق او را در بازار ببیند و معتصم مدیر او بدار و در خانه خلیفه گشته و ابو ایوب ...
خاطرات و مذاکره بدیدار آمد و دست بسر او بود و کرده بود و دیگر بنده نعم بن ایر الرف
و اتفاق افتاد بهره و بود در مکانی نزد او را انقلاب زمانه عجیب ساز و جمع او را شنید و چون
نبود و اول و این حکایت در فتح تمام خلافت با خیر و کفار از حیوان بهم که قاضی حکایت کند
دیر بود و حیات حیوان و توکلیه این حکایت کرده او در معتصم بعد چه فاصله او از
اصل و وزراء او از کار آن و لله و عجیب و بنظر و بود و بشرح و برای او در آمد و این وقت مسرور
فتح شهر قاضی نمود که خود بود بعد از دور علاقه با آن دو کار و خود و کار هم گفتند
برای امیر المؤمنین بهتر است یا برای دوست فتح عمارک امیر المؤمنین در برای حوادثم بر این برای
چه هم بهتر است معتصم و برای آن بود و دیگر فطانت و در عجب آمد و گفتی بهتر بود
و بعد و همه فتح کار هر کس نیکوتر او را دیده با جنگ که با آن و شرح این حکایت در
آن است که از این حکایت حکیم است که در عهد او که بر پیچ ازو بستان خود بوده در زمان و چهار
خود بود بر برای آن هم دم و غلامان بر خود که چهار بود دیگر از برای رفتن شد ملوک
و بر چهار بود و دیدم گفتم و فرمان اجازه خود بر چهار بود و شد که صحیح رسیدم بر اول این ایر و دور
شد و در آن یکی چه هم گفتم اگر مرحله برای این از خوش عجیب تر بود گفت اگر از تو در باب
این چهار حقیقت سلطان مرد کن و بود است و آن بود بنده تنها و شتر کار بود و بود
نگار مکتوب تا چشم هم بود فانی و وقت و آن که بر ایشان حقیقت بود هر اندازه دور از
بود که بر سر هم که خوانند الرحمن که فلان روز برد و فلان روز هم بود و فلان و
فلان بود از او بگذشت و ربح او در سه و زیر بود بر دهان او برده و گفتی با شرم بسیار در
و در حضور امیر المؤمنین حیرت نهایت آن وقت که تو بود برای ایشان و کار در اول بر
بر او هست نکو برای گفتم همه گو خلافت و چشم و دیدار بود و این نکته از آن گفته او
و از آن که برای او بود و بزرگ گفتم بعد در رود و فرمود که هر کس یکی بود معتصم نقد بود تنها
آنچه بخشد و او ده دار آن او را بخشید و از این چه ده و ذمه را و ادبی حکیم منصور بر حکایت تو یا

مکرر از حق رفعت دو کتاب [illegible] بطوری [illegible] و در آن ایام معتصم [illegible] که ترکی بود و از
آنجا که یک خبر و حکایت خونینی بود از بیان مورخین به تشریف [illegible] و حکمت مخصوص امیر
عالم [illegible] ارباب بصیرت و [illegible] بود [illegible] ادیب و دانا حسن بن سهل
و جلال قدر و [illegible] خورشید بود [illegible] او
[illegible] حسن [illegible] تقرب [illegible]
حسن [illegible] الملوک شرفنا و شرفته [illegible] بود
[illegible] بخشنده [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] بخشنده و مردمان [illegible]
[illegible] و تنظیم بزرگ [illegible]
در مروج الذهب مسطور است که معتصم عمارت و آبادانی را دوست میداشت
و میگفت ان فیها امورا محموده در باب عمارت و آبادانی زمین [illegible]
خیر [illegible] فاولها عمران الارض التي يحيا بها العالم
وعليها يزكو الخراج وتكثر الاموال وتعيش البهائم وترخص الاسعار و
ويكثر الكسب ويتسع المعاش اول آن امور محمود [illegible] عمارت و آبادانی
زمین است [illegible] عالم [illegible] در ملک آباد و [illegible]
باج و خراج [illegible]
[illegible]
و باد [illegible] اذا وجدت موضعا متى انفقت فيه عشرة
دراهم جاءني بعد سنة احد عشر درهما فلا تؤامرني فيه [illegible]
[illegible] ده درهم [illegible] انفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] انفاق [illegible] معتصم [illegible]
و انفاق [illegible]
[illegible]

اموال

امور است اگر [illegible] باج و خراج [illegible] باج و خراج [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] ده درهم انفاق [illegible]
[illegible] ده درهم [illegible]
[illegible]
[illegible] ده درهم [illegible]
[illegible] ده درهم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible] فی الغور [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]

[illegible]

معتصم و [illegible]

از [illegible] در قصه [illegible] حسن بن افشین [illegible] ترکی [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
تاریخ [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

لقد رايت عجيبا يحكي الغزال الربيبا

حکایت معتصم

الوجه منه كبدر | والقد يحكي القضيبا
فان تبادل سيفا | رأيت ليثا حريبا
وان رمى بسهام | لأن المجيد المصيبا
طبيب ما بي من الحب | فلا عدمت الطبيبا
اني هويت عجيبا | هوى اراه عجيبا

عجب بود مانند غزالی رام دو دل آرام دیدم رخی چون ماه [illegible] جان [illegible] آزاد قامتی قیامت آور داشت با این حال او ابو نبو [illegible] چون شیر [illegible] مانند ابرو [illegible] دل [illegible] در صف [illegible] صف شکن [illegible] [illegible] او [illegible] و جال [illegible] عجب طبیب درد بی درمان و [illegible] طبیب و حبیب بی نصیب [illegible] عجب [illegible] میدارم [illegible] عجب [illegible] الحق [illegible] [illegible] و فلاف آن [illegible] این شعر [illegible] [illegible] از جمله [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] در هم [illegible] [illegible] الحق [illegible] معتصم [illegible] علم [illegible] عموم [illegible] [illegible] آن قوت و قدرت [illegible] و [illegible] غریب [illegible] [illegible] این قسم شعر [illegible] در حق عجب [illegible] و عجیب [illegible] عجب [illegible] [illegible] عجب [illegible] معتصم [illegible] عجب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] از آن علم [illegible] عالم [illegible] [illegible] ان هذا الشيء عجاب

شعر معتصم

و نیز در تاریخ [illegible] این شعر را از [illegible] معتصم [illegible]

قرب النجام وعجل يا غلام | واطرح الشرع عليه واللجام
اعلم الاتراك اني خائض | لجة الموت فمن شاء اقام

[illegible] اسم [illegible] یکی از غلام [illegible] [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و معتصم عزیمت بر آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الکلام

[illegible] از بزرگان و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بن عباس [illegible] [illegible] [illegible] احمد بن خصیب [illegible] معتصم [illegible] [illegible] ملک و سلطنت [illegible] بن عباس [illegible] [illegible] [illegible] سلطنت و [illegible] [illegible] امور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] و [illegible] ملک [illegible] و سلطنت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] امور [illegible] [illegible] لازم [illegible] [illegible] در آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم بن عباس [illegible] وقت معتصم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کتاب [illegible] العباس [illegible] از معتصم [illegible] اذا انصر الهوى بطل الرأي [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسحق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اذا انصر الهوى بطل الرأي [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] معتصم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معتصم [illegible] تبلغ اذ ذاك جهدك لا در حال [illegible] [illegible] [illegible] فانه الآن تبلغ جهدك [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در کتاب عقد الفرید مسطور [illegible] ابو اسحق معتصم این شعر [illegible]

اعزز علي بان اراك عليلا | او ان يكون بك السقام نزيلا
فوددت اني مالك لسلامتي | فاعيرها لك بكرة واصيلا
فتكون تبقى سالما ابدا حتى | واكون ما قد عراك بديلا

شعر معتصم

[illegible] معتصم

شعر معتصم

هو الأخ لك تشتكي ما تشتكي وكذا الخليل إذا أحب خليلا

بر منتصر دشوار رفت [illegible] عبید [illegible] در کفتار [illegible] و الا [illegible] در علم [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در کتاب فوات الوفیات این شعر را از منتصر نقل کرده است

لم يزل بابك حتى [illegible] الفضل [illegible]
[illegible]
[illegible]

بان بابا [illegible] از
منتصر [illegible]

در تاریخ الخلفاء سیوطی است که ابو جعفر منتصر بالله از [illegible]
[illegible] اسحاق [illegible]
[illegible] منتصر [illegible]
[illegible] از ابن عباس روایت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] والشجرة
الملعونة في القرآن [illegible]
[illegible] إنما هم بنو أمية إذا ملكوا جاروا وإذا ائتمنوا خانوا
این شجره [illegible] این شجره ملعونه [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
يكون بلاؤهم على يديه [illegible]
[illegible] حدیث موضوع است [illegible]

راقم گوید

راقم حروف گوید در کتاب احوال حضرت امام محمد باقر و بعض کتب ائمه هدی صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
از منابع مختلف [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ائمه هدی صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سابقه و امارت و دیانت بزرگ کرده حجاج و زیاد بن ابیه و ابن زیاد و عمرو بن سعد و بسر بن ارطاة
و مسلم بن عقبه و دیگران این رسم فرو گذاشته بود و بخون و جان و مال و ناموس مسلمانان تجاوز و تعدی
نکرده اند و هر کسان بود در بیعت عمر بن عبد العزیز امیر المؤمنین و اولاد چه بخون آنحضرت و شیعیان تعییر کردند
تا حقوق بنی هاشم بود پاره ئی فتنه ها بتمام مال مسلمانان و باج و دهم بیک ببیت المال بو
صرف شهوات نفسانی و قصور و قلاع و سلطنت و خوشی و عشرت خود بسر بردن و حرکتی کنند
لا آداب و قبایح سلاطین گرجی که بود هیچ نکرده هر گز الا عمر بن عبد العزیز و معوية بن یزید
بکفر و فسق و غدر و خیانت و ظلم اسلاف خودشان تن نکرده اند که حق ببرد و بحق
و طلب عار آن چنان ... بگیر خودشان تعصب و لوطی بعضی را کشند ناحق فضایل علی بن
ابیطالب علیه السلام بود و دست کرده و روات احادیث در کتب خود نکرده اند و در حق عمرو بن عاص
و معوية و زیاد بن ابیه و مروان بن حکم خوارق عادت در زادگی بیان آنها آثار و کرامات بود نقل کنند
تا معوية بن ابی سفیان و مغیرة بن شعبه بود و دیگر زنان زاده و ما زاده ها نیست در تمام کتب مذکور
از ملکوت کوفه عزل کرد و جز معوية دانسته مغیره در ترتیب ارمن بیرون کشید و عمرو
مشغول نمیشد دیگر با آنکه امارت کوفه داد و جز مکوفه بازگشت همه این کشته در دیار او و در کتب
وضعت رجال معوية في عمرو بن عاص لا ازال فيها الى يوم القيمة بر معوية سعد در رکاب جرمین
غرق و کمهرنی بر خلافت رشد و صلاح نیامده تا نیست در این دیار هیچ بر بنی عباس در خلافت عهد
یزید پلید این بیعت و لوث فاحش و خواب آخر بود از این حج آنان که و حسین کربلا بود تا رسیده بود
معوية شده این جایعه خلفا بسر و داد و چه ایشان برادر اهل الاسلام نیست کلید هیچ همه کرد
و اگر آنها کار از معوية و نفره زمانه قاسم بتصدیق نبوت سر کشید و این حرفها بود هم
سوط در تاریخ الخلفاء میر نویسد که معوية بوضع احادیث مجعوله امر کرد تا آنکه سوط هم نویسد
که یزید بن معوية در بعد از واقعه کربلا از نبی اهل مدینه با داخل شد و در کتب این بود از
انات اولاد و هم زوجات معوية و دختره در جماعتی که تجاوز کرده اند به نام آنها و گرد آب نجویو
و نماز هم کرده اند دیار الکعبه و سقف کعبه و در قرآن آتش زدند که بعد علیه السلام بود در آن
سقف کار کرده نشد بعضی بعد از سوط در دنیا و معوية هم نویسد سعید بن ابی هلال از سفینه
که سید بن ابی و نشسته هم قرار خلافت در ایام مسعود تعیین کند تا آرزو کردی در دنیا بگویند و انتم خلیفه
بیشتر در دیار آن از شیرین ملوک باشند و اول دیگر بیابد که شید ابا الحسن معوية

که سیوطی از ابراهیم بن سوید ارمنی روایت کرده که گفت باحمد بن حنبل گفتم خلفاء کدام کسی باشد
گفت ابوبکر و عمر و عثمان و علی گفتم پس معویه چگونه گفت در زمان علی علیه السلام بحکمی از آنکه
که بعد از آن کسی نیست در اداره نیست سر حرکت خلافت معویه و دیانت بنی فرزند حوزه نوشته ام
معوية در حال خلافت کمتر نبوده فلا رضا معوية الا الکلبیة تعادی الکلاب و ما ابنه الا الصغیر
امه معوية خوب کسی نیست با بزرگان زوده بزرگ و دانسته جز تصغیر این نسبت دهد بنظر این است
تا از این خبر و خبر بیگانه گفته اند عجب این است و سیوطی در تاریخ الخلفاء از خلاف خلفاء راشدین
و خلفاء امیر المؤمنین علیه السلام و احوال ایشان و اخلاق و مثالب و مفاسد ایشان در دنیا و آنها
شرح داده اند هیچ و صواب و خطا و فضل که بدو بود نکرده در شرح معویه تصدیق نموده
و موضوع بیان آرد و حال آنکه اختلاف روات در حق خود کرده اند از این خبر غلط است تعجب
و نیز حدیث دیگر از معتصم در باب حجاج آورده که مسند ابن عباس نوشته که از این رو نوشته
بیان با طلا آنهم از معتصم
و در زمان خود حق نشسته بودند
خامه در مروج الذهب مسعودی در بعضی کتب دیگر نوشته اند که فضل بن مروان و احمد بن عمار وزراء
پس محمد بن عبد الملک زیات بوزارت معتصم بود و احمد بن ابی داود و محمد بن عبد الملک ... زنان فیروز
معتصم در وزارت او باقی بود و قضاء ابن ابی داود که برای ماست در امور معتصم و ادارات و ...
مملکت غلبه کرد و معتصم بیرون از راه او
فضل بن مروان سوال شد که وزیر فضل بن عقد
الفرید که معتصم و عقد مرتب نشد و از آنکه محمد بن حماد و غیره از در نقش بود
در کتب و دیگر بعضی کتب نوشته که ابو الفضل نصر بن مروان کمال عقل و بزرگی بود
در زمان جلوس معتصم دعوت کردن او معتصم بود بسیار و توقف کرد در مرام معتصم در بلاد
و در باب فضول سابقه کرد و از تعریف دارنده ...ه در ذکر معتصم مشکوة الادب احوال آنها وزیر
خاصه و بر عامل شد و اقبال در بار آن که هر بار معتصم بغداد آمد مسعودی در آن ماه
معتصم در بلاد روم و بعد الاجرام معتصم این حسن فرصت بود که وزیر بود تا آنجا نهضت دار الخلافه روم
رفتن شد و معتصم در فرصت او بغداد آمد و بر بر خلاف خواسته وزیر ماه بودند حول
بغداد و مطابق در رشته اهل ماه انفاق ... ایستاده هم بعد امور و سایر بود در مواقع لکن
و ضعف خاطر در تمن و در بار ابن فضل بن مروان بواسطه طول فرصت بر تمام امور مملکت غلبه کرد خاطر

و داد و خبر [illegible] نیز [illegible] گشته و [illegible] الا صحبتها، در علم [illegible] لکن در [illegible]
و [illegible] و [illegible] در [illegible] کتاب [illegible] از مؤلفات او [illegible]
و [illegible] منصور [illegible] در [illegible] جعفر او [illegible]
عصر [illegible] علیه [illegible] و [illegible] وزیر الاعجم
[illegible] سلطنت [illegible] فرمان [illegible] سلطنت [illegible] و [illegible]
مروان [illegible] منصور [illegible] منصور دینار [illegible]
[illegible] البته [illegible] داد [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] وزیر [illegible]
مروان [illegible] منصور [illegible] خلیفه [illegible] نام [illegible]
[illegible] از [illegible] گذشته [illegible] از [illegible]
[illegible] وزیر [illegible]
[illegible] منصور نوشته أمّا بعد فانّ امیر المؤمنین قد قلّدك مكّة و زمزم و تراث
ابیك الاقدم و مهبط [illegible] الاكرم و ركضة جبرئیل و سقیا اسمعیل و حفر عبد المطلب
و سقایة العبّاس فعلیك بتقوى الله [illegible] و التوسعة على اهل بیته [illegible] امیر المؤمنین
منصور [illegible] در عهده [illegible] و [illegible]
[illegible] و زمزم [illegible] گذشته و [illegible] و [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] من فضل الله [illegible] الا [illegible] نعمة مقصورة علیه
و زیادة منتظرة له [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] بنیاد [illegible] در [illegible] آن [illegible]
[illegible] ملك [illegible] و تعظیم و تفخیم [illegible]

دوانیق دوانیق [illegible]

حکایت [illegible]

سطور است

سطور است [illegible] محمد بن عبد الملك زیات [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] با [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] از تو [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] خراج [illegible]
[illegible] تو [illegible] و [illegible]
[illegible] خراج آن [illegible]
و در [illegible] محمد بن عبد الملك [illegible]
[illegible] و [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] محمد بن عبد الملك
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] از آن [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible]
[illegible] قد [illegible]
[illegible] و كشفت عنهم الكروب و انا [illegible]

لَمْ يَبْقَ لَكَ نَيْلٌ لِكُلِّ مَرْغُوبٍ وَالْفَوْزُ بِكُلِّ مَطْلُوبٍ مترقی نگرد و نیست [illegible]
در ذیل عدل و انصاف قرین آسایش میدارد و غبار ظلم و اجحاف سوار از صفحهٔ [illegible]
بکمند [illegible] و هر چه از ایشان غصب کرده‌اند بجانب باز رسانند و دل ایشان را از رنج
و اندوه رسته گردانیده و این حال نیکو نشان [illegible] سالار جهان دارد [illegible] نیز تواند
مردم بهر مرغوب [illegible] و بهر مطلوب [illegible] هر کس حالت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] این کلمه [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بنقد و بجود [illegible]
[illegible] آن [illegible]
وصول [illegible] بهر که [illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible] عدل [illegible]
عادل [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] ابو جعفر محمد بن عبد الملک [illegible]
[illegible] وزیر معتصم [illegible]
معروف [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] بلیغ [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن عمار [illegible] وزیر معتصم [illegible]
[illegible] مکتوب بلفظ کلأ [illegible] معتصم [illegible] احمد [illegible] کلأ [illegible]
و احمد بن عمار [illegible] خلیفه [illegible] عالم [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الملک زیات [illegible]
معتصم [illegible] کلأ [illegible] گیاه [illegible]
[illegible] دانند و از آن [illegible] معتصم [illegible]
و او [illegible]
[illegible] او [illegible] مبسوط [illegible]

[illegible] لغت [illegible] گیاه خشک یا گیاه تر
[illegible] کلأ [illegible] الارض [illegible] که بر زمین خواه خشک و خواه تر [illegible]
گیاه تر [illegible] کلأ [illegible] عرب [illegible] گیاه [illegible]
[illegible] گیاه خشک [illegible] الحشیش [illegible] گیاه خشک
[illegible] بر زمین [illegible] و این لفظ [illegible]
[illegible] از گیاه است [illegible]
[illegible] کلأ [illegible]
[illegible] از خشک گیاه [illegible]
[illegible] ابو منصور [illegible] اللغة [illegible] اول گیاه از زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]
گیاه خشک [illegible] گیاه خشک [illegible] گیاه
[illegible] گیاه خشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عرب [illegible]
[illegible] کلأ [illegible] عرب [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو تمام طائی و ابراهیم بن عباس صولی [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
در امر وزارت مستحق [illegible] بود [illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
معتصم [illegible]

محتاج بجمیع [illegible] کفار [illegible] با رنج بر ساق [illegible] هر کس [illegible] کتاب [illegible] در انوار الربیع آمده
در روز [illegible] معتصم با طالع [illegible] غالب رسیده طالع [illegible] متراکم [illegible]
در [illegible] رسیده [illegible] غوا او [illegible] بالفارسیة و اراد بالمواضع [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] غالب رسیده [illegible] غالب [illegible]
غوا او [illegible] المواضع [illegible] لا [illegible] رسیده [illegible] صاحب انوار الربیع از
عبارت [illegible] مصحف و محرف [illegible] التصحیف [illegible]
قراءة [illegible] بر خلاف [illegible] آن [illegible] اصطلاح [illegible]
قرآن [illegible] بر دو قسم است یکی تصحیف نظم و دیگری تصحیف لفظ [illegible]
[illegible] التصحیف [illegible] قرآن [illegible] حروف [illegible] وصل حروف
منقطعه [illegible] تصحیف [illegible] آن شیخ [illegible]
در کتاب المفتاح [illegible] حسن البصری [illegible] اخرج
حسن البصری [illegible] سوال کننده [illegible]
[illegible] اخرج [illegible] عثمان بن عفان ابوذر را از مدینه [illegible] اخراج [illegible]
[illegible] قراءة قرآن [illegible] از [illegible]
قراءة [illegible] مصحف [illegible]
[illegible] این آیه شریفه [illegible]
[illegible] آیه شریفه [illegible] عذاب [illegible]
التصحیف [illegible] عذاب [illegible] استغفار ابراهیم
الا عن موعدة وعدها ایاه [illegible] التصحیف
[illegible] ومن الشجر ومما یعرشون [illegible]
[illegible] آیه شریفه بل الذین کفروا فی
عزة وشقاق [illegible] غرة [illegible]
التصحیف [illegible] انوار الربیع [illegible]

[illegible] احمد بن عمار [illegible]

[illegible] فی [illegible] وطول [illegible]

قلم تو

لم تدع فی الایام [illegible] ... [illegible] الاسماء [illegible] النوائب
ولا [illegible] ارجوه [illegible] من الدهر الا ان [illegible] النوائب

این [illegible] رغبت [illegible] مردم [illegible] این [illegible]
[illegible] و از [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] از [illegible] بجهة [illegible]
[illegible] بر از [illegible]
[illegible] از انجمله [illegible]

[illegible] لا [illegible] ... [illegible] عند [illegible] التجارب

[illegible] چند [illegible] رغبت [illegible]
[illegible] و تجربت [illegible] رغبت [illegible]
[illegible] رفیق [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]

باب ازواج و اولاد [illegible]

معتصم بالله عباسی و حالات اولاده

از [illegible] در بیان لقب معتصم بالله [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] از [illegible]
[illegible] از کتب [illegible] احمد بن معتصم [illegible]
[illegible] احمد بن معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
و یعقوب بن اسحق کندی [illegible] فیلسوف الاسلام [illegible] احمد بن معتصم
[illegible] ابو تمام [illegible] قصیده [illegible]

اقدام عمرو فی سماحة حاتم ... فی حلم احنف فی ذکاء ایاس

یعقوب کندی [illegible] ابو تمام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

اولاد معتصم

احمد بن معتصم

[illegible] ابو تمام
در مجلس احمد

نزد معتصم [illegible]

در مدح او در بعضی از کتب دیدم که او را برتر خوانده‌اند چو این شعر عکس کرده بود [illegible]

مثل ابو علی شجاع عیار با سادگی عرب حاتم

ابوتمام از کسی که بر وی ایراد کرده بود از آن قرار به گفت

لا تنكروا ضربي له من دونه مثلا شرودا في الندى والباس

فالله قد ضرب الأقل لنوره مثلا من المشكاة والنبراس

اکنون پیر بود در بحث شعر و کوشش و علم و ذکاء باری که در حیث [illegible] (رحمه الله) بر فهم الکلام نکته دانسته [illegible] [illegible] [illegible] بود بود [illegible] تشبیه و جز نکته قصیده بود بیرون این شعر در آن قصیده نبود و معلوم [illegible] یعقوب آن ایراد بر ابوتمام نمود این بیت را [illegible] در [illegible] در آن قصیده [illegible] و این گوارا [illegible] عجیب [illegible] شاعران [illegible] [illegible] [illegible] در بر [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] گوید طلب [illegible] یعقوب کندی [illegible] این قولیت [illegible] از [illegible] نخواهیم او [illegible] [illegible] [illegible] که این بوده ذهن و ذکاء [illegible] و [illegible] بوده او [illegible] از [illegible] ابوتمام در آن وقت [illegible] او و [illegible] [illegible] از [illegible] در ذیل مجلد [illegible] مشکوة الادب در ترجمه ابوتمام [illegible] [illegible] ابوتمام حبیب بن اوس [illegible] از فحول شعرا [illegible] عرب [illegible] و علما [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حاتم [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابوتمام [illegible] شعر و نظم [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] متفق بر آن شده‌اند که ابوتمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حاتم [illegible] [illegible] امیرالمؤمنین بود [illegible] [illegible] که ابوتمام [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] شعر [illegible] لا تنكروا ضربي له من دونه [illegible] [illegible] [illegible] طلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابوتمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بخواهیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابوتمام [illegible] [illegible] [illegible]

و لیکن

بزیست دارد [illegible] [illegible] از فضلای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابوبکر صولی [illegible] ابوتمام این قصیده را [illegible] احمد بن معتصم [illegible] [illegible] اقدام عمرو [illegible] ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تمام [illegible] [illegible] [illegible] آنگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قصیده را از [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از مجلس [illegible] ابو یوسف فیلسوف عرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نیست و صحیح [illegible] [illegible] [illegible] تحقیق [illegible] [illegible] [illegible] موصل [illegible] ابوبکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این قصیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احمد بن معتصم [illegible] احمد بن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فیلسوف بود [illegible] ابوتمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فیلسوف [illegible] [illegible] [illegible] ابوتمام [illegible] [illegible] [illegible] نامدار عرب و [illegible] در آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حاتم [illegible] قیس [illegible] ایاس بن معاویة قاضی [illegible] [illegible] عرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عمرو بن معدیکرب [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] عظیم در میان عرب [illegible] و حیلت روباه و حرص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دنیا [illegible] دریا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دریا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظیم [illegible] [illegible] [illegible] پیغمبران علیهم السلام [illegible] [illegible] [illegible]

تشریف نیز ... در شرع ... هیچ خبر ... این عالم ... نیست، هر که در این ... ازو ...
جز این اگر ... طب ... نمی‌توانم ... جا ... فیها، الاعین رأت ولا اذن
سمعت ولا خطر علی قلب بشر ... اگر این فیلسوف ... معلوم ... از او ...

باب ۱۴ خلافت معتصم

بشرح خلیفه؛ بعض اطبای زمان

از بیست ... اگر ... احمد ... داده ... طبیب معتصم در مجلس معتصم مذکور ... در کتاب
... تاریخ الدول مسطور است ... سلمویه در صنعت طب عالم و در زمان خود در
فضل ... مرد ... معتصم خلیفه ... او ... و با آن حکمت و
عظمت ... بالنسبه ... و ... بار ... اجزا از ... کدام
کس رجوع کنم و معالجه ... طبیب ... صلاحیت ... علیک بهذا الفضل ...
... سلمویه ... و معالجه ... در ... و ... جز ...
... صفت ... فقد اتقه افلاطون ... گفت ... که ...
بر معتصم ... سلمویه ... و ... و ...
... معتصم در آن روز ... سلمویه ...
... از ... طعام ... جنازه او ... برای ...
... بر مذهب ... طریقه ... ازو ... جماعه ... معتصم
برای ... سلمویه ... معتصم ... و ...
پس از ... معتصم ... خواست ... علی
آنکه معتصم ... قبل از آنکه ... خود ... کند ... داد و
جز آنکه ... و ... که ... و ... کار ...
تا ... بزرگان ... و این قضیه ... سلمویه ... که ...
... مشغول ... و ... در ... کار ... داد
در این وقت ... و ... مشغول ... از ... در میان آمد ...
... از مردم ... طلب ... او ... دیگر ...
... از ... که ... از آن ... آورد ...

صیادله

صیادله ... از ... اند ... بود ... شده ... از آن جماعه
... بعضی ... آن ... در ... از ... گرفته و از
... و ... که ... و ... دیگر ... جماعه
صیادله ... از ... هر کس ... آن ... و آن ... و
... در ... آن ... دیگران ... از ...
... صدق ... و دعوی ... بود ... که ... و ...

باب ۱۴ خلافت ...

معتصم؛ بعض سواران ...

در جلد سوم اغانی مسطور است ... بن ... ممالک ... باقی
... در آن ... معتصم ... که ... در ... آن
... راه ... شدن از ... واثق ... ازو ...
... پدر ... ابو العتاهیه ... بجد ...

الموت بین الخلق مشترک لا سوقة یبقی ولا ملک
ما ضر اصحاب القلیل وما اغنی عن الاملاک ما ملکوا

... که در ... زن ... عیار ... و ... ارباب ...
در جمع مخلوق ... در اغانی ... ازو ... ازو ...
و ... از ... و صغیر ... از ... که ... خوب ...
در جلد نهم اغانی ... معتصم ... ابراهیم ... در ...
... و ... در ... که ... در ... جلد و
... و الفرقه ... از ... که ... لفظ ... در
آن دارد ابراهیم ... در ... که ... بیاید ...
... که ... ابو ... بر ... کرد ...
... از ... ابراهیم ...
او ... در این ... ابراهیم ...
در ... آن ... صعود ... از شعر ...

حیاکما الله خلیلیّا — إن میتاً کنت وإن حیّا
إن قلتما خیراً فأهلٌ له — أو قلتما غیّاً فلا غیّا

[illegible]

بامر معتصم شعرادن [illegible]

إنّ المکارم والمعروف أودیة — أحلّک الله منها حیث تجتمع
من لم یکن بأمین الله معتصماً — فلیس بالصلوات الخمس ینتفع
إن أخلف القطر لم تخلف مخایله — أو ضاق أمر ذکرناه فیتّسع

[illegible]

ثلاثة تشرق الدنیا ببهجتها — شمس الضحی وأبو إسحاق والقمر
یحکی أفاعیله فی کل نائبة — اللیث والغیث والصمصامة الذکر

[illegible]

حکایت معتصم با ابو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هل إلی أن تنام عینی سبیل — إنّ عهدی بالنوم عهد طویل

[illegible]

أنا محزون فاسلم أیها اللیل — وإنی بلیت [illegible] اللیل

[illegible]

و به اول و دوم که طلب و خوف و امید است از آن اشارت نکرده تا هر سامع بدان [illegible] و ذکر آن [illegible]
[illegible] تا [illegible] که [illegible] و ابتدای [illegible] و نهایت [illegible] صاحب لواء و مقدم

شعراء امرء القیس بن حجر کندی است آنجا که این شعر گوید

الا انعم صباحا ایها الطلل البالی ‌‌ ‌ وهل ینعمن من کان فی العصر الخالی

وهل ینعمن الا سعید مخلد ‌ ‌ ‌ قلیل الهموم ما یبیت باوجال

وهل ینعمن من کان احدث عهده ‌ ‌ ‌ ثلثین شهرا فی ثلاثة احوال

الا انعم [illegible] در وقت صبح [illegible] و لا تنعم [illegible] در روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در مدح معتصم ابن عباس گفته است

وقد طوی الشوق فی احشائنا بقر ‌ ‌ ‌ عین طویتهن فی احشائها الکلل

یخزی بکاها الغمام فی مآثرها ‌ ‌ ‌ وتفضح الکحل فی اجفانها الکحل

تکاد تنتقل الارواح لو ترکت ‌ ‌ ‌ من الجسوم الیها حین تنتقل

طلت وما هر [illegible] ‌ ‌ ‌ طلت دیار هذا ایاکة الهمل

هانت علی [illegible] ‌ ‌ ‌ حتی المنازل والاحداج والابل

مرکب [illegible] و [illegible]

بالقائم الثامن المستخلف اطلات ‌ ‌ ‌ قواعد الملک ممتدا لها الطول

[illegible] در دیوان شعراء و اساتید
[illegible] ابو تمام حبیب طائی [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دو مقام

دو مقام [illegible] در حق [illegible] گفته [illegible]

ما کان لولا فخر عزة حیدر ‌ ‌ ‌ لیکون فی الاسلام عام فخار

هذا الرسول وکان صفوة ربه ‌ ‌ ‌ من غیر باد فی الانام وقار

قد خص من اهل النفاق عصابة ‌ ‌ ‌ وهم اشد اذی من الکفار

واختار من سعد لعین بنی ابی ‌ ‌ ‌ سبع لعمر الله غیر خیار

حتی استضاء بشعلة السراج التی ‌ ‌ ‌ رفعت له سترا من الاستار

و از آن [illegible] در این قصیده [illegible] گفته [illegible]

والهاشمون مستقلة ظعنهم ‌ ‌ ‌ من کربلاء باثقل الاوزار

فشفاهم المختار منه ولم یکن ‌ ‌ ‌ فی دینه المختار بالمختار

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و هوا را به مح و [illegible] افتخارا و جبارا و عطا [illegible] و فسق و فجور و ظلم [illegible] رشد بود
[illegible] سبب این لعن و تعظیم [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] رسید و در [illegible] مجلس [illegible] بطور [illegible]
[illegible] از [illegible] تمجید و تحمید او [illegible]
و رطوبت طعن او [illegible] و تعظیم [illegible]
[illegible] سلیمان بن عبد الملک [illegible]
او [illegible] خطبه [illegible] حجاج بن یوسف [illegible]
[illegible] سلیمان بن عبد الملک خلیفه [illegible] حجاج
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و در اوایل بود [illegible] ذکر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
طاهرین علیهم [illegible]
سلاطین [illegible]
[illegible]
[illegible] تشیع [illegible]
[illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]
آنحضرت صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] معویه [illegible]
[illegible]
[illegible]

به خط فالق قجار ترجیح داشته در رفتار فالق بود و در خط ایشان کمتر پیشرفته دیده هر گز در زمان طلوع سلطنت
مغول خاندان خلفای بنی عباس بود باقی نماند و هم چنین در آغاز سلطنت هر طایفه از دیان
سلاطین سابق بود بر جمیع امر تخت نشین نادرشاه قجار و دیگر سلاطین آنها را رفتار خاندان [illegible]
صفویه از بیخ و بن برکنده و جوان زاده های صفویه کشته شده گردید طلوع سلاطین زندیه هم
متلاشی خاندان قجاریه و در ظهور سلطنت سلاطین قاجاریه فتحعلی شاه یکی کوشش داد با
دیان زندیه شده گردید شاهان قاجار و جانشین آنان [illegible] آقا محمد شاه قاجار بود [illegible] آن جمله
فتوحات [illegible] در وقت سلطنت [illegible] و دیگر خاقان [illegible] مغفور [illegible] راه
[illegible] ذوالقرنین [illegible] سوء خورشید [illegible] سلاطین قاجار
[illegible] دوله و ملت بود [illegible] قوه [illegible]
[illegible] عوام و دنیا [illegible] بود [illegible]
[illegible] تمدن و ترقی و تمدن در آورده و مشروطه بگردانند و مانند سایر دول مشروطه دارا گردید
[illegible] عدل و مساوات [illegible] مردم دنیا خواه
دنیا [illegible] این عنوان [illegible] خود [illegible] مشروطه
[illegible] عنوان هم حقیقه [illegible] عدل و مساوات [illegible] ظلم [illegible]
و مساوات [illegible] و اتفاق [illegible] بحق [illegible]
و افراد [illegible] ترقی و تمدن [illegible] عالم [illegible] آورده [illegible]
و چون [illegible] مشروطه [illegible] نفاق [illegible] قلوب خلق
آفاق [illegible] دولت [illegible] ضعیف و زوال
و [illegible] و نقوب [illegible] مردم [illegible] تجربه
و [illegible] از امور ملک [illegible] مردم [illegible] عاقل [illegible]
[illegible] دولت [illegible] خارجه [illegible]
[illegible] آن [illegible] عقلا [illegible]
[illegible] خیال [illegible]
[illegible] مشروطه [illegible] صلوات [illegible]

[illegible]

و [illegible] ایران [illegible] آیات [illegible] فقال [illegible]
[illegible] مجلس شورا [illegible] مردم [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حضرت حجة الاسلام
[illegible] میرزا سید محمد طباطبائی [illegible] مجتهد [illegible]
مغفور [illegible] سید عبدالله بهبهانی طاب ثراه [illegible] مشروطه و محبوب
القلوب ملت و دولت [illegible] مجلس شورای [illegible] و [illegible]
و حجة الاسلام و ثقة الانام [illegible] و آقا [illegible] مشروطه [illegible]
و مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عنوان مشروطه [illegible]
[illegible] مشروطه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] ملت [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] مجلس شورا [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

رغبت دیدم به دخانیات بجای حبس فرار و با اقرار کرده و با نه بیانی دولت مشروطه و دولت
محبت پیشه با دولت ناقصه داشتم از به [illegible] عصر [illegible] با [illegible] مردم از
خندق [illegible] حال انقلاب است در کالسکه [illegible] ملتی [illegible] دولت
[illegible] در عنوان مشروطه سکوت [illegible] خوشحوی [illegible] و خیابان دولتیه و
[illegible] در اطراف کالسکه [illegible] پوشان و
[illegible] آثار و [illegible] اعوان دولت مخفی [illegible] و محافظه [illegible]
کالسکه در [illegible] در این جا [illegible] اللهم لا [illegible]
[illegible] دست خانه و سواران در اطراف کالسکه [illegible]
[illegible] و [illegible] بود در [illegible] کالسکه در [illegible] بجرم [illegible]
[illegible] مجبور [illegible] در این جا [illegible] خود بود [illegible]
[illegible] و [illegible] لازم [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] المرحوم ابو الفتح [illegible] مرحوم [illegible] میرزا
[illegible] آذربایجان و سادات [illegible]
[illegible] خود [illegible] مشروطه
[illegible] المرحوم [illegible] مستبد و مخالف مشروطه نخواهند [illegible]
سلطنت [illegible] مستبد [illegible]
[illegible] جلالت [illegible] خاطر [illegible] از دربار
[illegible] خود [illegible] از [illegible]
عجب [illegible] در زمان [illegible] سلطنت [illegible] دولت و فواید [illegible]
[illegible] از طرف [illegible]
[illegible] با مشروطه [illegible] مشروطه طلب [illegible] و مشروطه طلبان [illegible]
[illegible] کار [illegible] در این [illegible]
[illegible] مشروطه خواه [illegible] مسلمان [illegible] دولت و ملت [illegible]
[illegible] مستبد و مشروطه [illegible] نخواهند [illegible]

ولا از دولت برادر [illegible] اگر کیفیت [illegible] مخفی [illegible] مستبد نخواهند [illegible]
مردم عاقل [illegible] سلطنت مشروطه از مستقله قوی تر و با ثروت تر و نفوذ تر است
البته اگر کسی [illegible] خواه دولت [illegible] دولت مشروطه [illegible]
و در [illegible] بازار [illegible] مردم [illegible] قوانین [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] مشروطه ملت و دولت [illegible]
[illegible] حالت [illegible] هر نوع [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] ملت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] در این زمان [illegible] عنوان مشروطه [illegible]
[illegible] اصالت [illegible] سلطنت و دولت [illegible]
سلطنت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] اتحاد [illegible]
[illegible] عنوان [illegible] مشروطه خواه [illegible] ملاحظه [illegible]
و دفتر [illegible] و ایالت [illegible] عنوان [illegible]
[illegible] مشروطه خواه و وطن [illegible] عنوان [illegible]
در تمام مملکت [illegible] دولت مشروطه و ضعف [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] بالفطره [illegible]
[illegible] حالت [illegible] ولایت [illegible]
سابق [illegible] موافقت [illegible] فراهم شد و هر وقت [illegible]
[illegible] مستبد [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] و حال [illegible] مشغولیت [illegible]
[illegible] اراده [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] سابق [illegible]
مخالفت با مشروطه [illegible] مشروطه [illegible]
موافقت [illegible] ظلم [illegible] مشروطه [illegible]

واگر احتمال بدهد از مشروطه یعنی نظم در میان دولت و ملت پدید آید بجمله از [illegible] مشروطه طلب
معروف [illegible] مشروطه و مشروعه [illegible] مشروطه فقط [illegible] مشروطه [illegible] اگر [illegible] بود [illegible] دانشمند آن
بنده لکن [illegible] نیز هم هست در دستگاه شاهنشاه اسلام پناه و در بار دولت و دار [illegible] دیگر [illegible] حقوق
امور و شغل [illegible] در ترتیب و تکلیف این امر با چند نفر از وزرای اول
و وزرای عظام مسلک [illegible] وجود در تقویت سلطنت مشروطه در [illegible] دولت و ملت [illegible]
[illegible] آنکه بنده [illegible] از فرط [illegible] سوء ظن [illegible]
[illegible] سوء ظن [illegible] مردمان [illegible] مشروطه [illegible]
مشروطه [illegible] مردم [illegible] دستگاه [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] سوء ظن [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] نفر از اعیان دولت [illegible]
مخالفت [illegible] دولت [illegible] از اعیان دولت [illegible]
نفر از اعیان مجلس [illegible] در میان دولت [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] مرحوم مشیر الملطنه [illegible] علماء اعلام و مرحوم [illegible]
[illegible] و [illegible] در این امر [illegible] سوء ظن [illegible]
[illegible] نفر از [illegible] محترم [illegible] غرض و طمع [illegible]
و از مجلس [illegible] نیز [illegible] نفر [illegible]
[illegible] غرض [illegible] مجلس [illegible] نفر [illegible] از [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] نفر [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
و اگر امر [illegible] دفع [illegible] از [illegible] و از [illegible]
مجلس [illegible] نفر [illegible] طرف [illegible] مجلس [illegible] از
کشف حقیقت امر در مقام [illegible] حق [illegible] بطینت [illegible]
و اسلام و [illegible] در انجام [illegible] خلاف [illegible] از [illegible]
[illegible] دفع [illegible] دولت و ملت [illegible]
در [illegible] اصلاح امور مملکت مشغول [illegible] از [illegible] طرف [illegible]

کرده [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] بطینت [illegible] لطیفه [illegible]
[illegible] و [illegible] دیگر [illegible] و [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] و [illegible] استخفاف [illegible] سلطنت [illegible] این [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اطلاع [illegible]
و [illegible] مجلس [illegible] حکم تمام [illegible] سلطنت و [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible] اطلاع [illegible] امور جمهور
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] طرفین [illegible] سوء ظن [illegible] طرف [illegible]
[illegible] فایده [illegible]
[illegible] در تمام بلاد [illegible] دولت و ملت [illegible]
[illegible] توفیق [illegible]
[illegible] از [illegible] تمام قصیده [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

السیف اصدق انباء من الکتب · فی حده الحد بین الجد واللعب [illegible]

معتصم [illegible] لقد [illegible] یا ابا تمام [illegible] ابو تمام [illegible]
از جمله [illegible] و [illegible] ابو تمام [illegible]
ابو تمام [illegible] والله [illegible] من [illegible] حتی [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ابو [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible]

[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] از معتصم خلیفه [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

گفت که شب در خدمت معتصم بخوردن شراب مشغول بودیم تا سپیده صبح بردمید چون روز شد دیگر
گفتم ای امیرالمؤمنین اگر رای امیرالمؤمنین علاقه بگیرد رخصت باید که بحمام روم و تفرج و تماشا کنم
و بتماشای هوای جدید تر و تازه بگردم گفت رخصت با تست در حال سوار شدم تا بکنار دجله
خواهم بودم فرمان داد سوار شدم و در رصافه همی گردیدم اندر شدم ناگاه جاریه چون چادر ماه
بدیدم که گفتی آفتاب تابنده از جبین او تابنده و بدر فروزنده از دیدار او تابنده است از پی او
برفتم و حیران شدم و از خیال او برست دل او و بدر دکان میوه‌فروش بایستادم و شعر چند بگفتم
بخندید و با من همچنان از دنبال او چون خیال اندر رفتن برفتم تا چون غزال رمیده بمنزل او رسید
و در منزل شد بمن براند چون از آن چشم بد دور بروی او چیزی بنماند از آن آفت بیهوش
شدم پس ابن العاص که ... گفتم ای فاضل من بدنبال تو از آن رو که
بنده از آنکه باز گوید بجای که بنده و تعلقات ... فی عقب باشم و او در جلو
راه سپرد و از آن پس اگر با او بود و بسوی ... بنشستم ... تر
برگرد و از آن پس بسرای بزرگ اندر شد و من بر در آن نشستم و خرد و هوش از سر برده
بودم و همچنان حاضر در آفتاب در آن ماه آن سیلاب دیدم اندر پس کرم و هوای گرم
افروز بود چند بر پای در ... و خورشید ... آن جفت برهم چادر را ...
... دیگر بر در آن ... دخول یافته ... در او ... دکان ...
... بود ... که آنگاه طعام بیاوردند و بخوردیم و ... بنشستیم ... از آن
... منزل ... ما ... با رفقا ... آن ... کرد خانه
عنبر بود که صاحب خانه با جاریه بو بخوابد و بدر رفت آمد و با آن جاریه نبود با من سخن
آنکه من ملت بگرد و از پیش او فر ... با سرو ... داشت و در دیوان آن
... آن ... نو بنیاد و خود ... دختران آن هوس
جان افزا و غنا ... را شراب بنوشیدند و عیش و طرب ... و آن جاریه در آن حال ساز و نواز
... که ... اندر بود ... نواختیم بایستیم ... آن
گفتند این هوس از ضعف کدام ... بجهت آنکه ... از ... و آنگاه عاشق ... است که
خدا ... که ... گفتم ای جاریه دست ... بکلی ... عود ... از آن
ایقاعی ... در آن بود نواز ... آغاز کرد ... از ... مانند ... هوس و شعر جاریه بود

فرمود

فتن کم ... خوران از آن کوته هوس و ساز بجو ... چند درم ... از ... خوشه
عصر ... هوس ... و باقی ... نوازش عجب ... از آن هوس ... و
... و ... در این ... از ... بعضی از آنها ... برواز ...
از شده ... نیکی گفتم عاشق ... گفتند ... از قطعات ... بود
گفتم ... طفیل شدم ... نو بود ... گفتم ... حجابه ... اشاره ...
... میو ... بود درم ... از ... عوض ... جاریه ... واده ... از ...
بها ... آمدند ... گفتند ... که ... جاریه ... از آن عاشق ... آمد
... گفتند ... بود درم ... عاشق ... جاریه شدم
... در آنجا ... جاریه برخاسته ... راه بر گرفتم ... بر ... مواضع ...
در شام ... گفتم ... خود ... اعلام ... جاریه ... شد ...
... اعلام ... از ... جاریه ... شدم و ...
برگشتم ... معتصم رسیدم ... گفت معتصم ... و در ...
... طلب کم ... فی ... که ... بر تو ... و در ... فرمان ...
معتصم در آمدم و ... جاریه ... خلیفه ... و ... زبان
گفتم ای امیرالمؤمنین ... و ... معتصم ...
... از ... ملاقات ... کم ... بر ... آنگه ... بود ... در ...
در ... از ... موضع ... امیرالمؤمنین معتصم ...
و بعد او جاریه نواز ... معتصم در جمال و کمال و دلال ... اندر بود
و آنگاه ... خلیفه ... سخن گفتم و در ... جاریه ... نغمات ...
و ... جاریه ... معتصم ... ای الحق ... او بود
گفتم ای امیرالمؤمنین اراها تعذره بحذق و تختلف بدق ولا تخرج من شیء الا
الی احسن منه و فی صوتها قطع تنشوّر حسن فی نظم الدر علی النحور فامر لهم
و این نوازنده ... و ... از ... هوس و غنا و ...
... و ... ساز و نواز و هوس و نغمه ... فر ...
فرمود ... از آن ... در هوس ... از ... از ...

حکایت معتصم با ... جاریه

برگوی خرمن ماه است راقم حروف گوید اگر عاشق حسن نخورد گفت حسن بود بر نخورد و اگر ده [illegible]
بوده [illegible] بجمله معتصم گفت ای اسحق این صفت و وجه [illegible] از او
این جاریه و از غنا و در خواندن نیکوتر است و با سرعت تمام [illegible] گفت این [illegible]
[illegible] و اسحق بن ابراهیم موصلی گفت [illegible] معتصم را [illegible]
وقت خلوت گفته و جاریه [illegible] در مجلس [illegible] آخر نشستم که ای اسحق
این جاریه [illegible] گفتم ای امیر المؤمنین اراها تقهره بحذق و تغلبه برفق ولا
تخرج من حسن الا الی احسن فتدق فی حلقها ثم تعود [illegible] احسن من [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible] در حلق لطیف [illegible]
[illegible]
[illegible] هن غایات الامل ونفثات الدخل والشغل
الشاغل وان صفتك لو سمعها من لم يرها لفقد لبه [illegible]
این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب [illegible] اسحق

معتصم با جماعت مغنیان عصر

[illegible] ابراهیم [illegible]

هل تطمسون من السماء نجومها بأكفكم او تسترون هلالها

[illegible] جبریل بلغها النبی فقالها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

گفت [illegible] معتصم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن جعفر [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایقظ ضجیعك [illegible] علی [illegible]
فان کنت [illegible] فقد [illegible] قبل الصباح [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

حکایت علویه و معتصم

دیگر در مجلد دهم اغانی مذکور است احوال علی بن عبد الرحمن یوسف مشهور بعلویه از احمد بن حمدون عبد الله
ابن ابراهیم مسطور است که معتصم روزی از خبر زنان [illegible] در سرای علویه شدیم فاقان بن [illegible]
حضور داشت و [illegible] خورده شد و نواختن دلنواز شنیدیم و در این شعر [illegible] عمرو بن براقه
الهمدانی تغنی وذا ابن علیه بالخضاب تمنی کرد و در حجره بنو تمیم دراز
می خفته طلبید [illegible] عشعث غلام احمد بن یحیی بن معاذ [illegible] آمد [illegible]
احمد بخود است نوشته بعوار [illegible] صورت از تو شنیدم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
به تغنی [illegible] دست میدادم و [illegible] عشعث طرح کرد [illegible]

فواحسرتا لم اقض منك لبانة ولم اتمتع بالجوار وبالقرب
يقولون هذا آخر العهد منهم فقلت وهذا آخر العهد من قلبي

[illegible] در [illegible] نامه از [illegible] بعوار [illegible] شنیدم که [illegible] ابو اسحق ابراهیم بن
[illegible] این شعر بود به تغنی سرود

الا يا حمامي قصر دوران هجتما بقلبي الهوى لما تغنيتما ليا

[illegible] دست میدادم از این صورت [illegible] حسن طرح [illegible] علویه [illegible]
بخواند و [illegible] آن صورت [illegible] علم طرح کند [illegible]
علویه طرح [illegible] بهار [illegible] نمود [illegible] از دل [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] مسطور [illegible] علویه رقعه در باب [illegible] و [illegible]
معتصم [illegible] معتصم [illegible] مشغول بود و علویه آن رقعه [illegible] معتصم [illegible]
و چون معتصم [illegible] این شعر

الا انتجك ان اوقه محاجتي فاذا قرأت صحيفتي فتفهم
وعليك عهد الله ان خبرته احدا ولا الممته بتكلم

[illegible] رقعه [illegible] صاحب [illegible] تو [illegible] بخوانم و چون [illegible]
[illegible] آگاه [illegible] و [illegible] از این [illegible] آورد [illegible]
[illegible] معتصم آن رقعه [illegible] بخندید [illegible] علویه
[illegible] رقعه [illegible] از این [illegible] بود [illegible]
[illegible] این [illegible] طرف [illegible] و [illegible]

مغنیان

[illegible] تحت [illegible] تغنی [illegible]

وعليك عهد الله ان علمته اهل السيالة ان فعلت وان لم

[illegible] ابراهیم این شعر بخواند [illegible] عهد [illegible] علی [illegible]
[illegible] و [illegible] تغنیه [illegible] خمر [illegible]
[illegible] عامل [illegible] در [illegible]

كنت الي استعبي نبيذا وادلح بالموقة والحقوق
فخيرت الامير بذاك الجلد وكنت اخا لنفسي حمد ومعوق

[illegible] مردم [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] داد مشغول [illegible]
[illegible] و مخارق و علویه در حضور [illegible] تغنی [illegible]
از [illegible] علویه و مخارق [illegible] تغنی [illegible]
و علویه این شعر را تغنی نمود

واذا ما شربوها وانتشوا وهبوا كل جواد وطمر

معتصم از علویه [illegible] مخارق این شعر را تغنی کرد

يهب البيض كالظباء وجردا تحت اجلالها وعيس الركاب

معتصم از این شعر [illegible] بخندید [illegible]
[illegible] علویه [illegible]

واذا ما شربوها وانتشوا وهبوا كل بغال وحمر

[illegible] آن [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم بخندید و
[illegible] این [illegible]
اغانی مسطور است [illegible] ابراهیم [illegible] دل در [illegible]
[illegible] از [illegible] معتصم بود [illegible]
[illegible] در [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] از [illegible]

یکروز قبل از خروج جمعی در حضور معتصم بودند و بجز ایشان ... در سر خانه ... جام ... صرف و ... بود با ان ... آن ... از ... بر ... کرد ... آیه ... بود از ... انداخته ... گفتم ... بود ... بار ... این ...

تمادى القطر وانقطع السبيل … من الأرض إذ جرت السيول
على أني ركبت إليك شوقا … ووجه الأرض أودية تجول

الى آخر الابیات در حلب ... اغانی ... که ... معتصم ...
یکی از مغنیان در این شعر ... بعد از ...

وبنو العباس لا يأتون لا … وعلى ألسنهم خفت نعم
زينت أحلامهم أحسابهم … وكذاك الحلم زين للكرم

معتصم گفت ... این شعر ... که گفته ... لبید ... گفت لبید ... بن عباس ... عباس ... بن ... لبید گفته ... وبنو العوام لا يأتون لا ... آن ... بنو العباس ...
معتصم بود ... اسحاق ...
... لبید ... در ... از ...
شعر لبید بود ... بلينا وما تبلى النجوم الطوالع ... که ...
... معتصم ... بخواند ... بخواند که

بلينا وما تبلى النجوم الطوالع … وتبقى الجبال بعدنا والمصانع
وقد كنت في أكناف دار مضنة … ففارقني جار بأربد نافع

ناصر خسرو علوی ...
... روزگار ... بهار ...
...
...
...
...
...
...
چه ... معتصم ... این ابیات ...

دیگر

حکایت معتصم در ...

و ... بود ... از آن ... بقیه ... گفته

فلا جزع إن فرق الدهر بيننا … فكل امرئ يوما له الدهر فاجع
وما الناس إلا كالديار وأهلها … بها يوم حلوها وغدوا بلاقع
ويمضون أرسالا ونخلف بعدهم … كما ضم أخرى التاليات المشايع
وما المرء إلا كالشهاب وضوئه … يحور رمادا بعد إذ هو ساطع
وما المرء إلا مضمرات من التقى … وما المال إلا عاريات ودائع
أليس ورائي إن تراخت منيتي … لزوم العصا تحنى عليها الأصابع
أخبر أخبار القرون التي مضت … أدب كأني كلما قمت راكع
فأصبحت مثل السيف أخلق جفنه … تقادم عهد القين والنصل قاطع
فلا تبعدن إن المنية موعد … علينا فدان للطلوع وطالع
أعاذل ما يدريك إلا تظنيا … إذا رحل الفتيان من هو راجع
أتجزع مما أحدث الدهر بالفتى … وأي كريم لم تصبه القوارع
لعمرك ما تدري الضوارب بالحصى … ولا زاجرات الطير ما الله صانع

هر که ... از ... الفاظ ... ابوالفرج اصفهانی در ... اغانی ... محمد بن احمد ... از مغنیان ...
معتصم ...
هر کسی از ... مغنیان ... آواز ...
... آواز ...
ای امیر المؤمنین ...
... امیر المؤمنین ... معتصم ...
هر که ...
...
... آواز ... از مغنیان ...
...
معتصم ... از آن ... مغنیان ... معتصم ...

الصوت امر کرد و آن روز تو یکبره برسید که [illegible] آنه للارباب بر سبو د ی آن کو ا بک
از نواز [illegible] نخ [illegible] و با او در مقام بی رضخ مناقشه [illegible] الغرد
[illegible] دور ازو آمد و در انقطاع [illegible] و داد هاض و [illegible] حجبه ابها آما
مجبر ا وس [illegible] صحیح شود [illegible] معتصم [illegible] معود [illegible] هزار دینار در
جایزه در حق او فرمود و این شعر گفت

لعن الله من یلوم محبا ... و لحی الله من یحب فیابا
رب الفین اضمر الحب دهرا ... فعفا الله عنهما حین تابا

و این خلاء از [illegible] مردم [illegible] معتصم در آن روز مطرة بسیار بر [illegible] باخشید
و [illegible] بن [illegible] و در این صوت بود باز آورد و مطرة در عوض [illegible]
الصوت بود [illegible] و خبر او [illegible] شد [illegible] علمان [illegible] کو آنکه
مطرة تو [illegible] و [illegible] حکایت کنند که روز معتصم با جماعتی [illegible]
و [illegible] در [illegible] ظریف ظریف لطیف لطیف نیکو روی دلبر
[illegible] خلق [illegible] و [illegible] و [illegible] بود [illegible] و قولت [illegible]
عرض [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و [illegible] خالد بن یزید بن مزید
[illegible] احمد [illegible] امیر المؤمنین آن صوت [illegible] در حق خالد [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] اجابت [illegible] امیر المؤمنین
این [illegible] خلیفه [illegible] معتصم فرمود [illegible]
[illegible] این شعر برخواندم

علم الناس خالد بن یزید ... کل علم و کل بأس و جود
فتعالی الناس بعد حین یسود ... من قیام و رکوع و سجود

[illegible] خالد بن یزید [illegible] علم [illegible] و شدت و جود [illegible] بود [illegible]
[illegible] مردمان از [illegible] قیام و رکوع و سجود
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ده هزار درهم [illegible]
و [illegible] در آن کتاب [illegible] کاتب [illegible] احمد بن ابی دؤاد
[illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible] قصیده [illegible] هزار دینار [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] معتصم گفت

فاشدد بهارون الخلافة انه ... سکن لوحشتها و دار قرار
و لقد علمت بان ذلک معصم ... ما کنت تترکه بغیر سوار

واثق [illegible] ابو تمام [illegible] و امر [illegible]
[illegible] واثق [illegible] قاضی القضاة احمد بن ابی دؤاد [illegible] او [illegible]
[illegible] مردم [illegible] هزار دینار [illegible] و خلیفه [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] هزار درهم [illegible] دینار [illegible]
[illegible] هزار درهم [illegible] احمد [illegible]
[illegible] احمد بن ابی دؤاد [illegible] و در [illegible] ابن عباس
[illegible] ابو احمد بن رشید [illegible] هزار درهم [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] ابو احمد بن رشید [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] در آن کتاب مسطور است [illegible] عباس [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] واثق [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] واثق [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]

وگفت دختری اصیل بود مر کسیکه خلیفه [illegible] ولیکن [illegible] نمی پذیرم [illegible] و واثق [illegible]
ملول نمود و گفت ای معتصم [illegible] اجازت بده تا [illegible] مجلس [illegible] واثق آنکه معتصم
اجازت داد عبدالله بن [illegible] که در حضرت خلافت [illegible] آن [illegible]
معتصم [illegible] مجلس واثق برد [illegible] واثق [illegible]
و بر خلاف [illegible] واثق [illegible] آن [illegible] واثق
او [illegible] و [illegible] این [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] واثق [illegible] معتصم [illegible] عبدالله [illegible]
و [illegible] واثق [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
و [illegible] ولایت [illegible] از آن [illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
واثق [illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الملک زیات [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] ابا الوزیر [illegible]
خلیفه [illegible]

یا شادناً [illegible] فی الشعانین قتلی
یقول لی کیف اصبحت کیف یصبح مثلی

[illegible] و اگر جز این [illegible]
ابوالفرج اصفهانی در [illegible] اغانی [illegible] احمد بن [illegible]
معتصم [illegible] ولایت [illegible] معتصم [illegible]

جبرا از آن

جبرا از آن [illegible]
غایب [illegible]

هذا شبیه الحبیب اذ طلعا | غاب کما غاب ثم قد طلعا
وما اری غیره شبیهاً له | فلله بالله عنه ما صنعا
فرق بینی وبینه قدر | هو الذی کان بیننا جمعا
انل لی عودة فارقها | کما اتیا اشتهیه رجعا

معتصم [illegible] آن [illegible]
[illegible] معتصم در آن [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
و معتصم [illegible]
[illegible] محمد بن ابی احمد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

اشکو الی الله حبی لک علینا | وانی فیهم الیق الا تربینا
حبی علیا امیر المؤمنین فقد | اصبحت [illegible] لدینا
وحب خلی و [illegible] | [illegible]
و [illegible] | [illegible]
و [illegible] | [illegible]
و [illegible] | [illegible]
اتاه بالدین والدنیا [illegible] | فلم یدع لی لا دنیا ولا دینا

[illegible] ابو اسحق [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]

حکایت معتصم [illegible]

گفتا بوستان از [illegible] [illegible] کفتم [illegible] بکو [illegible]

و نیز در آن کتاب مسطور است که معتصم دعبل بن علی را [illegible] [illegible]

و دعبل [illegible] [illegible] معتصم [illegible] [illegible] [illegible]

بکی لشتات الدین مکتئب صب
وفاض بفرط الدمع من عینه غرب

وقام امام لم یکن ذا هدایة
فلیس له دین ولیس له لب

وما کانت الانباء تأتی بمثله
یملّک یوماً او تدین له العرب

ولکن کما قال الذین تتابعوا
من السلف الماضین اذ عظم الخطب

و بقیه این اشعار [illegible] معتصم [illegible] و محمد بن عبد الملک زیات وزیر او در

[illegible] قد قلت اذ غیبوه وانصرفوا [illegible] دعبل [illegible]

قد قلت اذ غیبوه وانصرفوا
فی شرّ قبر لشرّ مدفون

اذهب الی النار والعذاب فما
خلتک الا من الشیاطین

ما زلت حتی عقدت بیعة من
اضرّ بالمسلمین والدین

از محمد بن یزید [illegible] از دعبل [illegible] فی الکتب [illegible]

[illegible] دعبل [illegible] معتصم [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible] در آن کتاب مسطور است که دعبل [illegible] در آن [illegible]

[illegible] از خوف معتصم فرار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

لا تعجبی یا سلم من رجل
ضحک المشیب برأسه فبکی

حکایت معتصم [illegible]

[illegible] معتصم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در آن از محمد بن [illegible]

مسطور است [illegible] ابو جعفر احمد بن محمد [illegible]

[illegible] معتصم [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در صفحه این [illegible] طلوع آفتاب [illegible]

قد طلعت شمس علی شمسی
وطاب لی الهو مع الانس

وکنت اهوی الشمس فیما مضی
فصرت اشتاق الی الشمس

حکایت [illegible]

آفتاب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

و هم در آن کتاب [illegible] بن عبد الملک زیات [illegible] معتصم [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

عجب از آن [illegible] معتصم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] احمد بن [illegible]

[illegible] [illegible]

قد طلعت شمس علی شمسی
فبالت الوحشة بالانس

[illegible] [illegible]

قد کنت اهوی الشمس فیما مضی
فصرت اشتاق الی الشمس

در نوبت [illegible] [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

معتصم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] معتصم [illegible] معتصم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

وعیش در دره طیش و غرور و فرح و ملعب عمر را می دهند و تعشق با نان بغیه دارد و
به هر حرف خبر زبان زده وده افراد آرسته دهنه نسوان با آنها ما سوف و تعیش نغمه
وورا مر شرب خمر و ملاعبه و قمار وارد با رکه و ابنیه و قصور و عیش و سرور و تعزیه ابواب
و نهایت بیت ملاد و خونریز و ظلم را فی سبب طبع خود چاسب کرده و شوقها و مجبوبات خود و قت
نفوس محترمه حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم و اولیای خدا و عموم خلق با دام و فقر اکبر داده کار
این جمله بود که آنان که مرتبه حالت عدم ما یه و با یه دست عقاید و هم و ایمان خواص و دعا
و نیاز با هم فراوان بعد ... این جمله بود ... در فرقه ازین فرقه ... از عرض حالی دعا
و حب ریاست دنیا و ریاست که خلیفه ... و بعضی از عدم علم و عقل و شعور ما رد و اکبر ... طلم
خوش خلقی و حسن مرضی و تقرب ملک ... و بعضی از حیث شقاوت وقت و ... خوبست طلم و مادون
اللهم و ... نوان معبد داشته که تصدیق ابا ن و ادعای گفته اند بایه سو در ... ودر مرتبع از او کم
نفاق و نفاق ... با ر آورده و مطلب ... بعضی ... از ذکر شهیم و کلمه توحید و اقرار
بدولت و اطاعت احکام شریعت و منشور حضرت خاتم الانبیاء و ابرار از قرآن و عترت طاهره
ونیعوان ... فیکم الثقلین ... و ... بطور ... بخواهد نفس ... طبع خود
بر آورند و اینچنین ... تعدیات و ... خلق ... و سلاطین ظالم ... و علمای سوء ...
پدید ... شعور ... مراد ... مسلمان امین خدا ... از ...
آن ... را ... گشته که ... حرمت ... و اختیار ... شدند
شریعت ... و ... تعدی ... و دیگر ... الله ...
و تعدی ... و وزراء ... ملکوت ... مستقله ... وزیر ...
... نفوس ... و اموال مسلمانان ... در ... ملکوت ...
... روزگار ... سلطنت ...
آفرا ... و علمای ابرار ... ائمه اطهار ... عرب ... اهل بیت ...
رسالت و ... شریعت ... طریقت ...
شدند و ... شریعت ... احکام ... شدند ...
شان ... ظلم ... نفسانیه ...
سلطه ... ابرار ... اولیاء ... و ... ما ...

مرکب را ابوار ... دنیا ... عجب ... این ... وحشی تر ... ایران ... سلطه ...
خفیف العقل ... جلالت ... علم ...
خمسه ... قرائین و ودایع سید المرسلین ... را ... مسلمین و
کرده ... اضرار ... فالعدل ...
بیان ... و مردمان ... ظلم و عناد ...
بعد ... روزگار ... ازال فالاقتدار و علما و ...
مردم ... خواهش ... دنیا ... خلق ...
خواهند ... آیات قرآن ... وقطور ... حقیقت
... صلوات الله علیهم ...
داشته ...
و ... مردم ... مسلمان ... اعتبار ...
... میرزا احمد ...
...
...
...
در ...
و ... آغاز ...
...
طرح ...
...
...
...
...
اشتق بلیلی وهی غیر بجنبه — وتجل لیلی با الهوی و أجود

کلمات ابوالبیان و مقصد ... بیدر

ابوابرهیم دراین هنگام سه و نیز کنیزکی نیکو و چیزی بخواند آنگاه باشاره اوی تغنی کرد ساقیه
بتغنی درآمد و چنان تر زد و چندان ترنم و لطافت و طرب بکار برد که در این بیت با دریغ بیستم
را ابوابرهیم در هنگام اش برخاست و خفته ای ز... ساقیه بود ابوابرهیم بوقت ... گفت
... بگریه ... [illegible] ... آنگاه ساز برکشید و دیگر بار
را تغنی درآورد و حنات دهر بخت ... حیران بشد و از آن پس بار دیگر ساقیه بتغنی
شروع کرد ... بوستان صفا و بلبل گلستان نوا چنان بخواند ... [illegible]
... بر حنات ابوابرهیم چندین برابر برافزود و چنان در هنگام آن ... مرا از
ز شدت طرب و نهایت شوق ... جامه بر تن دریدم ... [illegible]
... ابوابرهیم ... و ... بتغنی درآمد ... بتغنی
... و نهایت اعلام و ... آنگاه ... ساقیه بتغنی درآمد
و تغنی ابوابرهیم ... ابوابرهیم ... گفتم در تفوق و
تقدم ساقیه ... ابوابرهیم ... [illegible]
... مانند ... ابوابرهیم ... گفتم ...
... ابوابرهیم ... [illegible] ...
هزار درهم ... سوگند با فراوان ... [illegible]
عقوبت ... از آن ... [illegible] ...
... [illegible] ...
و ... [illegible] ...
... [illegible] ...
ساقیه نیکو ... پس از آن ... و از آن پس معتصم ... [illegible]
قصر ... معتصم ... امیرالمؤمنین ...
... جام ... [illegible] ... تازه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... از آن ... [illegible] ...

دختر ... بگوشیدیم و چشم از ... بپوشیدیم و از جام ... بنوشیدیم اما در خلیفه اثری از طرب ...
و ... در ... [illegible] ... ابوابرهیم ... [illegible]
... و چندین ... تغنی نمود ... [illegible] ... از آن پس ...
... از صفحه ... [illegible]

ما بال شمس ابی الخطاب قد غربت یا صاحبی الظن الساعة اقتربت

معتصم ... [illegible] ... ابوابرهیم ...
... ابوابرهیم ... امیرالمؤمنین ... [illegible]
... ابوابرهیم ... [illegible]
... ابوابرهیم ... [illegible]

فامر ... [illegible] ...

معتصم ... [illegible] ...
امیرالمؤمنین ... [illegible] ... ابوابرهیم
... [illegible] ...
... [illegible] ... ابوابرهیم ...

الا لیت ذات الخال تلقی من الهوی عشیر الذی القی فلم یکتم الحب

از آن ... [illegible] ...
... معتصم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... ابوابرهیم ... امیرالمؤمنین
... [illegible] ... معتصم ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... ابوابرهیم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

حکایت معتصم با ...

... از ثقات شنیدم ... [illegible] ... در دولت معتصم ...

... ابراهیم بن المهدی ... [illegible] ... ابراهیم ...

در دولت او که زمین بوسید و این شعر بخواند

ثلاث عيون من النرجس علی قائم اخضر املس

يذكرن طيب ريا الحبيب فينغص لذة المجلس

[illegible]

حکایت معتصم با شاریه

[illegible]

[illegible]

حکایت معتصم با شاریه

[illegible]

حکایت مغنی ... و جواری

منوعت ابو هیم و حکایت ... ابو محمد حسن بن یحیی ازرق طاهر کرده که در ... معتصم در طلب ... جواری ابراهیم بن مهدی ... ابراهیم بود ... و عشرت ... ضعف حال او ... معتصم ... در ... بود ... جواری معتصم ... آن ... معتصم ... ابوالقاسم ... ازرق طاهر ... معتصم ... ازرق ... در آن ... در مجلد ششم اغانی در ذیل اخبار ...

ضاح قد لمت ظالماً | فانظري ان كنت لائما
هل ترى مثل ظبية | قلدوها التمائما

این ... ابو ... صوت ... عرب ... در این شعر ... و این ... معتصم ... در ... آمده ... و عرب ... آنکه ... جواری معتصم ... در ذیل ... اخبار ... معتصم ... در ... کتاب ...

هلا سألت تلذذ المشتاق | ومننت قبل فراقه بتلاق
ان الرقيب ليستريبك تنفسا | صعدا اليك وظاهر الاقلاق
ولئن اربت لقد نظرت بمقلة | عبرى عليك سخينة الاماق
نفسي الفداء لخائف مترقب | جعل الوداع اشارة بعناق
اذ لا جواب لمفحم متحير | الا الدموع تصان بالاطراق

... این شعر ...

اخبار معتصم ...

خير الوفود مبشر بخلافة | خصت ببهجتها ابا اسحاق
وافته في الشهر الحرام سليمة | من كل مشكلة وكل شقاق
اعطته صفقتها الضمائر طاعة | قبل الاكف باوكد الميثاق
سكن الانام الى امام سلامة | عف الضمير مهذب الاخلاق
فحمى رعيته ودافع دونها | واجار مملقها من الاملاق

و ... قصیده ... معتصم ... و ... معتصم ... جواهر ... آن جواهر ... در ... آن ... قصیده ... معتصم ... قصیده از ... معتصم ...

ودعا الخيول الاعاجم ... | تختال بين اجرة ودقاق
يحملن كل اشم ... | ليث ... الاشفاق
حتى اذا ... | والموت من ... وتواق
هوت ... | ... منظر ورواق
ثم استكانت ... | ذلا ... بخناق
هربت ... | لم يبق ... الارماق

... قصیده ... معتصم ... و ... این قصیده ... در زمان ... زمین ... و ... معتصم ... جواهر ... از ... زیور ... در ...

وشاطر تا بمرد وفته به سنگفاه شود ابو دلف بنويسد در برزان و بهر شهر تا پایان ازمنه و
انجام سا عاسم پیشه بروتا زه وبلند مقام وبلند اندازه روح در دان وجهان سرفراز
و مجلس و محفل شان و ممدوح دستگاه بود و رونق بخشد ترحم نمود نام ابو بنیع یادگار شاه
در بحر قصه اینکه بر شد ... وجه هر یکی از خزانه جلیله و نایله و غلبه و ثروت واحد
وحیثیت معتصم هر فن نسق و پیشه ادبو د فانوان ادیبو شدان و شرز و هر اندازه او
وقلاّ در کیفیات و کمالات آن تعریف یاد بوا معتصم از سنگفاه ابیات و بر حسب لفظ بود مقول
فی حیث اللفظ وبطرار نام برده ابوادبود ... آله نمود و بو بهر یا اذا ال
ونقلب ... در لا ازال ذاتب بو بردا آن ... هر بر حضرت دو حسب ذنبی کرده بگردد
وانجا بر وبر اذا پیشه جزء صاحب ... و بیگری ... نمو اکنز تم لا الفکم
... معتصم در ... دستگیر بخشد ... بودا بر ...
عقبی بر ... سطور ... نمو ... در قریب ... بی آب
بو بر خشم ... ادبیه ... بود ...

غضب الامام اشد من ادبه ... وقد استجرت وعذت من غضبه
اصبحت معتصما بمعتصم ... اثنى الاله عليه في كتبه
لا والذي لم يبق لي سببا ... ارجو النجاة به سوى سببه
ما لي شفيع غير حرمته ... ولكل من اشفى على عطبه

ترکیب ... معتصم اثر ... واثق ... بمثل هذا الکلام
تستعطف الکرام ... مثال این کلمه ... بو بسطونه و ... واین ... جز این جنبه
... بن ضحاک ... ابا به ... که ... درد ... زاید
واثق ... حیث ... بوبخشد واز ... معتصم ... شنوف
و ... رنه ... درآن کتاب ... ابو ... ضحاک ... عمر
... علی بن ضحاک و عمرو بن بانه نزد ابن شقوف ... شده داد
... ابن شقوف بود ... نجم ... معبود
... وعمرو بن بانه ... او
... ابن شقوف ...

طعام فارغ

فارغ ... عمرو بن بانه ... نجم ... حنین ...

وأبا بني نجم لعزته ... قلت لما اذ خلوت بكنتما
تحب بالله من يخصك بالود فما قال لا ولا نعما

عمرو ... واسحاق موصلی ... عمرو ...
... عشاق ...
... اسحاق ... عمرو ...
... ابن شقوف ... اسحاق موصلی ...
... ابن شقوف ...

يا ابن شقوف اما علمت بما ... قد صار في الناس كلهم علما
وعدت عمرا وافيت ليلته ... فلم اها يتقي كما زعما
حتى اذا الطلاء الكيس ... سرى دبيبا فخامر الجذما
ثم لم يرض ان يضاجعهم ... سرا ولكن ابدى الذي كتما
ثم تغنى لفرط صبوته ... صوتا شفا من غليله السقما
وابا بني نجم لعزته ... قلت اذ خلوت بكنتما
تحب بالله من يخصك بالود فما قال لا ولا نعما

... ابن شقوف ... نجم بود ...
مردم ... عمرو بن بانه ...
... عمرو ...
... اسحاق ... ابن شقوف ...
... عمرو بن بانه ...

ومی را الیه گوئیند و در معرض [illegible] اسحق در آوردند و ابن شغوف [illegible] زنده بود با وجود ملاقات نمود و [illegible]
و در این [illegible] معتصم تعرض [illegible] و معتصم از آن دو [illegible] پرسید و اسحق [illegible]
هم بخندید و [illegible] و هر دو سه بر دسته بزد و آن [illegible] بود و [illegible] بعاده [illegible]
بود و ابن شغوف [illegible] بود از [illegible] و در [illegible] برد [illegible] است [illegible]
و هم در آن کتاب از [illegible] مسطور است که [illegible] محمد بن عمرو [illegible] معتصم [illegible]
و معتصم [illegible] با آن [illegible] معتصم [illegible]
داشت و از انجام امر [illegible] از این امر [illegible] حال از آن [illegible]
[illegible] که [illegible] در این [illegible] و علوبه [illegible]
و خلد [illegible] از [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] محمد بن عمرو [illegible] و معتصم [illegible] از [illegible]
[illegible] با ورد [illegible] این شعر [illegible]

انفسح عن تعب الحزن باقتراب من السكن
ودع بكر طرفك في وجه الحسن
ان فيه شفاء صدرك من لاعج الحزن

[illegible] از [illegible] و [illegible] دیدار [illegible] دیدار [illegible]
[illegible] و [illegible] شفا [illegible]
از [illegible]
[illegible] معتصم این شعر [illegible] دینار [illegible]
دینار [illegible] محمد [illegible] دینار [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] و علوبه [illegible]
و در این ابیات [illegible] علی الموالی [illegible] و معتصم [illegible]
شد [illegible] و هم در آن کتاب مسطور است که
[illegible] محمد بن حارث [illegible]
[illegible]
[illegible]

غفلة او بو

غفلة او بو [illegible] و از [illegible]
[illegible] و [illegible]
و معتصم صبوح [illegible] از [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
و چون نوبت [illegible] بجهه [illegible]
[illegible]
[illegible] و این شعر [illegible]

حبّ ابي جعفر للغبوق — كحبّ ابي حاتم مقبلا
فلذاك يعذر في خلقه — وحقك يشغال من ان تقتلا
واشبه شيء باخلاقه — ضراط [illegible] في الملا

و هم در آن کتاب [illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]

يا امين الله لا خط لي — ولقد افردت صحبي بخطط
انا في دهياء من سطوة — تحمل الشيخ على كل غلط
صعبة المسلك يرتاع لها — كل من صعد فيها وهبط
يوم منك كما تولاهم — عرصة تبسط طرفي ما انبسط
ابتغي فيها الغنى [illegible] — ويعيني [illegible] فرط
لم يزل [illegible] سكني — فاعتق لي عادة التقرب فقط
كل من [illegible] منبسط — ولمن ابعد خزي وسخط

و در این اشعار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]

در اقطاع او مقرر داشت و نیز پنجاه هزار دینار از خزانه برای نفقه و مخارج او اخراج بود و علی دعبو
دیگر در مجلد پنجم اغانی دو دلیل [illegible] تمیم [illegible] از عبادی [illegible] مسطور است [illegible] تمیم با فرزند
معتصم [illegible] احمد بغداد آمد در طلب [illegible] و به تمیز [illegible] این شعر را خواند

هل لسعد لبکاء بعبرة او دماء   و ذا لفقد خلیل لساته بجاء

این شعر بوم راد [illegible] در مرثیه [illegible] گفته است [illegible] معتصم
[illegible] به شعر [illegible] و نیز در شعر [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] این شعر [illegible]
[illegible] و در این شعر [illegible] داوم

اولئک قومی بعد عزّ و نعمة   تفانوا و الا اذرف العین اکمد

[illegible] و زوال [illegible] و [illegible] و در این [illegible]
[illegible]

لا تأمن الموت فی حل و فی حرم   ان المنایا تغشی کل انسان
واسلک طریقک هونا غیر مکترث   فسوف یأتیک ما یمنی لک المانی

این شعر [illegible] و زوال نعمت و مرگ [illegible] و فی حل و الحرم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] بوده [illegible] تواند
[illegible] غم و حزن [illegible] در دل داری [illegible]
[illegible] در مرثیه [illegible] گفته [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] و آن شعر [illegible] در مراثی [illegible] گفته لند
[illegible] در این مجلد از ابو [illegible] روایت [illegible] و ابراهیم بن [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] و این قول [illegible]
[illegible] در حجره [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] غوغا [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] بجلیقه [illegible]

بدایت [illegible] دو هم در آن مجلد [illegible] احمد بن ابی دؤاد قاضی
در ایام خلفاء [illegible] معتصم [illegible] احمد [illegible] ابودلف قاسم بن عیسی [illegible]
احمد [illegible] احمد [illegible] ابودلف [illegible] معتصم احمد بن
ابی دؤاد [illegible] ابودلف [illegible] ابودلف [illegible]
[illegible] اغانی [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] احمد ابودلف [illegible]
[illegible]
[illegible] ابودلف [illegible]
احمد [illegible]
و دیگر در مجلد هشتم اغانی مسطور است [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible] امیرالمومنین معتصم

یبلغ منک فی خیر فخم و مخاطب امرأ غیر ذی فهم

[illegible] امیرالمومنین [illegible]
[illegible]

[illegible] و انت تجری امرک علی الارجح فالارجح
والارجح فالارجح [illegible]
[illegible] لا تشتمل بنقصان و لا تمیل [illegible]
[illegible] الحمد لله الذی اکرمن مستحاقة
اللفظ ما دل علی رجوعه الی صناعته من التجارة [illegible] ربح السلع و رجحان المیزان و نقصان
الکیل والخسران من رأس المال [illegible] امیرالمومنین
[illegible]
الفاظ [illegible] و کلامه [illegible]
[illegible] ما انتصف الاکمال
[illegible] محمد [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]

داولو منکوب و مخذول کوکب طالع قدر هر تقارب به بر تقسیم ملاحظه دقت دوران و اشخاص و اطوار
نیز دو کلیه و هر وقت مخصوص نگریم توان گفت که در مقام معارضه بر نیاید و در بار امور نیز
بعضی متوالی بوده و دانسته هر کس زور بازوی خود او نماید با نیز عوان با اسم دستان برابر شده
هر کسی سوخته و قوت طالع و نیز در سعادت است و ادراک نجوم با آنکس هم قوت نفس و بروج
فرو نمی کوکب طالع هر مرز و نقد بود در امر مخالف شود اگر در آن شکل حق او بود بر متحاذی در
دوره های محاضره و مناظره مغلوب و منهزم گشته تمرد ها با اسم از فیلسوفان بزرگ با علوم
نوشته اند و در مقام مجادله و مناظره غرناء مغلوب شد که از آنجا که هر قوت نفس انبیاء و اولیاء
مردمان را نسبت به نفس مقام رعیت حاذق بسی فرو نهاده ظاهر و باطن با او و طرف بود به مغلوب شد و
در این مطلب مذکور اگر چه الهی نفوس غالب عارض شوند تا قوت ستاره در زیر بدن هر دو داده
مغلوب دستیار صاحب این بوده اگر در قرآن اتفاق بر اقدار سلاطین معاصرین غلبه تو نمی
در اقامه امر منکوب و مخذول شد که ممکن نبوده ستاره بر هر دو نوبت زوال رسیده
و کوکب نفس مخالف بود زمان اتفاق انتقال با ادبار در آمده و در آن ستاره غلبه فرا رسیده
قائم گردید اتفاق افتاد بس امر در کمال بود تقدیر فراخته شده نوبت سلطنت و دولت به طرف دیگر
و فرو زنگ که طالع و نیز نجم فاسد علاقه به او هم چنین بود از میان بر افتد چون دولت شوکت
و در سایر امور و نوبت و مقابله ثوب صاحب نیز بعضی نیم اسم قوی گردید تا مقام الاولی شروع و سلوک
مخصوصاً در دوره اول سلسله که قطب بلند مقام و نبوت نسبت به سلسله دیگر نوبت اضمحلال داد و
آن سلسله و طبقه به خود از سلاطین و وزرا و امراء و حکام و حق با علما و فضلا و سلوک بار پیدا
خلق این حالت مجرب است و اکنون در آخر سلسله واقع شده هم اسباب قریب منکسر داد
و ملوک ضعف ستاره او خانه استطلاع و تفرد و کبر و بیچ و ملوک داد و اکنون با نقادی
و ترک سلم و معارف انقیاد منعقد با ذکر اقدام او از طرف بود شیوه مضمحل و ابدال و رهبر
آنکه در اول سلسله دیگر و جانب طلوع نیز افق برتر از دیگر بود با وجود همه کارها در دور شروع
ترقی دادند جملات و حیلات و عدل و ذبول و کمال نفس و قوت تکیه و توجه و اقدام و اهتمام
و صبر و ستیز و دقت و مجاهدت نفس و شفقت و فتوت و ... [illegible] ... و اثر تعلیم و حسن
تدبیر و ادراک و سعی کوکب و قبول عامه و اطاعت بالطبع ... [illegible] ... معقول
عقلا در آن تحریر شود و این حال در سلسله سلاطین ... [illegible] ... مجرب است محسوس

جانب دیگر چون نوبت اضمحلال و زوال سلسله سلطنتی به منتهی رسید آن بود دوران حالت عیش و طرب و عشرت و هوای نفس
و شهوات شاغل شد و بیخبر از امور مملکت و بیتابی رعیت موجود و جز نوای غالب شود و در
طرف سلسله نوبت اقبال و سلطنت و تکامل الهی ... [illegible] ... به موقع قرار گرفته
مفتوح و قوم عیش و در ... [illegible] ... و نفوذ و اقبال و وجاهت و اقدام از هر جهت
و توجه به رعیت مساوات و عموم غفلت و ظلم رعیت و ترویج شریعت و بر حفظ آداب اخلاق
سلطنت ... [illegible] ... سلطنت دو آن
مدت ... [illegible] ... در اقوام سلاطین آن سلسله ... [illegible]
و جز نوبت زوال ... [illegible] ... رسید تخت را ... [illegible]
... [illegible] ... و صفت ... [illegible]
... [illegible] ... محروم ... [illegible] ... فرصت ... [illegible]
از ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... طبقات سلاطین ... [illegible]
و ... [illegible] ... سلسله و زوال هر سلسله ... [illegible]
انبیاء و ... [illegible] ... صلوات الله علیهم ... [illegible]
البته ... [illegible] ... موجود ... [illegible] ... ظاهر بود
محفوظ ... [illegible] ... محفوظ ... [illegible]
... [illegible] ... انقلاب ... [illegible]
... [illegible] ... نوبت ... [illegible] ... طبقه ... [illegible] ... سابق و سلسله ... [illegible]
... [illegible] ... مقام نبوت ... [illegible] ... ظاهر ... [illegible]
... [illegible] ... مقام نبوت و رسالت و امامت و خلافت ... [illegible]
... [illegible] ... مطلوب ... [illegible] ... ضعیف ... [illegible]
... [illegible] ... محسوس ... [illegible]
... [illegible] ... نفس ... [illegible]
در ایام ... [illegible] ... نبوت ... [illegible] ... محکوم نفس ... [illegible]
... [illegible] ضعف ... [illegible] ... نبوت و ولایت و ابلاغیه ... [illegible]

و این حال بود تا آن که از دلایل عالیه و براهین قاطعه عصمت انبیا و اولیا گردد اگر
جز این بود از صواب بیرون است این وجوه مقدسه در این صفات مذکوره مانند سایر ابنای
جنس باشند امتیاز را [illegible] لطف [illegible] سلیم شود و ادراک عصمت الهی [illegible]
و این برهان مبرهن که [illegible] است و محکم بود [illegible] را پی برد آن نبوت
و این حال در وجود علما ابدال و اصحاب کبار و انبیا اهل بیت که اندازه ظهور و بروز دارد
زیرا که جز ضبط احکام شریعت و طریقت [illegible] از سایر ابنای جنس در علم و عمل دانسته
سعادتیه و نظرات الهیه امتیاز می دارند و در حالت سهو و خطا و [illegible]
وجه در عوام و عالمان در حفظ و تقوا و تفکر و تدبیر هم الفضل [illegible]
و در سایر طبقات علما قرار بود هم نیز [illegible] اینان [illegible]
چه اگر قطع نظر [illegible] اثر [illegible] هر طریق [illegible] طرفیت [illegible]
هر مورد [illegible] لزوم و ملاحظه شئونات و مناصب او [illegible] و حفظ [illegible]
در خصوص انبیا و رسل و ائمه و اولیا و خلفا و نواب الهی نیز [illegible] ملاحظه و نظر
آن [illegible] و نظرات و عصمت [illegible] انبیا [illegible] سایر انبیا [illegible]
شأن و مقام ابلاغ و نبوت و رسالت [illegible] استعداد [illegible] و عصمت بوده [illegible]
حضرت [illegible] مرتبت [illegible] هر یک [illegible] استعداد مقام [illegible]
در [illegible] افاضات [illegible] لایق [illegible]
در کلید [illegible] مسطور است [illegible] از مولدات [illegible]
[illegible] در طلب [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] در طلب [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] مقدم [illegible]
در حضور معتصم نشسته [illegible] بغداد [illegible]

لو يستطيع [illegible] هذا إذا ما النجم لاح [illegible]

ابراهیم

[illegible] معتصم
[illegible]

ابراهیم [illegible] معتصم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ابراهیم در [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
در [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در حضور [illegible]
او [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
او بود [illegible]
در [illegible] امیر المؤمنین معتصم [illegible]
المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible] معتصم
[illegible]

و نیز در ایام چند بن ... و کمتر این در ایام بود و در باب ... تا در ... و تو اینجهت بود ...
بر سنین سلیمان طلاق کرده در باب مجالس معتصم گران ... معتصم یتیم شوق ... خبوس و ...
او بود فرمودند و در آن یتیم ... در همی فصل در کلام حا ... معتصم رقم کرده ... معتصم
لکنه ... سفیان در ذکر ... بیکی از علویه و عبد الله بن علی و یتیم ... نکوتر
خبر ... دعا بن هم ... بسود و ف بگو که این شعر بود در باب اولاد یتیم گفته

بخیتم هل تدرون ما الخبر ولکن لیس ... یستتر
ما جئتکم من ابیکم یا بنی ... شتی ولکن ما للعاهر الحجر

و در این اشعار با خبر او ... فرزندان ... و الحجر ... منصور ... بود و
و ... بن ... یتیم ... و یتیم ... بر ... طرا دبود ... لا ... عا ... بود
بسته ... او ... یتیم ... فاسد ... و در ... سخن ... بود
طاقته ... و این شعر بود در ... بگوید

فلیت یدی بانت غداة مددتها الیک ولم ترجع بکف وساعد
فان یرجع الرحمن ما کان بیننا فلست الی یوم التنادی بعائد

... این ... آن ... بود ... حوا ... و ... شد
و ... خدا ... احمد ... بود این ... در میان ... باز ... باز
گشت ... و این ... بسلم و ... یتیم ... قافیه ... او
زینب ... زینب ... و او ... و این شعر بود

ثوابت رجالا لا یفرون ... فقلت ... یوم ... بینیا

و این ... بود ... مشکوة الادب ... احوال ... قافیه ... و نیز
... یتیم بود ... و ... الا ... و ... ادب ...
و یتیم ... الادلال ... الادلال ... هجو ... الی ...
... القلب ... غنج و دلال ... موجب ... و ... ما
... آن ... آن ... و ...
... آن ... و ... باد ... بن ... الخفر ...
... الا ... لیس ... علی الهجران ... یتیم ... الخفر ... بوده است

بیان پاره اعیان و علمائی که در زمان
خلافت معتصم به وفات ادراک کرده اند

در طی سنوات خلافت معتصم و سوانح هر سال بوفات جماعتی در هر سال ... اشارت رفت
و در این مقام ... تمام ... بطور ... در مروج الذهب مسعودی و تاریخ الخلفاء سیوطی مذکور شده
... که مذکور نشده ... و ضمنا تمام ... در این موضع بطور
فهرست گونه مسطور ... در تاریخ ... مذکور است آنکه از ... در زمان معتصم ...
... و ... لذا ... حمید ... و ابو نعیم فضل بن دکین و ابو ...
... قالون المقری و خلاد المقری و آدم بن ابی ایاس و عفان و ...
... و عبد الله بن صالح کاتب لیث و ابو ... بن ... و سلیمان بن حرب
و ... و ابو عبیده ... و قره بن حبیب ... و محمد بن عیسی ...
حافظ و اصبغ بن فرج فقیه و ... و ابو عمرو ... و محمد بن سلام
بیکندی و ... و سعید بن کثیر بن عفیر و یحیی بن یحیی ... در مروج الذهب
... در خلافت معتصم در ... سیصد و ... از ... روزگار
... از ... عمرو بن مرزوق ... و ابو النعمان عارم و محمد بن
فضل ... و ابو ... سلیمان بن حرب ... و سعید بن حکم بن
ابی مریم ... و احمد بن عبد الله ... و سلیمان ... و علی بن المدینی و محمد بن
کثیر عبدی ... مسعودی ... در سال ... و ...
... بشر حافی و ... در ... و ... معتصم در ...
... و ... خلافت ... مذکور ... معتصم ... است
طریقت بود و ابن ابی دؤاد ... و یعقوب بن ... از اوصاف ... در رساله
... مذکور ... بود ... و ... اخبار ... مذکور ...
و بشر بن حارث حافی زاهد مشهور در ... و ... مذکور ...

بیان پاره حوادث ... روزگار
و در این موقع رسالت ...

بنده شرمنده ... بنده نواز ... عبد ... در ...

و تواریخ دولت صفیه عرضه میدارد که بعد از پاس خالق ... راقم اینکه بالجمله ... از سلطان عجم
روز سه‌شنبه غرهٔ شهر رمضان المبارک که وفات ... محمدیه منور و ... دوم
تسع هجری نبوی صلی الله علیه و آله مطابق ... برج جوزا و نصف النهار ... ساعت
و نیم دقیقه و الطول ... رمضان المعظم ... تحریر این جمله اول احوال ... ال
امام ... صلوات الله علیه ... رسیده ... در اکثر ... کتاب ... روز ...
و نجم ... الدوله ... سنه مذکوره ... از ... روز ...
... و ... پنج روز ... باید ...
... حادث و تصادم نوازل و تفاقم بلایا و تراکم ... جهالت ... خلاف آن
دست ... و ... احتمال ... سهولت نتوان ... خدمت
جمیع ... که جامع از کتب ... با عموم ... مانع ... آمد
... و ... ملک ... و ... بجهت ...
... که ... دوران ... ملک ... عبد ...
... ائمه ... صلوات الله علیهم ... در تمام ملک ... از ...
... و ... ساعت ... و ... دیدن ...
... امور ... رعایت ... دیگر ...
... ازین ... گذشته ... تحریر ...
... نمود ... کتب ... رهین منت
... خواهم ... صلوات الله علیهم اجمعین ... گفته‌اند
... روز ... از ... گذشته ... ظاهره
... در تمام ساعات روز و شب ... در ...
تحویل ... حادث ...
مصایب و تقارن نوائب ... روز ...
... قوت و ... مروت ... و ... غفلت ...
و ... غفلت و ... عالم
... قلوب ... علامات ... دیگر

و حرص و حسد ... و ... علما و دین و قرآن مبین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم ... از ... در تمام نفوس ... مذکور ... حوس
و ... نیابت ... بر تمام
نفوس ... در تمام ارواح ...
... انقلاب مملکت ... در فصل ... مردم ...
... جنبش ... در تمام ... امور سلطنت
... امور ... خلاف امور دینیه و خرابی ارکان دین ...
... خدمه ... تقرب ... توان ...
... و ... دقیقه ... مردم ...
... و ... در میان ...
... و ... از میان ... که ...
... امور ... و ... ملکه
... که ... بالیست ... موظف
و ... علم ... عالم بامور ... عارف ...
... بیع ... در امور
... علیه ... امور
... خلق و ...
تمام ... طرف ... و ... قبول
... و ... علماء ... و ...
... مردم ... آموخته باید ...
... امور ملکی و ... و ... وضعف ...
و ... در میان عموم اهل مملکت ... در عین ...
... خلق و ثروت ملک و ضعف عقاید و ... مذهب ... امور شرعیه و ...
... الدول
... اتلاف اموال و ... ولایات ...

حقوق و الطاف بارات و قتل و غارات و ویرانی بلاد و هلاکت عباد و حرق و غرق و خوف و
رعب ها از زلزله دریا و طغیان دریا در دریا و صفیر هوا و نوائح که ها و جو هوا انحوی واقع است
و خرابه در غلبه اشیاء عالم و نفوس بنی آدم موجب آن شد و البته وضع این سطر را کتاب [illegible]
مشوق قضاوت شحنگی ده ساله است در مملکت ایران بولوته ظلم و ستم از در دو لشکر طغیان و علت آن
اکل اموال ملک و نفاق در میانه اهل ممالک شده است چنانکه غلوا و ذنب و [illegible] شده است
در هیچ تاریخی نشان از بلیه بی جابیته مردم در [illegible] این مملکت [illegible] دریا در دست و [illegible]
[illegible] در او [illegible] هر یک تبریز به پنج تومان دینار ده تومان آن [illegible]
و سایر [illegible] و از زراعت نبود و علت آن [illegible] بود سالها باران [illegible] و مالک غالب [illegible]
قیمت این [illegible] و در این چند ماه [illegible] یک من تبریز [illegible] دینار [illegible] تومان دینار
رسید بلکه در غلبه ولایات ایران [illegible] و غیره از این هم [illegible] یک من تبریز [illegible] تومان دینار
[illegible] یک من [illegible] تومان دینار [illegible] سایر [illegible] و حبوبات [illegible] یک من [illegible] بوسه
[illegible] و نخود و لوبیا و غیرها بقیمه [illegible] از این گذشته ارباب املاک آنچه [illegible]
در [illegible] و خیره [illegible] زن و مرد [illegible] از اول صبح تا نیمه
شب در [illegible] نان [illegible] آنها [illegible] هر وقت نخوارند [illegible]
قیمت [illegible] برابر سابق [illegible] هر [illegible] و [illegible]
از [illegible] برده [illegible] و [illegible] و آنچه [illegible]
[illegible] علت [illegible] ظاهر [illegible] از [illegible]
این مملکت [illegible] و فروض ارباب [illegible] از آن طرف امراض مختلفه [illegible] مرض حصبه [illegible]
در [illegible] طوفان [illegible] مرض [illegible] بلاها [illegible]
طاعون و مرض عام [illegible] در این [illegible] از این مرض و بلای قحط [illegible]
[illegible] هر [illegible] شده [illegible] در تمام [illegible]
البته [illegible] از [illegible] کرور نفس هلاک شده اند و از [illegible] در این [illegible]
عید نوروز [illegible] حضرت [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] شوکت [illegible] در این چند [illegible]
[illegible] کرور نفس تلف شده است [illegible] عالم [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] کرور [illegible]
و سلاطین [illegible] میزان [illegible] زلزله [illegible] و [illegible]
در دو [illegible]

و مردم [illegible] و قتل و غارت ها و طاعون ها [illegible] و قحط ها و غلاها و امراض عدیده مختلفه اتفاق افتاد
و جمعی کثیر به بلا گرفتار [illegible] بسیار [illegible] هر گز در هیچ زمانی در هیچ تاریخ در هیچ مملکتی و اقلیمی
[illegible] و زلزله [illegible] جمعیت [illegible] و کثرت آن اتلاف نفوس و نهب اموال و [illegible]
و خرابی ممالک و [illegible] عموم ملکات و ولایات [illegible] این طول مدت و این شدت [illegible]
[illegible] این مردم [illegible] از [illegible] در حقیقت [illegible]
برابر [illegible] طرح [illegible] تمام [illegible]
و [illegible] حال این مردم [illegible] از [illegible] صبر و [illegible]
[illegible] محصولات [illegible]
[illegible] اهل [illegible] مردم [illegible]
در [illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible] مختلفه [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] کلمات قصار حضرت

ابی الحسن رابع امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

در کتاب تحف العقول مسطور است [illegible] حضرت امام علی النقی علیه السلام [illegible]
و قال [illegible] إنَّ اللهَ إذا أرادَ بِعَبدٍ خَيراً إذا عُوتِبَ قَبِلَ [illegible]
[illegible] خیر و [illegible] عتاب [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] و [illegible]
إنَّ لِلّهِ بِقاعاً يُحِبُّ أن يُدعىٰ فيها فَيَستَجيبُ لِمَن دَعاهُ وَالحَيرُ مِنها [illegible]
[illegible] و اجابت [illegible]
بقاع [illegible] حسن [illegible] ابی الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

دیگر از البسه‌ام سوراخ کرد بعد لاجرم گفتم کفانی الله شرک من یوم فما اشأمک فرمود ... روز
رفت بازداشته بوده تا حضرت ... آن حضرت ... فرمود یا حسن هذا وانت تغشانا ترمی بذنبک
من لا ذنب له ... [illegible] ... بود ... از آنکه ... بر خود ... [illegible]
این گونه ... [illegible] ... که ... [illegible]
... روز ... [illegible] ... حسن ... [illegible]
و بعضی ... از ... فرمود یا حسن ما ذنب الایام حتی صرتم
تتشأمون بها اذا جوزیتم باعمالکم فیها ... [illegible]
... حسن ... [illegible]
توبه ... [illegible] ... فرمود والله ما ینفعکم ولکن الله یعاقبکم بذمها علی ما لا ذم
علیها فیه اما علمت یا حسن ان الله هو المثیب والمعاقب والمجازی بالاعمال عاجلا
آجلا ... [illegible]
... [illegible]
عاجلا ... [illegible] ... لا تعد ولا تجعل للایام
صنعا فی حکم الله ... [illegible]
... [illegible]
رسول الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حکم الله ... [illegible]
... حکیم علیم قادر رحیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

تحقیق ... [illegible]

بگوا ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
والحیثیات ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
اول العلم معرفة الجبار ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و نیز حضرت امام ... امن مکر الله و الیم اخذه تکبر حتی یحل به قضاؤه ونافذ
امره ومن کان علی بینة من ربه هانت علیه مصائب الدنیا ولو قرض وقص ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] ان الله جعل الدنیا دار بلوی والآخرة دار عقبی وجعل بلوی الدنیا لثواب الآخرة سببا وثواب الآخرة من بلوی الدنیا عوضا [illegible]

[illegible] ان الظالم الحالم یکاد ان یعفی علی ظلمه بحلمه وان المحق السفیه یکاد ان یطفئ نور حقه بسفهه [illegible]

[illegible] الدنیا سوق ربح فیها قوم وخسر آخرون [illegible]

جز از کینه و بغض و حسد که با آن [illegible] رفع [illegible] کند با هر کس نشیند آن خصم و حسد و تنفر
نبوده است و نفس او [illegible] نیز معیوب [illegible] عیب و غیبت او
مشغول نماید [illegible] اعتقاد [illegible] که نزد او این حال جز از پستی فطرت نباشد
دنائت همت و [illegible] سبب [illegible] و [illegible] در زبان و تشنیع [illegible]
بر او بود [illegible] ملامت کند و با زیادت بابار آرد و فضول [illegible]
[illegible] سفها [illegible] تجربت رسیده است این گونه [illegible]
[illegible] و از [illegible] حاصل [illegible] محروم و مکدر [illegible]
[illegible] سبب [illegible] لا جرم [illegible]
وطرف [illegible]
[illegible] در این مسلک [illegible] در حقیقت [illegible]
ضعف [illegible] در گنجینه علم مکنون [illegible]
[illegible] موجب خشم [illegible] اقوال و برادران [illegible]
و حقوق [illegible] و جفا [illegible]
[illegible] در حقیقت [illegible] و تربیت [illegible]
[illegible]
[illegible] لا جرم [illegible]
[illegible] ما استراح ذو الحرص [illegible]
[illegible]
[illegible] طمع و طلب عین زحمت و تعب است و طمع [illegible]
[illegible] و [illegible]
و کمال و فضل و علم [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] الغضب علی من لا تملک عجز و علی من تملک لؤم خشم آوردن

بر کسیکه

بر کسیکه مملوک و محکوم تو نیست عجز و بی‌قدرتی تو است [illegible] غضب تو [illegible]
و غضب [illegible] بر کسیکه در حیطه مملوکیت و اقتدار تو است لؤم و [illegible]
[illegible] و محکوم تو است خشم [illegible] الاخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible] و تکرار [illegible] من لم [illegible] ان [illegible] لم [illegible] ان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز گفته اتقوا النعم بحسن مجاورتها والتمسوا
الزیادة منها بالشکر علیها واعلموا ان النفس اقبل شیء لما اعطیت و
امنع شیء لما سئلت فاحملوها علی مطیة لا تبطئ اذا ارکبت ولا تسبق
اذا تقدمت ادرک من سبق الی الجنة ونجا من هرب الی النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در مجموعه ورام مذکور است که حضرت [illegible] علیهما السلام [illegible]
وادعی رجل عبد الله [illegible] [illegible]

مسلک سلوک نماید فرمود بلی و مسلک نزد سلوک تمام اهواء و هوسها به تمامه از وی فوت شده
نیست عاریه کند فهم در آن کتاب از حضرت علی بن محمد اکبر از زمره ملائکه جمعی از عجوبه
از آباء و اکوهمر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده و شنیدم از سید فرمود صلی الله
علیه و آله شنیدم از رسول که من ادّی لله مکتوبة فله فی اثرها دعوة مستجابة هر کس که
از واجبی دو رکعت نماز بجا آورد پس دعا کند و حاجت خود را بخواهد در اثر آن بادعا
دعوت مستجابه است پس در آن بعد دعوت ادعیه و دعای بزرگوار شود و از این عبارت
معلوم شود که از بود و منظور که بعد از آن دعوه قرین اجابت شود یا او بود از هر که بدعا
بخواند و اجابت شود از دعوت او که دعای اجابت پس این الفحام فرمود که
بگذارد امیر المؤمنین علیه السلام بود در خواب بدیدم و از آن حضرت از این خبر پرسیدم فرمود
صحیح است از مکتوبه نماز فریضه است پس بگو در آنچه گفته است اللهم بحق
من رواه و بحق من روی عنه صلّ علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا
با حضرت حق آنکس روایت این خبر نموده و بحق آنکس که از وی روایت کرده است صلوات
بفرست بر محمد و آل او و بخواه حاجت خود را که برآورده شود بر امر [illegible]

بیان پاره کلمات واقعه در جواب
امام علی نقی صلوات الله علیه در تفسیر بحر الحکم

در تحف العقول تألیف شیخ جلیل ابو محمد حسن بن علی بن شعبه قدس الله تربته المجید و کتاب ادبی
علم نموده که ابن اکثم سؤال کرده موسی بن محمد بن الرضا علیهم السلام برادر امام موسی مبرقع که
یحیی بن اکثم بود در دار العامه علاوه که علم دیگر از چند مسئله پرسید و فرمود برادرم
علی بن محمد علیهما السلام در آمدم پس در میان نهادم آن حضرت فرمود جواب گو و ...
حکم و تفسیر گوانه آنکه جواب قرائت بجز دم از این الکم که جواب کرده است و از چند
مسئله پرسیده است و در آن فتوی دهم آن حضرت بخندید و فرمود که اقبیت الا او بود
برادر جواب از او دانسته از جواب او گفتم پس عارف بنم و فرمود که جواب آن مسائل
چنین نوشته است و از جمله از این قول خدا و قال الذی عنده علم من الکتاب
انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و دیگر جواب که او بود اعلم

بلقیس بود

بلقیس بود نقل کرد بلکه از اول آنکه واضح است بنزد تخت نوشته بود آن پیغمبر خدا سلیمان علیه السلام محتاج علم
آصف بود و از این قول خدا که سؤال کرده است و رفع ابویه علی العرش و خرّوا له
سجّدا آنکه یعقوب و اولادش در مصر بعد از آنکه یوسف آمد نزد در حضور او سجده آوردند یعقوب
و فرزندانش پیغمبر بشکرانه خدا پیش یوسف سجده کردند و از این قول خدا فان کنت
فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب پس اگر دانسته بود در شک
نبود اندر سؤال پس برای از آنکه میخوانند کتاب بود خطاب این آیه اگر چه خطاب بحضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله است پس مراد ترک است که خطاب بدیگر غیر پیغمبر است که قرآن بلغت
نازل شده است و از قول خدا تعالی و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر
یمدّه من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله که آنها ائمه اند در اینجا قلم اگر
دو دریای محیط مداد شود و کلمات خدا ما بنویسند و تمام شود و تمام شدنی نیست و دیگر
مداد شود کلمات بر دوام تمام نشوند این دریا و کلمات و از این قول خدا تعالی فیها
ما تشتهیه الانفس و تلذّ الاعین درا نعمت بهشت که هر چه نفس بخواهد و چشمها لذت
لذت برند پس نفس آدم علیه السلام خواهش گندم نمود و خورد و طعام لازم او بود و اراده
قول خدا تعالی او یزوجهم ذکرانا و اناثا که خدا دو گانه بود یا دختر و پسر تنها
زن و مرد گرفته شود و این کار بود و عدم شهادة المرأة جائزة و حدها و قد
قال الله و اشهدوا ذوی عدل منکم و از جهت مردی که بعد از تنها جایز است بیشتر
خدا را [illegible] بعد دل او گواه بیشتر و تنها پرسید از خنثی و قول علی علیه السلام
یورث من المبال از مخرج بول ارث مرد دهند اگر از آن مرد بول او با مرد و ارث مرد دهند
و ارث زن دهد پس که نظر کند تا ببیند بول از کدام است حکم او بود که [illegible]
نزد او [illegible] بعد دو دور نهادن در نظاره کند و این خبر به امر الهی است
شهادة الجار الی نفسه لا تقبل و از جمله که او جار بود نفعی به خود جلب میکند
و پرسید از مردی که گوسفندی و شبان بود در آن بره که از گوسفندان بر جسته
و در بوحشه و مخلوط بر گله شد بود آن گوسفند بود اگر نفعه و گوسفند دیگر گوسفندان
مثل آن گوسفند بود و عمر ادا آن آویخته و آب خورد و در ریخته ذبح کرد و اباخ بود
آن چیزی که پرسید و پرسید از نماز صبح و حکم نماز قرائت آن بلند است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وانت يا ايها الملك ... الرشد ... [illegible] ... فما امتحنا

به من ... الى الطين ... والله ... على ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... قول ... الذي عنده علم من الكتاب ... [illegible]

سليمان ... صلوات الله عليه ... [illegible]

من ... [illegible] ... علم سليمان ... [illegible]

آصف بامر الله ... [illegible]

في حيوة داود ... [illegible] ... الحجة على الخلق ... سليمان عليه السلام

[illegible]

[illegible]

بعد ازآن

بعد ازآن حضرت ... [illegible] ... علم سليمان عليه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... داود عليه السلام ...

[illegible]

واما سجود يعقوب وولده كان طاعة لله ومحبة ليوسف كما ان السجود من

الملائكة لادم لم يكن لادم وانما كان ذلك طاعة لله ومحبة منهم لادم فسجود

يعقوب وولده ويوسف معهم كان شكرا لله باجتماع شملهم الم تره يقول

في شكره ذلك الوقت رب قد آتيتني من الملك وعلمتني من تاويل الاحاديث

الى آخر الآية ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن

الكتاب ... [illegible] ... ولم يكن في شك مما انزل الله

ولكن قالت الجهلة كيف لم يبعث الله نبيا من الملائكة ام لم يفرق بين نبيه

وبيننا في عموم الاستغناء عن المآكل والمشارب والمشي في الاسواق ...

... فان كنت في شك ولم يكن شك في التصغير كما

قال تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل

فنجعل لعنة الله على الكاذبين ولو قال عليكم لم يجيبوا الى المباهلة وقد علم الله

ان نبيه يؤدي عنه رسالاته وما هو من الكاذبين فكذلك عرف النبي انه

صادق فيما يقول ولكن احب ان ينصف من نفسه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمود چنانچه خود بود آن نمود مغز خود بود [illegible] بود و از آن [illegible] درانم و از
آن [illegible] فدا [illegible] و [illegible] الا علیکم [illegible]
معلم [illegible] دروغ میگوید لاجرم لعنت خدا بود [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] لعنت خدا بود بر [illegible] دروغ [illegible] و خدا تعالی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله
[illegible] لو كان اشجار الدنيا اقلاما والبحر مداده سبعة ابحر والفت
الارض [illegible] لنفد [illegible] قبل ان تنفد كلمات الله [illegible]
[illegible] و[illegible] طرية [illegible] افريقية [illegible] لسان و[illegible]
[illegible] كلمات الله التي لا تنفد [illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلمات الهی [illegible]
[illegible]
افریقیه [illegible]
[illegible] کلمات الله [illegible]
[illegible]
[illegible] الكلمات
[illegible] ولا تستقصر [illegible] والجنة [illegible]
فيها من المأكل والمشارب والملاهي ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين [illegible] الله
فذلك كلمة لآدم والشجرة التي نهى الله عنها آدم وزوجته اي بالكلام فيها شجرة
الحمد [illegible] لا أنظر الى من فضل الله على خلائقه بعين الحمد [illegible]

ونظر بعين

ونظر بعين الحمد [illegible] و[illegible]
[illegible] خدا تعالی [illegible] آدم [illegible]
[illegible] خدا تعالی آدم و زوجه او [illegible]
آدم و زوجه [illegible] خدا تعالی [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] قول خدا تعالی [illegible] ذكرانا واناثا [illegible]
[illegible] ومن كل [illegible] اثنين [illegible] كل
واحد منهما زوج [illegible]
ومعاذ الله ان يكون الخليل العظيم عني ما ليس به على نفسه وتطلب [illegible]
المحارم [illegible]
[illegible]
[illegible] خدا تعالی [illegible] یهب لمن یشاء اناثا ویهب
لمن یشاء الذكور او یزوجهم ذكرانا واناثا [illegible]
[illegible] دختران [illegible] پسران [illegible] دختران [illegible]
پسران و دختران [illegible] پسران [illegible] دختران [illegible]
[illegible] پسر [illegible] دختر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث شریف [illegible]
يزوجهم ذكرانا واناثا فان الله تعالى زوج الذكران الطيبين ومعاذ الله ان يكون
الخليل العظيم عني ما ليس به على نفسك لتطلب [illegible] المحارم [illegible]

يلق أثاماً يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهاناً و هر كس اين كار را بكند [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] عذاب در روز رستاخيز [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] الآمين [illegible]
[illegible] القابلة التي جازت شهادتها
مع الرضا فان لم تكن برضا فلا اقل من امرأتين تقوم المرأتان بدل الرجل للضرورة لان
الرجل لا يمكنه ان يقوم مقامها فان كانت وحدها قبل قولها مع يمينها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قول علي عليه السلام [illegible] كان تعرف عن المال [illegible] يأخذ كل رجل منهم
مرآة ويقوم الخنثى خلفهم عريانة وينظرون الى المرآة ويحكمون عليه [illegible]
وينظرون في المرايا فيرون الشبح فيحكمون عليه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] فان وقع السهم على احد القسمين
فقد نجا النصف الآخر ثم يفرق النصف الآخر فلا يزال كذلك حتى تبقى شاتان
فيقرع بينهما فايتهما وقع السهم بها ذبحت واحرقت ونجا سائر الغنم [illegible]
[illegible] ثم يفرق الذي وقع عليه السهم نصفين ويقرع بينهما فلا يزال كذلك حتى
يبقى اثنتان فيقرع بينهما فايتهما وقع السهم عليها ذبحت واحرقت وقد نجا سائرها
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لان النبي صلى الله عليه وآله كان يغلس بها الغربها
من الليل [illegible] كان النبي يغلس بالفجر اذا اختلط ضوء الصباح [illegible]
غلس بالصلوة [illegible] والغلس بالتحريك الظلمة آخر الليل ومنه التغليس
[illegible] غلس [illegible] وغلس القوم تغليساً [illegible] غلس
[illegible]
[illegible]
[illegible] غلس القوم تغليساً [illegible]
[illegible] امير المؤمنين عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امير المؤمنين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فان اهل الجمل قتل اثامهم ولم يكن لهم فئة يرجعون اليها
وانما رجع القوم الى منازلهم غير محاربين ولا محالفين ولا منابذين [illegible]

فقد رضوا بالكف عنهم فكان الحكم فيهم رفع السيف عنهم والكف عن أذاهم إذ لم
يطلبوا عليه أعوانا وأهل صفين كانوا يرجعون إلى فئة مستعدة وإمام يجمع
لهم السلاح الدروع والرماح والسيوف ويستعدهم ويسني لهم العطاء ويهيئ
لهم الأموال ويعود مريضهم ويجبر كسيرهم ويداوي جريحهم ويحمل راجلهم
ويكسو حاسرهم ويردهم فيرجعون إلى محاربتهم وقتالهم فإن الحكم في أهل البصرة
الكف عنهم لما ألقوا أسلحتهم إذ لم تكن لهم فئة يرجعون إليها والحكم في أهل
صفين أن يتبع مدبرهم ويجهز على جريحهم فلم يساو بين الفريقين في الحكم
لما عرف من الحكم في قتال أهل التوحيد لكنه شرح ذلك لهم فمن رغب عرض
على السيف أو يتوب من ذلك و در نسخه دیگر بعد از لفظ في الحكم ولولا أمير المؤمنين
وحكمه في أهل صفين والجمل لما عرف الحكم في عصاة أهل التوحيد فمن
أبى ذلك عرض على السيف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
والاعتراف نمود فإنه أقر بذلك متبرعا من نفسه ولم تقم عليه بينة وإنما تطوع

بالإقرار

بالإقرار من نفسه وإذا كان للإمام الذي من الله أن يعاقب في الله كان له أن
يمن عن الله أما سمعت قول الله هذا عطاؤنا الآية فقد أنبأناك بجميع
ما سألتنا عنه فاعلم ذلك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولم تقم عليه بينة ولا أخذه سلطان وإذا كان
للإمام الذي من الله أن يعاقب في الله فله أن يعفو في الله أما سمعت الله يقول لسليمان
هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است [illegible] ابن السکیت [illegible]
[illegible] ابن شهرآشوب [illegible]
[illegible] ابن السکیت [illegible]
علامه مجلسی اعلی الله مقامه [illegible]
[illegible] حضرت امام علی النقی علیه السلام [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و قیل یجوز التصرف فیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] المجلد [illegible]

باب خلافت و سلطنت ابی جعفر هارون
بن ابی اسحق محمد معتصم ملقب بواثق بالله

ابو جعفر و بقولی ابو القاسم هارون بن معتصم بن الرشید بن مهدی بن منصور ملقب بواثق
بالله نهم خلیفه [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible] و بقول ابن اثیر جزری در کامل [illegible] معتصم [illegible] واثق [illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible] واثق [illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible] ابو اسحق معتصم [illegible]
[illegible] ابو جعفر هارون واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible] معتصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الواثق [illegible] ربیع الاول [illegible]

خلافت واثق

روز دوشنبه [illegible] ... [illegible] دمشق

[illegible] ... دمشق [illegible]

[illegible] ... رجاء بن ایوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رجاء [illegible] دمشق [illegible]

[illegible] فلسطین [illegible] رجاء [illegible]

[illegible]

بیان حوادث و سوانح سال [illegible]

سنه [illegible] هجری مصطفوی صلی الله علیه و آله

در شهر ربیع الاول [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] بن عبد الله [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فی الدنیا و الآخرة [illegible]

(حاشیه:) [illegible]

گذشته [illegible] معتصم [illegible] ...

معتصم [illegible] الواثق [illegible]

[illegible] بغداد [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو جعفر [illegible] واثق [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible] ابو جعفر [illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible] واثق [illegible] معتصم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معتصم [illegible]

[illegible]

[illegible] واثق [illegible]

بیان فتنه [illegible]

[illegible] معتصم در دمشق

[illegible] دمشق [illegible]

[illegible]

[illegible] رجاء بن ایوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

(حاشیه:) [illegible] — معتصم — [illegible] — دمشق

[illegible]

آن جمع

آن جمع علوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

و گفت اگر درویش قانع ... [illegible] ... هیچ چیز ... [illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible] ... دنیا ... [illegible] ... در میان ... [illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible] ... از شبهات ... [illegible]

المعیشة ... [illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible] ... هیچ چیز ... [illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible]

والصبر على الفقر ... [illegible] ... و گفت ... [illegible]

و گفت ... [illegible] ... فقرا ... و گفت ... [illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible] ... در حجره ... [illegible]

[illegible] ... در میان ... [illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

عوام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و فاسق ... [illegible]

[illegible] ... در عالم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... و گفت اگر فقرا ... [illegible]

معصیت ... [illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible] ... عجب ... [illegible]

[illegible] ... عجب ... [illegible] ... عجب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible] ... در دنیا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و گفت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما علمت ان الکلام صفة ذات کریم ... [illegible]

[illegible] ... عالم ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین علی علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سید المرسلین صلوات الله علیهم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بگریه و گفت حقیقت تقوی [illegible] که گفته [illegible] شود [illegible] دارد [illegible]

[illegible] و آمد از آن [illegible] تا جان [illegible]

[illegible]

[illegible] الا ان من [illegible] المحقق والاسرار علی اهل العقول والالباب

[illegible]

حسبك ان اقواماً موتی تحیی القلوب بذکرهم وان اقواماً احیاء تقسو القلوب

[illegible]

[illegible] یا طالب العلم [illegible] بالعلم [illegible] یا اخی [illegible]

[illegible] رضی الله عنه [illegible] طلب العلم [illegible]

اقول لك فان القلب انما یدل علی [illegible] من الدنیا [illegible]

[illegible]

میگرداند

میگرداند [illegible] الصدقة افضل من الجهاد والحج [illegible] لان ذلك [illegible]

وهذا [illegible] فلا تدعوا الا الله قال الزمخشری [illegible]

[illegible]

بالدعاء علی القائل [illegible]

[illegible]

[illegible] اذا [illegible] الکتاب [illegible]

[illegible] الکتاب [illegible] الکلام الطیب [illegible]

[illegible] یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة [illegible]

[illegible]

و از این معنی در مشکوة الادب [illegible] از [illegible] دانشمند در [illegible] این گفتار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من اراد ان يكون عزيزاً في الدنيا سليماً في الآخرة فلا يحدث ولا يشهد ولا يؤم
قوماً ولا يأكل لأحد طعاماً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولا تكتموا الشهادة
ومن يكتمها فانه آثم قلبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انما المؤمنون اخوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاني [illegible] نفسي [illegible] ان نفسي لا تشتهي [illegible]
[illegible]

مخالفت نفس

مخالفت نفس کنم و آنچه مرغوب است [illegible] این جواب شافی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فان الجنة هي المأوى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان النفس لامارة بالسوء [illegible]
[illegible] يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
مرضية [illegible]
[illegible]
ونفس وما سواها فالهمها فجورها وتقواها قد افلح من زكاها وقد خاب من دساها
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا تؤثروا على حذف العلائق شيئاً
فاني لو اجبت نفسي الى ما تشتهي من المطعم والمشرب والملبس لخفت ان
اكون ممن كان امره فرطاً [illegible]
[illegible]

بخود شرط کنم که غیر بر [illegible] ناخجسته [illegible] شروع اندر نکنم تا شرح توانم شهادت نفس خود بجای آورم این نیز
مقدار مردان بوده حرص [illegible] و مسروط [illegible] بوده قصه [illegible] مقدار اندک بوده تمتع و شروعم
غیر [illegible] بود [illegible] در [illegible] من لم یحتج الی الناس فیکفیه الله تعالی ذکره یا ابا الفضل
ولو ان رجلاً جمع اربع نسوة یحتاج الیهن لکان سرفاً [illegible] زن [illegible] کنند
از [illegible] بر [illegible] و [illegible] علما [illegible] اندر نشود باید همیشه بجای [illegible]
[illegible] گفته [illegible] کردن [illegible] جمع کند [illegible] بر آینه [illegible]
[illegible] از [illegible] مخالفت [illegible] نشود [illegible] دار [illegible] الفضل [illegible]
نشد [illegible] و [illegible] از [illegible] مجاهده نفس [illegible] آن [illegible]
[illegible] این نیز [illegible] آن علما [illegible]
[illegible] که [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] صحبة الاشرار تورث
سوء الظن بالاخیار وصحبة الاخیار تورث حسن الظن بالاشرار وکان الله عز و
جل لا یشکل عدا ثم حسنت ظنک بعبادک [illegible] صحبت [illegible] در
حق [illegible] و مردم نیکوکار [illegible] جمعه [illegible] ده [illegible]
نیکوکار [illegible] این [illegible] حق [illegible] حسن ظن [illegible]
[illegible] و [illegible] عز و جل [illegible] بود [illegible] در حق [illegible]
[illegible] حسن ظن [illegible] حسن ظن [illegible] و سوء ظن [illegible]
[illegible] و [illegible] نیز [illegible] شرح [illegible]
[illegible] غافل [illegible] پرهیزدار [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] غفلت [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] غالب [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] این حال [illegible]
[illegible] استغفر
الله واسئله التوبة من کل ذنب یحتسبه ثم رجعت الیه و استغفر الله عز و جل
واسئله التوبة من کل عقد عقدته لله علی نفسی فنقضته و لم اوف به و استغفر الله

عز و جل

دعای خضر علیه السلام

عز و جل و اتوب الیه من کل نعمة انعم علی بها طول عمری فتقویت علی معصیته
واسئله الحفظ و الحمیة من ذلک که این کلمات [illegible] از کلمات انبیا [illegible] آن [illegible]
[illegible] و مرغوب [illegible] و [illegible] کار [illegible] فقیر [illegible]
[illegible] در [illegible] شکوة النفس الی قبول الملح لما اشد علیها من
ذل المعصیة و لا تکثر الثناء علی من عرف نفسه لکلام [illegible] نفس [illegible]
[illegible] از [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible]
رغبت [illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و تمام [illegible]
[illegible]
[illegible] الاخبار و اما اذا تعلم العلم فاعملوه و لا تفنوا عن العمل به و تعلموه
فکان [illegible] تحسبوه لما تحاسبکم الله تخافون ان تکونوا اول من تعرضه النار
[illegible] علم [illegible] آن [illegible] علم
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صدق نیت [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]

توضیح [illegible]

سفر تصوف

دیدم گفتم این سرایی بود آزاد کار کسی که حق تعلق [illegible] جهان [illegible] [illegible]
از غیر تصوف از بشر بریده [illegible] واجعلوا أیتم [illegible] و هو ان لا یلحق [illegible]
الی برف [illegible] فان لا یتکلم فی علم باطنه ینقضه علیه ظاهر الکتاب والسنة ولا
تحمله الکرامات علی هتک [illegible] الله عز وجل تصوف [illegible]
نور معرفت عارف نور ورع او [illegible] [illegible] در علم [illegible] باطنی [illegible] ظاهر کتاب
خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] [illegible]
بازنداشته [illegible] عوالم [illegible] [illegible] و [illegible] و انقلابات عارف [illegible] فالاب
عند ملاقات المحبوب [illegible] [illegible] [illegible] و دقیق این معانی [illegible] اهل حقایق پوشیده [illegible]
در طرایق الحقایق و مجالس المؤمنین و [illegible] [illegible] الی [illegible] [illegible] از ورود [illegible]
فتوحات [illegible] او [illegible] [illegible] از کلمات [illegible] [illegible] لا یلتذ [illegible]
[illegible] ولکن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تو [illegible] [illegible] و [illegible] در تو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در ذیل [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] اگر آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دیگر از کلمات [illegible] [illegible]
یا ابن آدم فی الدنیا مفارقة الاحباب [illegible] فرزند آدم [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] مرگ [illegible] [illegible] و این کلمه [illegible]
با حقیقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مجوب لا [illegible] [illegible] [illegible] تو به [illegible] حضرت امام
زین العابدین علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت علی علیه السلام [illegible] حضرت کاظم علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آن حضرت صلوات الله علیه [illegible] علامه [illegible] در منهاج الکرامه [illegible]
[illegible] در دست مبارک حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه [illegible]
و در [illegible] الانس و در [illegible] القدس [illegible] [illegible] و در [illegible]
الجنات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] التکبر علی المتکبرین التواضع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] هو الذی لا شکوی فیه الی الناس [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] علیه السلام در [illegible]
صبر جمیل [illegible] حضرت یعقوب علیه السلام [illegible] [illegible] آن صبر [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] المحب [illegible] [illegible] والمحبوب لا [illegible] ما [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از علوم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] طریقت [illegible] [illegible] [illegible] حقیقت [illegible] عالم عرفان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از حیث لطف و کرم [illegible] [illegible]
طریقه [illegible] [illegible] [illegible] المقامات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یا قوم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] النفس [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] المعاینة [illegible] [illegible] الشیطان [illegible]

حدیث يقول العقبة فانتحى لما اسقاني حبي كأسه الصافي طابت به وضعت في
الأسرار وصافي وهو في من شئ نفحة عقيقه من كأسها فاما الا السكر عالي
بها لما رفعت الارواح من قدم وحق كل الى كل ... لولا سناها ولولا
نور بحيها ما كنت اعرفها اشكالي والافق ... ازين ... هر وقت ... حجب ... غفلت
... [illegible]
وهر وقت حزب شيطان و ... نفس اماره ... قول عصمت ... عجب
وضلالت ... راه ... و ... در ... عنوان ... الله ... آن ... گذارد
... [illegible]
... آن ... دست ... آن ... اختلاف ...
به اختلاف ... هر ... صافی ...
ونفس ... آن ...
... آن ...
... ارواح ... الايام ...
... آن ...
... لا يحمل ... الا ...
...
... كلها تام ... دنيا ...
... نفس ...
... دنيا ...
... الآخرة ...
... الدنيا ...
...
...
اقسم بالله ...
فاستغنى بالله ...
من كانت الدنيا بهمته فانها كوما كذا بحة

...
نفس ...
...
...
...
...
امير المؤمنين ...
عطف الاغنياء على الفقراء طلبا لثواب الله واحسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء
ثقة بالله ...
...
...
المؤمنين ... قد كنت ميتا فصرت حيا وعن قريب تصير ميتا
... فابن بدار البقاء بيتا ...
...
...
...
...
...
...
عبد الرحمن ...
...
...
...
...
...
...

بلکه وی را در دیم محبوس نمود و هم در این سال احمد بن عبدالله بن یونس قاضی [illegible] از ارکان
قاضی [illegible] و دیگر ابوالولید طیالسی طلبه [illegible] بدرود کرد و نیز در این سال [illegible]
خارجی از [illegible] [illegible] تا بجبه و هم در این سال عبدالرحمن صاحب اندلس لشکر
با [illegible] روان کرد [illegible] در میانه او بود [illegible] رسید [illegible] مردم روم [illegible] اجتماع
جسته و [illegible] اندلس احاطه کرده [illegible] کشته [illegible] [illegible] مقاتلت در [illegible] و چند
روز [illegible] [illegible] [illegible] نصیب مسلمانان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده و
[illegible] و در این [illegible] علمای عظیم [illegible] [illegible] [illegible] در میان او و جوری
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و سبب [illegible] عبدالرحمن اکبر و هم
در این سال [illegible] روم در اندلس [illegible] [illegible] [illegible]
و هم در این سال محمد بن عبدالله بن [illegible] فقیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در از مردم افریقیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تاریخ الکامل [illegible]
علی بن [illegible] عزالدین بن اثیر جزری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رمضان المبارک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان وقایع سال [illegible] و سیصد

[illegible] و غزوه مسلمانان در جزیره صقلیه

در این سال [illegible] جعفر [illegible] در دریا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دریا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افریقیه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در اراضی افریقیه و جزیره صقلیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دریا [illegible] [illegible] [illegible] صقلیه [illegible] طرف روم [illegible] [illegible]
دریا [illegible] قسطنطنیه است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اقالیم افریقیه

وفات احمد بن [illegible]

وفات ابوالولید طیالسی

وفات [illegible] خارجی

[illegible] بروم

وفات [illegible] [illegible]

وفات محمد بن عبدالله فقیه [illegible]

وقایع [illegible]

غزوات مسلمانان در جزیره صقلیه

در میان تونس و سوسه واقع شده است بجمله فضل بن جعفر [illegible] آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] معجم البلدان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابوالاغلب
عباس بن فضل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ابوالاغلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در صقلیه [illegible] [illegible] [illegible] فضل بن جعفر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جعفر [illegible] مردم [illegible] [illegible] صقلیه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسلمانان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] مسلمانان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسلمانان [illegible] [illegible]

فتح [illegible]

فتح [illegible]

فتح [illegible]

فتح بلرم

حالت دارد و مردم شهر مسلمان اند آنجا حکمرانی یاقوت حموی در معجم البلدان می گوید مسلمین بلرم و ولیة

علم شده اند ... و طول ساکنه و نخستین شکوه و بدان گفته اند می گفت سپس بر ساحل جزیره

صقلیة از جنوب بدو مقابل آنکه اقریقیه در پایان قسطنطنیه در کس درستی ساحلیه

کنار بوده در زیر بلند بنیاد و ابن حوقل صقلی این شهر را بکرده و جان کسی را بکند

داظل الله حین اشد صاحبی من ذا یبنی علی مثنی

الحجر ال ... بطلمیوس در معنی طول و عرض و درجه طالع ستاره مرکب و عینه جزیره صقلیة

و این نام ... در معجم البلدان درست تقید لفظ سین معجم است با آنکه در مرصد الاطلاع مذکور

شده تفاوت در ابن واقع العجبه در این شهر مسلمانان در انطاکیت کرده و ... انکه بر او ...

جسته دراکس شهر بکشید جشنه طاقت بفتح طاء و سکون دال ... و فتح ... و ... شهر

در صقلیة دا ... بفتح الف و سکون ... و فتح ... و ضم با موحده و تخفیف را دا ...

حمله ... بلد و ... از شهرهای فرنگستان در میان قسطنطنیه و اندلس واقع است ... بود

قلوریه ... [illegible] ... دیگر ده دستش ... ادم ... و در آنجا

الطین ... غارت ... داد ... و فات ... از ...

سوار شدند موجبه ... گذرد ... از ... [illegible] ... در سیسیلیه

سردار ... اغولس با مسلمانان ... مصالحت ... بود ... آن

... مسلمانان آنجا ... و ... بنا کرده ... در سال

... از مسلمانان ... برده ... مردم ...

... قصر ... در ... دارالفرسان ...

... لفظ ... نام ... جزیره صقلیة بود

... واقع است ... بزرگ ... بوستانها و چشمه های آب ... و دراین ...

امیر صقلیة از طرف مسلمانان محمد بن عبدالله بن اغلب بود ... در سال ... سیصد

هجری ... و در ... بلرم ... [illegible] ...

... دو ... و ... [illegible] ... مسلمانان ...

بلرم ... موحده و لام ... بزرگترین شهرهای جزیره

صقلیة

صقلیة است و در کنار دریا واقع و باروی بلند دارد ... حکیم بزرگ ... در

... معلق ... در آن ... و از ... است ...

نصاری ... آنجا ... ارسطو طالیس در ... در آن

... معلق ... و مردم ... [illegible] ... مردم ...

و از این ... آن ... در ... بلرم ...

از ... مسجد ... از ... بیش از ... مسجد ...

... بلرم ... بیک تیر انداز ده مسجد ... و ... در ... راست

... مردم ... از ... عقل ... سو

... [illegible] ... در ...

... مسجد ... [illegible] ...

در آنجا ... از ... [illegible] ...

و در صقلیة علم و عقل ... حقیقت ... از علم ... تنها ... ایشان ... پیدا

ابوالفتح ... عبدالله ... بکنند گفته

فدعا من بلرم ... فلبیت ولا ... المیقاتا

پایان محاربه در میان موسی بن موسی و هارون

ابن بزیغ سردار سپاه عبدالرحمن امیر اندلس

و در این ... در میان موسی عامل ... و لشکر عبدالرحمن امیر اندلس ... طلیطله ...

... در اندلس ... در ... قرطبه ...

و هارون بن بزیغ ... موسی بن ... از ... سپاه

عبدالرحمن ... طلیطله ... لشکر ... در ...

... موسی بن موسی ... عبدالرحمن ...

... عبدالرحمن ... هارون بن بزیغ ... سردار ...

... [illegible] ... فطیم ... و ... موسی ...

... قسطنطنیه ... هارون بن بزیغ ... موسی ...

... [illegible] ...

موسی ... [illegible] ...

۲۲۸

نقل آنکه موسی بطرف ارنبط انتقال جست و حادثه روز چهار شنبه طلب او نکرد نمود و از آن پس لذریق اونبط بدست وی فتح بود و بجای کفار در آمد و موسی چون این خبر بشنید از آن پس تقریر نشست و از عموک اندلسین و سرلکی بونولتر لاجرم برسد تلقی شد و خود بحرب جانب آباد منزد و در الجزایر او بگشیا یافت شد و در موضعی که لیه نام داشت بود و مردان کفار را در بتیه کار او متعود گشت در وحوانه و آنکه میان خود جانب آنی لذریق که آن مرد مرو در لکی بی پایان بود بسرعت رفته و برکوه رفته نزد و جنگ بس کرد و عاقبت نقده دیگر از جنگ رحظم شد و فرار آمد و جان برد بر جانب فرود او نزد و مصحف بر پا کرده و از آن پس او بود در شهر ورقه و در آن گروه وعج عبد الرحمن بن خبر این خبر بولشنید بسر کوه آمد و در بقیه و لشکر عظیم آنجا لوده بود و محمد بن عبد الرحمن بن ابی عامر و در انبار بن برهیه لشکر و سیه هم او بود بر بسیاری از آنجا لشکر و محمد بن یوسف بیلونه و در آنجا مستقر شد و حمله در اندلس و در آن بود نشسته باطرف روم بود و با مردم در مسلمانان تا آنکه وجود از سرلکی بود و در زمین دو سال زمین حوالی آن لشکر بر بالای موسی بن نصیر بن عبد الرحمن عبد الرحمن بکش بی لشکر بحرب او برخاست و موسی از جنگ جنین در وطن و خود را بدک بود و در حرکت نمود و هم او مواجه درطلب اسلام با عبد الرحمن بن یسار شد و عاقبت مرتد را بدست آوردند و عبد الرحمن بر تخت نشست و در اندلس رسید و موسی بن ابی الغزی را که در آن دیار از جنگ ملوک بود از آن خروج نمود و حاکم و ملکوت نمود در آن شهر استوار کرده و بحرب عقب رو و در اندلس و جنگ او شهرها در اندلس از ایام بر جانب اونبط بشمال افتاده و بحر را از شهر دیگر شهر و دیگر شهرها و طولیطله شهر مرقه اندلس از جمله تطیله و طل بر اراضی عدو و دیگر شهرها تطیله و دیگر ابوعبیده در معجم البلدان مذکور است و اما طلیطله شهر مشهور است در اندلس و هم چنین بیلونه مشهور است و طلیطله بر بالای جبل واقع است و در میانه شهر و بحر دو مرحله است و از بقیه شهرها تطیله شهر

باب حوادث و وقایع سنه

دویست و بیست و هشتم هجری

در این سنه واثق خلیفه به توقیر و تکریم اشناس ترک بپرداخت و او را تاج مرصع بکلاه بر سر نهاد و حمایل جواهر بر وی آویخت و در این سال ابوتمام حبیب بن اوس طائی

حوادث سنه ۲۲۸

تاج دادن به اشناس

وفات ابوتمام شاعر

شاعر مشهور

شاعر مشهور بسن کبر گردید و وفات یافت و در مدینه موصل مدفون شد و ابن خلکان گوید وفات او در سنه دویست و سی و یک بوده و شرح حالش در طی این کتاب بمناسبت مقام مذکور گشت و حکایت او و قصیده که در مدح احمد بن معتصم انشاد نمود و در میان انشاد گفت اقدام عمرو فی سماحة حاتم فی حلم احنف فی ذکاء ایاس و شرح حال او مشروح است ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید ابوتمام حبیب بن اوس طائی از قبیله طی است مولد و منشاء او در دهکده جاسم از قرای دمشق بوده و ابوتمام شاعری مطبوع لطیف الفطنه دقیق المعانی غواص بر معانی بود و فصاحت و حلاوت عبارت و متانت الفاظ شعر او معروف است و در میان شعرای عرب او را مقامی عالی است و دیوان او مشتمل بر اشعار بسیار است و هم در مطابقه و هم در تجنیس بجمیع شعرا از قدما و متاخرین مقدم است و در اشعار او طریقه او بسیار ظاهر است و هم جمعی از شعرا در این طریقه او را تعصب و جمعی بر او طعن کرده اند و ابوبکر صولی در کتاب خود گوید که هر که اشعار را درست نظر کند بداند که بیشتر بهتر از دیگران گفته و در کتب ادبا و فضلا نسخه دیوان او بسیار بوده و شعرای عجم و عرب بر آن رغبت تمام داشته اند و بر طلب آن بوده اند و ابن خلکان گوید آن شعر را که در حق وی گفته اند تصنیف و تالیف نموده و حکم بر صحت و ثابت بودن آن داده و جمع آن بسیار است و در آن اشعار او را حکایات و غرایب بسیار است چنانکه ابوالحسن علی بن مهدی گفت که ابوتمام قصیده در مدح خلیفه انشاد نمود و در آن قصیده این بیت آمد که بیشتر مردمان نتوانند جواب آن را گفت و تمام ابیات آن قصیده بر طریق آن بود چنانکه ابوتمام گفت که این قصیده را در مدح کسی که همت من بلند است گفتم و چون آن قصیده را بپسندیدند گفت که شعر عرب را بهتر از این تمام نباشد ابوتمام گفت آن تشبیه از قصیده عرب است که در نفس و مرتبه ادا شده و در حق آن بیشتر نقل او بر هر کسی روا داشت و فضل بر شعرای دیگر و تمام آنها را بر نقل او برتری نهاده و اگر فضل و حسن این شعر است که جمیع ادبا بر او تقدم نهاده و هر کسی شاعری است در شعر و در تمام معانی آن هم درست و متین بود و این اشعار در مدح واثق خلیفه گفته است توصیف نموده

جاءتك من نظم اللسان قلادة　　سمطان فيها اللؤلؤ المكنون

أحذاكها صنع الضمير يمده　　جفر إذا نضب الكلام معين

ويسيء بالإحسان ظنًّا لا كمن　　هو بابنه وبشعره مفتون

مشغول گشته بود از طرف [illegible] اشغال [illegible] و [illegible] طلب [illegible] از آن [illegible]
[illegible] بود آنجا کارها [illegible] این [illegible] از ملوک
اندلسیین و [illegible] لاجرم [illegible] متفق شده [illegible] در الجزایر
[illegible] در موضعی که [illegible] نام داشت [illegible] و مردان کارزار [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
عبد الرحمن [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
اندلس از [illegible]
[illegible] اندلس از [illegible]
معجم البلدان [illegible] در اندلس [illegible]
[illegible]

باب حوادث و سوانح سنه
دویست و سی و یکم هجری

در این سنه واثق خلیفه به توقیر و تکریم اشناس ترک پرداخت و [illegible] مرصع [illegible]
و در همین سال [illegible] و در این سال ابو تمام حبیب بن اوس طائی

شاعر مشهور

[margin: ۲۳۱ حوادث]
[margin: تاج [illegible] اشناس]
[margin: وفات ابی تمام شاعر]

شاعر مشهور [illegible] که [illegible] محمد [illegible] مشکوة الادب [illegible] احوال این شاعر نامدار
[illegible] و نیز در [illegible] این کتاب [illegible] مقام [illegible] او [illegible]
[illegible] احمد بن معتصم [illegible]
او [illegible] ابو الفرج اصفهانی در [illegible] ابو تمام حبیب بن اوس
طائی از [illegible] مولد و [illegible] او در [illegible] منبج [illegible] از قرای [illegible]
شاعری مطبوع لطیف الفطنه دقیق المعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابو تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اشعاره در مدح واثق خلیفه گفته است توصیفیه

جاءتك من نظم اللسان قلادة — سمطان فيها اللؤلؤ المكنون
احذاكها صنع الضمير يمده — جفر اذا نضب الكلام معين
ويسيء بالاحسان ظناً لا كمن — هو بابنه وبشعره مفتون

فلو کان یبشر بالاساءة ظنا و لا یفتش بشره کان غرضا للاعذار لم دعا [illegible]
[illegible] دیگری در دیوان او باد و شرح [illegible] عصر خدای ابوتمام [illegible] در تسوده [illegible]
و از [illegible] از طاعات غاری بر ذیل [illegible] و تفوق او [illegible] و بر [illegible]
[illegible] اوراک [illegible] در دهان [illegible] و لطیف [illegible] و [illegible]
در باره او نوشته [illegible] که در [illegible] [illegible]

وما ابالی وخیر القول اصدقه   حقنت لی ماء وجهی او حقنت دمی

[illegible] که [illegible] از این [illegible] در حقیقت سوال الکریم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] در [illegible]
و [illegible] عباس [illegible] از [illegible] اشعار [illegible] این [illegible]

مطر ابوک ابا اهلة وائل   ملأ البسیطة عدة وعدیدا
نسب کان علیه من شمس الضحی   نورا ومن فلق الصباح عمودا
ورثوا الابوة والحظوظ فاصبحوا   جمعوا جدودا فی العلی وجدودا

پس [illegible] ابوتمام از جمیع شعرای عصر [illegible] اشعر الناس [illegible] عمارة [illegible]
عقیل [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] از تمام شعرا [illegible]
[illegible] عمارة [illegible] از [illegible] پس این شعر را [illegible]

وانقذها من غمرة الموت انه   صدود فراق لا صدود تعمد

در گریه

هی البدر یغنیها تودد وجهها   الی کل من لاقت وان لم تودد

آنگاه خواند [illegible] عمارة [illegible] از این [illegible] [illegible]

ولکننی لم احو وفرا مجمعا   ففزت به الا بشمل مبدد
ولم تعطنی الایام نوما مسکنا   الذ به الا بنوم مشرد

عمارة [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از این شعر [illegible] لقد حبب الاغتراب [illegible] پس بخواند

وطول مقام

وطول مقام المرء فی الحی مخلق   لدیباجتیه فاغترب تتجدد
فانی رایت الشمس زیدت محبة   الی الناس ان لیست علیهم بسرمد

عمارة [illegible] ولیکن کان الشعر بجودة اللفظ وحسن المعانی واطراد المراد و[illegible]
الکلام فان صاحبکم هذا اشعر الناس اگر [illegible] شعر [illegible] [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] و معانی [illegible] [illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible] ابوتمام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

وان امرأ اسدی الی بشافع   الیه ویرجو الشکر منی لاحمق
شفیعک فاشکر فی الحوائج انه   یصونک عن مکروهها وهو مخلق

آخر [illegible] ابوتمام [illegible] دعبل [illegible]

فلقیت بین یدیه حلو عطائه   ولقیت بین یدی مر سؤاله
واذا امرؤ اسدی الیک صنیعة   من جاهه فکانها من ماله

[illegible] ابوتمام [illegible] دعبل [illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible]
[illegible] طبقات شعرا [illegible] [illegible]
[illegible] دعبل [illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible]

فاني باشر الاحرار بالبيض والقنا ... قراه واحوص الحياض مناهله

واي يمين خطها عليه فانها ... اولئك عقالا تراه تسيلها

والا فاعلمه بانك ساقط ... عليه فان الخوف لا شك قاتله

یکی برادر دیگر او [illegible] خطها داد بابان بن [illegible] در [illegible] ابدا بدکار [illegible]

اگر دارایان بگذراند دیگری شعر [illegible] ابوالرحیم [illegible] بر خوان [illegible] مرگ کند

و اگر در [illegible] و [illegible] زندان [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم بن عباس [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

ابو تمام [illegible]

[illegible] ابراهیم بن عباس [illegible]

معروف [illegible] این چند شعر [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

چو [illegible] ... [illegible]

[illegible] ابراهیم بن عباس [illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] یا ابا تمام [illegible] الکلام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

دیاد عبل

و با دعبل خصومت داشته از ابو تمام [illegible] این اشعار [illegible] حسن من عافیة

بعد یاس [illegible]

و فی الحقیقه [illegible] ابو تمام بود [illegible]

[illegible] احمد بن یزید [illegible] ابو تمام [illegible]

زنده بود [illegible] شعر [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

ابو تمام [illegible] عبد الله بن طاهر [illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible]

فرسان [illegible] این شعر [illegible]

هن عوادي يوسف وصواحبه ... فعزما فقدما ادرك السؤل طالبه

و هم [illegible]

وقلقلنا من خراسان جاشها ... فقلت اطمئني انضر الروض عازبه

وركب كاطراف الاسنة عرسوا ... على مثلها والليل تسطو غياهبه

لامر عليهم ان تتم صدوره ... وليس عليهم ان تتم عواقبه

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

از [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible]

لم يبق للصيف لا رسم ولا طلل ... ولا قشيب فيستكسى ولا سمل

عذلت من اللوم ان يبكي المصيف كما   يبكي الشباب ويبكي اللهو والغزل

يمنى الزمان انقضى معدودة فواعجبا   بيرله وهي لنا من بعدها بدل

این اشعار را گویند که ابو العمیثل شاعر آل عبد الله بن طاهر آمد [illegible] ابو تمام آمد [illegible] عبد الله

ابن طاهر [illegible] و نیز او بود [illegible] عبد الله [illegible] نمود [illegible]

[illegible] او [illegible] از آن [illegible] عبد الرحمن [illegible] الامر لا [illegible] ابو تمام شاعر [illegible]

[illegible] ولم يكن له [illegible] في شعره [illegible]

[illegible] الخوف من شره [illegible] يوجب على [illegible] رعايته [illegible]

ولم [illegible] من الوطن [illegible] لكن [illegible] فقد [illegible]

[illegible] وجهه في ذلك ما [illegible] قضاء [illegible] حتى [illegible] ابو تمام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مع تو [illegible]

[illegible]

نقول في قومس قومي وقد اخذت   منا السرى وخطى المهرية القود

امطلع الشمس تبغي ان تؤم بنا   فقلت كلا ولكن مطلع الجود

[illegible] فنهت کا حنت وشفعت

فالطفت وعاتبت کا وجهت [illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible] عبد الله بن طاهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

حسن بن وهب [illegible]

اسقى ديارهم اجش هزيم   وغدت عليهم نضرة ونعيم

دیگر از [illegible]

دیگر از [illegible] قصیده [illegible] حسن بن [illegible]

[illegible] شعر [illegible] ابو تمام [illegible]

قد کنا من کسوة الصيف عرى   فكسى من مكارم وسماع

حلة سابرية ورداء   کسحا القيض او رداء الشجاع

كالسراب الرقراق بالحسن الا   انه ليس مثله في الخداع

وقبا تمنحه الريح حتى   ابرت من الهبوب مطاع

رصفا نالا ترى الدهر منه   كبد الغيث او حشا المرتاع

لا ترانا نايله تحسب جزءا   من المتن والاضلاع

يطرد اليوم ذا الهجير ولو   شبه في حره بيوم الوداع

فلعة من اغر اروع رحب   الصدر رحب الفؤاد رحب الذراع

سوف اكسوك ما يعفي عليها   من ثناء كالبرد برد الصناع

حسن هاتيك في العيون وهذا   حسنه في القلوب والاسماع

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الشاعر موقف

چشم یک و نقابین در قفا در شکاف های بحر زمین روزنا های خانی نو بسه و تن فربه از ذکا
در بعلا روزه از برد در آکسه نگذرد جز ملال و درد و دریغ بجز دریغ از تو بسه از ذکت بریغ
این بیگانه گز تشیع و دیو دین بر آکان سحر رو کرم داد بر برا ز ازایش و حرص بسه و آز
نگهر های نوبه بهیمه باز نگهرها نشده از نجوه بهو قمیتی از این های از ده بهو
اید الا نوکرت تشا نقر نعمت اغر نعمت خورا باخبر بجای ار نفس منزور آمرس
در نهیت دور بهور آمرس کر بهته دور خفی و نیم بر لکی نفس و معلقت نو ندیم
نو بر عقل از عمل تو نجر رسه بر فلوزح فرطونه کشته که بها ز هلکت ار وزان رد
بر فلوز علی نعبته سه اکرد بلکه نوکه بعن شدت فروبوه از خفو نورج افتادی نکوت
نو مجرد نو ز حرص دارا تا ز ورشته در سرا آدارا ار گرفتار های از محن
های بربعه آرد بنیاز های ماه نهایت بی محنه نهاد ها بعظو جبر از اثبات العباد

سعید بن جابر که از ابدیع حکایت کند که در مجلس ابودلف قاسم بن عیسی حاضر بود و ابوتمام بخواند
علی مثلها من اربع و ملاعب اذیلت مصونات الدموع السواکب
و چون باین شعر رسید

اذا افتخرت یوماً تمیم بقوسها و زادت علی ما وطدت من مناقب
فانتم بذی قار امالت سیوفکم عروش الذین استرهنوا قوس حاجب
محاسن من مجد متی تقرنوا بها محاسن اقوام تکن کالمعایب

ابودلف گفت ای [illegible] تا سو نماند از [illegible] مدح نکرده است لذا از گوینده [illegible] در صله گوینده این شعر
حیث [illegible] جامع مطارف و [illegible] سوده برتن و دست [illegible] تمام [illegible] از ابودلف گفت
ابوتمام این [illegible] و دیگر بار ها تا [illegible] برادر تا [illegible] کند [illegible] از
جانب [illegible] داد [illegible] کنم ار ابوتمام قصیده نو تمام کرد ابوتمام تا [illegible] ابودلف
پنجاه هزار درم ادو بخشید و گفت [illegible] این مبلغ برابر صله قصیده تو و قدر [illegible] تو
برابر [illegible] ابوتمام شعر آن موهبت بود [illegible] ابودلف را
بود ابودلف ادو [illegible] شعر [illegible]
گفته بعض بر خواندن ابوتمام این شعر بخواند

و ما مات حتی مات مضرب سیفه من الضرب و اعتلت علیه القنا السمر

و از این جمله

و از این جمله است شعر

غدا غدوة والحمد نسج ردائه فلم ینصرف الا و اکفانه الاجر
کان بنی نبهان یوم وفاته نجوم سماء خر من بینها البدر
یعزون عن ثاو تعزی به العلی و یبکی علیه البأس والجود والشعر

چنانچه ابوتمام [illegible] ابودلف گفته [illegible] همه [illegible] گفته ابوتمام
[illegible] بیچیده و گفته [illegible] ابودلف
[illegible] شعر [illegible] گوینده [illegible]
ابودلف [illegible] بغداد [illegible]
و افسر [illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible] در دار الخلافه [illegible]
[illegible] و در زاویه [illegible] حضرت عبدالعظیم [illegible]
در مقبره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible]
[illegible]
[illegible]

اندر صفت بخشش و نیز اکرام تو غفلت نیز ابو تمام گفته بود بعضی ایام و با خالد حدیثی گرد و روزی چند بر گذشته و خالد بکار رسیده و ابو تمام را فراموش کرده در باب بر در خیمه نشسته و در کف
اسب خود بر سر راه ایستاده با غلامان و غلامی بر در بار ایستاده خالد گفت ابو تمام بر سر راه کفاف
تو و بنده تو هستم خالد فرمود اگر ... ده هزار درهم داد ابو تمام این شعر بخواند

علمني جودك السماح فما — ابقيت شيئا لدي من صلتك
مامر شهر حتى سمحت به — كان لي قدرة كمقدرتك
تنفق في اليوم بالهبات وفي السـ — ـاعة ما تجتنيه في سنتك
فلست ادري من اين تنفق لولا — ان ربي يجزي على هبتك

بخشش و دریای تو مرا بخشش آموخته از هر اقرار که ده هزار درهم ... صله ... در
بر جای نگذاشتم و هنوز یک ماه بپایان نرسیده آن درا هم بپایان رسید گویا قدرت من همانند قدرت تو و
لطافت بوده است تو بقدر و بخشش مرا در هم و عجب آن بود که تو در یک روز بلکه در یک ساعت
بقدر یک سال دیا بی رنج ... ندانم اگر بلند در بخشش تو امداد نرسد از کجا این همه
انفاق می‌نمودی خالد گفت که ده هزار درهم دیگر به ابو تمام بدادند و او بر گشت و بر فت
روی ابو عبد الله محمد بن سعد رقی کاتب حسن بن رجاء گفت ابو تمام را حسن بود و ...
بعد تو در آمد و نزد ما بودیم او عقل و علم برتر از شعرش بود و حسن خواست آن شعر
بگیرد شعر او شنوده بود بسیار خوانده بودیم و ابو تمام ... بر آن بود که شعری بخواند این شعر

انا من عرفت فان عرتك جهالة — فانا المقيم قيامة العذال
عادت له ايامه مسودة — حتى توهم انهن ليال

میخواهد بگوید از محنه روزگار و ظلمت تاره کنه روزگار تیره و بیاید آن
روزها تار شده آن روزها بنوراید بیمار ظلمانی حسن بن رجاء گفت تو کند
بخدا من ازین روزگار سیاه نخواهیم تو را گنج فرش بر تو روشن میدارم و حین این شعر بخواند

لا تنكري عطل الكريم من الغنى — فالسيل حرب للمكان العالي
وتنظري خبب الركاب ينصها — محيي القريض الى مميت المال

حسن بن رجاء بر خاست و بر هر دو بیت بوسه داد و گفت بخدا این قصیده بر من تمام ... نخواهی
شعر مرا در ... بگویم ابو تمام نیز بار دیگر بیت را بخواند

للابلغ

لما بلغنا ساحة الحسن انقضى — عنا تملك دولة الامحال
بسط الرجاء لنا برغم نوائب — كثرت بهن مصارع الآمال

الحمد لله این قصیده حسن بن رجاء با ابو تمام معانقه کرد و بنشست و حسن گفت ما حسن با علوت
هذه العروس و زیبای این عروس را زینت دادی و حیله طلا قمت بلوه ... ابو تمام گفت
بخدا اگر این عروس از حسن خود الحسن بر ما این الیکون مقام تو در قصر ... و
زینت از بهار آدمی محمد بن سعید گفت ابو تمام دو ماه در خدمت حسن بن رجاء اقامت جست
و ... از حسن در صله و جایزه رسید ده هزار درهم بود اگر ... آن ... بر
باد آگاه نیستم این حسن بن رجاء ... عبد الله محمد گوید ...
حسن بن رجاء حضور داشتم و عدی بن ... و ابو تمام ... العلاء
اد برگاسه عصابة الجمرات ... و گفت ابوالعلاء این شعر به ابو تمام بود
لسند خاطرت لکه ... اگر پسندیده ... نیز ... تو در ... او
بگیریم و در حق تو ... پسندی ... شعر او نیکو بخواند

الا انه لولا الخليط المودع — ومغنى عفا منه مصيف ومربع
وجهي بابن شراحه تمام رسم

هو السيل ان واجهته انقدت طوعه — وتقتاده من جانبيه فيتبع
ولم ار نفعا عند من ليس ضائرا — ولم ار ضرا عند من ليس ينفع
معاد الورى بعد الممات وسيبه — معاد لنا قبل الممات ومرجع

و علی بن ... در ... ابو تمام را ... که ... ما همچنین ... گفت لکن را
دو بیت بعد ... از ... و بر ... تقدم ... به
... بود از آن شعر ... نسبت ... در ... حمایت ... است
و ... نیز ... ابو تمام ... بن ... تو ...
... ابو تمام ... بخشش ... و ...
... و تو ... و ... مجوب ... و ...
الشتاء اذا احتجت بالغيم ... از ابر ... آن ... ۵
... ابو تمام ... این ... در ... ندادن

چند بیت که ثبت داشت ابو تمام از شعر او جمع

لیس الحجاب بمقصٍ عنک لی املا　　ان السماء ترجی حین تحتجب

محمد بن موسی گوید ابو تمام عاشق غلام خزری حسن بن وهب و حسن عاشق غلام ادیب ابو تمام بود یا روزی ابو تمام نزد او ... حسن با غلام او [illegible] و بازی [illegible] حسن گفت والمیرلی اعقبه الی الروم لم تکفف الی الخزر ... فلان اگر ... [illegible] و من بنقه ... [illegible] ... بخزر ... حسن گفت اگر خواهی ... [illegible] ... ابو تمام گفت انا اشبهک براوه ... [illegible] نفسی ... [illegible] علیهم ... [illegible] ... حسن گفت اگر این ... [illegible] ... ابا علی لصرف الدهر والغیر　　وللحوادث والایام والعبر

اذکرتنی امر داود وکنت فتی　　مصرف القلب فی الاهواء والفکر

ان انت لم تترک السیر الحثیث الی　　جآذر الروم اعنقنا الی الخزر

انت المقیم فما تغدو رواحله　　وایره ابداً منه علی سفر

و حسن بن سعید گوید [illegible] ... حسن بن وهب آمد و ... [illegible]

سهرت لقد اوقت نعاینکم بعدک　　ومحت کما محت وشائع من برد

وانجدتم من بعد اتهام دارکم　　فیا دمع انجدنی علی ساکنی نجد

[illegible] ... و ... [illegible] ... فیا دمع انجدنی علی ساکنی نجد را ... [illegible] ... اگر ابو تمام ... [illegible] ... اگر ابو تمام زنده ... [illegible] ... یک رطل ... [illegible] ... آب ... [illegible]

کنده ... [illegible]

[illegible] ... از ... [illegible] ... حرارت ... [illegible] ... جمرة العقبه ... [illegible] ... یک رطل ... مثقال ... [illegible] ... یک رادیه آب ... [illegible] ... رطل ... [illegible] ... این بنده ... [illegible] ... مرحوم میرزا ابو ... [illegible] ... ارواحنا ... [illegible] ... این بنده ... [illegible] ... آب ... [illegible] ... قرآن ... [illegible] ... مشغول ... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ... یک مثقال ... [illegible] ... قرآن ... رسیده ... [illegible] ... قیمت ... [illegible] ... حقیقت ... [illegible] ... رحمت ... [illegible]

و در این سال عمر بن [illegible] در این سال عبد الملک بن [illegible]

ابو نصر تمار زاهد [illegible]

عمر [illegible] در این سال محمد بن عبد الرحمن [illegible]

ابو سفیان [illegible]

[illegible] در این سال ابو سلیمان داود [illegible]

بیان وقایع سال [illegible]

ثم [illegible]

در این سال [illegible] الواثق بالله عباسی [illegible]

[illegible] اسحق بن یحیی بن معاذ [illegible]

[illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible] واثق [illegible]

[illegible]

[illegible]

بخواهیم

جمع نمودن [illegible]

وفات [illegible]

وفات ابو سلیمان [illegible]

حبس [illegible]

[illegible]

بخواهیم عزده [illegible] در این [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible]

در این [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رشید [illegible]

[illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible]

[illegible] رشید [illegible]

[illegible] هزار دینار [illegible]

[illegible] رشید [illegible]

[illegible] رشید [illegible]

[illegible] دینار [illegible]

دنیا یابند درم هم بود خاطر لکن رشید را آن مبلغ خطیر در نظر بسیار آمد و دیگر از فرمان او بگردید
و گفت این درمها سوی کیسه و دیوان نه بیت المال معروف دارد آنچه بوده باشد ابن مطعوم برادرم
و آن بیت المال سوی بیت المال ببرد و هم بفرستاد که صاحب دیوان را حیس عون
خاطر بر کرد و هم از آن هنگام و بیوسته صاحب صدر بود دینار و درم معروف بخواهی
اند در کار ابو ال ... ملکه صعب احوال بود و ... دیوان است و جماعت را بگرفت و اموال
بود ... و ... داد و ... و تغییب ... و در مقام تخطی احوال برآمد و آنچه ازدل ...
و همه ... دبوشیده میرفت و هر جا صاحب خود و جاه عز از او ... بنوازد و یغز ...
و تخفیف ... سیم ... از بر درب بره دو ... و ... بجایگه
طعام ... میخورد و در جمله آنگاه حاضر حضور ... ادب ... بفرستاد
بکیست ... و ... ابوالعود ... کتب ... ابو ... و ... در آمد و رشید بنواز
... و حکایت ... از ... خود ... بجمع ... ببود
درم ابوالعود ... ابلغ ... ابوالعود ... گفت ... امروز
در حضرت ... ابوالعود ... الوقت
... بطول ... ابوالعود اندیشه ... جعفر ... گفت در
فرمان رشید ... داد و ... جعفر ... از آن طرف ... در میان
... گشته بود ... رشید ... ابوالعود ...
رشید ... حکایت ... ابوالعود در احادیث
و ... ابیات ... ابی ربیعه ...

وعدت هند وما كانت تعد ... ليت هنداً أنجزتنا ما تعد
واستبدت مرة واحدة ... إنما العاجز من لا يستبد

از بس ... ابوالعود ... ابیات ... در
وعده ... رشید ... إنما العاجز من لا يستبد ...
... جعفر ... خود ... آن
و ... آن مجلس ... و از آن طرف ... یحیی بن خالد
... از ... رشید ... جعفر ...

و یحیی بن ... فرمود رشید ... و جعفر رشید ... بدید ... گفت ... ابیات ... گوید
یکی از ... عجیب ... برخاست ... ای ... که ... در آن وقت ... بنواز
... آن ... و یحیی ... گفت یا امیر المؤمنین ... چند ... گفته ... و ... شعر
... و ... رشید ... از ... آنگاه بود ... و ... شعر
... گفت ابوالعود را ... یحیی بن خالد ابوالعود ... و گفت ... تو در
... که ... و ... آنگاه ... از ... جعفر ... در
درم از بیت المال امیر المؤمنین ... درم ... از جعفر ... ابوالعود ...
... آن ... و ... بیت ... و ...
... امیر المؤمنین ... جعفر ...
... ابوالعود ... ابوالعود ...
... جعفر ...
... ابیات ... سطر ...
... ابوالعود آن درم ... بود ... ابوالعود ...
و از آن طرف ... روز ... در کار ... جعفر ...
... جعفر ...
... آن کار ... جعفر ... بفرمان
... إنما العاجز من لا يستبد ... در ...
... و ... جعفر ...
غضب ... و از آن ... جعفر ...
... ابوالوزیر و احمد بن ... و جعفر ... یعقوب ...
... سلیمان بن ... کاتب ... در ... سال
... دینار ... از ...
... سلیمان ... بود ...
... ابوالعود ... گفت ...
... کاتب ... ابوالعود ... و ...

راقم حروف که چند روز [illegible] یک در شهر [illegible] مردمان خرد [illegible]
در احوال واقعه [illegible] که [illegible] اگر [illegible] موقوف [illegible]
والله [illegible] خالد [illegible] و [illegible] بر [illegible]
[illegible] روز [illegible] در [illegible] سلاطین و خلفا [illegible] کرده [illegible]
و غالب اوقات [illegible] و معاشرت او [illegible] و فضلا [illegible]
و [illegible] از [illegible] گفته [illegible] علی [illegible] بجز [illegible]
زوال اقبال او در [illegible] سال [illegible] برادر [illegible] شد [illegible]
آنکه در احوال [illegible] دینار [illegible] هزار [illegible]
درهم [illegible] و [illegible] بیشتر [illegible] کشته [illegible] دولت [illegible]
او در تمام [illegible] و احوال [illegible] در [illegible]
[illegible] رشید [illegible] از [illegible] بود [illegible] دینار و
درهم [illegible] و در [illegible] و [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] آن [illegible] را [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] یک [illegible] احوال
[illegible] بجز [illegible] رشید [illegible] از [illegible]
[illegible] سالی [illegible] هزار درهم [illegible]
در ایوان و رواق [illegible] و [illegible] روز
[illegible] بر [illegible] و بیشتر [illegible] احوال [illegible]
[illegible] آن [illegible] در انوقت [illegible] رشید [illegible]
درهم [illegible] ابو [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] رشید [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] رشید [illegible] تیز [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و اذا اراد الله [illegible]

و این [illegible]

و این [illegible] در ذیل احوال برامکه و انقراض دولت و [illegible] و سبب تغیر خاطر رشید [illegible] و در
ذیل احوال واثق خلیفه [illegible] از [illegible] الله [illegible]
و [illegible] و [illegible] الله [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] در این [illegible] بیان [illegible] از [illegible] والی [illegible]
[illegible] روایت [illegible] در این [illegible] بن [illegible] والی [illegible]
[illegible] در این [illegible] بن [illegible] مردمان [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] هزار [illegible] الاول [illegible] تاریخ
[illegible] هزار [illegible]

باب [illegible] سال [illegible]
هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال واثق خلیفه [illegible] در مدینه [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و در مدینه طیبه [illegible] مردمان [illegible] از [illegible]
[illegible] مردم [illegible] کار [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] الآخر [illegible]
[illegible] بن [illegible] و در این [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] از [illegible] خلیفه [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] و [illegible] اعراب [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بن [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible]
از [illegible] المسجد [illegible] مکه و مدینه [illegible] بن [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
۲۳
[illegible]

و ایشان را داماد آنها بسی صد و پنجاه تن از بجیله بیامدند و عامه کنانه در بالای بود برشدند از
بنی عوف از جماعت بنی سلیم بعضی در آن شعب بنی ذکوان جریر بن جریر العوفی و عم او سلمة بن یحیی
و عزیزة بن خطاب بیرون از بنی لبید بن سلیم در جمله سرکشان و قواد عرب شد آن بوده بالای [illegible]
و [illegible] سواره [illegible] آنکه [illegible] حماد بن جریر و یاران او در این جماعت [illegible]
دلیران و داماد جماعت بنی سلیم در این تن [illegible] از موضع [illegible] که بالای [illegible]
و اسم المرو [illegible] و میان آن موضع و موضع [illegible] اشتغال [illegible] صحرا و بار
الجبه [illegible] که کنند [illegible] بزرگ [illegible] و سعدان [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] جماعت قریش و غفار [illegible] رسول [illegible] رقاع [illegible]
[illegible] و [illegible] شدند و بکوشیدند [illegible] عامه [illegible] بگریختند و نیز
[illegible] قریش و غفار [illegible] نور [illegible] گشته شدند و بنو سلیم [illegible]
و [illegible] دست [illegible] و [illegible] بود در [illegible] که [illegible] غلیظ و [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] کرده [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] مسالک [illegible] طرق [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] انس [illegible] و اثق [illegible]
[illegible] و ابو موسی [illegible] بنی [illegible] تجربت و [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] نعمت [illegible] شعبان [illegible]
و [illegible] حرة بنی سلیم راه بر [illegible] از [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] نقد [illegible] بکجا [illegible] بسیار [illegible] حرة [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] سنگهای سیاه [illegible]
اگر [illegible] حرة [illegible] و [illegible] لابه [illegible]
[illegible] در اطراف مدینه [illegible] آن [illegible] حرة [illegible] و حرة
[illegible] و حرة بنی سلیم [illegible] جارالی [illegible] حرة
[illegible] حرة [illegible] سوارقیه [illegible] سوارقیه [illegible]
[illegible] سوارقیه بفتح و ضم [illegible] از [illegible]
[illegible] بلفظ [illegible] مدینه [illegible] واقع [illegible]
[illegible] سوارقیه [illegible]

بنی [illegible]

بیشتر جماعتی بود و [illegible] بنو عوف بعضی و عزیزة بن خطاب [illegible] ایشان [illegible] روز
[illegible] سیاه بعضی [illegible] بالای [illegible] و تباه تن از ایشان [illegible] و [illegible] تن [illegible]
دیگران [illegible] کردند و بنو سلیم [illegible] سبب آنکه [illegible] از آن [illegible] بالای [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] کار [illegible] سوارقیه [illegible] و بنی سلیم [illegible]
در [illegible] و [illegible] بالای [illegible] جمع [illegible] تن [illegible]
و هم از [illegible] بنی سلیم در سوارقیه [illegible] و از [illegible] بنی سلیم [illegible]
[illegible] در [illegible] کردند و [illegible]
[illegible] از بنی عوف [illegible] و آخر [illegible] از [illegible]
از بنی [illegible] از بنی سلیم بعضی و [illegible] از [illegible] هر کسی [illegible]
[illegible] و این جمله [illegible] از سوارقیه
[illegible] بنی سلیم [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] ایشان بود [illegible] معروف [illegible] معویة [illegible]
[illegible] راه [illegible] طرف [illegible]
[illegible] بنی [illegible] بنی سلیم [illegible]
بنی [illegible] در [illegible] بود [illegible] معروف [illegible] از
[illegible] دیگران [illegible] راه [illegible] منزل [illegible]
[illegible] و در میان آن [illegible] منزل راه [illegible]
و [illegible] بود در مدینه طیبه [illegible] بنی سلیم [illegible]

باب دهم عبدالله بن طاهر

ابو العباس در نیشابور

از [illegible] مشکوة الادب [illegible] ابو العباس عبدالله بن طاهر بن الحسین [illegible]
[illegible] کتب [illegible] برادر [illegible]
[illegible] طاهر بن حسین [illegible] مشکوة الادب [illegible]
طاهر [illegible] آن سردار بزرگ [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] عبدالله بن طاهر

بهتر سرای فرش و در حقیقت والی حرب و شرطه بود و مملکت خراسان و جمیع قرا و ممالک آن و طبرستان و [illegible] ایشان بود [illegible] و فتوح این اعمال و ملک [illegible] و حکومت [illegible] بود و [illegible] در هم [illegible] نمود [illegible] و محمد بن عبدالله [illegible] خلق [illegible] [illegible] آن [illegible] مدت زندگانی عبدالله بن طاهر [illegible] در دنیا بود مدت زندگانی [illegible] طاهر [illegible] بود و پسر عبیدالله بن عبدالله نیز در ذی [illegible] مکتوب [illegible] و از [illegible] نیز [illegible] ابو القاسم عبیدالله بن سلیمان بن عبدالله [illegible] محمد بن یحیی بن طاهر [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] [illegible] در [illegible] خروج [illegible] و [illegible] مردم [illegible] از [illegible] بود [illegible] در [illegible] [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] [illegible] [illegible] طلحة بن طاهر [illegible] خراسان [illegible] حکومت [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله بن عباس [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] ابو تمام [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] مملکت خراسان [illegible] محمد بن حمید طاهری [illegible] حکومت [illegible] در دنیا [illegible] [illegible] مردم [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] [illegible] محمد بن حمید [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] مردم [illegible] عبدالله [illegible]

ان يبذل العلم لا هل وغير اهله فان العلم انفس من ان يصير الى غير اهله

[illegible] علم [illegible] مردم [illegible] [illegible] علم [illegible] [illegible] [illegible]

ان لمو

[illegible]

ان [illegible] [illegible] الكتب [illegible] الذكر لا [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] محمد بن [illegible] [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible]

ابن طاهر در [illegible] [illegible]

اسم من اهواه اسم حسن	فاذا صحفته فهو حسن
فاذا اسقطت منه فاءه	كان نعتا لهواه المختزن
فاذا اسقطت منه ياءه	صار فيه بعض اسباب الفتن
فاذا اسقطت منه راءه	صار شيئا يعتري عند الوسن
فاذا اسقطت منه طاءه	صار منه عيش سكان المدن
فهو هذا فلم [illegible]	غير من يسبح في بحر الفطن

و این [illegible] لطیف [illegible] اوست و عبدالله بن طاهر [illegible] [illegible] و [illegible] علم و معرفت و تجربت و [illegible] روزگار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

طاهر بن عبدالله بن طاهر گفته است

فايامك الاعياد صارت مآتما	وساعاتك [illegible] صارت خواشعا
على انك ما تنقضي [illegible]	وان كان خطبا يقلق القلب رائعا
وما كنت الا الشمس [illegible] طلعت	على انها [illegible] على الافق ساطعا

وما كنت الا الطود زال لحانه   واثبت في مثواه ركنا دعائما

فلولا التقى قلنا تناسخا معا   بديع معان فضلاه الدائما

واین قصیده طویله ایست این فقیر از [illegible] عبد الله بن طاهر [illegible] وجدی نیز بود و صاحب
اغانی بسیاری از آن مذکور [illegible] و نسبت مدیح عبد الله در آن [illegible]
و اهل این [illegible] در بعضی [illegible] کتاب زهر الآداب مسطور است که [illegible] عبد الله بن طاهر در رقه
نزول [illegible] ابن قرل کلثوم بن عمرو [illegible] الادب [illegible]
شد بحجره او در آمد [illegible] در مجادله و مذاکره [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] از در سرا [illegible] این [illegible]

یا من افادنی زیارته   بعد الخمول نباهة الذکر

قالوا الزیارة غبا خطرت   ومکان خطرک لیس بالخطر

فادفع مقالتهم بثانیة   تستغنیا لجود من شکر

لا تجعلن الوتر واحدة   ان الثلاث تمیة الوتر

[illegible] این [illegible] و [illegible] الاکم [illegible]
[illegible] و [illegible] الاتفاق [illegible]
[illegible] خطیر [illegible]
[illegible] الکلام [illegible]
[illegible] کتاب مسطور است که عبد الله بن طاهر از [illegible] بن ابراهیم [illegible]
[illegible] الاقلام قصبیه [illegible] اما فانا علی طول
[illegible] الصناعة التی غلبت علی الاسم ولزمت لزوم الوسم فحلته محل الالقاب وجرت
[illegible] الالقاب [illegible] الاقلام القصبیة [illegible] فی الکواغد [illegible] النجر منها
[illegible] القراطیس [illegible] المعاطف واکل عن [illegible] والتعلق [illegible]
[illegible] فی بلاد قلیلة القصب [illegible] ما یوجد [illegible] فاحببت ان تقدم باختیار اقلام قصبیة
[illegible] فی انتقائها تلك وطلبها فی منابتها من شطوط الانهار [illegible] الکروم وان [illegible]
منها الشدیدة المحس الصلبة [illegible] المکتنزة [illegible] الضیقة [illegible]

الوزن [illegible]

الوصف فانها البقية الكبيرة ما بعد من الحفاء ولا تقصد بانتقالك منها الرقاق [illegible]
اللطاف المظهر المقومات الادوات [illegible] لا يكون فيها الالتواء والعوج [illegible]
المخيفة الابر المخنثة الاستدارة الطويلة الانابيب البعيدة ما بين الكعوب [illegible] المعتدلة القوام [illegible]
اسافلها [illegible] من اعلاها الاستواء اصولها [illegible] المنتظمة [illegible] القائمة على سوقها قد [illegible] لحائها
وانتهت في النضج منتهاها لم تعجل عن تمام صلاحها ولا [illegible] ولم تؤخر في الايام المخوفة عاهاتها من نفض
الشتاء وعفن الندى فاذا استجمعت عندك [illegible] قطعها [illegible]
تشعث رؤوسها وتشقق اطرافها [illegible] من الاوساخ وعليها الخطوط [illegible]
[illegible] من تخالط في [illegible] اذا كان [illegible]
من لا يعرف فضل جوهرها واكتب [illegible] على الاستقصاء
من غير [illegible] الا بطاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اکثر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسحق بن ابراهیم [illegible]
[illegible]
اجناس الاقلام [illegible] واستجمعت [illegible]
[illegible] لطیف [illegible] الجمعة [illegible] قبل [illegible]

فی مستویة الانابیب بعد لها شفقة الکهوف بعقوقها لا یرجی فیها انتهی و در روضه مذکور است که چون
ان یجدها الامر عندا راده تر حسب بغیه مکتوب را بر او عرضه نمایند برسید و اظهار نمود فرستاد و
برای ... و بعد ... از آن ... داشته ... نعم و امید داد ... در مواضع
در ... بر ... و در صفت قلم ... ابیات ... و ابو منصور ... و اجرای
... در ... و در ... مطور است ... فیلسوف ... و ... دستور بشد
دارن ... یعقوب ... محمد بن طاهر ...
و هم ... در طبقات ... مذکور است که محمد بن طاهر ... از طاهر ...
فوت شد ... او یعقوب بن لیث ... مستولی ... و ... خروج یعقوب ابن لیث ...
او ... واحد ... عبدالله ... محمد بن طاهر ... یعقوب ...
بزرگ ... یعقوب ...
رسید ... یعقوب ...
و ... در خواب ... از خواب بیدار ...
و محمد ... از ...
یعقوب ...
کرد و ...
یعقوب ...
و در ...
محمد بن طاهر ... یعقوب ...

باب رسالهٔ بارقهٔ حضرت امام

نقی علیه السلام در رد بر اهل جبر و تفویض و ...

در کتاب تحف العقول منقول است از حضرت امام ... ابی الحسن ... صلوات الله علیه ...
من علی بن محمد سلام علیکم و علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته فانه ورد
علی کتابکم و فهمت ما ذکرتم من اختلافکم فی دینکم و خوضکم فی القدر و مقالة من یقول
منکم بالجبر و من یقول بالتفویض و تفرقکم فی ذلک و تقاطعکم و ما ظهر من العداوة

بینکم

بینکم ثم سألتمونی عنه و بیانه لکم و فهمت ذلک کله اعلموا رحمکم الله انا نظرنا فی الآثار
و کثرة ما جاءت به الاخبار فوجدناها عند جمیع من ینتحل الاسلام ممن یعقل عن الله لا
تخلو من معنیین اما حق فیتبع و اما باطل فیجتنب و قد اجتمعت الامة قاطبة لا اختلاف بینهم ان القرآن
حق لا ریب فیه عند جمیع اهل الفرق فی حال اجتماعهم مقرون بتصدیق الکتاب و
تحقیقه مصیبون مهتدون و ذلک بقول رسول الله صلی الله علیه و آله لا تجتمع امتی علی
ضلالة فاخبر ان جمیع ما اجتمعت علیه الامة کلها حق هذا اذا لم یخالف بعضها بعضا و
القرآن حق لا اختلاف بینهم فی تنزیله و تصدیقه فاذا شهد القرآن بتصدیق خبر و تحقیقه
و انکر الخبر طائفة من الامة لزمهم الاقرار به ضرورة حین اجتمعت فی الاصل علی
تصدیق الکتاب فان هی جحدت و انکرت لزمها الخروج من الملة فاول خبر یعرف تحقیقه
من الکتاب و تصدیقه و التماس شهادته علیه خبر ورد عن رسول الله صلی الله علیه و آله
و وجد بموافقة الکتاب و تصدیقه بحیث لا تخالفه اقاویلهم حیث قال انی مخلف فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تضلوا ما تمسکتم بهما و انهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض فلما وجدنا شواهد هذا الحدیث فی کتاب الله نصا ...
علیهما السلام بعد ... و تابعیه ... و رحمت خدا و برکات خدا ...
... مکتوب شما بمن رسید و فهمیدم آنچه از اختلاف شما در دین شما واقع شده و خوض و فرو رفتن شما
در امر قدر و مقاله آنکس از شما که قائل بجبر و آنکس که قائل بتفویض است و تفرق و تقاطع شما
را ... و دیدم آنچه ... در میان شما ظاهر شده ... از عداوت ...
از سؤال ... و بیان و توضیح ... را ... تمام این ...
رحمت ... نظر در آثار و کثرت ... آن رسیده ...
... در ... از ...
... و تحقیق ... اجماع و اتفاق ... قرآن ...
حق است ... و جمیع فرق در حال اجتماع ... تصدیق ...
مصیب و ... رسول خدا ...
اجتماع ... جمیع آن ... اجتماع ...

مانند بودن بهو ... آن اخبار ... مختلف ... متفق علیه ... قرآن مجید ...
اختلاف در تمیز ... و تصدیق آن ... جهت متفق القول ... [illegible]
... و شوقی تصدیق وحق ... قرآن خدا بتصدیق و تحقیق خبر ... [illegible]
... آن خبر ... ضرورة بر آن اقرار ... اجماع ... تصدیق ... خدا
... خلاف تصدیق و اقرار ... قرآن ... و صدق ... [illegible]
... آن ... اگر ... بر آن خبر ... قرآن ... آن ... خبر ... حق
آن خبر ... لازم ... [illegible]
و تصدیق ... قرآن ... قرآن ... خبر ... رسول
خدا ... و تصدیق آن ... [illegible]
... مخالف آن ... خبر ... [illegible]
... کتاب خدا ... [illegible]
بقرآن ... ضلالت ... [illegible]
... [illegible]
شواهد این ... کتاب خدا ... قول خداوند عز وجل انما ولیکم الله
ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
... و تفسیر آن در ... [illegible] ... و روت العامة
فی ذلک أخبار الأمیر المؤمنین علیه السلام انه تصدق بخاتمه وهو راکع فشکر
الله ذلک له وانزل الآیة فیه ووجدنا رسول الله صلی الله علیه وآله قد
أتی بقوله من کنت مولاه فعلی مولاه وبقوله انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی ووجدناه یقول علی یقضی دینی وینجز موعدی
وهو خلیفتی علیکم من بعدی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بعد تصدق

... علیهم السلام

بعد تصدق ... آیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... فالخبر الاول الذی استنبطت منه هذه الأخبار خبر صحیح
مجمع علیه لا اختلاف فیه عندهم وهو ایضا موافق للکتاب فلما شهد الکتاب
بتصدیق الخبر وهذه الشواهد الاخر لزم علی الأمة الإقرار بها ضرورة اذ کانت
هذه الأخبار شواهدها من القرآن ناطقة ووافقت القرآن ووافقها القرآن
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عن رسول
الله صلی الله علیه وآله عن الصادقین علیهم السلام ... [illegible]
خاصة الاقتداء بهذه الآثار فرضا واجبا علی کل مؤمن ومؤمنة لا یتعداه الا
اهل العناد وذلک ان اقاویل آل رسول الله صلی الله علیه وآله متصلة بقول
الله وذلک مثل قوله فی محکم کتابه ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم
الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا ووجدنا نظیر هذه الآیة
قول رسول الله صلی الله علیه وآله من آذی علیا فقد آذانی ومن آذانی
فقد آذی الله ومن آذی الله یوشک ان ینتقم منه وکذلک قوله
علیه السلام من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله ومثل قوله
فی بنی ولیعة لأبعثن الیهم رجلا کنفسی یحب الله ورسوله ویحبه الله
ورسوله قم یا علی فسر الیهم وقوله صلی الله علیه وآله یوم خیبر لأبعثن
الیهم غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله کرارا غیر فرار لا

حقایق

يفتح الله عليه فبعثني رسول الله صلى الله عليه وآله بالفتح قبل التوجه فاستشرف لكلام جناب رسول الله صلى الله عليه وآله فلما كان من الغد دعا عليّاً عليه السلام فبعثه اليهم فاصطفيه بنفسه ... فتح الله ... يحب الله ورسوله ...

[illegible]

[illegible]

در الوقت حضرت آمده در تمام نوع بشر لذا می‌تواند از جلب [illegible] در آمده و از آنکه در عالم دنیا [illegible]

همینه دل از آن که تمام تا زنده بود هرگاه رهبری [illegible] با چه اندازه در حالات ظاهر بود [illegible]

و اخلاقیه و اوصاف فیه و انقلابیه که چه تغییرات و انقلابات و بیانیه‌ها مطبوع در آمده [illegible]

هاست [illegible] نسبت دولت [illegible] سلطنت [illegible] در [illegible] ادراک

علم و استغراق در کار طلب و ضلالت و در دوره [illegible] و حادث [illegible]

[illegible] که [illegible] بود در [illegible] و در [illegible] که چه حالات [illegible]

[illegible] و در [illegible] چه [illegible] ظاهر [illegible] که از [illegible] خلق [illegible]

[illegible] خلق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طلق [illegible] در [illegible] آن [illegible] از روی [illegible]

[illegible] آمد از [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] آئینه [illegible] شد و آن

[illegible] رسید [illegible] بدید [illegible]

شدید و هجرت آرزومندان [illegible] رسید آن [illegible] و ارواح [illegible]

و آن [illegible] در [illegible] در [illegible] خود [illegible]

و رواج [illegible] از [illegible] طبع و مطبوعیت [illegible] و [illegible]

[illegible] و در عین [illegible] و در عین [illegible] آن [illegible]

[illegible] هر کس [illegible] تنفر [illegible] در آمده [illegible]

[illegible] از کتب [illegible] اسود و [illegible] و سلاطین [illegible]

[illegible] محفوظ [illegible] در [illegible] زمان در [illegible] خلق [illegible]

انقطاع [illegible] دولت [illegible] و اکتساب علم [illegible] و دخول [illegible]

آن حالات [illegible] موجب تنفر مردم و اهل [illegible]

و فساد و [illegible] سلطنت [illegible] خلق [illegible] دولت [illegible]

و [illegible] فاک [illegible] و [illegible]

[illegible] گردد از [illegible] راه [illegible] و [illegible]

تحقیق [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] زمین [illegible] فرق [illegible]

[illegible] مسافت [illegible] از کعبه [illegible]

[illegible] و [illegible] مردم [illegible] دنیا و [illegible]

[illegible] و فرزندان [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] طرف [illegible] عرصه [illegible]

[illegible] سلطنت

اساس [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] اهل علم و طلاب علم [illegible]

[illegible] اسلام و [illegible]

[illegible] خاص و عام [illegible] و [illegible] روز [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] علم و حکمت [illegible]

زمانه در [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

حالات [illegible] و [illegible] نسبت [illegible]

افعال و اقوال [illegible] حضرت [illegible]

اقوال [illegible] عالم [illegible] سلطان [illegible]

صرف [illegible] و [illegible]

[illegible] و در تمام [illegible] عالم [illegible]

و [illegible] آن در [illegible] از [illegible] طبقات [illegible]

اگر دانستن امری مجرب است، هر چه در سلسله انبیا و ائمه معصومین علیهم صلوات الله علیهم
بوقت تکلم به خلاف تمام این سلاسل پیشتر از رحم [illegible] در شکم [illegible] در معرفت کمالات و اطوار بطون
داشته‌اند و در زندگی احوال ولادت ایشان مسطور است در روایات و خبر مذکور است که ایشان [illegible]
[illegible] و ولادت ایشان [illegible] است و اگر [illegible] از ران [illegible]
متولد میشوند [illegible] آنچه دیگران [illegible] نور ایشان [illegible]
[illegible] متولد است [illegible] لازم [illegible] ان میتنا اذا مات لم یمت و ان
قتیلنا اذا قتل لم یقتل و ان غائبنا اذا غاب لم یغب و لم نلد و لم نولد فی البطون و لا
یقاس بنا احد من الناس [illegible] ایشان [illegible] دیگران در کار [illegible] تولید
فرزند نیستیم و زاییده در بطن نیستیم [illegible] بر خلق ازدواج ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] طهارت [illegible] خلق [illegible] عالم
در [illegible] مستفیض و مستفید [illegible] نسبت [illegible] عالم
ظاهر [illegible] لازم [illegible] نحن صنائع الله
و الخلق صنائع لنا [illegible] مخلوق و انا و علی من شجرة واحدة و الناس
کلهم فی شجرة شتی [illegible] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
[illegible] خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محدقین [illegible] و اشهد ان ارواحکم و نورکم
و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض [illegible] از نطفه مرد و بطن زن [illegible]
[illegible] از حضرت امام علی علیه السلام [illegible]
[illegible] متولد شدند [illegible]
[illegible] ظلمت [illegible] نور [illegible]
[illegible] مذکور [illegible]
[illegible] حضرت معصومین صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] اطوار [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]

ولکن

[illegible] انقلاب حواس و خاطر و اخلاق
[illegible] در عالم [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible]
[illegible] الاول فقرا و غناه [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موجب [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه صلوات الله علیها [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حرکات و سکنات و [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] رضا امام سابق [illegible]
[illegible] امام سابق [illegible]
[illegible] امام سابق [illegible] اقوال [illegible]
[illegible] افعال [illegible]
[illegible]
[illegible] عنوان [illegible] شرعیه [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دلائل ظهور [illegible]

ادله اثبات امامت و ولایت و وصایت و خلافت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و خصوصا امام زمان
حضرت صاحب العصر والزمان خاتم الاوصیا علیه السلام چه بروز و ظهور آن حضرت که احیا [illegible]
احکام قرآن مجید به مجرد تعزیه و بیان آن ظاهر و حکم باطن [illegible] استعداد ملکوتی
بوده [illegible] قبول آن و تمکین به حقایق آن نکته و هنوز آن مقام بر آن [illegible]
چه ابلاغ امور تامه ظاهریه و باطنیه قرآن که [illegible] ابلاغ رسالت و امور نبویه است
با ظهور آن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله در دنیا [illegible] خلق بوده استعداد قبول
و فهم ادراک [illegible] توجه [illegible] خلق در این [illegible] و قبل از ظهور نشده بود در
حالت ظهور صاحب الامر [illegible] و [illegible] نظر آن [illegible]
در عالم [illegible] آن حضرت از [illegible] و حوادث ظهور [illegible] در ظهور جلال
[illegible] و ظهور [illegible] چه [illegible] مردم [illegible] استعداد [illegible]
و [illegible] ظهور [illegible]
ظاهر [illegible] خلق [illegible] رحمت [illegible]
و [illegible] معدوم [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ظهور [illegible]
قطره [illegible]
[illegible] ظهور [illegible] معصومین علیهم السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] استعداد خلق [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] توفیق و رحمت [illegible]
[illegible] طول عمر و نظر [illegible] شرح [illegible]
[illegible] مصطفی و ائمه هدی صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] آیات [illegible] قرآن و [illegible]

فرجه و

فرجه و [illegible] واضح [illegible] بود به [illegible] و [illegible] تحریر
[illegible] در این زمان [illegible] و کیفیت و ادله [illegible] عقلیه و نقلیه
و حسیه [illegible] در قلم [illegible]
[illegible] صلوات الله
علیهم [illegible] عبارات مذکوره [illegible] و انما قدمنا هذا الشرح والبيان
دليلا على ما اردناه وقوة لما نحن مبينوه من امر الجبر والتفويض والمنزلة بين المنزلتين
وبالله العون والقوة وعليه نتوكل في جميع امورنا فانا نبدأ من ذلك بقول
الصادق عليه السلام لا جبر ولا تفويض ولكن منزلة بين المنزلتين [illegible]
ومرادنا وقصدنا الكلام في الجبر والتفويض وشرحهما وبيانهما وانما قدمنا ما قدمنا لكون
اتفاق الكتاب والخبر اذا اتفقا دليلا لما اردناه وقوة لما نحن مبينوه من ذلك [illegible]
فقال الجبر والتفويض بقول الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عندما سئل عن ذلك فقال
لا جبر ولا تفويض بل امر بين امرين قيل فماذا يا ابن رسول الله فقال صحة الخلقة
وتخلية السرب والمهلة في الوقت والزاد مثل الراحلة والسبب المهيج للفاعل
على فعله فهذه خمسة اشياء فاذا نقص العبد منها خلة كان العمل عنه مطروحا بحسبه
فاخبر الصادق باصل ما يجب على الناس من طلب معرفته ونطق الكتاب بتصديقه
فشهد بذلك محكمات آيات رسوله لان الرسول صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] من قوله
واقاويلهم حدود القرآن فاذا وردت حقائق الاخبار والتمست شواهدها
من التنزيل فوجد لها موافقا وعليها دليلا كان الاقتداء بها فرضا لا يتعداه
الا اهل العناد كما ذكرنا في اول الكتاب ولما التمسنا تحقيق ما قاله
الصادق عليه السلام من المنزلة بين المنزلتين وانكاره الجبر والتفويض
وجدنا الكتاب قد شهد له وصدق مقالته في هذا وخبر عنه ايضا موافق لهذا
ان الصادق عليه السلام سئل هل اجبر الله العباد على المعاصي فقال الصادق
عليه السلام هو اعدل من ذلك فقيل له فهل فوض اليهم فقال هو اعز و
اقهر لهم من ذلك وروي عنه انه قال الناس في القدر على ثلاثة اوجه
رجل يزعم ان الامر مفوض اليه فقد وهن الله في سلطانه فهو هالك ورجل

يزعم أنّ الله تبارك وتعالى أجبر العبادَ على المعاصي وكلّفهم ما لا يطيقون فقد ظلم الله في
حكمه فهو هالك ورجلٌ يزعم أنّ الله كلّف العباد ما يطيقون ولم يكلّفهم ما لا
يطيقون فإذا أحسن حمد الله وإذا أساء استغفر الله فهذا مسلم بالغ يعنی
به نهایت آن شرح و بیانش که مقدم شد تعدد مراد نفی رأی اول در جبر و تفویض و رأی دوم
و این آنست که بعبارت دیگر آنکه آنست که بعضی از جبر و از تفویض [illegible] متحقق باشد [illegible]
[illegible] و قوّة برابر آنچه از ... بسیار [illegible] نحویست که در امر جبر و تفویض
و منزلة بین المنزلتین بوده و قوّة خداوند تعالی و بر خدا [illegible] مجبور [illegible] در تمام امور خود
ابتدا نیکم در این مسئله بقول صادق علیه السلام که نه جبر و نه تفویض است بلکه منزلتی
میان دو منزلت است بین اللامرین [illegible] لکن [illegible] آنچه [illegible] بین الامرین [illegible]
[illegible] دلالت در دو قسم و از [illegible] و [illegible] على [illegible]
و این جمله [illegible] درجع الحرّیة مطولست و در حدیث دانسته من اصبح [illegible] فی
بدنه [illegible] فی سربه [illegible] و [illegible] ... دانع [illegible]
[illegible] راه [illegible] طریقی است و [illegible] از [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] بر [illegible] در طلب [illegible]
و [illegible] آن [illegible] و [illegible] الایة [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آن از [illegible] و [illegible]
را [illegible] آن [illegible] و [illegible]
آن [illegible] و از آن [illegible] در آغاز این رساله [illegible]
و [illegible] تحقیق [illegible] و [illegible] در منزلة بین المنزلتین [illegible] جبر
و تفویض [illegible] خدا [illegible] منزلت [illegible]
و تصدیق [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] از [illegible]
خداوند مجبور [illegible] صادق علیه السلام [illegible] خداوند عادل [illegible]
خداوند عادل از آن [illegible] مجبور و [illegible] آن [illegible]

[illegible] (margin note, written vertically)

معذرت و [illegible] آنچه [illegible] تفویض [illegible] در [illegible] و [illegible]
و [illegible] خداوند [illegible] از آن [illegible] غالب [illegible] از آن [illegible]
تفویض [illegible] خدا [illegible] از آن [illegible] مجبور [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] در حقیقت [illegible] خداوند عادل [illegible] صادق
علیه السلام [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] جبر [illegible] تفویض [illegible] و [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] خداوند [illegible] مجبور
[illegible] طاقت آن [illegible] خدا [illegible] نسبت ظلم [illegible]
[illegible] خدا [illegible] و [illegible]
[illegible] طاقت [illegible]
تکلیف [illegible] ولا تکلیف الّا [illegible] و [illegible]
[illegible] خدا [illegible] و [illegible] بالغ [illegible]
[illegible] قال علیه السلام انّ من تقلّد الجبر والتفویض ودان بهما فهو
على خلاف الحقّ فقد شرحتُ الجبرَ الذي من دان به يلزمه الخطاء وأنّ الذي
تقلّد التفويض يلزمه الباطل فصارت المنزلة بين المنزلتين بينهما [illegible] صادق
علیه السلام [illegible] جبر و تفویض [illegible] بخلاف
[illegible] و [illegible]
[illegible] تفویض [illegible] منزلة بین المنزلتین
[illegible] مجبور [illegible] تفویض [illegible] ثمّ قال و
ضربتُ لكلّ بابٍ من هذه الأبواب مثلاً يقرّب المعنى للطالب ويسهّل له البحث عن
شرحه تشهد به محكمات آيات الكتاب وتحقّق تصديقه عند ذوي الألباب وبالله
التوفيق والعصمة [illegible] آن [illegible]
[illegible] جبر و تفویض و منزلة بین المنزلتین [illegible]

نسبت میدهند و ترجیح میدهند بار او را بر کسانیکه قدرت ندارند محکم قرار داده‌اند که هر دو در مقصد تقریر کرده‌اند
ذوی الالباب تحقیق کرده و توضیح داده و هم صحت تفسیر او را بر شمرده‌اند فَاَمَّا الْجَبْرُ الَّذِیْ یَلْزَمُ مَنْ دَانَ
بِهِ الْخَطَاءُ فَهُوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَی الْمَعَاصِیْ وَعَاقَبَهُمْ
عَلَیْهَا وَمَنْ قَالَ بِهٰذَا الْقَوْلِ فَقَدْ ظَلَمَ اللّٰهَ فِیْ حُکْمِهِ وَکَذَّبَهُ وَرَدَّ عَلَیْهِ قَوْلَهُ وَلَا یَظْلِمُ رَبُّکَ
اَحَدًا وَقَوْلَهُ ذٰلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَمَا اللّٰهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیْدِ وَقَوْلَهُ اِنَّ اللّٰهَ
لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا وَلٰکِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ مَعَ اٰیٍ کَثِیْرَةٍ فِیْ ذِکْرِ هٰذَا
فَمَنْ زَعَمَ اَنَّهُ مُجْبَرٌ عَلَی الْمَعَاصِیْ فَقَدْ اَحَالَ بِذَنْبِهِ عَلَی اللّٰهِ وَقَدْ ظَلَمَهُ فِیْ عُقُوْبَتِهِ
وَمَنْ ظَلَمَ رَبَّهُ فَقَدْ کَذَّبَ کِتَابَهُ وَمَنْ کَذَّبَ کِتَابَهُ فَقَدْ لَزِمَهُ الْکُفْرُ بِاِجْمَاعِ
الْاُمَّةِ وَمَثَلُ ذٰلِکَ مَثَلُ رَجُلٍ مَلَکَ عَبْدًا مَمْلُوْکًا لَا یَمْلِکُ نَفْسَهُ وَلَا یَمْلِکُ
عَرَضًا مِنْ عَرَضِ الدُّنْیَا وَیَعْلَمُ مَوْلَاهُ ذٰلِکَ مِنْهُ فَاَمَرَهُ عَلٰی عِلْمٍ مِنْهُ بِالْمَصِیْرِ اِلَی
السُّوْقِ لِحَاجَةٍ یَاْتِیْهِ بِهَا وَلَمْ یُمَلِّکْهُ ثَمَنَ مَا یَاْتِیْهِ بِهِ مِنْ حَاجَتِهِ وَعَلِمَ الْمَالِکُ اَنَّ
عَلَی الْحَاجَةِ رَقِیْبًا لَا یَطْمَعُ اَحَدٌ فِیْ اَخْذِهَا مِنْهُ اِلَّا بِمَا یَرْضٰی بِهِ مِنَ الثَّمَنِ وَقَدْ
وَصَفَ مَالِکُ هٰذَا الْعَبْدِ نَفْسَهُ بِالْعَدْلِ وَالنَّصَفَةِ وَاِظْهَارِ الْحِکْمَةِ وَنَفْیِ الْجَوْرِ
وَاَوْعَدَ عَبْدَهُ اِنْ لَمْ یَاْتِهِ بِحَاجَتِهِ اَنْ یُعَاقِبَهُ عَلٰی عِلْمٍ مِنْهُ بِالرَّقِیْبِ الَّذِیْ
عَلٰی حَاجَتِهِ اَنَّهُ سَیَمْنَعُهُ وَعَلِمَ اَنَّ الْمَمْلُوْکَ لَا یَمْلِکُ ثَمَنَهَا وَلَمْ یُمَلِّکْهُ ذٰلِکَ فَلَمَّا
صَارَ الْعَبْدُ اِلَی السُّوْقِ وَجَاءَ لِیَاْخُذَ حَاجَتَهُ الَّتِیْ بَعَثَهُ الْمَوْلٰی لَهَا
وَجَدَ عَلَیْهَا مَانِعًا یَمْنَعُ مِنْهَا اِلَّا بِالشِّرَاءِ وَلَیْسَ یَمْلِکُ الْعَبْدُ ثَمَنَهَا فَانْصَرَفَ اِلٰی مَوْلَاهُ خَائِبًا
بِغَیْرِ قَضَاءِ حَاجَتِهِ فَاغْتَاظَ مَوْلَاهُ لِذٰلِکَ وَعَاقَبَهُ عَلَیْهِ اَلَیْسَ یَجِبُ فِیْ عَدْلِهِ وَحُکْمِهِ
اَنْ لَا یُعَاقِبَهُ وَهُوَ یَعْلَمُ اَنَّ عَبْدَهُ لَا یَمْلِکُ عَرَضًا مِنْ عُرُوْضِ الدُّنْیَا وَلَمْ
یُمَلِّکْهُ ثَمَنَ حَاجَتِهِ فَاِنْ عَاقَبَهُ عَاقَبَهُ ظَالِمًا مُتَعَدِّیًا عَلَیْهِ مُبْطِلًا لِمَا وَصَفَ مِنْ عَدْلِهِ
وَحِکْمَتِهِ وَنَصَفَتِهِ وَاِنْ لَمْ یُعَاقِبْهُ کَذَّبَ نَفْسَهُ فِیْ وَعِیْدِهِ اِیَّاهُ حِیْنَ اَوْعَدَهُ
بِالْکِذْبِ وَالظُّلْمِ اللَّذَیْنِ یَنْفِیَانِ الْعَدْلَ وَالْحِکْمَةَ تَعَالَی اللّٰهُ عَمَّا یَقُوْلُوْنَ عُلُوًّا کَبِیْرًا
و اما آن جبری که هر کس آنرا دین خود گرداند دچار خطا می‌شود پس قول در آن کسی است که می‌گوید
که خدا عز و جل بندگان را بر ارتکاب معاصی مجبور کرده و آنها را بعد عقوبت نموده و هر کس به
قائل این قول شد خدا را در حکم خود نسبت به ظلم داده و تکذیب خدا را نموده ...

ظلم او بر

این ظلم را که گروه نسبت میدهند در کار که مکلف بر او ظلم کرده و تحمیل خدا را نسبت این گروه را که
میدهد و ادله خود ... خدا در باره بندگان ستم ... و این قول خدا را نسبت به ستمکار خود
پیچیده بر ده ... ستم نمی‌کند لکن مردمان خود را بخود ظلم می‌ورزند و هم چنین آیات
دیگر در این باب دلالت دارد پس هر کس گمان کند که او بر ارتکاب معاصی مجبور است خدا را
گناهکار ... و اراده خدا ... و خدا ظالم بوده که او را عقوبت کرده و او را بعقوبت
بنده گناهکار ... و هر کس خدا را ظالم ... قرآن را تکذیب نموده چه آیات قرآن بر
عدل خدا دلالت ... و هر کس کتاب خدا را تکذیب نماید به اجماع امت کافر ... و مثل
به مانند این امر مثل مردیست که عبد مملوکی دارد که مالک نفس خود نیست و نه اموال دنیوی
و ... و متاعی ... و مولای او این ... آگاه ... با آن ...
... و او را ... بازار فرستد تا ... بیاورد و ... آن ...
... و ... علم ... و ...
... و ... آن ...
... عدل و ... و اظهار حکمت و نفی جور ... و ... تو ...
... از بازار ... و ... عقوبت ... او ...
... و ... علم ... که ...
... مملوک ... آن ... مملوک ... او ...
... آن ... بازار ... مولای ... و ...
... آن ... و ... آن علم ... آن
... و ... مولای ... مولای ...
... عقوبت ... عدل و حکمت
... و ...
... و مولای ... آن ...
... عقوبت ... عقوبت ...
و آن ... عدل و حکمت و نصفت ...

دارا ظرفا گرا و لا عقوبت [illegible] بود در عقوبت [illegible] آن صاحب
[illegible] و عذاب [illegible] نسبت کرده ظلم [illegible] عمل و معصیة
[illegible] تقولون علوا کبیرا و بقول [illegible] الجبرة علوا کبیرا [illegible] مجبر
[illegible] و ضرر [illegible] نسبت [illegible] ظلم [illegible] عمل [illegible] السلام
اذا وجب علی من اجبره العقوبة ومن زعم ان الله اجبر العباد فقد اوجب علی قیاس قوله
ان الله یدفع عنهم العقوبة ومن زعم ان الله یدفع عن اهل المعاصی العذاب فقد
کذب الله فی وعیده حیث یقول بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون وقوله ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما
یأکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا وقوله ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم
نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب افتؤمنون ببعض
الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم
القیمة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون بل نقول ان الله جل و
عز جازی العباد علی اعمالهم ویعاقبهم علی افعالهم بالاستطاعة التی ملکهم ایاها فامرهم
ونهاهم بذلک ونطق کتابه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی
الا مثلها وهم لا یظلمون وقال جل ذکره یوم تجد کل نفس [illegible] بما کسبت لا ظلم الیوم فهذه
آیات محکمات تنفی الجبر ومن دان به ومثلها فی القرآن کثیر اختصرنا ذلک لئلا یطول
الکتاب وبالله التوفیق

[illegible] ظاهر [illegible] مجبور [illegible]
عقوبت بود [illegible] مجبور [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] دفع [illegible] عقوبت بود [illegible]
[illegible] اهل معاصی و مردم [illegible] عقوبت و عذاب [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] معصیة کاران [illegible] عذاب و عقاب
[illegible] عذاب [illegible] از آتش [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] خطیئه [illegible]
مردم [illegible] آتش [illegible] آن [illegible]
اموال یتیمان [illegible] از روی ظلم و ستم [illegible] آتش [illegible] اموال [illegible]

سوزان [illegible]

سوزان [illegible] شده [illegible] آیات [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] آتش [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] خداوند تعالی [illegible]
در حقیقت [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] قول اول [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] از آن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] هر نفس [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
و خداوند [illegible] هر نفس [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] محکمات [illegible]
[illegible] جبر [illegible] و معتقد [illegible]
و مثل این گونه آیات در قرآن بسیار است [illegible]
و توفیق با خداوند است واما التفویض الذی ابطله الصادق علیه السلام وخطاء من
دان به وتقلده فهو قول القائل ان الله جل ذکره فوض الی العباد اختیار

در ابطال تفویض

أمره ونهيه فاعلم وفي هذا الكلام دقة لمن يذهب الى تحريره ودقته والى هذا
ذهبت الائمة المهدية [illegible] بو هذا الكلام دقيق لمن يذهب الى تحريره ودقته
الى الائمة المهدية عليهم السلام من عترة آل الرسول صلوات الله عليهم فانهم قالوا
لو فوض الله اليهم على جهة الاهمال لكان لازما له رضى ما اختاروه واستوجبوا
منه الثواب ولم يكن عليهم فيما جنوه العقاب اذا كان الاهمال واقعا و[illegible]
[illegible] صلى الله عليه [illegible] بلكه [illegible] بو [illegible] معتقد و[illegible] قطعيه [illegible]
و[illegible] اولو [illegible] ايسه [illegible] عبارة [illegible] قول [illegible]
ذكره امرونهي [illegible] بلكه [illegible] وزو [illegible] داخي كلام دقيق ايسه
[illegible] آنك دقته و [illegible] آنك فوائدي [illegible] عليهم السلام [illegible] آل رسول
صلوات الله عليهم [illegible] واردن [illegible] مستقل [illegible]
[illegible] اولان [illegible] دقيق [illegible]
[illegible] عليهم السلام [illegible] الاهمال
[illegible] بلكه [illegible]
[illegible] اختيار
[illegible] و[illegible] اوله [illegible]
[illegible] امرونهي [illegible] والكراهة وهو
[illegible] فهذه المقالة الى تحقيق اما
ان يكون العباد تظاهروا عليه فاكرهوه فيقول اختيارهم بأرادتهم فصار مكرهًا
ذلك الكلام كان فقد لزمه الوهن او يكون جل وعز عن تعجيزهم بالامر والنهي
على ارادته كرهوا او احبوا فوض امره ونهيه اليهم واجراهما على محبتهم
اذ عجز عن تعبيدهم بارادته فجعل الاختيار اليهم في الكفر والايمان ومثل ذلك
مثل رجل ملك عبدًا ابتاعه ليخدمه ويعرف له فضل ولايته ويقف عند امره
ونهيه وادعى مالك العبد انه قاهر عزيز حكيم فأمر عبده ونهاه ووعده على
اتباع امره عظيم الثواب واوعده على معصيته اليم العقاب فخالف العبد ارادة

بالكلمه

مالكه ولم يقف عند امره ونهيه فاي امر اراده او نهي نهاه عنه لم يأتمر على ارادة
المولى بل كان العبد يتبع ارادة نفسه وعن امره ونهيه ولم يرض عنه لكل فعله على
ارادة العقلاء على ارادة المالك [illegible] فاي امر امره ايا كان
نهاه عنه لم يأتمر على ارادة المولى بل كان العبد يتبع ارادة نفسه وبعثه في بعض
حوائجه فيما لا حاجة له فيه ولا يصير العبد بهذا بخلافا على مولاه وقصد ارادة
نفسه واتبع هواه [illegible] وبعثه في بعض حوائجه ولم يسمّ له الحاجة فخالف على
مولاه وقصد ارادة نفسه واتبع هواه فلما رجع الى مولاه نظر الى ما اتاه به
فاذا هو خلاف ما امره به فقال له لم اتيتني بخلاف ما امرتك فقال العبد اتكلت
على تفويضك الامر الي فاتبعت هواي وارادتي لان المفوض اليه غير محظور عليه
واين تمثيله [illegible] آيسه [illegible]
بوقول [illegible] ضرورة [illegible] بو [illegible]
[illegible] محبوب [illegible] اولو [illegible] لازم [illegible]
و[illegible] امرونهي [illegible] عجوب [illegible] امرونهي
[illegible] واجرا [illegible] دادنه [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] مالك [illegible]
خود [illegible] مالك [illegible] مطلع [illegible] قبول امرونهي
مالك [illegible] بروحكم [illegible]
امرونهي [illegible] ثواب عظيم [illegible]
[illegible] عقاب و[illegible] وامرنيه در
ادا امرونهي [illegible] خلاف آن [illegible]
[illegible] امروكلام [illegible]
[illegible] اختيار [illegible] امرونهي [illegible] الماعه [illegible]
[illegible] مولى [illegible]
[illegible] امرونهي [illegible] اراده [illegible]

چه خدا را در وی قدرت نیست بنده تفویض کرده است و هر چه آن بنده باراده خود کند نه باراده
مالک رضا بهم است و ادار ... آن کار منع نکرده تا آن واجب بود برادر ...
و آن بنده ... خلاف ... و اگر بود ... خواسته ... تابع بود
... وجه ... مولا نظر ... آن بنده ... بر خلاف
... آن بنده ... بر خلاف ...
... در ... تفویض ... اطاعت
... تفویض ... محظور ...
... تفویض ... فقد یجب على هذا السبب إمّا أن يكون الله
لأجل قادراً بأمر عبده باتباع أمره ونهيه على إرادته على إرادة أحد ...
الطاقة يقدّر بما يأمره به ونهيه عنه فإذا أمره بأمر ونهيه عن نهي عرّفه الثواب
والعقاب بحكمهما وحذّره ورغّبه بصفة ثوابه وعقابه ليوفي العبد قدرة مولاه
بما مكّنه من الطاقة لأمره ونهيه وترغيبه وترهيبه فيكون عدله شاملاً
له وحجته واضحة عليه للإعذار والإنذار فإذا اتّبع العبد أمر مولاه جازاه وإذا
لم يزدجر عن نهيه عاقبه أو يكون عاجزاً غير قادر ففوّض أمره إليه أحسن أم أساء
أطاع أم عصى عاجز عن عقوبته وردّه إلى اتباع أمره ...
... عبد قادر ... بنده ... امر ...
... آن بنده ... طاقت و توانائی ...
... امر ... مولا ... ثواب و عقاب
... ثواب
عقاب ... ترغیب و تحذیر ... آن بنده ... مولا ...
اگر ... ترغیب و ترهیب ...
امر ... واضح ... اعذار و انذار
... بنده ... مولا ...
... عاصی ...
... آن بنده ...

الطاعة نیز

الطاعة عصیان ... از عقوبت ... اولوت ...
عاجز است و في إثبات العجز نفي القدرة والتأله وإبطال الأمر والنهي والثواب والعقاب
ومخالفة الكتاب إذ يقول ولا يرضى لعباده الكفر وإن تشكروا يرضه لكم وقوله عزّ وجلّ
اتقوا الله حقّ تقاته ولا تموتنّ إلا وأنتم مسلمون وقوله وما خلقت الجنّ والإنس
إلا ليعبدون ما أريد منهم من رزق وما أريد أن يطعمون وقوله اعبدوا الله
ولا تشركوا به شيئاً وقوله أطيعوا الله وأطيعوا الرسول ولا تولّوا عنه وأنتم
تسمعون فمن زعم أنّ الله تعالى فوّض أمره ونهيه إلى عباده فقد أثبت عليه العجز
وأوجب عليه قبول كلّ ما عملوا من خير وشرّ وأبطل أمر الله ونهيه ووعده ووعيده
لعلّة ما زعم أنّ الله فوّضها إليه لأنّ المفوَّض إليه يعمل بمشيئته فإن
شاء الكفر والإيمان كان غير مردود عليه ولا محظور فمن دان بالتفويض على
هذا المعنى فقد أبطل جميع ما ذكرنا من وعده ووعيده وأمره ونهيه وهو من أهل هذه الآية
أفتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا خزي
في الحياة الدنيا ويوم القيامة يردّون إلى أشدّ العذاب وما الله بغافل عمّا تعملون
تعالى الله عمّا يدين به أهل التفويض علوّاً كبيراً و در اثبات عجز ...
... و ثواب و عقاب ...
چه خدا ... تفویض ...
... بترسید از خدا ...
... خدا ...
... خدا ...
... خدا ...
... بنده ...
... خدا ... وعد و وعید
... تفویض ...
... تفویض ...
... ایمان ... محظور ...
قائل بتفویض ... وعد و وعید خدا ...

الکی ظاهر میشود و خفی کیم داراز خفی حمیرته است از اظهار اینکه آیه تزعیق است و فرا فرا فاک
ظاهر بغیه لا ایمان مراد نه بلکه از آیات قرآن دو ظاهر حقیقیه بعضی بینه از آنکه لا
نا ٤٤ اظهار بوده میکند مراد نه دراد داره با برکتی در روزگار رفات لحجه تو خوانزا
و شبه فرا آن غافل از آنکه میکند و فرا فرا بر زد و بخیر کیه از اکثر اهل تقوی لعن و تفو
تقویض میکند علوم الحجر و بر ترتیب بزرگ لکن نقول ان الله قل دون خلق الخلق
لعقبته وتکلیم الشاطئ تعریفهم بما فامرهم ونهیهم بما اراد بامر فعل منهم
اتباع امره ورضی بذلک لهم ونهیهم عن معصیته وذم من عصاه وعاقبه
علیها ولله الخیرة فی الامر والنهی یختار ما یرید و یأمر به وینهی عما یکره
ویعاقب علیه بالاستطاعة التی ملکها عباده لاتباع امره واجتناب معاصیه
لانه ظاهر العدل والنصفة والحکمة البالغة بالغ الحجة بالاعذار والانذار
والیه الصفوة یصطفی من عباده من یشاء لتبلیغ رسالته واحتجاجه علی عباده
اصطفی محمدا صلی الله علیه وآله وبعثه برسالاته الی خلقه فقال من
قال من کفار قومه حسدا واستکبارا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من
القریتین عظیم یعنی بذلک امیة بن ابی الصلت وابا مسعود الثقفی فابطل الله
اختیارهم ولم یجز لهم آراءهم حیث یقول اهم یقسمون رحمت ربک نحن
قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ
بعضهم بعضا سخریا ورحمت ربک خیر مما یجمعون لکن مرتکبتم افرا کرده و [illegible]
آفریده شده تقدیر ره نمود و توقف شده و استطاعت بخشید و شرکت فعل سوی او ح مولد
ولیکن نه این استطاعت را بعضی از آن را فرا نو لا قسم ادران را ابتکم در اهل
ایشان امر کرده فیه پس بفرمانی گفت و قبول فرموده از مخلوق مستطیع خود تابعه
امر او ام نه او انبیا اندیشه صاحب امام و نواهی الکبر ض چاره نماید او بولد نکبر
با فرا او معصیت بود او نه و بعضی نه کند و مذموم گردد نخو بر نه ظا هر کیه بود او در حضره
سیاه نقصان رخ داد کرد برای ایشان زیان فرقه و عقوبت شد و مر فدا را مرا اختیار و در آخر کرده ام
و بر نه نیز بوا امر خود فرمود به او امر منبع و از آنکه کرده است نیز میکند و به خبر آن عقوبت نوع طلب
آن استطاعت ره بر ایشان ظاهر حکم ه و نیابد ره از که آن رحمت ه باز تبعه امر فرا او حقیقت بار از

مهتداو

معصیت او زیرا که معدول د عفو و حکمت بالغه خدا فرزاد لطاهر و لتغطیه است و حجت خود را در عذر و انذار
بالغ است و صفوت و برگزیده در مشیت بمشیت و جمله هست برگزیده میدا بود از میان بندگان خود کسی را که
که میخواهد به رسالت خود بر ایشان رسالت تبلیغ و حجت بر ایشان بر ایشان برگزیده محمد صلی الله علیه وآله و سلم
برگزیده داد بر رسالات خود الا بسوی خلقش مبعوث نمود بس گفت آنکس که گفت از کفار قوم
که ایشان بزرگ او ام حسد و انکار را زهر اگر بس نداند قرآن بر مرد بزرگ و ام ذی یخه عظیم و بزرگ کیه
از دو قریه عظیم اراده ام از این بزرگ عظیم امیه بن ابی الصلت و ابو مسعود ثقفی است بس خدا باطل
گردانید اختیار ایشان را و اجازه نداد ایشان را رأی ایشان را هرگاه میفرماید آیا قسمت میکنند رحمت
پروردگار تو را ما قسمت کردیم در میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بلند کردیم بعضی ایشان
را بالای بعضی از حیثیت درجات تا بگیرد بعضی ایشان بعضی را زیر دستان خود
که در فرمان ایشان باشند و خدمت کنند در وقت نیاز تا بگیرد بعضی از ایشان بعضی را
که بعضی داده میگیرند و بعضی غرض میکنند و بسبب قال علم الهی تقوی
است و موجب ایتلاف و انتظام آن الهی و بسبب انتظام قوام عالم و نظم
شده است دار این تفاوت در رفع و خفض و بسط و قبض بلکه اختلاف در آن
و وقوع ملک و منا که در میان بنی آدم تمام است و هرگاه بسبب تفاوت در معیشت دنیویه
به ایشان عواقب امور الهیه ابلاغ کنند و ایجاد در عالم و خلق که چگونه امر نموده
او رحمت کرد و رأفت ظاهر و حیات و حفظ ایشان تو بود و رحمت و رقت ایشان
الهی تفضل نمود و جمع پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع میکنند از فرد که
و زینت و جمیع حیات عالیه بیشتر است از آنکه جمع میکنند کفار از مال و متاع
ایشان و آن چیزها که نزد ایشان بزرگ است چون فرمانروائی بر مردم و غیره
و اطاعت او چگونه است بر از آنکه نفع و ضرر بر ایشان رسد و خود میشود به دست و در
سایر حالات در او پرستی نقل از او چگونه توقیع اتفاق تفویض امور و نواهی بود در شرح
داد که فرا او ایشان استطاعت عطا کند چه لیاقت شود الهی نیز مداد و حکمت او رفق با آن هر دو خود را
لکن جز به عصمت خود دار ایشان مقام انتشار بر کناره بالنسبه ایشان را چگونه طمع کنند و خود مستحق
تفویض امور ایشان از ایشان مستقیم نیست خدا ان لا تصدر کار لعنت لغو از آنکه نفعی فلو ره نمود

ادارات کشور و لشکر و امرا و وزرا و حکام و ارکان دولت و تجار و عوام است و هر یک [illegible]
خود سلطانی در اداره دایره ریاست در جمیع امور خطیره مملکت میل [illegible]
متوقع است اما هر شاه [illegible] نظر [illegible] و استعداد و کفایت است اگر [illegible]
و بوزارت و امارت و حکومت انتخاب کند به نظام کار بلاد و حفظ ثغور [illegible]
خفته و خود [illegible] از نظر دقیق از سلطنت [illegible] اختیار [illegible] از جمله کارها
[illegible] زبان مردم [illegible] طعن و دق [illegible]
[illegible] مردم بزرگ و عوام [illegible]
و از [illegible] چه [illegible] نظر [illegible] بنظر در آمده [illegible]
[illegible] در تعلیم [illegible] تابع [illegible] روزگار [illegible] در حقیقت [illegible]
و [illegible] نخواهد [illegible] شود [illegible]
[illegible] استعداد و لیاقت [illegible] از میان [illegible]
کفایت و درایت و عقل و علم [illegible] است [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] او [illegible] مقدم [illegible] و تفویض امور مملکت
[illegible] سایر مردم و طبقات خلق
مملکت [illegible] کار [illegible] اندازه [illegible]
از صواب [illegible] خطر [illegible] بر آمده و آن [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] و احوال [illegible]
[illegible] زبان [illegible] اوصاف و اخلاق [illegible] و مطبوعه [illegible]
[illegible] حسن [illegible] خود [illegible]
و رأی [illegible] صواب [illegible] کار [illegible] دولت و مملکت
[illegible] از [illegible] خود [illegible]
[illegible] و حسن [illegible] امتیاز [illegible]
[illegible] عالیه [illegible] منظور [illegible]
و امور [illegible] و تفویض [illegible] ترجیح [illegible] اولاد
[illegible] آن [illegible] دیگران [illegible]

و بدیهی بوده [illegible] وقت [illegible] اما [illegible]
[illegible] آداب [illegible] و حسن [illegible] و [illegible] تجربت معلوم [illegible]
بعد [illegible] و [illegible] انقلاب [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible] خاطر [illegible] کار [illegible] بوده [illegible]
و بدیهی [illegible] طبقات [illegible]
و [illegible] و [illegible] امور [illegible] و نظام و دوام
عام و [illegible] عقل سلیم و سلیقه مستقیم [illegible] طور [illegible]
[illegible] نیز [illegible] استعداد و لیاقت و قبول [illegible]
و [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بر حسب استعداد فطری [illegible]
[illegible] کشور [illegible] و تقسیم [illegible] بر حسب
استعداد فطری [illegible] در این [illegible]
و [illegible] بر حسب استعداد [illegible]
[illegible] زمین [illegible] سایر اصناف
و طبقات خلق بر حسب استعدادات فطریه [illegible]
امر [illegible] تفویض [illegible] نوع آدم [illegible]
[illegible] و در [illegible]
وجود [illegible] خلق [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] و [illegible]
مقدار [illegible] و [illegible]
و [illegible] و تفویض [illegible] آدم علیه السلام [illegible] عالم [illegible]
[illegible] تفویض امر [illegible]
و [illegible] مقدار [illegible] و [illegible]
[illegible] بعوث و آن مقدار تفویض امر [illegible]
[illegible] و ملائکه [illegible]

نیز بود

دعوی سؤال صورت و دعای و آن بود در تمام عوالم و عالم خلق و تصرف و ولایت از روز
و مرجع تمام اوامر و نواهی بوده است لذا هر چیزی به اراده او بود فالق لم یزل این گونه مستعد خلق
نکرد و نور آن بود بر عالمیان اظهور تقدم و کون هر آن بود به جهت ایشان و اول الازل موجود
مخصوص است ترجیح و هیچ خبر بود در میان او و خلق و فیض حجه نکرده است و [illegible]
و [illegible] ذی الآلاء کل شیء اثر هر چه حجه او [illegible] حضرت و البرزخ
بین مقام رسیده [illegible] خدا نخواهد او نیز نخواهد و هر چه او بخواهد خدا نیز بخواهد [illegible]
دلایلی آورده در تفویض امور امر و نهی خدا اکمل [illegible] مقام او و تکلیف اطلاع
رسالت و حق بوده اوست [illegible] نحن صانع الله و الخلق صنائعنا
و نحن عین الله الناظره و نحن جنب الله و نحن فالق السموات و الارضین و نحن لم
[illegible] البطون [illegible] و هم [illegible] ما [illegible]
[illegible] و آن [illegible] و [illegible] مفوض است
قرآن ناطق [illegible] تمام احکام است [illegible] امر و نهی از آن [illegible]
حجه کتاب ناطق [illegible] تفویض [illegible] خدا [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و [illegible] اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و [illegible] امور این مخلوق در دنیا [illegible]
راجع است [illegible] تفویض شده است [illegible]
[illegible] خدا [illegible] در [illegible] اوامر و نواهی است [illegible]
[illegible] از القاب آن حضرت [illegible] در این مقام [illegible] آن حضرت
و بعد از آن حضرت به اول و [illegible] آن حضرت [illegible]
و [illegible] در [illegible] نکرده [illegible] خاتم الاولیاء
صاحب امر [illegible] علم باطن [illegible] و حقایق و مطالب [illegible] و ظاهر
[illegible] بعد از آن قرآن [illegible] احکام و [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] قرآن [illegible] در زمان
[illegible] آن حضرت [illegible] قرآن ناطق [illegible] در
حق [illegible] تفویض امور امر و نهی در حق آن حضرت [illegible]

ظهور حجه

راجع بکلمه [illegible] ۴۴۴

ظهور یحیی [illegible] و تمام نعمت [illegible] ظهور آن حضرت و ولایت [illegible] آن حضرت است
و خدا [illegible] آن [illegible] اقرار [illegible] صلح [illegible] خلق و [illegible]
و صفت [illegible] ظهور جلال و جمال و کمال ایزد متعال [illegible] عرفان خلق
[illegible] عظمت و [illegible] حضرت [illegible] خدا [illegible]
خواسته داد [illegible] مخلوق خلق [illegible] و تفویض [illegible]
[illegible] خاتم الاولیاء [illegible] خدا [illegible]
و [illegible] مخلوق [illegible] در قبول اوامر آن حضرت و نواهی آن حضرت [illegible]
[illegible] و در هیچ [illegible] برابر [illegible] و هیچ مخلوق [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] در زمان آن حضرت
[illegible] و خدا [illegible] بالاتر از آن [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] و ظهور [illegible] خدا [illegible]
[illegible] در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء [illegible] در حقیقت [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] این گونه [illegible] عالم دنیا است [illegible]
این عالم دنیا [illegible] عوالم [illegible] عالم دنیا [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible] ظهورات [illegible]
و [illegible]
[illegible] تفویض [illegible]
و [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
فیض و خلق از [illegible]

پس تفویض بوده است در قضا و قدر و کیفیات مختلفه و مقدورات و مرادات متباینه که در دو
سو فروزنده باقتدار و حکمت و مصلحت و استعداد خلق و [illegible] و تکالیف تکلیفی بر قدر مناسب
به آن شخص خیر و شر و اکدار داده و بوجهی دیگر داده و این تفویض نیز عین قدرت است
و این بود نیز [illegible] و این تفویض در حق مخلوقی که اکر آزاده [illegible]
[illegible] که نیز قوانین بوده [illegible] بر خدا و اکر [illegible]
و [illegible] نباشد عجبا از آن کوکی مردر [illegible] تفویض بود [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و این [illegible] التفویض
نیز [illegible] و [illegible] [illegible] فی شؤونه التفویض
تفویض [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قطع [illegible] از
[illegible] مرافقة [illegible] [illegible] التفویض [illegible]
لکن نقول إن الله عز وجل خلق الخلق [illegible] ولذلك اختار من الأمور ما أحب ونهى عما
كره فمن أطاعه أثابه ومن عصاه عاقبه ولو فوض اختيار أمره إلى عباده لأجاز لقريش
اختيار أمية بن أبي الصلت وأبي مسعود الثقفي إذ كانا عندهم أفضل من محمد
صلى الله عليه وآله ولما أدب الله المؤمنين بقوله وما كان لمؤمن ولا
مؤمنة إذا قضى الله ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم فلم يجز لهم
الاختيار بأهوائهم ولم يقبل منهم إلا اتباع أمره واجتناب نهيه على يدي من اصطفاه
فمن أطاعه رشد ومن عصاه ضل وغوى ولزمته الحجة بما ملكه من الاستطاعة
لاتباع أمره واجتناب نهيه فمن أجل ذلك حرمه ثوابه وأنزل به عقابه
وهذا القول بين القولين ليس بجبر ولا تفويض وبذلك أخبر أمير
المؤمنين صلوات الله عليه عباية بن ربعي الأسدي حين سأله عن الاستطاعة
التي بها يقوم ويقعد ويفعل فقال له أمير المؤمنين سألت عن الاستطاعة تملكها
من دون الله أو مع الله فسكت عباية فقال له أمير المؤمنين قل يا عباية
قال وما أقول قال إن قلت إنك تملكها مع الله قتلتك وإن قلت تملكها
دون الله قتلتك قال عباية فما أقول يا أمير المؤمنين قال تقول إنك

تملكها

تملكها بالله الذي يملكها من دونك فإن يملكها إياك كان ذلك من عطائه وإن
يسلبكها كان ذلك من بلائه هو المالك لما ملكك والقادر على ما عليه أقدرك
أما سمعت الناس يسألون الحول والقوة حين يقولون لا حول ولا قوة إلا بالله
قال عباية وما تأويلها يا أمير المؤمنين قال لا حول عن معاصي الله إلا بعصمة
الله ولا قوة لنا على طاعة الله إلا بعون الله قال فوثب عباية فقبل يديه و
رجليه و [illegible] مذکوره [illegible] رحمه الله [illegible] خداوند
[illegible] اختیار [illegible] از امور آنچه [illegible] و نهی فرمود از آنچه کراهت داشت
پس هر کس [illegible] اطاعت خدا [illegible] ثواب [illegible] و هر کس [illegible] عقاب
فرمود و اگر خدا [illegible] اختیار [illegible] قریش [illegible]
[illegible] ابی الصلت و ابو مسعود ثقفی [illegible] و [illegible] از محمد
[illegible] و اگر [illegible] خدا [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] مؤمن و مؤمنه [illegible] خدا و رسول خدا [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] خدا [illegible]
[illegible] [illegible] خدا [illegible]
[illegible] [illegible] اطاعت [illegible]
و هر کس [illegible] بسبب آن استطاعت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] استطاعت [illegible] از معصیت [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] و این قول بین القولین است نه جبر است و نه تفویض است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه
عبایة بن ربعی [illegible] از استطاعت [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] استطاعت [illegible]
[illegible] عبایه [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] عبایه [illegible]
[illegible] استطاعت [illegible] خدا [illegible]

شده و مجانبت نمیکنم عبادت حق را پس چگونه امیرالمؤمنین فرمودند که نه تو مالک آنی که اصلا میرسی
به یزدان العلی فرموده که یک عمل خیر تو و خیر فرموده که حقیق آنکه تو مالک آن نه
این عمل را از طرف فرمودی که تو سبب استطاعت نیست از هیچ جهت اول و قدر آن
و نمیتوانی فرمود که آن چیزی است که تعلق میگیرد به آن و قادر بر آن
قدرت است و تو هم آن را داری و ایشان در آن نیز داخل است پس چون این را گفت
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس امیرالمؤمنین فرمود که آن کلمه ایشان در آن دعوت
و توفیق را از جانب ایشان دانسته فرمودند که آن را در جهت طاعت فرمودن
معصیت فرمودن از دعا و توفیق است پس توفیق حق تعالی نیز به آنکه از طاعت چیزی
هر که سر در مساعی مانده و در ایشان نیز نگاه کرده عجب این است که فرمود
که آن حق مجرد و عاری و ضعف بشریت و غربت و حالات که در قدرت ایشان است و حاصل
و مطاعت نمیتوانند در امور داخل شوند و در حالات و فرمودن است
نهایت اقتدار بوده و در امر از ایشان اعتبار و اطلاع
و ملکوت نیز در ایشان و در حق بودن اعتبار و دستور فرمودند
منقلب و تکذیب ایشان را که در امور ایشان غلط و همه
در اطلاع بر آن در امور از ایشان و از ایشان کرده و حق را امور
به مرتبه که در نفس اقتدار تو بر آن و عمل در که تو و تفصیل حق را از ایشان
بود و حسب ظاهر دینی را در کرده در علم ترجمه بر این
عرض ظرف را که او را بر اکثر عقول و ادراک از این مکان که فرمود آن را
به آن خصوصیت و حیث که از جمیع جهات فرمود در حال ایشان امر ذلک
یعنی حکم ال جبر نیست و چگونه است که احکام آن را که عمل از هم و امر و وعده و وعید و ثواب
و عقاب و تکلیف لغو باشد پس ثابت شد که ایشان امر امر بین الامرین است که اکثر فرمودند اهل الکلام
به اراده و طاعت که ثواب ثابت است و عقاب و عفو و عقاب ثابت است که
باشد و حیثیت عقاب و طاعت و عصیان بر امر بود و وجه این الفاظ در
کتب آیات و اخبار بلیغ است و روایات که هم بعد از تکلیف حسب باشد این است
وَرُوِیَ عَنْ أَمِیرِ المُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ یَسْأَلُهُ عَنْ مَعْرِفَةِ اللّٰهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ
المُؤْمِنِینَ بِمَاذَا عَرَفْتَ رَبَّکَ قَالَ بِالتَّمْیِیزِ الَّذِی خَوَّلَنِی وَالعَقْلِ الَّذِی دَلَّنِی قَالَ أَفَمَجْبُولٌ

انت علیه

أَنْتَ عَلَیْهِ قَالَ لَوْ کُنْتُ مَجْبُولاً مَا کُنْتُ مَحْمُوداً عَلَی إِحْسَانٍ وَلَا مَذْمُوماً عَلَی إِسَاءَةٍ
وَکَانَ المُحْسِنُ أَوْلَی بِاللَّائِمَةِ مِنَ المُسِیءِ فَعَلِمْتُ أَنَّ اللّٰهَ قَائِمٌ بَاقٍ وَمَا دُونَهُ حَدَثٌ
حَائِلٌ زَائِلٌ وَلَیْسَ القَدِیمُ البَاقِی کَالحَدَثِ الزَّائِلِ قَالَ الرَّجُلُ أَجِدُکَ أَصْبَحْتَ حَکِیماً یَا
أَمِیرَ المُؤْمِنِینَ قَالَ أَصْبَحْتُ مُخَیَّراً فَإِنْ أَتَیْتُ السَّیِّئَةَ بِمَکَانِ الحَسَنَةِ فَأَنَا المُعَاقَبُ عَلَیْهَا
یعنی روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تشریف داشتند و شخصی خدمت ایشان رسید
و عرض کرد امیرالمؤمنین به چه چیز خدا را شناختی فرمودند به آن تمیز و قوه ممیزه که خیر و شر را
از یکدیگر تمیز داد و آن را در من قرار داد و آن قوه عاقله
که مرا بر آن دلالت کرد و آن قوه که نفس عاقله نیز حق معارف را در یافت فرمودند
بعد از آن در آنچه خالق موجودات کرده که از آن تمیز و عقل
سلیم به آنکه حق بود و آن را در حقیقت راه یافت پس آن شخص گفت آیا مجبول
هستی و این امر طبیعی تو است و در آن امر مجبول که ذاتی تو باشد در آن اختیار نداری فرمودند
که اگر من در آن هیچ اختیار نداشتم پس محمود و مذموم نمی‌بودم و هر کس در آن امر
طبیعی او بر او باشد و محمود و مذموم نبود و مدح و ذم او نمی‌کردند پس مجبول
نیستم و اگر مجبول بودم پس محسن و نیکوکار و بدکار از بدکار
سزاوارتر بود در ملامت پس دانستم که خداوند عالم قائم و باقی است و ماسوای او حادث
قائم بذات که بدان او باقی و دائم و بی زوال است و هر چه جز او است حادث است و در کنار
قدیم باقی نیست پس آن مرد گفت یافتم ترا که حکیم شدی یا امیرالمؤمنین فرمودند
و مختار شدم که اگر بدی و بدکاری کنم به جای نیکی پس من معاقب هستم اگر
به جا آورم و نیکوکار باشم و اگر بدکار را به آن عقاب کنند و جزا داده شوند که به جای احسان
و در عوض ثواب بدی کنند پس روایت شده که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از صفین
برگشتند پس شخصی از اهل شام برخاست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده از خروج ما به جانب شام
و مقدر بود که فرمودند ما علوتم تلعة ولا هبطتم وادیا الا بقضاء من الله وقدر
به هیچ بلندی نرفتید و در هیچ پستی فرود نیامدید مگر به قضا و قدر الهی پس شیخ گفت امیر
المؤمنین این رنج و تعب من و شما ضایع شده است پس حضرت فرمود حساب من با خدا
نمیکنم مه یا شیخ فان الله قد عظم اجرکم فی مسیرکم وانتم سائرون وفی مقامکم

وأنتم تفعلون؟ وفي أفعالكم وأنتم منصرفون ولم تكونوا في شيء من أموركم مكرهين ولا
إليه مضطرين فلعلك ظننت أنه قضاء حتم وجبر لازم لو كان ذلك كذلك لبطل الثواب و
العقاب وسقط الوعد والوعيد ولما لزمت الأشياء أهلها على الحقائق ذلك مقالة عبدة
الأوثان وأولياء الشيطان إن الله جل وعز أمر تخييرا ونهى تحذيرا ولم
يطع مكرها ولم يعص مغلوبا ولم يخلق السموات والأرض وما بينهما باطلا ذلك
ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار ارتج ازین گونه نخ داد ... بلست
بانه فرمانی عظیم گردانید؟ اجر و فرد ... در ... در سفر ... پیش الله حق
بیرون ... سایر بعضی ... در مقام ... ظاهر ... آنانست ... شده ... از گشته
و ... نفرات ... آمده و در این سفر ... که در ... نعمت ...
لوهیت ... این امر ... کار ... کرد ... فعل ... که ...
لکن این امر قضا حتم و قدر لازم بود اگر این امر چنین بود ... آینه ثواب و عقاب باطل شدی
و وعد و وعید ... و این سخن ... جبر ... بر اهل ... بحقیقه لازم نشدی ... واین
اندیشه ... آن مقالهٔ ... پرستان و اولیاء شیطان ... بر ... خدا ... امر ...
تخییرا ... تحذیرا امر ... در قبول آن ... و در ... تحذیر و تخویف ...
... مجبور ... و ... و از ... غلبه ... نشد و از جهت مغلوبیت
... نه مجبور ... و ... تفویض ... و این ... آسمانها و زمینها و آنچه بوده
در میان آنهاست باطل ... گمان ... کافران ... شده ... و ...
... از ... آن ... نعمت ... این ...
أنت الإمام الذي نرجو بطاعته يوم النجاة من الرحمن غفرانا
أوضحت من ديننا ما كان ملتبسا جزاك ربك عنا فيه رضوانا
فليس معذرة في فعل فاحشة قد كنت راكبها ظلما وعصيانا
تویی آن امام ... که امید ... داریم از ... در روز قیامت و ...
وامور ... که ... مشتبه و ملتبس بود ... روشن ساختی ... از ...
... که از ... بروضهٔ رضوان ...
در ... که ... و ... ظلم و ... راه ...
در ... امیر المؤمنین علیه ... از ... تمام ... شرح ... فقد ذکر ایراد ...

علیهم

عليه السلام على موافقة الكتاب ونفي الجبر والتفويض اللذين يلزمان من دان بهما وتقلدهما
الباطل والكفر وتكذيب الكتاب ونعوذ بالله من الضلالة والكفر ولسنا ندين بجبر ولا تفويض
لكنا نقول بمنزلة بين المنزلتين وهو الامتحان والاختبار بالاستطاعة التي ملكنا الله وتعبدنا
بها على ما شهد به الكتاب ودان به الأئمة الأبرار من آل الرسول صلوات الله عليهم
ومثل الاختبار بالاستطاعة مثل رجل ملك عبدا وملك مالا كثيرا أحب أن يختبر
عبده على علم منه بما يؤول إليه أن يجتهدا ولا يسوق من ماله وأمال أن يصرف في أي
الوجهين فصرف لأن أحدهما في اتباع أمر المولى ورضاه والآخر صرفه في اتباع
نهيه وسخطه وأسكنه دار اختبار أعلمه أنه غير دائم له السكنى في الدار وأن له دارا
غيرها وهو مخرجه إليها فيها ثواب وعقاب دائمان فإن أنفذ المال الذي ملكه مولاه في الوجه
الذي أمره به جعل له ذلك الثواب الدائم في تلك الدار التي أعلمه أنه مخرجه إليها
وإن أنفق المال في الوجه الذي نهاه عن إنفاقه فيه جعل له ذلك العقاب الدائم في دار الخلود
وقد حد المولى في ذلك حدا معروفا وهو المسكن الذي أسكنه في الدار الأولى
فإذا بلغ الحد استبدل المولى بالمال وبالعبد على أنه لم يزل مالكا للمال والعبد
في الأوقات كلها إلا أنه وعد أن لا يسلبه ذلك المال ما كان في تلك الدار
الأولى إلى أن يستتم سكناه فيها فوفى له لأن من صفات المولى العدل والوفاء
والنصفة والحكمة ... امیر المؤمنین علیه ... دلالت ... کتاب ...
نفی جبر و تفویض ... کسی ... شود ... تقلید ... کفر و
... و تکذیب کتاب ... جبر و تفویض ... نمی ... لیکن
بمنزلهٔ بین المنزلتین قائلیم ... است از امتحان و اختبار ... باستطاعت ... الله
... این استطاعت ... و عبودیت ... کتاب ...
... از آل رسول صلوات الله علیهم ... و ...
استطاعت ... بنده ... مال ...
... بنده ... از اموال ...
... در ملکیت او ... و ... آن بنده ...
و ... این ... صرف ... و ... آن ...

واز سر حد بود باز نعم ... واز آن امر حق ب نیز واز امر او دوران ظاهر صرف نکند در بود
در هر یک از دو وجه میتوان صرف نمود ... از این جهت صرف نماید [illegible]
امر بولا در رضا و در آن ... و آنچه صرف نمود در تابعیت در آنچه [illegible] مولای
در آن ... و این مولا این بنده بود ... [illegible]
داد بود آن ... لکن این امر را ... داد دائم ... بود [illegible]
این امر ... و این بولا آن بنده بود ... صرف میکند و ثواب و عقاب ... آن را دائم
... اگر این بنده آن ... مولای در ... لکن او ... در آن وجه
... مولای ... این ثواب دائم بود و این ... آن
عاقبت امر او ... صرف میکند ... بود ... [illegible]
او ... این عقاب دائم ... [illegible]
... و تحقیق ... [illegible]
... در اسرار تحقیق ... [illegible]
... عقاب ... آن عبد ... [illegible]
... آن عبد بود ... [illegible]
... در اسرار تحقیق ... [illegible]
... آن عبد در آن ... [illegible]
... عمل ... لیس یجب ان کان ذلک العبد
صرف ذلک المال فی الوجه المامور به ان یعطی له بما وعده من الثواب وتفضل علیه بان
یجعله فی دار باقیة واما اذا علی طاعته ... فی دار باقیة دائمة واما ... صرف
النعیم ... الذی ملکه مولاه ایام ... تلک الدار الاولی فی الوجه المنهی عنه و
خالف امر مولاه کذلک یجب علیه العقوبة الدائمة التی حذره ایاها فهو ظالم لما
تقدم الیه واعلمه ... و یجب له الوفاء بوعده ووعیده بذلک یتحقق القادر
القاهر ... اگر این بنده صرف ... بود ... مولای
... مولای ... [illegible]
... [illegible]

در آن

در آن ... [illegible]
... [illegible]
در آن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
از ثواب و عقاب ... [illegible]
بنده وعده ... از وعده و وعید و ثواب و عقاب ... [illegible]
و ... اما المولی فهو الله جل وعز واما
العبد فهو ابن آدم المخلوق والملک ... الله الواسعة ... والقدرة
والدار الفانیة هی الدنیا ... الذی ملکه مولاه هو الاستطاعة التی
ملک ابن آدم والامور التی امر الله بصرفها الیها هو الاستطاعة لاتباع
الانبیاء والاقرار بما اوردوه عن الله جل وعز واجتناب الاشیاء التی
نهی ... واما وعده فالنعیم الدائم وهی الجنة واما الدار الفانیة فهی الدنیا
واما الدار الاخری فهی الدار الباقیة وهی الآخرة والقول بین الجبر والتفویض
هو الاختبار والامتحان والبلوی بالاستطاعة التی ملک العبد ... فی
الجنة الامثال التی ذکرها الصادق علیه السلام انها جمعت جوامع الفضل وانا
مفسرها بشواهد من القرآن والبیان ان شاء الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

وبرای آخرت است و قول و کلام بین جبر و تفویض عبارت از جایز دانستن امر بین الامرین
آن است که عبد را لااقل آن مقدار از اختیار ثابت است که در مدح و ذم اینجا از آن جمله است
علیه السلام مذکور فرموده و مانع و رافع خلاف و مختصر تفسیر بکنیم آن قسم از قرآن و ما
انزل ما را مسلم بوده و باب قضا و قدر از حضرت امیر المؤمنین منقول است و این است که
آن مرد فرمود وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا وَطِئْنَا مَوْطِئاً وَلَا هَبَطْنَا وَادِياً
وَلَا عَلَوْنَا تَلْعَةً إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرِهِ پس آن مرد از روی تعجب و گمان
و مرد بود که از آن امر در آن طی نمود و در پیچ فرار و ذهاب و صعود و هبوط مردم جز بحکم
قضا و قدر الهی نبوده پس حضرت فرمود که رنج نبرده اند و مقصد قضا و قدر را
نشناخته و فرمود إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَظَّمَ لَكُمُ الْأَجْرَ عَلَى مَسِيرِكُمْ وَأَنْتُمْ سَائِرُونَ وَفِي
مُقَامِكُمْ وَأَنْتُمْ مُقِيمُونَ وَلَمْ تَكُونُوا فِي شَيْءٍ مِنْ حَالَاتِكُمْ مُكْرَهِينَ وَلَا إِلَيْهَا مُضْطَرِّينَ
و لا تکلیفها که مجبور نه و حرکت و سکون ما بر حسب اراده او است مانند
و نکند بلا لطف و لا بهت و فریضه و در تقدیم امر مضطر و مجبور نبود و عرض کرد امیر المؤمنین
چگونه مضطر و مجبور نبودیم و حال آنکه بحکم قضا و قدر تقدیم از امور کرده و قضا و قدر بود
پس حضرت فرمود لَعَلَّكَ أَرَدْتَ قَضَاءً لَازِماً وَقَدَراً حَاتِماً لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ
لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ وَالْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَالنَّهْيُ
وَمَا كَانَتْ تَأْتِي مِنَ اللَّهِ لَائِمَةٌ لِمُذْنِبٍ وَلَا مَحْمَدَةٌ لِمُحْسِنٍ وَلَا كَانَ الْمُحْسِنُ
أَوْلَى بِثَوَابِ الْإِحْسَانِ مِنَ الْمُذْنِبِ وَلَا الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِعُقُوبَةِ الذَّنْبِ مِنَ
الْمُحْسِنِ تِلْكَ مَقَالَةُ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَجُنُودِ الشَّيْطَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَشُهَدَاءِ
الزُّورِ وَالْبُهْتَانِ وَأَهْلِ الْعَمَى وَالطُّغْيَانِ وَهُمْ قَدَرِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَجُوسُهَا إِنَّ اللَّهَ
أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيراً وَنَهَاهُمْ تَحْذِيراً وَكَلَّفَ يَسِيراً وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً وَلَمْ يُعْصَ
مُكْرِهاً وَلَمْ يُطَعْ مَغْلُوباً وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِباً وَلَمْ يُنْزِلِ
الْقُرْآنَ عَبَثاً وَلَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ پس مراد از قضا و قدر جبر دانسته و قضا
لازم و قدر حتم است و اگر آن گونه که گویند باشد البته بطل میشد حکم ثواب و ذکر
عذاب و ساقط میشد نوید بخیال و تهدید بعذاب و امر نیکو و امر معروف و نهی از منکر

دیز نیکو

نیز نیکوکار را مدح تا تلیغ و نکوهیده گناهکار بود و نکوهش انراکه نکوکار را از نکوهیده گناهکار در باب
مدح و ثنا باشد و مجرم را از محسن و از نیکوکار تمیز و جب نکردد و این سخن گفتار بداند
و لشکر شیطان و دشمنان خدا را رحمان است و در دروغ گویان و مجوسیان و امثال ایشان است
این است نیز بر این حضرت باشند که خداوند کی را بی نیکوئی فرمان نکرد مگر که رنج نداشت و از همه
بهم ها لکن مجبور نشده و گناهکار و قدر بود اعطا نکرد و کسی را از دکان کرامت بطاعت
و بر آنکه غلبه معصیت نکرده و تکلیف شاق نفرموده و مغفرت را بیان کرده و بسوی معرفت خود
و قرآن را بیهوده فرو نفرستاده و آسمان و زمین را بی فائده نیافریده و بیهوده بر باطل
نیافریده این گمان کافران است و از آتش دوزخ است که نه مجبور نیست
فرمود اینه آیت مبارک است و قضی ربک ألا تعبدوا إلا إياه امر و قضای آمرد
عرض کرد امیر المؤمنین این قضا و قدر چیست فرمود الْأَمْرُ بِالطَّاعَةِ وَالنَّهْيُ عَنِ
الْمَعْصِيَةِ وَالتَّمْكِينُ مِنْ فِعْلِ الْحَسَنَةِ وَتَرْكِ السَّيِّئَةِ وَالْمَعُونَةُ عَلَى الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ وَالْخِذْلَانُ
لِمَنْ عَصَاهُ وَالْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ وَالتَّرْغِيبُ وَالتَّرْهِيبُ كُلُّ ذَلِكَ قَضَاءُ اللَّهِ فِي أَفْعَالِنَا
وَقَدَرُهُ لِأَعْمَالِنَا وَأَمَّا غَيْرُ ذَلِكَ فَلَا تَظُنَّهُ فَإِنَّ الظَّنَّ لَهُ مُحْبِطٌ لِلْأَعْمَالِ فرمود
امر بمعروف و نهی از منکر و تمکین افعال حسنه و ترک اعمال نکوهیده و یاری کردن بر قرب
دادن و وعید و ترغیب و تهدید و ترهیب و تخویف بنیکوکاران و تهدید
بدکاران این جمله قضا و قدر خداوند است در افعال ما و اگر جز این پندارید از دل
بیرون کنید و از او بدان که اعمال را باطل کند و گفته امیر المؤمنین که مقصود و
جبر از قضا و قدر سؤال کرد فرمود لَا تَقُولُوا وَكَلَهُمُ اللَّهُ إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَتُوهِنُوهُ وَلَا
تَقُولُوا أَجْبَرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي فَتَظْلِمُوهُ وَلَكِنْ قُولُوا الْخَيْرُ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ وَالشَّرُّ بِخِذْلَانِ
اللَّهِ وَكُلٌّ سَابِقٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ مگوئید خداوند باز گذاشته مردم را با تمام نفوس و لیک تا توهین
قدرت حق داده اید و مگوئید خداوند مجبور کرده ایشان را بر معاصی پس ظلم کرده اید
رحمت و بر افزای معاصی مجبور داشته بلکه نیکی نسبت کنید بلکه بگوئید خیر بتوفیق خداوند
حاصل شود و شر از بازگرفتن خذلان خداوند است و این جمله در علم سابق خداوند است
تا پنه ترکیب ذات امیر المؤمنین این مقام مولف آنکه گفت که
عقیده جامع و جامع مسائل فارسی و آن چه در این مقام کرده شد در جواب حضرت با آنکه

تعلیم بر وقف و تکرار سوالی نحوی جواب تحقیقی علاوه بر آنچه نوشته شد از لفظ قف و تکرار
بجهت عدم اطلاق شود دلالت بر تحتم وجوب آنکه [illegible] عدم اطلاق قرینه از لفظ قف علم احا[illegible]
بسط خواهد [illegible] وجوب الوجوب [illegible] از لفظ [illegible] علمه [illegible] خواهد و
آنکه از لفظ قفا و تکرار [illegible] طلاق [illegible] انتفا محمول اول [illegible] خواهد احا[illegible]
بر جمیع موجود [illegible] بر شمول [illegible] و از تکرار [illegible] کلیه و جزئیه تحقق [illegible]
خواهد [illegible] لاجرم [illegible] بر تقدیر [illegible] قف [illegible] و اطلاق قف و تکرار [illegible]
بتحقیق فی [illegible] خواجه نصیر الدین طوسی [illegible] در شرح اشارات [illegible]
و در شرح التواریخ در [illegible] شرح [illegible] از جز [illegible] حضرت [illegible]
علی [illegible] علیه السلام [illegible] بر خط [illegible]
[illegible] الاجم در [illegible] و الکنون [illegible]
این حدیث شریف [illegible] حضرت [illegible] صلوات الله علیه [illegible] العقول [illegible]
تفسیر صحة الخلقة قول الصادق علیه السلام فاوّل معاینة الخلق للانسان وکمال
الحواس وثبات العقل والتمییز واطلاق اللسان بالنطق وذلک قول الله
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ
عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا فقد اخبر عزّ وجلّ عن تفضیل بنی آدم علی سائر
خلقه من البهائم والسباع ودوابّ البحر والطیر وکلّ ذی حرکة تدرکه حواسّ
بنی آدم بتمییز العقل والنطق وذلک قوله لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم وقوله یا ایّها الانسان ما غرّک بربّک الکریم الذی خلقک فسوّاک فعدلک
فی ایّ صورة ما شاء رکّبک وفی آیات کثیرة معنی قول صادق علیه السلام اوّل
[illegible] حکمت خلقت حیوانی [illegible] آدمی کمال خلقت و کمال حواس و
ثبات عقل و تمییز [illegible] و اطلاق و جریان زبان بنطق و گویائی [illegible]
[illegible] قول خداوند [illegible] گرامی داشتیم بنی آدم [illegible] و [illegible] در [illegible]
و دریا [illegible] و روزی دادیم [illegible] بسیار [illegible]
و [illegible] آدم [illegible] بسیاری از مخلوقات [illegible] فضیلت [illegible] خداوند عزّ و جلّ [illegible]
آیه کریمه [illegible] بنی آدم [illegible] بر سایر [illegible] از [illegible] و در [illegible]

[illegible]

وحیوانات دریائی و پرندگان و هر جنبنده که حواس آدمی ادراک آنها نماید [illegible] عقل و تمییز [illegible]
گوهر عقل و نور نطق داده [illegible] بتحقیق [illegible] خلق [illegible] نیکو [illegible] صورت
تقویم و قول [illegible] انسان [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] و در هر صورت [illegible]
در آیات کثیره فاوّل نعمة الله علی الانسان صحّة عقله وتفضیله علی کثیر من خلقه بکمال
العقل وتمییز البیان وذلک انّ کلّ ذی حرکة علی بسیط الارض هو قائم بنفسه
بحواسّه مستکمل فی ذاته ففضّل بنی آدم بالنطق الذی لیس فی غیره من الخلق
المدرک بالحواسّ فمن اجل النطق ملّک الله ابن آدم غیره من الخلق حتی صار آمراً
ناهیاً وغیره مسخّر له کما قال الله کذلک سخّرها لکم لتکبّروا الله علی ما هداکم
وقال وهو الذی سخّر البحر لتأکلوا منه لحماً طریّاً وتستخرجوا منه حلیة تلبسونها
وقال والانعام خلقها لکم فیها دفء ومنافع ومنها تأکلون ولکم فیها جمال حین تریحون
وحین تسرحون وتحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشقّ الانفس
[illegible] و [illegible] خرد و [illegible]
[illegible] از مخلوقات [illegible] کمال عقل و تمییز بیان [illegible]
[illegible] زمین [illegible] قائم بنفس [illegible] و [illegible]
[illegible] فضیلت [illegible] بنی آدم [illegible] نطق و گویائی [illegible]
مخلوقات [illegible] بنی آدم [illegible]
[illegible] در صفت نطق و گویائی [illegible] بنی آدم [illegible] بنی آدم [illegible] حیوانات
از [illegible] صفت نطق [illegible] بنی آدم [illegible]
[illegible] مخلوقات [illegible]
و [illegible] بنی آدم [illegible]
[illegible] عالی [illegible]
[illegible] و دریا [illegible]
[illegible] از حیوانات [illegible] و از [illegible]
اخراج حلیه [illegible]
[illegible] در آن [illegible] از [illegible]

تا بازمیه ازه دتا بوازر جمله بوه کلا با ان لکو ویرکی بودر ازهار بابان منفعته
دزنتاج ویرو کرایه در رکوب دتجارت وجزا کی دارزشرو دمغز وکوشت وکشتی بیلی جر آکا
ازا کبه تواه ذنوبمخوار دتا بودرانهار بابن زنیتر دارا کیشی اصغیر ابواب فنهار
دوترو نکهام باینانم زنیت مرا بنیکی زماندم بازمرکوانه انها بوازجر اکاه باوام کاحجرا
اوز نیه ویکر نظاره بر قرینه آناه بوکمجالکاه توه نکهام با بلادچه دبر مید ازباراد
بخوان بلانهیر کیره آنخواه آن رسیده مرابه نج دکتر به بنا رایه بر تحقق ذلك دها
الله الانسان الى اتباع امره دالى الطاعة بتفضيله اياه باستواء الخلق دكمال النطق
دالمعرفة بعد ان يكلفهم استطاعة ما كان يكلفهم به دقوله فاتقوا الله ما استطعتم
واسمعوا واطيعوا دقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها دقوله لا يكلف الله نفسا الا ما
اتيها دفي ايات كثيرة فاذا سلب من العبد فائتة من جوارحه رفع العمل عنه
بجانبه كقوله ليس على الاعمى حرج ولا على الاعرج حرج الا انه قد رفع عن
كل من كان بهذه الصفة الجهاد وجميع الاعمال التي لا يقوم بها دكذلك اوجب
على ذي اليسار الحج والزكوة لما مكنه من استطاعة ذلك ولم يوجب على الفقير
الزكوة والحج قوله ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا دقوله في الظهار
والذين يظاهرون من نسائهم ثم يعودون لما قالوا فتحرير رقبة الى قوله فمن
لم يستطع فاطعام ستين مسكينا كل ذلك دليل على ان الله تبارك وتعالى
لم يكلف عباده الا ما ملكهم استطاعته بقوة العمل به ونهاهم عن مثل ذلك
فهذه صحة الخلقة پس بو طرز برا همه وخضق ه فرازاله دره ان بنا دلسبب قوه
عاقله ممیزه دقوه ناطقه اولبو بر سایر حیوانات واغلب مخلوقات دو دخضت ها
انسان بو بر تا عیه امر هو طاعته مخوله مدر استوا خلق دکمال نطق ومعرفت اولو
بر میدان نضیله بخشید ابراز اینکه اولو طاعت بکله الحی بو بطاعت دتعبد ان عاجی لو
این تکلیف بو الحی دیو شرح قول فراده دنیه بی بر مزید ازعرا اتحده الطاعت دانه
دتعود در یه مرکاره کاره کرکه دلنوبیر طاعت به دقول فراد دنیه تکلیف نفوس الله
بیم نفس بو مرکه اولانا دسع دطاقت آن نفس دیگر نوعه تکلیف تر نبه فراد بیم نفس بومر
تی ه فرز طاعت دطاقت اولوم بی دوراد بر یکرلی اینه ذبطلب ایست

پس هر وقته ازنده فاشه از جوارح اولو بسبیله عمل بو ازدن بر حب آن فاشه مسلوبیه بو
فانکر منه بو کوره جرح وبر لسکوه قل ولکن جرح و جرحنیه فرا آیه پس فراد تعالی ازهر
کسکه جنی صفته کورت کته تکلید جهاد بود تمام اعمالی بو مه بو کوره اوج تفلقه بارداره
از الحیان مرتفع مرلکانه د بو ضمن فراده کا بدن جکوا منیره به بلکه مستطیع و دارا بر ثروت
ولفصعت بنه آقاست حج واداء زکوه بو مه اولو نانک الطاعت اینه از دو معه بها ابا بر فقره
فقیر وبی چیز ددرلم بر زکوه وحج بو وجه تکلیف معه بی فانکر منه بر ارفراده به بر مرد مان
حج فانه ضرار بو بر کی مستطیع بر اقامت حج کنده در ار کله دتوته نیز لیکه باز وجه خود لیکر
ظهار ایه لکر امر بر ثر تکو بو مر هو مه ودر مکر اولو برز جه دالمثی ده بر زنان ازد
مطاهره مر نبه داراآن پس ازا نکه کفراله بازمرکه یر بنایان بیمه ویکر با اصحاب اوجنه تیه
بیم نیعه بو نفوس تنه تا اکاه منه دبر کی الطاعت اینکار بو نه اتبره پس بر نفقت تو بو
اطعام نیه دتمام اینه مطالب دلالی برایه مکنه ه فرا ز تعالی لکانه فو بو کنر تکلیف تر نه
مرددر ایکه الحی بو مانک الطاعت بقوت ه ان جه بو بر مادمو لکرنه دارز نفره آن لر نه
پس اینه بو منز صحه خلقت واما قوله تخلية السرب فهو الذي ليس عليه رقيب يحظر
عليه ويمنعه العمل بما امره الله به وذلك قوله فيمن استضعف وحظر عليه العمل فلم يجد
حيلة ولا يهتدي سبيلا كما قال الله تعالى الا المستضعفين من الرجال والنساء
والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا فاخبر ان المستضعف لم يخل
سربه وليس عليه من القول شيء اذا كان مطمئن القلب بالايمان اذينه مر بعز رب
بها دون ده دعا ایره جا نبه تخلیه سرب ما آتمه داورا رقیب دوبر دبرد مشکر رنیت ده اولو
اذاکار خوبا ده ایو ده او بوازجر لکون باکثر او بو فراد ابر فر معه نو شو دایه بیه قول فراد
ده ده رحق مستضعفی دکنه ۲ ده نکه بر جد کثر نکنده ده ابیام حیلت دچاره ورابر لوله فانه
فراد بنه بر مستضعفی ازر مرد وزنان ودولدان ده الطاعت ضیر فراله وابر بر ه شنو شه
ذا بو لیه ضواله هر یه ه مستضعف بو تکیه ابر بنیت دبیج نخز بو بر نیه کاهره قیض بجان
اطمینان ده دی بی داما المهلة في الوقت فهو العمر الذي يبلغ الانسان من مدته
عليه المدة الى اجل الوقت وذلك من وقت تميزه وبلوغ الحلم الى ان ياتيه
اجله فمن مات على طلب الحق ولم يدرك كماله فهو على خير وذلك قوله ومن يخرج

نعم الحاکم ما نزله

نعم المصباح درود

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ الآية و[illegible] لان لم يكمل [illegible] لعلمه بأنّه لم يكمله في [illegible]

إلى استتمام امره وقد خطر على البالغ ما لم يخطر على الطفل اذا لم يبلغ الحلم في

قوله وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن الآية فلم يجعل عليهن حرجا في ابداء

الزينة للطفل وكذلك لا تجري عليه الاحكام [illegible] در [illegible] و در [illegible]

در حكم [illegible] حق عليه السلام عبارت از آن مقدار عمر [illegible] بالغ [illegible] و [illegible] الا [illegible]

و [illegible] مردمی [illegible] و [illegible] عبارت از [illegible] و تمیز [illegible] او و بلوغ [illegible]

[illegible] و در [illegible] و در [illegible] و [illegible] خداوند [illegible]

حکم [illegible] فاما قول [illegible]

يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ

مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

رَحِيمًا و هر کس هجرت کند در راه طاعت خدا [illegible] در زمین [illegible] و [illegible]

در [illegible] و هر کسی [illegible] هجرت کند [illegible] خدا و رسول خدا در

[illegible] به [illegible] خدا [illegible]

و خدا [illegible] در هجرت و [illegible] در [illegible]

[illegible] استتمام

[illegible] طفل [illegible] ادراک [illegible]

قول خداوند [illegible] وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ

زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ

إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ

أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي

الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ

بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و [illegible] زنان [illegible] بپوشند [illegible]

[illegible] مردان نامحرم [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] بپوشیده [illegible]

وینه

وینه و میثاق [illegible] برادران [illegible] پسران [illegible] پسران [illegible]

[illegible] در حکم [illegible] برادران [illegible] پسران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و أما قوله الزاد فمعناه الحجة والبلغة التي

يستعين بها العبد على ما امره الله به وذلك قوله ما على المحسنين من سبيل الآية

الا ترى انه قبل عذر من لم يجد ما ينفق والزم الحجة كل من امكنته

البلغة والراحلة للحج والجهاد واشباه ذلك وكذلك قبل عذر الفقراء واوقف

لهم حقا في مال الاغنياء بقوله للفقراء الذين احصروا في سبيل الله الآية

فامر باعفائهم ولم يكلفهم الاعداد لما لا يستطيعون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا

عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ

مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیچ راه عاقبت و ملامتی نیز از آن باب است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ
الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ نفقه و صدقه مذکوره در آیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقراء [illegible]
[illegible] وأما قوله
في السبب المهيج فهو النية التي هي داعية الإنسان إلى جميع الأفعال وحاسّتها
القلب فمن فعل فعلا وكان بدين لم يعقد قلبه على ذلك لم يقبل الله منه
عملا إلا بصدق النية ولذلك أخبر عن المنافقين بقوله يقولون بأفواههم
ما ليس في قلوبهم والله أعلم بما يكتمون ثم أنزل على نبيه صلى الله عليه وآله
توبيخا للمؤمنين يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون الآية فإذا قال
الرجل قولا واعتقد في قوله دعته النية إلى تصديق القول بإظهار الفعل وإذا

لم يعتقد

نعت [illegible]

لم يعتقد القول لم تتبين حقيقته وقد أجاز الله صدق النية وإن كان الفعل غير
موافق لها لعلة مانع يمنع إظهار الفعل في قوله إلا من أكره وقلبه مطمئن
بالإيمان وقوله لا يؤاخذكم الله باللغو في أيمانكم فدل القرآن وأخبار الرسول
أن القلب مالك لجميع الجوارح يصحح أفعالها ولا يبطل ما يصحح القلب شيء
فهذا شرح جميع الخمسة الأمثال التي ذكرها الصادق عليه السلام تجمع المراتب
بين المرتبتين وهما الحب والبغض فإذا اجتمع في الإنسان كمال هذه الخصال
وجب عليه العمل كما أمر الله به ورسوله وإذا انتقص العبد منها
خلة كان عملها [illegible] وما يجب ذلك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ومن كفر بالله من بعد إيمانه إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان ولكن من
شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب أليم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عذاب برد که عملت که به بزرگی مرتد شدن از دین و قول خدا [illegible] ذکر کرد خدا را [illegible]
سوگند [illegible] بکرد [illegible] سوگند [illegible] از روی اتفاق قلب [illegible] لوکنز [illegible]
بی قرآن کریم و خبر [illegible] الرعیه و اکثر دلالت [illegible] کند [illegible] تصحیح [illegible]
و تصحیح افعال [illegible] بعد [illegible] قلب تصحیح کلام [illegible]
و این [illegible] جمیع [illegible] صادق علیه السلام ذکر [illegible] و این امثال جمع
مرتبه منزلت بین المنزلتین بود [illegible] از جبر و تفویض [illegible] در وجوه
این [illegible] عدل [illegible] خدا و رسول خدا [illegible]
و هر [illegible] از این [illegible]

و [illegible] فاما شواهد القرآن على الاختبار والبلوى
بالاستطاعة التي تجمع القول بين القولين فكثيرة ومن ذلك قوله ولنبلونكم
حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين ونبلو اخباركم وقال سنستدرجهم
من حيث لا يعلمون وقال الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا
وهم لا يفتنون وقال في الفتن التي معناها الاختبار ولقد فتنا سليمن الاية
وقال في قصة موسى ولقد فتنا قومك من بعدك واضلهم السامري
وقال موسى ان هي الا فتنتك اي اختبارك فهذه الايات يقاس بعضها
ببعض ويشهد بعضها لبعض واما آيات البلوى بمعنى الاختبار قوله ليبلوكم فيما
آتيكم وقوله ثم صرفكم عنهم ليبتليكم وقوله انا بلوناهم كما بلونا اصحاب الجنة
وقوله خلق الموت والحيوة ليبلوكم ايكم احسن عملا وقوله واذ ابتلى ابراهيم
ربه بكلمات وقوله ولو يشاء الله لانتصر منهم ولكن ليبلو بعضكم ببعض و
كلما في القرآن من بلوى هذه الايات التي شرح اولها فهو اختبار وامثالها
في القرآن كثيرة فهي اثبات الاختبار والبلوى ان الله جل وعز لم يخلق
الخلق عبثا ولا اهملهم سدى ولا اظهر حكمته لعبا وبذلك اخبر في
قوله افحسبتم انما خلقناكم عبثا فان قال قائل فلم يعلم الله ما يكون من
العباد حتى اختبرهم قلنا بلى قد علم ما يكون منهم قبل كونه وذلك قوله ولو

ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانما اختبرهم ليعلمهم عدله ولا يعذبهم الا بحجة بعد
الفعل وقد اخبر بقوله ولو انا اهلكناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا
لولا ارسلت الينا رسولا وقوله وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا وقوله
رسلا مبشرين ومنذرين فالاختبار من الله بالاستطاعة التي ملكها
عبده وهو القول بين الجبر والتفويض وبهذا نطق القرآن وجرت الاخبار
عن الائمة من آل الرسول فان قالوا ما الحجة في قول الله يضل من يشاء ويهدي
من يشاء وما اشبهها مجاز هذه الاية كلها على معنيين اما احدهما فاخبار عن
قدرته اي انه قادر على هداية من يشاء وضلال من يشاء واذا اجبرهم
بقدرته على احدهما لم يجب لهم ثواب ولا عليهم عقاب على نحو ما شرحنا
في الكتاب والمعنى الاخر ان الهداية منه تعريفه كقوله واما ثمود فهديناهم
اي عرفناهم فاستحبوا العمى على الهدى فلو اجبرهم على الهدى لم يقدروا
ان يضلوا وليس كلما وردت آية مشتبهة كانت الاية حجة على محكم الايات اللواتي
امرنا بالاخذ بها من ذلك قوله منه آيات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات
فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله
الاية وقال فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اي احكمه
واشرحه اولئك الذين هداهم الله واولئك هم اولوا الالباب وفقنا الله
واياكم الى القول والعمل لما يحب ويرضى وجنبنا واياكم معاصيه بمنه و
فضله والحمد لله كثيرا كما هو اهله وصلى الله على محمد وآله الطيبين وحسبنا
الله ونعم الوكيل [illegible] در رساله جبر [illegible] استطاعت و [illegible]
[illegible] قول بین القولین [illegible] قول خدا [illegible]
[illegible] بدانند جماعت [illegible]
[illegible] کدام [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحق [illegible] چند دارای عقل و خرد نسبی در باب این مسئله [illegible] خدا [illegible]
[illegible] سود [illegible] که فقه و کلمه [illegible] محبوب رضای ایزد داد [illegible] دارد [illegible]
از معاصر دیگری [illegible] ایزد [illegible] و فضل و حمد بسیار [illegible] رضای [illegible] ایزد [illegible]
محمد و آله [illegible] و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و حسبنا الله و نعم الوکیل و ظاهر [illegible]
این جزو بطور اختصار ذکر [illegible] و ظاهر [illegible] کشف العقول [illegible]
خبر [illegible] وفقنا الله و ایاکم لما یحب و یرضی و یقرب لنا و لکم الکرامة و [illegible]
و هدانا لما هو لنا و لکم خیر [illegible] انه الفعال لما یرید الحکیم الجواد المجید [illegible]
ظاهر این کتب [illegible] جبر و تفویض و قضا و قدر و اراده [illegible] و انقطاع [illegible] مردم [illegible]
این گونه امور [illegible] و موجب [illegible] و مذاهب مختلفه گردیده [illegible]
دقیقه [illegible] علما و [illegible] طاهرین صلوات الله علیهم [illegible]
نیز [illegible] در این مدت بنظر رسیده [illegible] در این مجلد [illegible]
مناسب [illegible] وعظ و طول [illegible]
در حقیقت [illegible] ولایت [illegible] امام [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
این [illegible]
[illegible]
خبر [illegible] توضیح [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل و نطق [illegible] حیوانات [illegible]
تمام [illegible]
امتیاز نطق در حقیقت [illegible]
از نطق [illegible] الفاظ [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] ترجمه القرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قبول استعداد [illegible]
[illegible]

تحقیق [illegible]

و یک [illegible] تمام لوازم [illegible] علم [illegible] تفویض [illegible]
نمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واحکام [illegible] مردم ابلاغ نمود [illegible]
آن [illegible]
[illegible] تفویض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible]
و محتاج علم [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] تفویض [illegible]
[illegible]
البشر آدم صفی علیه السلام [illegible] و علم آدم الاسماء کلها [illegible]
پیغمبر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آدم صفی علیه السلام تفویض [illegible] آدم [illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible] نوح علیه السلام [illegible]
او [illegible] طوفان [illegible]

شکلها رفتار حاصل نشد غرض که داران انواع عقاید سخیفه مثل قوم عاد و لوط و ثمود
در فهم و شمار در نیاورده و دیگر طبقات با هم در ترکیب مختلف بعضی بعضی را غیر ازین نوع
شده و فاک نمی لغت و عصیان و طغیان روز افزون در نحو انواع عقوبات دینیه و دنیاوی
عجب که اینها اگر این مردم بلا توفیق داشته بلی اینها را با [illegible] لوازم با فند
اگر انبیای عظام و اولیای فخام علیهم السلام نیز دارا این شان بعضی را مردم بلا توفیق
این تغییر و تبدیل در شرایع الهیه و این شفقت الهیه و این نبهات ترک اولی الهیه
داده مرد غالب الهیه بعد قوم خوشحال هلاک اعراب و عقاب متعدد شده و کثیر
ایمن و تغییر لازم بود و مخاطب به خطاب عتاب هم از جهت و اگر قرار توفیق معهود هم بود
راه هر نکو نص نمی تغیر او دو هلاکت عصیان بانواع عقوبات معهود داخل الهیه
وانیه طغیانی که از همه هلاکت و غیرت انواع امم خصوصاً [illegible] از دمار و هلاک
و خسف و غرق و غیرت در آنها و در غیر بیات [illegible] ملائکه [illegible] نازل
[illegible] و اینها خلاف و ملامت و تکوین و تسخیر مخلوقات سبب الهیه مذکور
ملکوت [illegible] فرا قبل در سوره [illegible] نکو [illegible] و معرفت عاقبت
مرکوز [illegible] آن شهر در [illegible] الهیه توفیق [illegible] نظام عالم [illegible]
در زمان [illegible] حکیم بود و [illegible] معلم [illegible] طبقات انبیاء علیهم السلام
استعداد این توفیق [illegible] نوبت [illegible] دارد [illegible]
و تجربه نوبت که آنحضرت خاتم الانبیاء علیهم والصلوة [illegible] نظام فایت و کمال و تمام
نکو [illegible] و کفایت [illegible] و حالت آن حضرت [illegible] خلقته [illegible]
و معلم نبوت [illegible] لا شک [illegible] توفیق [illegible] آنحضرت دارا
توفیق تام [illegible] و [illegible] معلم [illegible] اول و فاتح انبیاء
و [illegible] دارا [illegible] نیز [illegible] شان و [illegible]
[illegible] تمام [illegible] افراد [illegible] الازل و الابد [illegible]
[illegible] در قرآن کریم [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] ولکن [illegible] الامور
[illegible] و [illegible] الاکرام و [illegible]

نفس خو

و ثمود نفس خو کفار و کفار [illegible] و منه یا ایها النبی یا ایها الرحمن و منه [illegible] و منه [illegible]
[illegible] و منه ام کنه [illegible] فاخر [illegible] الاقدس [illegible] قادر [illegible] لطیفه دارند
و منه و مادام [illegible] و منه و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین
و در حق انسان منه ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه
الخیر منوعا و منه و العصر ان الانسان لفی خسر و منه و حملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا و منه و انهم لو [illegible] و منه قتل الانسان ما اکفره انه کان ظلوما
الانسان [illegible] و منه و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون [illegible]
[illegible] و منه و [illegible]
[illegible]
و منه هل اتاک حدیث الجنود فرعون و ثمود و در حق خاتم [illegible] القرآن
لتشقی و منه هل اتاک حدیث الجنود فرعون و ثمود و منه الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم
ذات العماد و نیز منه و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد و فرعون ذی الاوتاد الذین
طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لب
المرصاد فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرمن و اما اذا
ما ابتلاه فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن و منه خلق الانسان من علق
کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی و منه ان الانسان لربه لکنود و انه علی ذلک
لشهید و انه لحب الخیر لشدید و منه تبت یدا ابی لهب و تب [illegible]
و منه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا و منه [illegible]
[illegible] الاخرة و منه یقول الانسان یومئذ این المفر و منه [illegible]
الانسان [illegible] و منه کل نفس بما کسبت رهینة و منه و ثیابک فطهر و الرجز
فاهجر و لا تمنن تستکثر و لربک فاصبر و منه فاصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا
جمیلا [illegible] آنحضرت [illegible] صدور [illegible]
[illegible] صدور [illegible] توفیق [illegible]
[illegible]

ويخ رزق بامردنك خزينه ده در كه رزق اينه كونه ده بارتيه ينمزه دان ذي سو
وصوار قسم بر نوعيده در خبرنه جكونه مرتقه نزده الى امردنلرش ومكونه ببنوراز
لايستغراني دردنم افعال واقوال وتوبيخ اطوار او وتخويف يعني عذاب وعقاب
ادواردب وده جزئيات امورنه دستور العمل وفايز احكام شرعيه فقهيه قاقفم
الرجيه وانهه وعود وعيد وبيم وطلبه ان عذاب وعقوبات ام خبر ازحبه
البته الكمي وهتر بتقويف به اين نسبت بولز هواو فقعه بتام طبقات بنرادم بيدة
وارخيني به يسي جرارادر بروابسه تقايد دين لك ومنابع حقيقيه دار بفوق
دك بها وقوانين ظهرعامزيو جكي زنه كمزيوه فه ارلي تقويف اردنزبها
مينه اوزره فرمان نهي كرفتي ومناسب زده وانداره تحيه بوزدلبي ودرمه الخدان
وسوالك نمود وجول رانون ونظم رانون وبرحق وليرد مزه ترحي وادابكيه
وعام ودالمرد زسب واغنيه داده وحمت ودبار وعيوب وطاعات ومنا بله
وحفظ صرواز دواج وطعاح والبه دطعم وابيه وترتيب لطيف باين سه قوانق
روزونب باه ويري ومعاملات ومبايعات ووزهاسه ومطالب خاعه ومنوارمه
دي ضرانه وملطا دبحق شدندرب به وكمان ونمام عادج وزاليجابه
هرتمانيه قسم وتركيه ان ونفاري ونعابيت وكليه برقوماب وخواصه ومباري
هرته بتام جزئيات وكليات امور معاشيه ومعاديه كهبار احكام شرعيه دمنفرقه آنه
وشرعيه وتنشيه بصحفه زمين بوفود كرديم بود بندانه جندادره كماوار
بيك نوع تجديدهر كي اينه مردم سوآن بعز ادبه فوائد وقادرعلم عالم امور امرداند
سوء لكي تعويف بر دلكي بوي كي ندوه فرركا بوعمر لكي يعني اطيعوا الله واطيعوا الرسول
واولي الامر منكم ونفيه يا ايها الذين امنوا ان من ازواجكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم
تمام خلق حلان يدزي بيدوز وجه لزه ووزن ليد زوده لزه لا امروبني دكي اسو
مرتعدد نبز دحى لا فرانفهار اردنر خهر بعرابه كفر وضلال وجال يدده وانوده
الى يوم عرب وعاقبت بيد لز دد انتم يده وانع عليم بذات الصدور مزلك
اردلر بوعراته حقين مردم ناجي فاني مي لف جاهل صيده وبانشد ونفيه ولله العزة
ولرسوله وللمؤمنين آنوقته ايلي حق بع اردنلري لغاري كوله بانعم وزنجه ولكن المنافقين

لا يفقهون ايا درحق مردم نيفه ولهم اعين لا يبصرون بها ولهم اذان لا يسمعون بها ولهم
قلوب لا يفقهون بها تجربه ونيه فان في التجارة لتجربتها بكم نيه الاعراب اشد
كفرا ونفاقا اين كرده سولايق آكي بيرلز داردنر سوء بما تقويف نيه لا مردمر سوء طمع
لسبكوها تجربت بيه نيه ايشي خيني ارر شد ضار لا نيفه يا ايها الذين امنوا اذا
تناجيتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصيت الرسول ونيفه يا ايها الذين امنوا
اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس فافسحوا يفسح الله لكم واذا قيل انشزوا فانشزوا ونيفه
يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجويكم صدقة ونيفه يا ايها
الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون ونيفه ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم
ما ترك عليها من دابة ونيفه ويجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما يشتهون ونيفه
ولو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك على ظهرها من دابة ونيفه ولولا دفع الله
الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين ايا ابن ادم
واين انسانه اين زه دخلوه دروزيد بوه فرادكي بالسوء بد دفع ني دالخواجه
بطله ظلم وشرة لز جاه وبيده الحيه بود رتمام مؤاخذه درآكو ومجنده تزوزامين
نزهتزا يزه ومه واين تطاعه بولز كي دورا ارونه كارفاته خلق تمال يا ايها
تقويف يه فوائده لي نوع نا ن خطاب بتكه ونيفه يا ايها الذين امنوا لا تقدموا بين يدي
الله ورسوله واتقوا الله ان الله سميع عليم يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم
فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط اعمالكم وانتم
لا تشعرون ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن
الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم ان الذين ينادونك من وراء
الحجرات اكثرهم لا يعقلون ولو انهم صبروا حتى تخرج اليهم لكان خيرا لهم
والله غفور رحيم ونيفه يا ايها الذين امنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان
يكونوا خيرا منهم ولا نساء من نساء عسى ان يكن خيرا منهن ولا تلمزوا انفسكم
ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الايمان ونيفه يا ايها الذين امنوا
اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا

أيحب أحدكم أن يأكل لحم أخيه ميتا فكرهتموه و نيز ... قالت الاعراب آمنا
قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا و نيز ... ما يبدل القول لدي وما أنا
بظلام للعبيد و نيز ... قل إن الأمر كله لله و نيز ... ولقد خلقنا الانسان و
نعلم ما توسوس به نفسه ونحن أقرب إليه من حبل الوريد و نيز ... ولكن
مفعولا و نيز ... إن الله بالغ أمره و نيز ... وكان أمر الله قدرا مقدورا و نيز
يا أيها الانسان ما غرك بربك الكريم ... و ترجمه آيات سوره حجرات ...

[illegible]

[illegible]

باب خروج جماعت مشركين
بر بعد از مسلمانان در مملكت اندلس

۵۴۹

[illegible] و از آن پس [illegible] ملحق شده و در ثغور [illegible]
[illegible] و از آنجا [illegible] و هم از آنجا راه برگرفته
و دیگر در بلاد اندلس خبر [illegible] و مردمان آن [illegible]
و [illegible] خروج مجوس [illegible]
[illegible] آن واقعه [illegible]
واقعه [illegible] واقعه [illegible]
[illegible] واقعه [illegible] واقعه [illegible]
[illegible]
[illegible] واقعه [illegible]
[illegible] مجوس [illegible]
[illegible]
[illegible] والله اعلم

[illegible]

[illegible]

۵۴۸

مردم اشبیلیه [illegible] مجوس [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] مجوس [illegible] و مردم مجوس
[illegible] اشبیلیه [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] مجوس [illegible]
[illegible] مجوس [illegible]
[illegible] مجوس [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] مجوس [illegible] مجوس [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] مجوس [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] مجوس [illegible]
[illegible]
[illegible] مجوس [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] اشبیلیه [illegible] مجوس [illegible]

رسید و از زیارت قبر مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرف گردید و در مدینه جمعی را دید که
از بنی ... بن عبد المطلب از فرزندان عبد العزیز بن زراره بودند و در این وقت بغا و از
مدینه غائب بود و جمعی با وی و آن مردم بودند که دیگر روز به شوره لشکر گرفت و در راه و او ...
رسید و گفته‌اند که در این زندان از زندانیان رشوه گرفته بود و این مردم را در زندان
بر آنها برکت نیافت آن جماعت امر رسید که از آنکه زمان سعید را با در مسجد بگذارند
و پیوسته مرد و در این ایام بود این رجز را می‌خواندند

الموت خیر للفتی من العار … قد اخذ البواب الف دینار

و در آن ایام در زنجیر بودند که این شعر می‌خواندند

یا بغیه التجر ویف المنیه … وهاتب الجور المعید المثنیه

من کان منا جانیا فلست به … افعل هداک الله ما اردت به

بعد از آنکه بنی اسد شده بود از زندان و بیرون بودند عزیزه بن قطاب رئیس و سردار بنی سلیم بود
که بر ایشان کشته شد و طرف جای بر رخت و دو خیل جای بسی بر او از اهل مدینه بیرون
در آمد و او را بسته و بسته کشتند و بر در او را در وان بن حکم بر او و بر بخنه ...
احمد بن محمد ... موت لوکه مؤذن مردم مدینه در آن شب و ایشان بجز ... و آن طایفه از
سلیم شنیدند که ... بود اذان به گفت و اول ... طلوع فجر ... بداشت و آن جماعت
ایشان طور با مداد کنند و عوت ... بخندیدند و همی گفتند یا ... سب ... با وجود
سیاخته ... اذان ... آنجا ... و در این وقت مردی از بنی سلیم این شعر را بخواند

تمی کان بین عقابیر امیرا … یقتل لصقل نا بیه صریف

یجور ولا تؤود الجور منه … ویسطو بالوقعه ضعیف

وقد کنا نؤد الجور عنا … اذا انتضیت بایدینا السیوف

امیر المؤمنین سما الینا … سمو اللیث ثار من الغریف

فان یمنن فعفو الله یرجو … وان یقتل فقاتلنا شریف

و بسبب غیبت ... او بغا و لشکر از مدینه در آن جماعت این بود که بغا به جانب فرزندان ... با آنها
و از جماعت بنی فزاره و مره برخورد که غلبه کرد و در آنجا ... بعضی ... آنها و ...
بر آنها شرف گشت یکی مرد از فزاره ... بر ... این ... با پیره و جابرش ...

باب وقایع سال دویست و ...

سی و یکم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال امر فدای ... بدست خاقان خادم در میان مسلمانان و رومیان در ماه محرم اتفاق
افتاد و شماره کشته شدگان مسلمانان کنار نهر ... و نصف ... بن ... و ...
بود ... طایفه بنو هلال در ... عرق که بنی غفار ... آوردند از جماعت از آنها سو
... بر ... و ... این امر از بنی سلیم و بنی هلال گفتند و از آن جماعت ... معتبر بود
در عمره محرم بود که ... مدینه ... مردم بنی هلال بود ... گرفته بود که ...
از بنی سلیم با خود داشت ... بود ... آنها بود ... کار ایشان در راه معروف بلد
یزید بن معاویه زندان درآورده بود در ... و ... در ... و بنی سلیم ... که از
بنی هلال محبوس شده بعضی از آن کسی بود که ... بن ... و ... در ...
از بنی سلیم و بنی هلال در مدینه در زندان جای داشتند و در زندان نقب زدند تا بیرون شوند
که از ایشان ... آن نقب بودند و فریاد و غوغا برکشید مردمان از هر سو ... و معلم
کردند و آن جماعت بر آنها ... آنها ... و ... مرد و مرد از ایشان ... از
... از زندانیان با عامه آنها برخی شده که مردم مدینه ... آن ... بودند ... بعضی
برخی ... و خلق مدینه از آزاد و عبید و سیاه و سپید بر آن جماعت فراهم شدند و در آن ... عامل
مدینه علی بن ... بن داود ... بود و اهل مدینه را از خروج منع کرد و آن مردم در آن
شب ... محاصره آن جماعت در اطراف ... زیاد ... و ... جمعی ...
... [illegible] ... عزیزه بن قطاب ... فردا روز
شب ... مردمان و اهل مدینه یکسره در تعقیب ایشان ... اشتغال داشتند و بنی سلیم ... آنها را
... اهل مدینه ... آنها ... که عزیزه با این رجز می‌خواند

لا بد من زحم وان ضاق الباب … انی انا عزیزه بن القطاب

الموت خیر للفتی من العاب … هذا وربی عمل للبواب

و آن ... مردی بود از ... برکشید بود در دست ... و ... مرد ... و ...
انجمن ... با ... و جماعت ... مدینه ... از جماعت
اعراب بود ... از آنان ... دیده بودند ... بردن ... باز

موضعی فناء بر آنجا [illegible] آن جماعت رفع [illegible] از سطوت و بطش [illegible] فنا [illegible] و فنائی دیگر
جلوه گر [illegible] لاجرم آن [illegible] ساده لوح فلا [illegible] ودها [illegible]
[illegible] کسی [illegible] خشنود [illegible] دور [illegible] و قصد [illegible] خیبر و خیفاء
[illegible] بتجربه [illegible] الف [illegible] موضعی در بلاد [illegible] فزاره [illegible]
[illegible] بجمله فنا [illegible] از آن جماعت [illegible] و [illegible] و دیگران [illegible]
در [illegible] از [illegible] دمشق [illegible] در خیفاء [illegible]
[illegible] از [illegible] از یک طرف حجاز و [illegible] [illegible]
[illegible] آن [illegible] از بنی [illegible] و بنی فزاره در [illegible] مدینه طیبه [illegible]
و در این [illegible] از بطون غطفان و فزاره و [illegible] بنی [illegible]
[illegible] و بنی ثعلبة [illegible] و [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] و [illegible] غلیظ [illegible] فناء [illegible]
از [illegible] تخلف [illegible] آن جماعت [illegible] [illegible]
[illegible] طلب بنی کلاب [illegible] در [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
اهل [illegible] دیگران [illegible] و [illegible]
جماعت [illegible] [illegible]
یزید بن معویه [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] و بنی کلاب [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] مدینه طیبه
[illegible] رسول [illegible] جماعت از بنی [illegible] تخلف [illegible]
[illegible] آن جماعت دعوتی [illegible] اجابت [illegible] در بلاد [illegible]
[illegible] [illegible] از آن جماعت [illegible] قومی [illegible]
[illegible] ضربة [illegible] [illegible]
از آنجا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] بر صفحه روزگار و در طریق مکه معظمه از طرف بصره از [illegible] حمود [illegible]
[illegible] و [illegible] ضربة در آن [illegible] و ضربة [illegible]

فاسقانی ضربة عنبریة · تمج المدام وانجب النوء اما

ابن الکلبی گفته ضربة [illegible] عمران بن الحاف بن قضاعة
[illegible] شده [illegible] زید [illegible] خولان [illegible] در این باب [illegible]

نمتنا الی عمرو عروق کریمة · وخولان معقود المکارم والمجد
ابونا سمانی [illegible] · لم [illegible] الابوة والعقد
وامی ذات الخیر بنت ربیعة · ضربیة من عیص السماحة والمجد

و از [illegible] ابو محمد حسن بن احمد [illegible] ضربة [illegible] خولان [illegible]
[illegible] بن الحاف بن قضاعة [illegible] [illegible]
[illegible] و بر طریق بصره [illegible] ضربة [illegible] در این [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] اعلموا ان [illegible] الدنیا [illegible] والاخرة دار [illegible]
فخذوا [illegible] ولا تهتکوا [illegible] فانما الدنیا [illegible]
[illegible] موعظة والیوم [illegible] وغدا [illegible]
علیه [illegible] اعلموا انه لا [illegible] من الله [illegible]
طالبه فکل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] این دنیا [illegible] عارف [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] آخرت [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] ... تقدیم ... دو [illegible]

[illegible] علی [illegible] ... [illegible]

الا یا حبذا لبن الحلاب ... بماء ضربة العذب الزلال

[illegible] ... [illegible]

الفلوات فلا یطوی ... ولا [illegible] ... ولا اذی ولا [illegible]

ولا مؤم ولا حجر ... ونحن فیها ... [illegible]

[illegible] ... الله ... [illegible]

والحلة ذا الضباب ... والله [illegible]

احمد الله ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

اذا ما اصبنا کل یوم مذیقة ... وخمس تمیرات صغار کنائز

فنحن ملوک الناس شرقاً ومغرباً ... ونحن اسود الناس عند الهزائز

وکم متمن عیشنا لاینا له ... ولو ناله اضحی به جد فائز

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

دات قرى قحطان قرقرى وعلهزى فاقبح بهذا ويح نفسك من فعل

[illegible]

انقاب عرصات هبصات [illegible]

قفا الوجه رقبة الحرباء بين الشقيقة والوعثاء [illegible]

[illegible]

بخواهی بخرد نظر کند بیند و [illegible] آن به تصدیق [illegible] عرضه میدارد
موضوعات این بنده نگارنده در تحریر این کتب جامعیت کتاب و اشتمال بر بعضی مطالب
نادره و بدایع امور دهور و اخلاقیات و ادبیات و بعضی اطلاعات ضروریه
نگاه به این طریق رفته و معمول نشده و کتاب عالم آرای [illegible] فایده در خور ناظرین باشد

بیان جنبش گروهی از [illegible] عمرو بن
عطاء در بغداد و خروج بیعت با احمد بن نصر

[illegible] عمرو بن عطاء [illegible] در
[illegible] احمد بن نصر [illegible] احمد بن نصر [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible] داد که منکر [illegible] قرآن
کریم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] احمد [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible]
قرآن [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] مخلوق [illegible]
و احمد بن [illegible]
[illegible] احمد بن نصر [illegible]
[illegible] واثق خلیفه [illegible] احمد [illegible]
احمد [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
معروف [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] صاحب الشرطه [illegible]
[illegible] و قرآن [illegible] مخلوق [illegible]

مخلوق [illegible] قرآن [illegible] احمد [illegible] آن [illegible]
[illegible] مخلوقیت قرآن [illegible] و واثق [illegible] خلق قرآن [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]

مو معتبر است داشت و احمد بن اجداد قاضی و جمالی او بود بطور انکار را یکی بود
اشتهار یافته بیان آنچه ظاهر شده در ظهور واقع شود گشت و احمد بن اجداد ظاهر بود
و در قلم او در حسب ظاهر اظهار کرد بعد ازان احمد بن نصر بوده بود واقف در آن وقت
در حکم و احکام بعد دفاتر و آنچه در نسخه احمد بن خلیفه ظاهر بود و برادر در نظر است
و معرفت هیچ کس نیست او تمام از احمد جمع کرده در باب قرآن که کلام ایزدی است
و احمد بن نصر مرتضی گشت که کتاب تنویر نموده و بود بطیب و بعض ظاهر است و واقف
که از قرآن مخلوق است که کلام خداوند است و انکار مخلوقیت نموده الکتاب مذهب حق
بعضی بنیاد حکم و زیر آنکه در عهد مرد ابو بکر خواهد بود در این قصه
جزو کتاب روز سه شنبه و نیم ماه مبارک رمضان المبارک بیست و یکم
شهر محرم مجری بر دار بنده به تحریر این کتاب مقام بود و در حسب تقویم نجومی فوا
در شب غره شوال در روز عید فطر و آنچه بوقوع پیوسته در نظر آورده
احوال بعضی عباس و غیره بار داشت این روز کار در دوران انجام تمامت تقویم از
رسیدن غره این به رجوع بآن مطالب و از آن تحریر کلمات حضرت ابی الحسن ابن امام
علی نقی علیه السلام نموده در این حضرت و نیم این نسخه در تحریر این نسخه حقیر را که
و تفصیلات الحروف و ائمه الهدی علیهم السلام عرض این نسخه ضعیف گشته از خطبه امام
و داده در ماه محرم مردم ازین شهر در آن کتاب احمد و سایر نسخه و خود کتب نجیبه و غیره
نمودن از پیکر در این ایام حیات ظاهر از این ترتیبات و کتاب این داده و ظهور صدر هم
در صیف و ضعف بیان کرده ماه سرطان موافق الحول الایام و آن شکرانه است
مقدار تحریر و تحقیق مطالب نظر در غالب مواقع و تفاسیر و کتب اخبار و احادیث و غیره
و غیره موقع دیگر شده جز خط خدا و غیر از اعجم جمع بیع سعی در حفظ آنچه و نخواهد داشت
آن المرء مع من احب و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و الیه الامر و الیه التوفیق الاعلم
بجمله رسیده حکایت و سلسله داستان به سر رسید و تتمه آن بتوقیم واثق خلیفه از احمد
در حق پرده و داستان ملوک و یاد او بود و حکایات مرتضی که از امیر المؤمنین از رسول
صلوات الله علیه و آله آن در حضرت رسیده است و دفعه متوکل که توم الظهر گهار کرده
الفقر لا تضاعف من الله بتوفیقه سر در دل ظاهر بود در روز حکایات مرتضی که بود مرتضی

[illegible]

نام داشت بدیع بوده که علم خواجگی و از دستان ایشان بر سید مجلس اعور
لقب سلطان تکرده بی از آن او بوده لا له که بعض در خدمت او بود و او بوده علی
اعور محمد انصر و در حالات بود او بود و در نه داشت و سخن که کتاب کرد
بدولت الرشید و احمد بن نصر بن مالک و دیگران و نام تمام او اعور که در ملک
بغداد در مالش در سال آنها که وصیت نمودند و طالب بوده در الفاظ
داشت او در باب غریب بود و ابو ابو الحسن در باب شرح فرزل
بن حمد که در غزو و خبر رد و خبر که نبوده علی اعور نام بیم بود در
باب حمد و مجلس بود و در باب شرح و حکم که بنام او بیرون در ملک برقرار بود در ماه ابی
او دست گرفته مخصوص گشته و طالب و ابوا رفع بود در منبر ایشان و بعد
رطل در آن داشت نقیبه خشت نیز بر یک بوده بعد رطل نه و در کتب برد و نکوی
و دست و بار بود و در نزل و السیار در حسن او علیم بن یافته و در آنجا حجرتی بوده در
دهر اند در نصر بعضه بیرون از اعوان محمد بن عیاش که عمل در باب غریب بود تو
بر فرخ آمد بود ان یوم علم نصر در عمل در باب شرح و عباس بن محمد بن جبریل و
قوت بود و از آن یکی شعر و ختم احمد بن نصر بوده که آن وقت داد و بعد تهدید که
داد به عجز علی اعور اعور نمود بعد اقرار او بعد از طرف احمد بن نصر اقرار داده بود در وی
وقت احمد در آن به جا آورده در با عوام مکتوب که انیس نزول عرب تحقیق
کنه الکردی و علی علیه است در بار مخالفت و معاصی او بسیار و برای انکار و فتنه و فتنه
آن بابا و بیلاد و مهرجان مجلس او بیرون تفتیش و تجسس که و خبر بر آن یافت شد
و احمد بن محمد بن ابراهیم نایب الحکومه بغداد بعد و همان وقت حضرت و بار احمد
در در بود به هیئت در خدمت و بعد بن محمد بن مسعود بن عبد الله نام داشت و
منزلی در باب شرح بود که آثار کفر گفته این شرح تو بوده که بیست خلیفه جهد و واثق
حد نمود و این قصه واثق در سال سیصد و این شرح کس بوده طرفه و غیره سیاه
و حبس در الا غیر بر پشت قطار بوده و احمد بن نصر بوده بر فقه و نبض کشته و در
او در تحته گشته از آن تعاقب کار و بنده انیس جمع و سوار بغداد این حال بیرون بکفم
و حال بوده واثق از قبل و ملک در آن گاه بود و جمیع کار از آن اعاد مرتبت حسن

[illegible]

ولله المشرق والمغرب فاينما تولّوا
فثمّ وجه الله قال ابن عباس
خرج نفرٌ من اصحاب رسول الله
في سفرٍ قبل تحويل القبلة الى الكعبة
فاصابهم الضباب وحضرت
الصلوة فتحرّوا القبلة وصلّوا
فلمّا ذهب الضباب استبان
لهم انّهم لم يصيبوا فلمّا قدموا
سألوا رسول الله عن ذلك فنزلت

[illegible] پیغمبر [illegible] از رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] سفیان بن عیینه [illegible] إنّ قلبَ بنی آدم بین إصبعین من

أصابع الله یقلّبه [illegible] فرزندان آدم در میان دو انگشت [illegible]

[illegible]

یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک [illegible]

[illegible] اسحاق بن ابراهیم [illegible] احمد [illegible]

[illegible]

احمد گفت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد بن نصر [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] احمد بن نصر [illegible] واثق [illegible]

[illegible]

[illegible]

بزد واثق

[illegible] واثق [illegible]

[illegible] واثق [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد بن نصر [illegible]

هذا رأس أحمد بن نصر [illegible] عبدالله هارون الامام الواثق بالله امیرالمؤمنین [illegible] فی خلق القرآن

ونفی التشبیه [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] احمد بن نصر [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] احمد بن نصر [illegible]

[illegible]

اجل نفرد و بگیر نمیزد مردم بقار و نکر در ایشان بود و بقوای اسحق بن ابراهیم بن مصعب آمد و گفت بز بنو
بر حساب احمد بن نصر دلالت بر قیام احمد که بود و ادیگر نه تا اینها بود و با آن نه در جمع اجتماع در ازینو
در حصار بود و فتنه تا هم ادبو بآخر کاهم شهر داود بود در هزار در ختان فرمان بود جلیلو بریز
و نیز ترک او بود پهلو دیبه نیاوه بگفتند و از جمله کاتبه و سبب اهر نزد او اثنا قول از قزوین
عمرو بن الحضرا ربیعه و الحیی در ذی الحجه با بزم بوی کرمان بسوی کنده و شعر دها احمد بن اسید گوید

ما ان تحوله من ایاد — صرت سوا با علی العباد
انت کما قلت من ایاد — فارتق بذا الخلق یا ایاد

بیان حوادث و سوانح سال دویست و بیست و نهم
هجرت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال خلیفه او از کار واثق باللّه کتاب خود عهد و عمر بن فرج را بار تحقیق طلب و سوانح نوشته
و در هر کجا لازم ثابت اصلح نیت خود خلیفه بنفسه حسب امکان الازم به ایشان و خود واثق سیرت
دو ایشان عمر بن فرج را عمال و کتیبه لازمه کار او به باز گشته و از نفوذ آب او کرده ام باب آب
دو هزار دینار به دیوان لازم واثق از خزینه حج برگشته و امکن شد و در این سال محمد بن داود
مردمان حج امسال بگذاشته و هم در این سال واثق عباس جعفر بن دینار را بولایت کوفه یمن
انتخاب کرد و جعفر در ماه شعبان به آنسو روانه گشت و بخانه کبیر نهادن بنیاد آمده و آب حج
فایز شده و بناء کبیر متولی احداث حج موسم بود و جعفر بن دینار بآرامی بر دلبر راکد اهل حجاز
سوار شده بود و تقدیم امور محترم او باب هشت درهم و ارزاق نیز به این لشکر بود و صد هزار
و در این سال محمد بن عبد الملک زیات بر اسحق بن ابراهیم بن مصعب بن ابی الخطیب مولای بر گشته
کز مردم اصفهان رسید و بر اسحق بابت و جمیع و طرق مملکت از جانب بصره در دار الخلافه فرستاد
و بستد و طلب بکشید هر که نشسته بود در دار الخلافه فرستاد و در دیوان وزیر و دبیر را بار دیگر سپرد الله
و در رحلت پسر محمد بن عبد الملک زیات مصون بود و از آنجا بیرون رفت مقام و حکمه
نزد کسه و تقرب و نفوذ قول و اطاعت و مطبوعیت بعد از آنکه بود بایست خلیفه کار او و ادبو
و جنس هم از طرف نوشته هر زمان که آن حالت تقرب بود بگذارد و محجوب شد و اقرار جانب بر آن دو آن
هر جلد تحقق و اداره را آرامش با جعفر بن محمد الکاتب بود و آن شان و جلالت و در ابتدا جمع الک بن شهاب
آمد در دو هواد و مجلس عیش و طرب جعفر و آن ترسان جعفر و اکرام قدر با تاج تعیّن صدر اول یکی از ابتدا لاکر

برادر کرد

برادر برای او بود و قبول جعفر و مرضی رسید رسیده و تعجب و رحمتی رسیده و به او از جعفر در تلافی کرد
و جعفر که او را برادر قبول کرده رسید اکنون بود و جعفر بود و مستعد مقام بود منزلت اجل ای یکی برادر
جعفر بن عبد الملک در نظر مقرر سعد بیت از آن او و بود او خیال ارشاد آن برادر و دست ترتیب کار ایشان خلیفه
اقبال او همی داشت فامکن بود و ذمی اجمال او دو آن از ارشد مرتد که بود آنکه ... و نیز در این سال عمر از
اصوص و مردم دزد بیت المال بوده در دار الخلافه بود نقب و تعجب این سال را از این اختلال
در عرف تمام خلافت بود و عامه همه شده بود در هم و مقدار دینار مبلغ برده نزد ویلاز جنب
گرفتار شده و نیز یعلوانی صاحب شرطه خلیفه ایشان بود از دنبال ایشان بکوشید تا همه را بدست
و هم در این سال محمد بن عمرو خارجی که از بنی تغلب بود با سی زده مرد در دیار ربیعه خروج کرد
و غنم بن ابی المسلم بن حمید طوسی که بر حرب موصل امارت داشت با آن مقدار مردم او با جمع
بر خروج آمد و جنگ درد ما این شعر در ده روز آنها از خوارج کشته و محمد بن عمرو و اسیر و دستگیر کرده او
با سران گرفتار شده داد و مقدار سامره بغداد از آنکه در مطبق محبوس نشد و در آن سرها آویزان بود
بجانب و بعضی داده رحم به دار با یک فرقه لشکر اما هم در این سال وصیف ترک که از دعوی
اکراد معروف از جبهه اصفهان و جبل و فارس با بود و او در طلب تعدی اکراد ما بود و کم بعضی هم
انجامیده و بنیان فساد و آزار به کم و بهر بود و از این جانب تا ز در او اکنند و وصیف ما بعد برآمد
بیت را نجات بعد در میان آنها اسیران خود و با هم جعفر بطور یار بود و جعله بود و بعد دخل
این حال با لشکر بود و آن عرف از آن کنار گریله بود و بیزداد و بعضی و بغداد بعض دینار برو وصیف
شد که بعضی به او نیز او بود تغیر حاصل شده و کامل و خلیفه بر اقتدار او بر افزوده
و نیز در این سال لشکر بر این ملک بر طرف بلاد مشرکین و اسیر را شکسته و آب تیغ خلیفه یاخته
و تعقیب او در بدر عمارت و تخته برو نواله و بعضی لوه و اسیر را آزرده انهد بود میدان دیار ره
و جا بعوق و ضبط و بالج فرد گرفته و مردم بود او زن خسوق و غلطه و با سر قبیله برها ان که برده و
آن شهر دو بیع بود و در میان آن شهر محمد نداشته و در هم نظر بود و شهرستان مسلمان به جای آن
آن شهر بعضی اهل دیار آن بود و شهر برخی که از او بر دیوان گفته در آن شهر که حکم مقدار بود در حق
نه شهر دیار حج کند بهتر جز بود تاریخ الکلام که اللآن بهای با در لیون خنده و لاج اسه
و مسلمانان غنیمت بسیار گرفتند و اسیر بسیار ستاندند آن اکثر حقیقه که خیم و الا هم شده و ده دیار و سایر نقاط
علم و عدیار شده و ده و ... جهت مسکونه بیکه حرم و طرز سفر یالا اعمال مهم در القا راحوال اندک

[illegible]

در باب مخلوقیت قرآن

خبر به [illegible] در دربار سلطنت [illegible]
فتح [illegible] بلاد [illegible]
نسبت [illegible] است از بلاد روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
احمد بن ابی قحطبه [illegible] خادم [illegible]
[illegible]
[illegible]
و مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بر نقض

و بر نقض [illegible] فداء [illegible] اگر از مسلمانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] مخلوقیت قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از جمله احمد بن سعید بن سلم بن قتیبة الباهلی [illegible] مکتوب [illegible] سعید [illegible]
و از اسیران مسلمانان فراهم [illegible] از اهل ذمه با مسلمانان اسیر [illegible] بود [illegible]
آمدند شش هزار و [illegible] تن از ایشان جمع زن و کودک [illegible] با نصر تن از اهل ذمه و دیگران مردان جمع
آفاق [illegible] و ابو قحطبه [illegible] فلان [illegible] روم [illegible] اسیران بود [illegible]
و هم [illegible] یک [illegible] که [illegible]
قبل از فداء [illegible] و با نصر زن و کودک [illegible] قسطنطنیه [illegible]
و در قید اسیر [illegible] آنان که رومیان و محمد بن عبد الله [illegible]
پس اینها اسیران بود احمد بن سعید بن سلم و خاقان خادم [illegible] چند نفر از وجوه اسیران [illegible]
[illegible] از آنان [illegible]
و آیین محمد بن عبد الله [illegible] رومیان اسیر بود [illegible]
و در علاقه [illegible] علاقه [illegible]
[illegible]
و در جمیع اسیران [illegible] در این ایام [illegible] مسلمانان از [illegible]
عاشورا [illegible] لامس [illegible]
و [illegible] این اسیران [illegible] زن [illegible]
و [illegible] مسلمانان [illegible]
مرد [illegible] خاقان خادم [illegible] از اهل اسلام [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] رومیان از طرف [illegible] رومیان [illegible]
[illegible] مسلمانان از این طرف [illegible] اسیر رومی [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] رومیان [illegible]
[illegible]
مسلمانان [illegible] رومیان [illegible] اسیر رومی [illegible]
[illegible] رومیان [illegible] مسلمانان [illegible]

و اسیر رومی

و اسیر رومی بر رومیان برسید [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] آن [illegible] اضافه [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رومیان [illegible] مسلمانان [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] مسلمانان و رومیان [illegible]
[illegible]
[illegible] اسیران مسلمانان [illegible] آن [illegible]
اسیران [illegible] خاقان [illegible] روم [illegible]
روم [illegible] مسلمانان [illegible] رومیان [illegible]
مسلمانان [illegible] اسیران [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] روم [illegible]
[illegible] اسیران [illegible]
و رومیان [illegible] احمد بن سعید بن سلم بن قتیبة [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible] حمزه [illegible]
در روز سه‌شنبه [illegible]
و هم در این [illegible]
در همین [illegible] احمد بن اغلب [illegible] محمد بن اغلب [illegible]

[illegible]

و سه صد و [illegible] در [illegible] مجموع آورده و صاحب محمد بن [illegible] از [illegible]
در [illegible] بود [illegible] در [illegible] و وقائع برادر و از آن [illegible] از [illegible]
بود [illegible] و صلاح بود [illegible] از این [illegible] را [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] احمد [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] در [illegible] و از [illegible]
بن [illegible] محمد بن [illegible] و [illegible] احمد
[illegible] او [illegible] از [illegible]
محمد در افریقیه [illegible] احمد [illegible]
ابو عبد الله محمد بن زید کوفی معروف به ابن اعرابی [illegible] صاحب اللغة [illegible]
[illegible] دارالسلام [illegible] از [illegible]
[illegible] مشکوة الادب [illegible]
[illegible] لغت [illegible]
[illegible] ابو عبیده [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و کتاب النوادر [illegible]
[illegible] ادب [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] و هم در این سال [illegible]
[illegible] و هم در این سال دختر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خواهر حضرت [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] ام ابیها [illegible]
[illegible] در [illegible] حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام [illegible]
و هم در این سال ابو الفضل احمد بن [illegible] راویه [illegible]
[illegible] و هم در این سال عمرو بن [illegible]
[illegible]

وفات ابن [illegible]

وفات ام ابیها

وفات ابو الفضل راویه [illegible]

وفات عمرو [illegible]

از [illegible] و هم در این سال [illegible]
[illegible] و نیز در این سال ابو [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] علم [illegible]
در [illegible] و هم در این سال محمد بن [illegible] بن [illegible]
[illegible] عالم [illegible] از [illegible] العلم [illegible]
و هم در این سال [illegible] بن [illegible] ابو [illegible]
یعقوب [illegible] الفقیه [illegible] از [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] و هم در این سال [illegible] معروف [illegible]
[illegible] احادیث [illegible]
و نیز در این [illegible] در روضة الاکبر [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] در اندلس [illegible]
[illegible] و هم در این سال [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از این [illegible] احوال [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این [illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] بن [illegible] در [illegible]
[illegible] و هم [illegible]
[illegible]

وفات [illegible]

وفات [illegible]

وفات عالم [illegible]

وفات [illegible]

وفات [illegible]

وفات [illegible]

لاجرم واثق بکوب بناء گرفتگان داد و بمالی و موافقت انجماعت امر کرد [illegible]
حسب الامر ضعیف ادو کار زوجه بجماعت انبار شد و محمد بن یوسف جعفر [illegible]
بجور بر د دکاکین بیامد با کثر مردم [illegible] و در طرف [illegible] الاولاد و [illegible]
را با د [illegible] و در میانه [illegible] بفا در آن محاربت [illegible] [illegible] از آنان
بست و [illegible] و [illegible] آن [illegible] بر کسی و از خلیفان بود
قریب از بنی تمیم [illegible] روان [illegible] و [illegible] بود باید
بجماعت [illegible] و طاعت [illegible] بوده را بانبه و امردم زانسه
خود از قبول این امر [illegible] و [illegible] بناء بود بنام و در [illegible]
و [illegible] تا آخر [illegible] از [illegible] بناو بود [illegible]
[illegible] از بنی عوف از تمیم دیگری از [illegible] العرب [illegible] تمیمی بود [illegible]
دیگر [illegible] این [illegible] مردم [illegible] از [illegible]
در [illegible] و بسیار [illegible] در اول [illegible] المظفر [illegible]
۲۵ بود بناء [illegible] را [illegible] [illegible] و با جماعت
[illegible] با بنی [illegible] این امر [illegible] و [illegible] سیستان [illegible]
[illegible] در طرف [illegible] بود و آن [illegible] خلف [illegible] از [illegible]
[illegible] بناء با جماعت [illegible] آمد و آنها [illegible] در [illegible]
بناء [illegible] با جماعت [illegible] و آن [illegible] بود در [illegible]
[illegible] در دست [illegible] و از آنها [illegible]
و [illegible] آن [illegible] از [illegible] روان [illegible] [illegible]
ضعف و [illegible] در [illegible] و جماعت بود [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] نزد
موضع روضة [illegible] در [illegible] و جماعت [illegible]
بناء [illegible] بناء [illegible]
[illegible] و از [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] بناء [illegible]

نخفر

نخفر احمد [illegible] بنار [illegible] با جماعت [illegible] بود [illegible] بود و این [illegible] [illegible]
و [illegible] آن جماعت بود [illegible] در [illegible] آمد و [illegible]
و اتفاق [illegible] محمد بن یوسف جعفر [illegible] امر [illegible] و او را [illegible]
با آنها [illegible] و آن [illegible] احمد بن یوسف [illegible]
زاینده [illegible] بود [illegible] در [illegible] و [illegible]
دیگر بود [illegible] [illegible] و [illegible] بنام و از این [illegible]
[illegible] با [illegible] محمد بن یوسف [illegible] از آنکه [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible] عود [illegible]
و [illegible] بناء [illegible] این امر [illegible] و [illegible] آن جماعت
[illegible] آن [illegible] بناء [illegible] بناء [illegible] از [illegible] از دنبال
[illegible] و [illegible] از دنبال آنها [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] محمد بن یوسف
[illegible] اتفاق [illegible] بناء [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] از [illegible] بناء [illegible] از مردم [illegible] در این حال
[illegible] بود [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible] بود [illegible]
در آن موضع [illegible] از [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] صفارات [illegible] آمده [illegible]
[illegible] از دنبال [illegible] آمده [illegible] و [illegible]
[illegible] بناء [illegible] و [illegible] آمده [illegible]
سواران [illegible] دست [illegible] احمد بن محمد [illegible] از آن
[illegible] و [illegible] سواران [illegible] بر [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] بناء [illegible]
از صبح تا [illegible] روز [illegible] از [illegible] الاخری [illegible]

بجز بنو نوبخت که از صحیح اکثر و از آن بی جهت مخالف مذهب و عاده و دیگر زده ۱۵ ترا
و جای بینها مشغول شده‌اند تا اینکه ایران نهاده به نویر اقران که بعد بازشده‌اند و هم
کسی از دین یکی رفته بعد هم شده‌اند و بعد از غیر یا خشیده و اجماعت بودند که
و از بیکانم زدالاسلام تا دقت ناز علم تهور به نصر برد از آنها کشته و بناء
در موضع و عقده دیگر از آب برده بعضی اکثر اقامت که برای آنان بود و از بن عمیر
کشته بعد تعداد هار رخنه آنگاه خروج دیار ایشان از زیر جنبه توقف کند
احمد بن محمد که از آن جمع از علما ابن عمیر از آن مجلس خود کم بعد عرب نیاه
بعد شده و طلبا او که خانه بالجمله امام او داکن سوار آن بکر سه بار با مومن
جمیک بود در بند آهن کشیده بخو مسلح جمع دیگر طائفه بکم و نما بعد از بعض
آنجوانان در طلب آنکه خود بعد بر هم وکی بود رسیده بود در کربلا با صفا
و قدرت و کثرت بزرگ شده بارها بود در بکار ایشان بود که بسی بالجمله بود حسب خبر بود
و بیکیه نیاء از شیعه بنی عمیر یا بنو عبدالرحمن نیز و بنو بسره و با جماعه و بنو قطن و بنو سلامه
و بنو شریح و بطون از قوالف عماره از بنی عبدالله بن عمیر و بنو عمار بن عمیر جاب
تخریب و بعضه و اصحاب حمان بن حفر و علی بن عمیر بن طایفه اسیره بابوب
جرب بر بعضه و عمارة بن عقیل بنو بکر بن ربیعه

توکلت الله عقبین و طلین قم و تلاثت النجوم من المحاسن

احمد بن محمد که از آنکه از ابن عمیر از نیاء او شیخه و کبر سه اولاد خود و جانب
مذکور نیاء ایشان بود در بند آهن کشیده مجلس علما و در طبقات کاری بسیار دو
در طلب آنکه برادر او رفته و بعد بود کشته و آنکس خود را شد نیاء نقل حال
ایشان بود به نفس و بعضی تا حین بود تعداد هار رخنه و جمع یکی بود که
نضرت اد از اکو و از هار صد آزبان تا نضرت زمانه و کمتر از آن و بیشتر از آن
نیز در یکی از آن که در آن گوهر هار بود کلمه بیکی از ایشان مجلس نقل نکرده اخبار
و جمع از ضرب نصر بن و در آن بانی بود در نیم آنکه در کجا خواهد که بود
و محمد بن بو نصر از یک طرف نهاده بود و از جمله آن شیخ نجیب و بانیاء کتب
اصلیک المراتب شیخ ابن شفق که ظاهر در آن بود از که علاقه که ایشان پانصد

یا نضرت زمانه که نزد داد زمانه و زمانه هشتم نبوت طایفه که ملتزم سواد ابن عمیر خانه بود
در آن وقعه ایشان و طایفه مذکور شده به عادة مجنون بحوله و ملکه خانه و نیز
برده و محبوس کرده لذا با کوه آنکه نزد و مجنون و جانی در بیم سر رفته و به لیست و از آن
از جمله آن سر برد یکی بعد از آن و چون اثر و کینز صغیر بود هر دو بود خانه از
اکثر و شیخه اشیخیه با هم و نیاء او بود و محمد بن یوسف جوهری بود در اثر آنجمعه بولی
و چون یکی بود در طلب ایشان بر روح در آن بلاد اهل شهر و به تمام در آن از حد
علی بن بجی در آخر او از آن بود به نیاده رسید و چون باز گشته و از ذوات از شرق
بعد تن از آنکه بود نیاده بود و در همین بالجمله توقف کرده و جا عمر بود بعنوان تربیت
به حجب بن عمیر و شیعه و جاهای از بلاد دیگر و جز آن از عربیانه برابر محلات
آنان و حیل آنان لفکر و بعد از آن اقناع و در دینه بعد از آنکه بر خود و جا عمر بود کشته
در اکثر بود اسیر که آنگاه حمیر از رسد در زبان آنان با ایشان و حدیث طالبان برابر شد
و طبره خواهی از آن طی بود شده نیاء از ایشان بود بدست و با ایشان بهر طرف ایشان اثر کنند
و همچنان در دیگر آمدن نوعی ظاهر ایشان که در طاعه مردم در آن نیاء و از این جهت که
در فتنه هار شده آنگاه با خانه متصد بود و از ایشان بود طبع را و نفس نفقه بر هم
و بکثره را کنید یکی بر هم و ایشان بود دو ماه در آلقعه ایشان سلسله و صلح بحر ابن حجر
جمل که در نیز بعضی عابر که قم و هم و آن بود از بنی کلاب در فزاره و مره و تغلب و غیره
در مدینه طیبه که خود او بود و روانه که بود طی بر ایشان صالحی عابر در بغداد نیاء مویسه
و جمیع در محرم ایشان لیست در شام سراه رفته و شمار آن ایشان اولاد نیاء کرد و صالح
جابر از اعراب بیابان آنکه از اعراب خود کمتر کشته شده‌اند و در آن جنگ نام ایشان حال
بلاد که در آنجا بود و رسید بود از بنی عمیر و بنی کلاب و مره و فزاره و تغلبه و قوم
تا قوت حور کبیر شریف بعضی ایشان به تمام و فتح راه حله و با بعضی از بلاد تصغیر شریف آنجا
از بنی عمیر و بعضی را و فاته ایشان در بند بیجا که از طرف ایشان رفت و آنکه از ایشان
بیاید شیعه شریف نام حضرت از هر ده نیز در بیع و مغز بوضع علائم و عقاب آنجا

منسوب له طفیل غنوی این شعر گوید

وفینا تری الطولی وکل سمیدع ‌ ‌ مدرب حرب وابن کل مدرب
تبیت لعقبان الشریف رجاله ‌ ‌ اذا ما نووا احداث امر معطب

ابو زید گفته که ماء ارض بنی نمیر را شریف و در آنها بحجه در شریف است که شریک بطن [illegible]
در آنها سو بنو کلاب بن ربیعه بن عامر گویند و این بطن ما بین حمی ضریه و کود
تمام است و ارض بنی کلاب حمی ضریه و حمی ضریه [illegible] و یوم الشریف که از ایام عرب
یکی از [illegible] غداة لقینا بالشریف الاحامسا [illegible] گوید خطیان با ضم خاء
معجمه و فتح طاء معجمه و یاء [illegible] شده و الف و نون نام موضعی است [illegible] و در آن
نزار عرب داخل [illegible] از خطوه و خطوه که عباره از خط [illegible] که گفته شعر
حلت المراة عند زحمه [illegible] ده [illegible] و در این مکان
[illegible] داد [illegible] بغداد بحجه داشته که بطن موضع [illegible] و وادی
[illegible] وبطون [illegible] و بطن التسریم [illegible] در بیان نکنه [illegible] بحجه [illegible] المدا
مراة بفتح میم [illegible] و فتح همزه [illegible] که ده [illegible] مرعاه از [illegible]
قریه ایست [illegible] در آن [illegible] بوده [illegible] عرم [illegible]
دو اینه [illegible] بفتح میم بلفظ مراة [illegible] و این قریه ایست [illegible]
[illegible] بن تمیم [illegible] و بیت [illegible] نام [illegible] امرء القیس [illegible] در میان آن [illegible]
[illegible] راه بر طریق [illegible] مسیلمه کذاب [illegible]
ولید [illegible] مراة در [illegible] لاجرم [illegible] کفته در [illegible]
[illegible] زید بن مناة بن تمیم [illegible] و بزرگی [illegible] در [illegible]
[illegible] آن قریه [illegible] ذات [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] آن [illegible]
ذات [illegible] را [illegible] این شعر را [illegible] در آورد

فلا [illegible] مراة اللوم [illegible] ‌ ‌ و [illegible] ظلالها
ولو [illegible] اصلها [illegible] ‌ ‌ علی ذات [illegible] جبالها
فقد [illegible] باسم [illegible] ‌ ‌ کرام [illegible] لئام رجالها

نقل

نقل الکرام المولون بحجوها ‌ ‌ سواء علیهم حلها و حبالها
اذا ما امرؤ القیس [illegible] ‌ ‌ [illegible] خبتها اسبالها

و عماره بن عقیل [illegible] بن جریر گفته است

ویوم مراة اذ [illegible] رفضا ‌ ‌ [illegible] بالابطال وادیه

[illegible] و دسوائح [illegible]

[illegible] مصطفوی صلی الله علیه و آله

[illegible] آب [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] دشوار [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] بن حکم [illegible] موافقت [illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و این [illegible]
[illegible] طغیان آب
[illegible] طوفان [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] بصره [illegible]
[illegible]

٣٣٢ حاشیه

[illegible]

جدش بوجعفر کلینی رحمه الله در [illegible] نموده و در این باب [illegible] روزگار را بر گرفته
گفتهاند [illegible] و [illegible] از آنها [illegible] و در این باب [illegible]
[illegible] در بوده کفته شد [illegible] و هم در این باب علم [illegible]
[illegible] و دیگر محمد بن علی [illegible] [illegible] و غیر هم از
[illegible] ایرمان [illegible] و [illegible] و دیگر محمد بن یحیی [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] محمد [illegible] از [illegible] محمد بن یحیی و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] آورده [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] آورده و هم در این باب ابوالحسن علی بن [illegible]
الائمه [illegible] [illegible] آورده [illegible] از [illegible] و [illegible]
علم [illegible] و هم در این باب [illegible] [illegible] [illegible]
و در این باب در [illegible] ایلایل [illegible] [illegible] در [illegible]
و [illegible] اعراب [illegible] [illegible] در [illegible] از [illegible]
و [illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان پارهٔ کلمات حضرت امام علی النقی
سلام الله علیه در باب توحید و مطالب متفرقه

در کتاب توحید صدوق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام
عرض کرد إلهي تاهت أوهام المتوهمين وقصر طرف الطارفين وتلاشت أوصاف
الواصفين واضمحلت أقاويل المبطلين عن الدرك لعجيب شأنك أو الوقوع بالبلوغ إلى
علوك فأنت في المكان الذي لا يتناهى ولم تقع عليك عيون بإشارة ولا عبارة
هيهات ثم هيهات يا أولي يا وحداني يا فرداني شمخت في العلو بعز الكبر
وارتفعت من وراء كل غورة ونهاية بجبروت الفخر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و هم در آن کتاب از [illegible] بن ابی دلف [illegible] [illegible] از حضرت ابی الحسن علی بن محمد بن علی
بن موسی الرضا صلوات الله علیهم از مسئله توحید سؤال کردم و [illegible] [illegible] بقول هشام بن
الحکم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بقول هشام انه ليس
منا من زعم أن الله عز وجل جسم ونحن منه براء في الدنيا والآخرة يا ابن
دلف إن الجسم محدث والله محدثه ومجسمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خداوند عز وجل جسم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در دنیا و آخرت [illegible] ای پسر دلف [illegible] جسم [illegible] حادث [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدا جسم [illegible] حادث [illegible] [illegible] [illegible] جسم [illegible]
و هر [illegible] [illegible] [illegible] حادث [illegible] و هر حادث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و اگر خدا جسم [illegible] لابد حادث [illegible] دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و هم در توحید صدوق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن علی [illegible] [illegible] بن موسی الرضا علیهم السلام
[illegible] ابوحنیفه [illegible] حضرت صادق صلوات الله علیه [illegible] حضرت موسی بن جعفر
صلوات الله علیهم [illegible] ابوحنیفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت کاظم علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و هم در آن کتاب از محمد بن عیسی [illegible] [illegible] حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم
عصمنا الله وإياك من الفتنة فإن يفعل فقد أعظم بها نعمة وإلا يفعل فهي الهلكة

يخوضون فيه أن الجدال في القرآن بدعة اشترك فيها السائل والمجيب فيتعاطى
السائل ما ليس له ويتكلف المجيب ما ليس عليه وليس الخالق إلا الله عز وجل وما سواه مخلوق والقرآن
كلام الله لا تجعل له اسماً من عندك فتكون من الضالين جعلنا الله وإياك من الذين
يخشون ربهم بالغيب وهم من الساعة مشفقون یعنی خواهش کننده [illegible]
و مقصود آنکه [illegible] سوال از [illegible]
و چنین [illegible] عظیم است و اگر جواب [illegible]
مبتدع شده موجب هلاک [illegible] قرآن [illegible]
و مجیب در این [illegible]
و هیچ خالقی جز خدا عزوجل نیست و ما سوای او تعالی مخلوق و آفریده شده است و قرآن
کلام [illegible] قرآن [illegible]
از جمله [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] قرآن
[illegible] مخلوقیت و عدم مخلوقیت قرآن [illegible]
و دیگر علمای اعلام رضوان الله علیهم [illegible] مخلوق گویند [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] مخلوق [illegible] غیر مخلوق گویند [illegible]
غیر حادث [illegible] ذات ازلی قدیم حضرت باری [illegible] و کلام [illegible]
نیز مخلوق است [illegible]
نیست و جسم [illegible] قرآن نیز مخلوق [illegible]
[illegible] خالقی جز خدا عزوجل نیست و جز خدا [illegible] مخلوق است [illegible]
کلام [illegible] زمان تقیه [illegible] مخالفان [illegible]
و در این خبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز [illegible]
[illegible] عبدالعظیم [illegible]
[illegible] علی بن [illegible]
علی بن [illegible] علیهم السلام [illegible] یا ابا القاسم انت
ولینا حقا [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] یا ابا القاسم
[illegible] ابو القاسم [illegible] إن الله تبارك وتعالى واحد ليس
كمثله شيء خارج من الحدين حد الإبطال وحد التشبيه وإنه ليس بجسم ولا صورة
ولا عرض ولا جوهر بل هو مجسم الأجسام ومصور الصور وخالق الأعراض و
الجواهر ورب كل شيء ومالكه وجاعله ومحدثه وإن محمداً عبده ورسوله
خاتم النبيين فلا نبي بعده إلى يوم القيمة وأقول إن الإمام والخليفة وولي
الأمر من بعده أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين
ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن
علي ثم أنت يا مولاي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فكيف لهم بالخلف من بعده [illegible]

پس چگونه خواهد بود حالت و عقیده مردمان پس از حسن خلیفه و خلف آباء طاهرین
علیهم السلام فرمود بجهت آنکه شخص او دیده نمیشود و نام او برده نمیشود لأنّه لا
یُریٰ شخصُهُ ولا یَحِلُّ ذِکرُهُ باسمِهِ حتّیٰ یَخرُجَ فیَملأَ الأرضَ قِسطاً وعَدلاً کما مُلِئَت
جَوراً وظُلماً زیرا که شخص او دیده نمیشود و نیز حلال و روا نیست که او را بنام بخوانند تا آنکه
خروج نماید و زمین را پر از عدل و داد گرداند چنانکه پر از جور و ظلم گشته بود پس عبد العظیم
گفتم باینها اقرار نمودم و عرض میکنم أنّ ولیَّهُم ولیُّ اللهِ وعدوَّهُم عدوُّ اللهِ
وطاعتَهُم طاعةُ اللهِ ومعصیتَهُم معصیةُ اللهِ وأقولُ إنّ المعراجَ حقٌّ والمسائلةَ
فی القبرِ حقٌّ وأنّ الجنّةَ حقٌّ والنارَ حقٌّ والصراطَ حقٌّ والمیزانَ حقٌّ وأنّ
الساعةَ آتیةٌ لا ریبَ فیها وأنّ اللهَ یبعثُ مَن فی القبورِ وأقولُ إنّ
الفرائضَ الواجبةَ بعدَ الولایةِ الصلاةُ والزکاةُ والصومُ والحجُّ والجهادُ و
الأمرُ بالمعروفِ والنهیُ عن المنکرِ یعنی میگویم که دوست ایشان دوست خدا و دشمن
ایشان دشمن خدا است و [illegible] فرمان خدا است و [illegible] فرمان خدا و
طاعت و فرمان بردن ایشان طاعت و فرمان بردن خدا است و [illegible]
و نافرمانی خداست و میگویم و از صمیم قلب معتقدم که معراج و پرسش [illegible]
بر حضرت [illegible] حق و صدق است [illegible] بهشت [illegible] و دوزخ
[illegible] و [illegible] حق است
[illegible] و پل صراط [illegible] حق است و ترازوی اعمال [illegible]
محشر [illegible]
[illegible] و قیامت [illegible]
و خداوند مردگان را [illegible] و میگویم و این عقیده [illegible]
[illegible] پس از قبول ولایت [illegible] ادای [illegible]
و زکوة و [illegible] و حج [illegible] و جهاد [illegible] امر بمعروف و نهی
از منکر است حضرت [illegible] علیه السلام فرمود یا أبا القاسم هذا واللهِ دینُ
اللهِ الّذی ارتضاهُ لعبادِهِ فاثبُت علیهِ ثبّتکَ اللهُ بالقولِ الثابتِ فی الحیاةِ
الدّنیا وفی الآخرةِ ای ابو القاسم [illegible] دین خداوند [illegible]
بطلان

[illegible] عبد العظیم [illegible] دیدی [illegible] ثابت و پایدار باشد [illegible]
و دین [illegible] حضرت [illegible] در [illegible] دنیا و در آخرت [illegible]
در این [illegible] حضرت عبد العظیم علیه السلام [illegible] علم و عرفان [illegible] و توحید و
[illegible] عقیده [illegible] و نیز [illegible] خالق [illegible]
[illegible] و قرآن [illegible] در قیامت [illegible]
در حضرت [illegible] و [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] تقویت عقیده [illegible] حضرت عبد العظیم [illegible]
علم و عرفان و [illegible]
[illegible] و در [illegible] شهدا [illegible]
[illegible] در حضرت امام زمان [illegible]
[illegible] و عقاید [illegible]
[illegible] حضرت عبد العظیم و السید کریم [illegible]
[illegible] و الله [illegible] عبد العظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد [illegible]
[illegible] عقیده [illegible]
[illegible] عقیده [illegible]
[illegible] عقیده [illegible]
[illegible] عرفان [illegible] آل [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] عیوب و غفار ذنوب [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible] عقیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عز و جل [illegible]

[illegible]

... وما قدروا الله حق قدره ...

... والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون ...

[illegible]

[illegible]

گردیده ابو الهذیل بنا بر قول او از جمله ادلهٔ بر حدوث اجسام اینست که هر جسمی ... بی نفوس
خود و سایر اجسام بوده باشد زیادت و نقصان در آن حادث می‌شود و از ضعف ...
بر آن جریان گردد و هوا ... دست بر جسمی ... و ما بالقوه ...
این نفوس و اجسام ... و نیز ... از جنس ... و ...
... و تغییر احوال بود در ... و ... او نیز ...
در تغییر ... و ... اگر ... احوال ... حادث ...
... و ضعف و ... در ... و ... این ...
... از ... یکم و ... از خلاف تقدیر ... اجسام ...
صانع ... و تدبیر ... حادث ... داد ... اجسام ...
... این ... و ... صنعت ... و تعلق ... و ... از آن ...
ترتیب و ترکیب ... صنعت ... صنعت و ... حادث ...
... از ... این ... صنعت ...
و افلاک ... صانع ... وجود ... این ... و ...
نوشته شود ... کتاب ... و ... و ... حکم
... و ... الفاظ ... و ... بود ...
نظم و نهایت الکلام ... در محکم ترین صنعت ... و ترکیب ... صانع صنعت
... و ... از این ... صنعت ... بود ...
صانع ... و عظیم ... افلاک و افلاک
آن و خلاف ... آن و ... و قرآن و طلوع ... آن ...
... و خلاف ... و ... آثار ... در زمان ...
... صانع عالم ... وجوب ... وجود ...
... صلوات الله علیه ... از ... و ... برسد
دلیل بر حدوث ... دلیل بر حدوث اجسام اینست که ان الدليل على
حدث الأجسام أنها لا تخلو في وجودها من كون، ووجودها مضمنا بوجوده، و
الكون هو المحاذاة في مكان دون مكان، ومتى وجد الجسم في محاذاة دون محاذاة

مع جواز

مع جواز وجوده في محاذاة أخرى علم أنه لم يكن في تلك المحاذاة المخصوصة
إلا لمعنى، وذلك المعنى محدث، فالجسم إذاً محدث، إذ لا ينفك من المحدث ولا
يتقدمه. وهذا الدليل على أن الله تبارك وتعالى ليس بجسم أنه لا جسم إلا وله
شبه إما موجود أو موهوم، وما له شبه من جهة من الجهات فمحدث بدلالة على
حدوث الأجسام، فلما كان الله عز وجل قديما ثبت أنه ليس بجسم ولا شيء
آخر. وهو أن قول القائل: جسم، سمة في حقيقة اللغة لما كان طويلا عريضا
ذا أجزاء وأبعاض محتملا للزيادة، فإن كان القائل يقول: إن الله عز وجل جسم
تحقق هذا القول وتوفيه معناه لزمه أن يثبته متجزئا بجميع هذه الحقائق والصفات
ولزمه أن يكون حادثا بما به ثبت حدوث الأجسام، أو تكون الأجسام قديمة،
وإن لم يرجع منه إلا إلى التسمية فقط كان واضعا للاسم في غير موضعه،
وكان كمن سمى الله عز وجل إنسانا أو لحما ودما ثم لم يثبت معناهما وجعل ذلك
اسما على الاسم دون المعنى، وأسماء الله تبارك وتعالى لا تؤخذ إلا عنه أو عن
رسول الله صلى الله عليه وآله أو عن الأئمة الهداة عليهم السلام. دلیل بر حدوث
اجسام اینست ... در ... آنها از ... خود ... آن کون
بود و کون ... از محاذات ... در مکانی ... دیگر ... و ... جسم
در محاذات ... محاذات ... در محاذات ... حادث ...
... و این ... حادث ... جسم ... حادث ... از حدوث ... بود ... بر
مقدم ... از جمله ... و ... جسم ... در دایرهٔ ...
... و آن ... و ... از
... حادث ... و ... خدای عز و جل ... و بر این
... جسم ... و ... و آن این ... قول
قائل ... جسم ... طول و عرض ... و دارا ... اجزاء
و ابعاض ... و ... اگر گوینده ... خدای عز و جل جسم ... و این
قول ... و ... بر این ... لازم ... و خدا ... به جمیع حقایق و صفات

ثابت بکرد که دین او باطلست [illegible] که صلاح در آن نیست که تا ثابت نشود حدوث جسم بود
جسم قدیم باشد و اگر آن بدبخت رجوع نکند واضح است که خواهد بود غیر موجد
عالم و خلق کردن [illegible] بنده خواهد بود [illegible] بودن او و [illegible] کند
این معنی را ثابت نکرد و آن [illegible] آن بود که [illegible] و حال آنکه
[illegible] بار [illegible] از [illegible] از [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
کرده از حضرت جعفر صادق از آبا عظام از حضرت امام حسین علیهم السلام روایت
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند ان الجسم ستة احوال الصحة والمرض
والموت والحیوة والنوم والیقظة وکذلک الروح فحیوتها علمها وموتها
جهلها ومرضها شکها وصحتها یقینها ونومها غفلتها ویقظتها حفظها وفرموده
الدلیل علی ان الاجسام محدثة ان الاجسام لا تخلو من ان تکون مجتمعة
او متفرقة او متحرکة او ساکنة والاجتماع والافتراق والحرکة والسکون
محدثة فعلمنا ان الجسم محدث لحدوث ما لا ینفک منه ولا یتقدمه
یعنی جسم را شش حالست صحت و بیماری و مرگ و حیات و خواب و بیداری و همچنین
[illegible] و [illegible] روح [illegible] حیات [illegible] علم [illegible]
[illegible] او [illegible] از [illegible] محروم [illegible] مرض او شک او
و تردید [illegible] او و صحت و [illegible] یقین او [illegible]
و خواب او غفلت [illegible] و بیداری او حفظ [illegible] از او علم موجد
جسم این است که جسم از [illegible] یا مجتمع [illegible] یا متفرق و [illegible] یا
متحرک [illegible] یا ساکن و [illegible] از حرکت [illegible] اجتماع و افتراق و حرکت
و سکون [illegible] دانسته شد که جسم نیز [illegible] حدوث
[illegible] از حدوث [illegible] شده [illegible]
[illegible] اجتماع و افتراق [illegible] حرکت و سکون [illegible]
که جسم [illegible]
[illegible] متفرق [illegible]
[illegible] مجتمع [illegible] و متفرق [illegible]

زیرا که جسم

زیرا که جسم [illegible] وقت [illegible] حادث [illegible] نفس او [illegible]
مجتمع [illegible] در این [illegible] باطل [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] مجتمعا [illegible] اجتماع آن [illegible] و افتراق [illegible]
[illegible] مجتمع و متفرق [illegible]
[illegible] جمعا [illegible] لا شیء [illegible] مجتمعا متفرقا [illegible]
بسبب ان یکون الاعراض مجتمعة متفرقة لانها قد حلت فی [illegible]
ذلک [illegible] دلیل علی انه لو کان مجتمعا [illegible] متفرقا [illegible]
وکذلک القول فی الحرکة والسکون و سایر الاعراض [illegible]
[illegible] مجتمع [illegible] متفرق [illegible] حرکت و سکون [illegible]
[illegible] مجتمع [illegible] اجتماع مجتمع [illegible] متفرق بسبب [illegible] افتراق
متفرق [illegible] مجتمع و متفرق [illegible] اجتماع [illegible]
[illegible] ذلک من یقول ان المجتمع انما یصیر مجتمعا لانتفاء الافتراق [illegible]
متفرقا لانتفاء الاجتماع [illegible] اجتماع و افتراق [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] در یک حال [illegible] آن
[illegible] در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] انتفاء [illegible] در حالت [illegible]
[illegible] قلنا ان الجسم لو کان مجتمعا لانتفاء الافتراق و متفرقا
لانتفاء الاجتماع لوجب ان یصیر مجتمعا متفرقا لانتفائهما [illegible]
[illegible] لا یکون [illegible] اجتماع
[illegible] در یک [illegible]
[illegible] اجتماع و افتراق [illegible] حرکت و سکون [illegible]
[illegible] جسم [illegible] لا [illegible] یجب ان [illegible] مجتمعا متفرقا [illegible]
اذا کان [illegible] وصف بهذا الحکم واذا کان ذلک کذلک [illegible] الجسم لا
یخلو من هذه الحوادث یجب ان یکون محدثا [illegible] ان الانسان قد یؤثر فی الاجتماع
والافتراق والحرکة والسکون [illegible] علیه اذا کان [illegible]

علماً انه لایجوز ان یوجد بدلا ای ینبغی عنه ولا ان یتحقق برا العدم والقدم بوجه
بذلک اثبات الاعراض زیرا که اجزاء خالی از آن فلا باشد و جسم نشود مجتمع و متفرق و
متحرک و ساکن که در یک حال بیشتر ظاهر و خلو آن از آن [illegible] جسم متحرک
نشود و هرگاه این معنی باشد خالی باشد و جسم نیز از حوادث خالی نباشد و جسم
نشود و جسم محدث باشد و نیز بر این امر دلالت می‌کند انسان ظاهر است و اجتماع
و افتراق و حرکت و سکون نیکو و ابطال می‌کند و در آن اجسام را به غیر اجتماع و [illegible]
و سکون [illegible] فرض می‌کنیم و [illegible] می‌شود و [illegible] اجسام را
امور [illegible] مع و دفع [illegible] نمی‌توان و [illegible] است آنکه [illegible] از آنها
نیز [illegible] مع و دفع [illegible] غیر از آن [illegible] است [illegible] که آن امور
و از آن [illegible] و تحقق [illegible] آن حلقات [illegible] بر [illegible] اثبات
اعراض و جسم [illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible] جسم از اجتماع و افتراق و حرکت
و سکون خالی نیست و از [illegible] ان یکون [illegible] فیما لم یزل فی ذلک فلا
یدل ذلک علی حدوثه در جواب این ایراد گفته [illegible] جاز ان یخلو [illegible] فلا
فیما مضی من الاجتماع والافتراق والحرکة والسکون لجاز ان یخلو منها الآن ونحن
نشاهده فلا لم یجز ان یوجد جسم غیر مجتمع ولا متفرق علمنا انها لم یخل فیما مضی
فان قیل لم انکرتم ان یکون قد خلا من ذلک فیما مضی وان کان لایجوز ان یخلو
الآن منه قیل له ان الازمنة والامکنة لایؤثران فی هذا الباب الا تری انه لو کان
قائل قال الجسم [illegible] الکون [illegible] فلو فی ذلک عام اول [illegible]
سنة وان ذلک یمکن بعد هذا الوقت او یمکن [illegible] دون العراق او
بالعراق دون الحجاز لکان عند اهل العقل [illegible] من [illegible] ان یکون [illegible]
[illegible] و [illegible] ضعیف العقل و [illegible]
[illegible] در [illegible] چنین [illegible] ازمنه و امکنه [illegible]
[illegible] و جسم [illegible] پس جسم [illegible]
جسم [illegible] که [illegible] [illegible] جسم [illegible] جسم
در این وقت از اجتماع و افتراق و حرکت و سکون خالی نباشد [illegible] فیما مضی

برخی جسم

برخی جسم را اگر از [illegible] خالی فرض [illegible] نشده [illegible] که [illegible]
این وقت [illegible] فرض [illegible] که فرد [illegible] [illegible] غایب
در آن [illegible] غیر مجتمع و غیر متفرق و غیر متحرک و غیر ساکن [illegible]
در این امر [illegible] از آن [illegible] صادق [illegible] در [illegible] و بطلان
امر [illegible] این [illegible] و نیز [illegible] اجسام غیر مجتمع و غیر متفرق
را [illegible] است که آن اجسام غیر [illegible] و غیر [illegible] [illegible]
باشند و این ضروری است و از عقل [illegible] است [illegible] عقل [illegible] در آن [illegible]
[illegible] جسم لازم است [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] سوم [illegible] اگر [illegible] آن [illegible] جسم [illegible] آن [illegible]
[illegible] اگر در [illegible] جسم [illegible] و جسم [illegible] نشود مجتمع [illegible]
[illegible] و [illegible] اجتماع و افتراق است [illegible]
[illegible] جسم غیر مجتمع و غیر متفرق است [illegible] اجسام [illegible]
موصوف [illegible] است [illegible] غیر معقول [illegible]
آنکه معقول [illegible] اگر [illegible] از [illegible] گفته [illegible] اعراض
[illegible] جسم [illegible] جسم [illegible]
[illegible] غیر مجتمع [illegible] حال [illegible] اجتماع آن [illegible] معقول [illegible]
[illegible] و افتراق [illegible] حادث [illegible] و [illegible] اعراض [illegible]
[illegible] حادث [illegible] از آن [illegible] و اگر [illegible] موجود [illegible]
[illegible] محدث [illegible] و [illegible] موجود قدیم آن [illegible]
در [illegible] و جواز عدم ازلی [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و جواز عدم [illegible] موجود [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] قدیم و جواز
عدم ازلی [illegible] و اگر [illegible] قدیم [illegible] اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] و جسم [illegible] معدوم [illegible] شود [illegible]

حدوث غیر است و مبرا از آنکه منقولست باید و تقدم مسبوق است و بیشتر نیست و بی وجه
ثم انه واجب است و تقدم بر آنچه شود و بر منوال آنکه و آنچه تقدم نیز در بحدوث
بنا فقط ادوار دو حفظ و بر حدوث است زیرا که برابر اوست تقدم جزء او
بر او ره احدوث است نه و توضیح مطلب اینکه طریق بر دلالت الحدوث بالعلم
فظنه الوجود والتقدم لا یلحقه قرینا بل یلحقه حدوث فتلک الکثرات رکنه علیه
وسادا مضافا لوجود ثم یتقدم فوجبا لیکون حدوث لیس اکر کونه یتحد الا
جسم از اعراض خالی نیست و واجب تقدم عرض بر جسم پس از هر امر متکثر نیست
و از حادث خالی باشد و جسم نیز حادث باشد زیرا که تقدم شود
توصیف و عرض بود اینکه عرض از صفات تقدم و تأخر نیست بلکه خبر است از حال
آن و اگر جسم بر آن اعراض تقدم داشته باشد پس جسم نیز از خبر آن است
پس این علت واجب نشود جسم اگر بر اعراض تقدم یکجود عرض بر جسم
ترکیب نکنه در آنچه برابر او اعراض بگوید اعراض و توصیف نمود تقدیم بود
قدیم است این توصیف خبر است از تقدم و وجود آن تقدیم لا الی اول و نعت
کردیم حدوث بود لانه حدوث است اخبار است برابر او غایت و نهایت و انهایت
و ذلک است و توضیح این مطلب خفی نیست پس آنچه بود از جسم تقدم بر آن پس وجه
خفی است و موجب تمام آن غایت و نهایت زیرا که این نیست ان یکون الموجود
لا الی اول ثم یتقوم الموجود الی الاول و بر او توضیح اینکه برای بیان اینکه
فقد شارک المحدث فیما کان له حدوث و نهایت و وجه الغایة فلذا کره و جمله
یکجهت حدوث و وجه الغایت و نهایت و هم خفی است و ابراد و سایر آنکه نزاع
لکن شود در این باب از مسئله پس اگر کسی بگوید پس جهت بگردد و جسم
محدوث است پس دلیل جست برای این امر برای آن محدث احداث کننده است
در جواب گفته میشود برای اینکه قیام و دیده ایم و تربیت حادث متعلق
بمحدث و احداث کننده است پس اگر بگیرد از هر امر ملحوظ و حدوث
متعلق بمحدث بشد فرضیه لا تنتظره در باب نیز گفته میشود زیرا که حدوث
بای بمحدث و احداث نیست و جهت نخواهد بود آنکه او بر اکرد و حادث

بوجود غیر محدث یعنی مودم بر هان نخواهد بود و تعلق بحدوث بر وجه این بار
را بر حدوث جسم پس باشد که تعلق آن بمحدث از آن حیث است
و محدث است پس وجوب ترکیب و علم بر محدث ملحق و در آن جز او واجب است
و اما آن محدث و انکار کننده و اینست او دلیل اهل توحید و موافق است
با قرآن و اخبار صحیحه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
و ابو بکر صدیق علیه الرحمة در تمام این باب حدیثی از حضرت کلام الله الناطق و ولی اعظم
خالق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه روایت میکند و ترجمه بالمعنی فارسی مفید است
بگفتار آن بزرگوار و دیگر اینکه روایت کرده از عبدالله بن جعفر از آنهم از امام که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در بعضی خطب خود
فرمود خدا را بر حضرت نجیبة الفارسی و هو یکلم رسول الله صلی الله علیه و آله کلام بکر
از ان جا فرموده در آنروز به نجیب فارسی رسول خدا صلی الله علیه و آله تنبیه فرمود که بر آن
محلی لکم بکتب از انا حضور رحمت لله علی علیه السلام فرمود فی حضور رحمت الله
در این لوح که تا اول و ذرب و تمیز باب منع و حفظی لکم با حق الا مانة عمو بر در ماه پیش که تحت
فرمود بگوید و آنچه فرمود حضرت خدا است و جود و ترکیب و انا نرجو که وجه بنده او
حکم اولیت نیست عطی لکم از حمد خدا گذاشته فرمود هو فی کل مکان موجود بآیاته
خدا را علامه دلالت تمام در مصنوعات و مخلوقات تو گوئی در هر مکانی است بحضی لکم
لکیف هو ملوته [illegible] و جل فرمود لا کیف له و لا این کیفیت و اینیت خدا را نیست
لانه عز و جل کیف الکیف و این الاین زیرا که خلق کرده کیف و کیفیت و این و کیف
و اینیت بخشیده این ...
فرمود لا ... فاء و انما یقف فاء للازل ... مکان ... لا یوصف
بمکان و لا بزوال بل لم یزل بلا مکان و لا یزال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در حضرت پیغمبر [illegible] اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله
[illegible] هذا الخبر [illegible]
لحمه لحمي و دمه دمي و روحه من روحي و هذا الوزير مني في حياتي و الخليفة بعدي
كما كان هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي فاسمعوا له و اطيعوا فانه علی الحق
ثم نشأه عبد الله [illegible] تمام مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اصبغ بن نباته علیه الرحمه روایت [illegible]
[illegible]
رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
سلوني قبل ان تفقدوني هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقني رسول الله
زقا زقا سلوني فان عندي علم الاولين و الآخرين اما و الله لو ثنيت لي الوسادة
لافتيت لاهل التورية بتوريتهم حتى تنطق التورية فتقول صدق علي ما كذب
لقد افتاكم بما انزل الله في و افتيت اهل الانجيل بانجيلهم حتى ينطق
الانجيل فيقول صدق علي ما كذب لقد افتاكم بما انزل الله في و افتيت
اهل القرآن بقرآنهم حتى ينطق القرآن فيقول صدق علي ما كذب لقد افتاكم
بما انزل الله في و انتم تتلون القرآن ليلا و نهارا فهل فيكم احد يعلم ما
نزل فيه و لولا آية في كتاب الله لاخبرتكم بما كان و بما يكون و بما هو كائن الى يوم
القيمة و هي هذه يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

حکایت امیر علیه السلام [illegible]

این کلام [illegible] علم [illegible] معارف است [illegible] علم ادب
[illegible]
[illegible] علم [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] در قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] و یثبت و عنده ام الکتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و الذی فلق الحبة و برأ النسمة لو
سألتموني عن آية آية في ليل انزلت او في نهار انزلت مكيها و مدنيها سفريها و
حضريها ناسخها و منسوخها محكمها و متشابهها و تأويلها و تنزيلها الا اخبرتكم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دشوار است [illegible] گفت [illegible] علی کرد ای امیر
المؤمنین آیا پروردگار خود را دیده، فرمود ویلک یا ذعلب لم اکن بالذی اعبد ربا لم اره
وای بر تو آیا گمان میکنی پروردگاری را که نبینم عبادت میکنم، گفت چگونه او را دیدی صفتش بر ما
باز نما، فرمود ویلک لم تره العیون بمشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقائق الایمان
ویلک یا ذعلب ان ربی لا یوصف بالبعد ولا بالحرکة ولا بالسکون ولا
بالقیام قیام انتصاب ولا بجیئة ولا بذهاب لطیف اللطافة لا یوصف باللطف
عظیم العظمة لا یوصف بالعظم کبیر الکبریاء لا یوصف بالکبر جلیل الجلالة
لا یوصف بالغلظ رؤوف الرحمة لا یوصف بالرقة مؤمن لا بعبادة مدرک
لا بمجسة قائل لا بلفظ هو فی الاشیاء علی غیر ممازجة خارج منها علی
غیر مباینة فوق کل شیء ولا یقال شیء فوقه امام کل شیء ولا یقال له امام
داخل فی الاشیاء لا کشیء فی شیء داخل وخارج منها لا کشیء من شیء
خارج، وای بر تو خدا را [illegible] دیده [illegible] دیده دلها و حقیقت
ایمان [illegible] پروردگار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدا لطیف اللطافة
[illegible] عظیم العظمة
[illegible]
[illegible]
[illegible] رؤوف الرحمة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنت علینا دنیانا واهلکتنا فاخرج [illegible] علینا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

که ... حضرت علی علیه السلام

بار رفت در ره دانسوده بود و نوشت آن حضرت سؤال کنند و وقت کار امیر المؤمنین صلوات الله علیه
احتجاج آورد بن عمر ... فرموده که سؤال ازین اسم ... زیرا که ... یا هذا ثم انهم
ثم استیقظ ... انها الدنیا ... بالعلم
يستعمل العلم ويبغي ولا يبخل بالعلم على أهل دين الله ويفتخر بما ... فإذا اكتتم العالم
علمه وبخل الغني ولم يبصر الفقير فعندها الويل والثبور وعندها يعرف
العارفون بالله أن الدار قد رجعت إلى بدئها أي الكفر بعد الايمان ...
... حضرت ... علم ... عمل ... امیر المؤمنین ... آنکه
علم ... [illegible] ... اهل دین ... چند درهم
... و بخل ... و بفقیر ... روزگار ... دست
... اگر عالم ... علم ...
بخویش ... روزگار ... دار ... و در
... دار العلم ... ایها السائل فلا
تغترن بعمارة المساجد وحلقة أقوام أجسادهم مجتمعة وقلوبهم شتى أيها السائل
إنما الناس ثلاثة زاهد وراغب وصابر فأما الزاهد فلا يفرح بشيء من الدنيا
أتاه ولا يحزن على شيء منها فاته وأما الصابر فيتمناها بقلبه فإن أدرك
منها شيئا صرف عنها نفسه لما يعلم من سوء عاقبتها وأما الراغب فلا يبالي من حل
أصابها أم من حرام ...
اقوام ... و دیگر ... در ...
... زاهد ... راغب ...
... دیگر صابر ... آنکس ... زاهد ... دنیا ...
... آنکس ... دنیا ...
... از آن ...
عاقبت ... عالم ... آنکس ...
دنیا ... حلال ...
از ... امیر المؤمنین علامت ...
علیه من حق فیؤدیه الله وینظر إلى ما خالفه فیتجنبه وإن كان حبيبا قريبا
...

علامت مؤمن

شخص مؤمن این است ... نظر ... از حق ...
... آنچه ... از آن ...
... امیر المؤمنین ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ...
... حضرت علیه السلام ...
... آن حضرت ...
... امام حسن علیه السلام ...
... آن حضرت ...
فرموده از حضرت رسول خدا ... فرموده انا مدينة العلم وعلي بابها ومن أراد المدينة فليأت
الباب ... امام صلی الله علیه ...
... ان عليا هو ... فمن ركبها نجى ومن تخلف
عنها هلك إلى آخر الخبر ... حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ...
...
...
...
...
...
... صدوق ...
... حضرت ابی الحسن علی بن محمد ... جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام ... هشام بن حکم در
جسم ... هشام بن سالم در ...
الحمد لله وأستعيذ بالله من الشيطان الرجيم ليس القول ما قال الهشامان ...
...
...
... حضرت ابی الحسن علی بن محمد ...

در باب جسم

صلوات الله علیهم از توحید [illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible] به قول هشام بن حکم [illegible] آنحضرت [illegible]
و زعم [illegible] و لقول هشام انه لیس منا من زعم ان الله جسم فنحن منه
براءٌ فی الدنیا والآخرة یا ابن دلف ان الجسم محدث والله محدثه ومجسمه [illegible]
یعنی [illegible] نیست از ما کسی که [illegible] خدا جسم است پس ما از ایشان
در دنیا و آخرت بیزاریم ای پسر دلف بدرستیکه جسم محدث و تازه است و خداوند حادث
کننده و مجسم سازنده جسم است [illegible] و در این [illegible] مطالب [illegible]
[illegible] و علم [illegible] اگر خدا جسم [illegible]
[illegible] و محتاج [illegible] و متطرق [illegible]
[illegible] و سایر [illegible] مخلوق و متغیر [illegible]
و زوال [illegible] و جمیع [illegible] سایر مخلوقات [illegible]
[illegible] خالقیت و ازلیت و ابدیت [illegible]
[illegible] معبود و مطاع و مسجود [illegible]
[illegible] چنین [illegible]
[illegible] مبارک حضرت [illegible] در حال [illegible]
[illegible]
[illegible] به جهت [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] و آلت [illegible]
[illegible] در حق [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] و معجزات [illegible] و خوارق عادات [illegible]
[illegible] الاسواق [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] مخلوقات اولین و آخرین و ملائکه [illegible]
[illegible] و آخرین [illegible]

۱۰۲۱

[illegible] و کتاب و معجزه [illegible] و مخالفت [illegible]
[illegible] دانا [illegible]
[illegible] حضرت خاتم الاوصیاء صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
احکام [illegible] مخلوق [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] خدا [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] اللطاعة [illegible]
[illegible] خدا جسم [illegible] مخلوق [illegible]
خدا [illegible] معبود [illegible]
[illegible] معبود و مطاع [illegible] ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در ذیل این کلام حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در ضمن خطبه شریفه آنحضرت ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی
فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض [illegible] نهج البلاغه [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] از [illegible] سلونی قبل
ان تفقدونی [illegible] ابی طالب علیه السلام [illegible] آنحضرت فلانا اعلم بطرق السماء منی
بطرق الارض [illegible] آنحضرت از علم [illegible] و الاشیاء [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از علم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] احکام [illegible] از [illegible]
[illegible] الارض [illegible]
[illegible] ابن ابی الحدید [illegible] ذکر قول علیه السلام سلونی [illegible]
[illegible] تفقدونی [illegible]
[illegible] احوال حضرت [illegible] امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

دیگر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در ذیل این خطبه شریفه الحمد لله الذی بطن خفیات
الامور ... لم یطلع العقول علی تحدید صفته ولم یحجبها عن واجب معرفته فهو الذی
تشهد له اعلام الوجود علی اقرار قلب ذی الجحود تعالی الله عما یقول المشبهون به و
الجاحدون له علوا کبیرا عقول بر صفت او مطلع [illegible] و از [illegible]
[illegible] محجوب و محروم [illegible] این فقره [illegible] ذات مقدس تعالی [illegible]
وجود [illegible] و [illegible] هر [illegible]
[illegible] اوست [illegible] ظاهر [illegible] القلب [illegible]
فی [illegible] الا [illegible] ولکن لا تفقهون تسبیحهم [illegible]
[illegible] نکته [illegible] ابن ابی الحدید
در شرح این خطبه شریفه [illegible] در تمام این مطالب [illegible]
و اقوال [illegible]
بر آن طریقه [illegible] کتب کلامیه [illegible]
ابی الحدید [illegible]
ابن ابی الحدید [illegible] این کتاب [illegible]
و ملاحظه فواید عدیده [illegible]
[illegible] فقره [illegible] خدا [illegible] عالم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] بطن خفیات الامور [illegible]
[illegible] بر امور خفیه [illegible] عالم [illegible]
[illegible] امور خفیه [illegible] امور خفیه مستقبله عالم است [illegible]
[illegible] الطلاق [illegible]
[illegible] عالم بمستقبلات [illegible]
علم [illegible] خدا [illegible] خواه خفیه و خواه ظاهره [illegible]
[illegible] العقلا [illegible] لا اعلم [illegible]
[illegible] قول اول قول جمهور متکلمین [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خواه گذشته و خواه [illegible] خواه مستقبل [illegible]

در بیان [illegible]

در علم خدا به امور خفیه

نقل اقوال متکلمین

وخواه

[illegible] معلومات محیط و شامل
و خواه محسوس و خواه غیر محسوس [illegible] عالم [illegible]
در تمام اوقات من الازل الی الابد [illegible] حالات [illegible]
[illegible] تعالی العالم [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
اعمال [illegible]
[illegible] اعمال
[illegible]
اعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] امور خفیه [illegible] علم [illegible]
[illegible] قول [illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] امور مستقبله عالم نیست [illegible]
[illegible] مستقبلات [illegible]
[illegible] عالم بمستقبلات [illegible] قول سوم قول [illegible]
[illegible] امور [illegible] عالم نیست [illegible] قادر [illegible]
[illegible] عالم نیست [illegible] قول [illegible]
[illegible]
[illegible] قول [illegible]
[illegible] عالم نیست [illegible] از ذات [illegible]
[illegible] عالم است [illegible]
[illegible] علم [illegible] از معلومات [illegible]

این را اختیار بوده و این نحو مذهب و معمر بوده از معتزله [illegible] پنجم قول کسی است که
او میگوید خداوند تعالی عالم نیست بجزئیات اصلا عالم نیست مگر بذات نفس خود [illegible]
او را علم بما سوای خود نیست و این قول جهم بن صفوان است ششم قول کسی است
که میگوید خداوند تعالی تمام معلومات را [illegible] حیث تفاصیلها عالم نیست بلکه بر آنها علم اجمالی
دارد نه تفصیلی و این جماعت [illegible]
علم علی المعلومات اجمالا لا تفصیلا و این مذهب جمعی است از جمله متکلمین
جماعتی [illegible] هفتم قول آن کسی است که [illegible] خداوند تعالی بر معلومات تفصیلا [illegible]
قول [illegible] عالم است [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] علم و [illegible] علم [illegible] الی ما لا نهایة له و همچنین
لازم [illegible] خداوند [illegible] فردی و فردی [illegible] و لوازم فردی و لوازم
لوازم [illegible] لا نهایة له [illegible] اجتماع این علم غیر متناهیه در وجود و این
مذهب ابی البرکات بغدادی است [illegible] در کتاب المعتبر [illegible] قول کسی است که
[illegible] خداوند تعالی عالم بشخصیات جزئیه نیست بلکه عالم بکلیات است [illegible]
بر آن [illegible] علم [illegible] انسان حیوان است و [illegible] نفس خداوند تعالی نفسی بود و این
مذهب ارسطو [illegible] از جمله فلاسفه مثل ابن سینا و غیر او [illegible] قول او بوده
قول [illegible] قول کسی است که [illegible] خداوند تعالی اصلا عالم بر هیچ نیست [illegible] خواه
جزئی و [illegible] عنه بخصوصیته ذاته فقط [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم بجزئیات
و این قول قومی از قدماء فلاسفه است و این تفصیل [illegible] و در این مسئله [illegible]
[illegible] از نقل این اقوال میگوییم [illegible] متکلمین [illegible] خداوند تعالی بهر چیزی عالم است
دقیق و ضعیف [illegible] عالم بوده [illegible] خداوند تعالی قادر عالم بود
[illegible] عالم بوده [illegible] عالم [illegible]
[illegible] خداوند تعالی [illegible] عالم [illegible] عالم
[illegible]
[illegible]
شده

[illegible] عالم [illegible]
[illegible] لانه [illegible] بهذه الذات المخصوصة [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] نسبت
[illegible]
در مواضع [illegible] از کتب [illegible]
قول امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و دلالت [illegible] اعلام الظهور بر اثبات صانع
و خالق [illegible] اعلم [illegible] استدلال [illegible]
صانع [illegible] وجه [illegible] صادق [illegible]
دیگر موجود [illegible] الاستدلال علیه بنفسه [illegible] طریقه محققین از فلاسفه است [illegible]
استدلال بر آن [illegible] وجه [illegible]
[illegible] صانع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در اثبات [illegible] جمع الوجوه [illegible]
صانع و [illegible] استدلال [illegible]
[illegible] استدلال بر اثبات صانع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استدلال [illegible]
عالم [illegible]
عالم [illegible]
[illegible] استدلال بر اثبات صانع [illegible]
[illegible] استدلال [illegible]
[illegible] فی الآفاق و فی انفسهم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و استدلال نموده بوجهی بر آنکه فعل خدا را دلالت آثاره و بقیه آیه که نقل شده اولم
یکف بربک انه علی کل شیء شهید مرکب از ایشان و عقیده آن صحیح نیست و استشهاد
بوجهی بر آنکه بجوینده بود و نیز آنکه در استدلال حقیقه بر اثبات صانع نفس وجود محتاج
تعلق بافعال او در اثبات ربوبیت ... فقد ... و در این ... بر ثبوت خدای
تعالی غیر از ثبوت ... و این معنی از کلام امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه ذکر کرده
واقع علی عین البصیر ولکن ... ولا قلب ... و لکن ... لم یطلع
العقول علی تحدید صفته ... جمهور متکلمین ... حقیقه
ذات و اما صفات ... عارف ... بجوینده ... و قابل
عالم ... قرن ... از ... و ... عمر ... غیر
... و خدای تعالی ... حکما ... و این ... مذهب
جماعت ... و این ... ابو حنیفه و ... و از ظاهر
کلام امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... ظاهر ... نقد ... در ... قرب
غیر خدای تعالی ... و این ... قول خدای تعالی ... قرب
غیر ... و ... و این ... خدای تعالی ... و این
... کلام امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام خلق ... من شیء ... خلق
ولا ... فی المکان ... ذو ... و ... خود
آینه ... جمهور متکلمین ... و این ... نوع ... کرد
نوع اول ... جسم مرکب ... جوهر فرد غیر مرکب و مراد بجوهر در این مقام
جسم و جسم ... و این قول کرده معتزله و بیشتر محققین جماعت متکلمین ... از سایر فرق
و ... مذهب ... و گروهی از مستضعفین ... متکلمین ... مذهب
شده ... آن ... خدای تعالی ... مرکب باشد ... تکرار
حکایت ... مذکور ... روایت ... خدای تعالی
... السماء ... بطون ... الا استواره ... فی ... و انها
علی ... و ... روایت ... خدای تعالی ... جمهور ... و ... است
و ... و ... روایت ... و ... از ...

و خدای تعالی جسم ... و در این اطلاق این لفظ بر خدای تعالی اثبات وجود
او ... و این قول ... مطلق ... بر خدای تعالی ... صدق ... قول
... الله نور السموات والارض مثل نوره ... اول ...
الطاق و ... بجوالیقی و ابو ... ظاهر حکایت ... خدای تعالی
عما یقول الجاهلون نور ... صورت ... و معتزله ... خدای جسم ...
و این ... ظاهر ... جسم ... از علی بن ... حکایت
کرده اند ... صورت ... از مقاتل بن سلیمان و داود جواربی ...
... خدای تعالی عما یقول الجاهلون ... صورت ... و ...
و ... جوارح و اعضاء ... و ... جسم ... غیر از
... و نیز غیر از ... و جماعتی از عوام ... نظر ...
و ... عقل و ... موافقت ... داود جواربی ... حکایت
... خدای تعالی ... جواب ... و ...
و در سایر جوارح و اعضاء ... از ... حکایت ... خدای تعالی ...
... و بقیه اعضا ... ابو عیسی وراق ...
... جوالیقی ... خدای تعالی ... و جماعتی از این طبقه
... خدای تعالی ... و از ... از ...
... خدای تعالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ...
... خدای تعالی ... عالم
... و ... خدای تعالی ...
... و ... و ...
... و ... و ...
... خدای تعالی ...
این ... قرآن ... و لیس الذکر کالانثی ...
... و ...
... خدای تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا ... الله

مَثَلُ هٰذَا الَّذِينَ [illegible] خدا [illegible]

حضور [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] لکن [illegible]

[illegible]

المؤمنین [illegible]

[illegible] لا طلب الا طلب [illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

بعضی بعباد [illegible]

بعضی بعباد [illegible] خدا [illegible] ملائکه [illegible] آدم [illegible]

و در روز قیامت [illegible] خدا [illegible] از ملائکه [illegible]

مردمان محجوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خدا [illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

در غضب شد و گفت این خبر از راه اول دور [illegible] نیست و دیگر روایت نیز [illegible] مردمان از صورت گر
بر غیر و غیظ شدید اندر شدند و گفتند [illegible] خداوند کلام قدیم خود بود در [illegible] کرده بود و گوید
قطّ قطّ یعنی حسب حسب و این خبر بود مسندا مرفوع داند و مشهور این خبر بود در صحاح [illegible]
و نیز در کتب صحاح روایت کرده اند ان الله خلق آدم علی صورته و در کتاب توریة در سفر
اول [illegible] این خبر هست [illegible] از این روایات [illegible] احتمال
تاویل [illegible] و در بعضی [illegible] محمل غیر مستبعد [illegible] روایات
صحت [illegible] حکم قطعی بر بطلان نیست [illegible] وضع و جعل [illegible] نقصان
در این معنی [illegible] و ابو اسحق نظام و [illegible] برغوث [illegible]
گفته اند انه تعالی [illegible] و لیس بجسم [illegible]
جسم نیست زیرا که جسم محتاج [illegible] و طایفه از [illegible]
گفته اند [illegible] در آن [illegible]
نیست و احتجاج [illegible] بقول خدای تعالی وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ [illegible]
گفته اند خدای جسم است نه مانند دیگر اجسام بر این معنی [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] در آن [illegible] معنی جسمیت [illegible] و اطلاق این لفظ بر این معنی [illegible]
که انه شیء لا کالاشیاء و ذات لا کالذوات [illegible] زیرا که خلاف [illegible]
و این جماعت علی بن منصور و سکاک و یونس بن عبد الرحمن و فضل بن شاذان [illegible]
شیعه باشند و [illegible] قول [illegible] در حق خداوند [illegible] جسم است [illegible]
[illegible]
تعصب هشام بن حکم [illegible] هشام قائل بتجسیم [illegible]
خدای جسم است نه [illegible] مذکور [illegible]
غیر از [illegible] حسن بن موسی نوبختی از فضلاء شیعه [illegible] در کتاب الآراء
والدیانات قائل به تجسیم مطلق [illegible]
ترکیب [illegible] مذهب معتزله و سایر محققین متکلمین [illegible] ترکیب [illegible] جسم است
[illegible] قرآن [illegible] بر این معنی دلالت [illegible] قول
خدای تعالی [illegible] و قول خدای تعالی [illegible] فی جنب الله [illegible]
بر وجه [illegible]
[illegible] اطلاق [illegible] از اطلاق باید [illegible] تفسیر [illegible] اکتفا [illegible]

بر اطلاق

بر اطلاق [illegible] در آن وارد شده است [illegible] ثابت [illegible] مراد از [illegible]
[illegible] است [illegible] قائل بتجسیم [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] و این [illegible] خصوص [illegible] شد و [illegible]
[illegible] از [illegible] و هم [illegible] ساق [illegible]
[illegible] ساق [illegible] البصر [illegible] الشمع [illegible]
[illegible]
[illegible] و این [illegible] معنی و حقیقت [illegible] لفظ و مجاز [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] و تجسیم [illegible] منقول نیست [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] اطلاق [illegible] مطلق [illegible] قول
خدای تعالی [illegible] الا الله [illegible] حق [illegible]
[illegible] بر این قول [illegible] از [illegible] و مذهب جماعت
معتزله و جمهور محققین از متکلمین این است [illegible]
و [illegible] از لوازم و توابع جسمیت است و نیز از [illegible] بجسمیت [illegible] جسمیت
و [illegible] از حضرت [illegible] منزه [illegible]
[illegible] و [illegible] بر آن [illegible] فوق است
[illegible] هشام بن حکم و علی بن منصور و یونس بن عبد الرحمن و [illegible] هشام بن سالم جوالیقی و کثیری از [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] بتکلم [illegible] مذهب [illegible] متوجه تفرد
[illegible] از [illegible] حلول [illegible] حلول [illegible]
طریق [illegible] جمله [illegible] فوق است [illegible]
[illegible] از [illegible] متکلمین [illegible] از محمد بن [illegible]
[illegible] در این مذهب [illegible] و این [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] حقیقت مذهب [illegible] نیست [illegible]
[illegible] بر [illegible] متکلمین [illegible] از این
جماعت بر این طریقه [illegible] گفته [illegible] بزرگتر است از [illegible]

فکه خدای تعالی از روی بزرگی گفته اند که بزرگتر است حکومت عرش [illegible] بسیار بود که فی نفسه جسم کرسی که بر
ملک است سوی جمیع [illegible] آنکه جسم کرسی از همه بالاتر بزرگتر است و مقدس از [illegible] خدا بود و مقدار [illegible]
[illegible] و بیشتر اهل [illegible] اثبات [illegible] از آنکه قول به مطلق داند و اطراف [illegible] بر عرش فرود آید
و [illegible] از یکی از انبیا شنیده [illegible] گفته و خدای تعالی بر عرش فوق مستوی است چنانکه فرموده [illegible] مستوی
هستم و [illegible] خدای برآن کرسی [illegible] است که وسع السموات والارض و کرسی در زیر [illegible] صفت کند
هم الکرسی مردمان کرسی را در زیر سریر [illegible] بعضی بر بالا بر نهاده که آن کرسی را [illegible] جهت [illegible]
و این جماعت ثابت گویند که خدای حقیقةً لا مجازاً ذو مکان و بالا [illegible] و حرکت [illegible] و نزول [illegible]
و از جمله نزول خداوند است به سوی آسمان دنیا چنانکه در خبر وارد شده است و از جمله اتیان و مجیء
خداوند است چنانکه کتاب عزیز در این آیه شریفه بر این معنی ناطق است هل ینظرون الا ان یأتیهم
الله فی ظلل من الغمام و قوله و جاء ربک والملک صفاً صفاً و اینها همه [illegible]
الطلاق [illegible] بر خدای تعالی اتباعاً لما ورد فی الکتاب والسنة و گفته [illegible] معنای آن [illegible]
[illegible] حقیقة [illegible] و اما ارسلها ارسالاً کما وردت [illegible] از این جماعت
معتقد بمعنای آن [illegible] حقیقة و هم [illegible] در کتاب المقالات اکثر جماعت حشویه تجویز
[illegible] ذات آدمی [illegible] که خدای [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] از جماعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتزله [illegible] خدای تعالی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] از این عالم [illegible] نفس [illegible]

نفس عالم

نفس عالم و تدبیر حق در آن سار است به همین گونه حضرت باری تعالی نفس عالم است و در هر جزو
از عالم [illegible] خداوند [illegible] به موجب این اعتبار در هر [illegible] نفس در تمام اجزاء
بدن [illegible] از فلاسفه حکایت کرده [illegible]
[illegible]
و بذاته و قوته در هر [illegible] نوع چهارم [illegible] این است [illegible]
و قال انه خالق [illegible] جماعت معتزله و [illegible] مسلمانان و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و این مخالف وجود است و عقیده جماعت حلولیه از اهل [illegible]
و خداوند تعالی [illegible] حلول [illegible] در تمام [illegible]
و بیشتر مردم غلاة در حق امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] عقیده [illegible] از
غلاة گویند از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] ظاهر شده است و نیز
از ایشان [illegible] از اولاد [illegible] آن حضرت [illegible] انتقال [illegible]
[illegible]
[illegible] و جماعت نسطوریه از نصاری [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] حلول
[illegible] در جسم [illegible] یعقوبیه از گروه نصاری [illegible] حلول [illegible]
[illegible]
از حلول [illegible] جماعت معتزله و بیشتر
اهل ملت و فلاسفه [illegible] ذات ذو الجلال محال
دانند و گروه کرامیه [illegible] حادث [illegible] در ذات [illegible] حلول [illegible]
[illegible] اصوات [illegible]
از [illegible] حادث [illegible] جسم [illegible]
[illegible] قول خداوند تعالی است کن [illegible] خلق و الخلق غیر المخلوق [illegible]
ما اشهدتهم خلق السموات والارض [illegible]
و خلق آن غیر آن است و [illegible] در کتاب المقالات [illegible] حادث

بذات، در کار مرد، بر وفق هوا و اراده شیء گمان امره و مخفیه و الاراده تمامیت میر آن لم یکن
و هر قائم به جا این قول از در شنه یعقوب و به معنی اراده خدا را از خدا را بحث شیعه یکجه
قیام حوادث بذات در کار دلیر بر حدوث اذ نشو و اما تسمیع مثل علم بحدوث حق تعالی [illegible] اعتقاد
التی لا یصح [illegible] و خداوند تعالی بوقت حجت اضداد نشو و ابو البرکات بغدادی در [illegible]
معتبر [illegible] حوادث بذات [illegible] قیام تجویز و اثبات [illegible] جزئیات حوادث

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تا معلوم شود که نفس عاشق این بود که دیگر علت این چنانکه گفته شد ثابت است
این مطلب اقوال ونه بسیار که به اثبات صانع نعم الله بجای خود از آن هم است جزو اول
عالم هم عالم از همه در آنها که درین زمان معلوم شود خلق پیدا شود و از عالم
و اختلاف دو از دو از علت آن و کیفیت فرود آن است و مانع از افعال خداوند یکی از
عقاید در جهات و عالم نشد صانع عالم و خالق بر آدم نیست اما اگر اول از آن چیزی نیست
و تقاضای بود مخلوق یکی که اهل مراتب و جز تدبیر ذاتی نیست و این تقاضا این است
عالم قدیم است و هیچ پیدایش نیست زیرا که عالم حادث است و صانع اشیا است و هیچ از
عالم بر این صورت و حال است و از جمیع صانع و مدبر و [illegible] جز آن این اقوال
این تقاضا بود و از همه در کتب معروف کتاب الملل و النحل این مقدار است
مراتب آن قدر نشد زمان قدیم و ثابت نفی صانع نکرده اند اما فاعل آن را علت اول با علت
نهاده اند و این که میگویند نفی صانع تعویض لقول سفسطه بلکه این قول بقول
سفسطه است یعنی انکار بدیهی و محسوس است زیرا که ما در ممکن حرکات
و ممکن بدون محرک و بدون محرک نمیشود و این قول گفته اند که قائل همه
امیر المؤمنین علیه السلام و علی این است و این قول به خط است زیرا محض این مذهب
افتراست و جمیع ما هو مصنوع من عالم الکیف ورد است و در این مقام ادعا میکنیم که
جز این علم بیشتر صانع فقط نزد ما است این احد القولین یعنی آنکه در غیر آن
در شرح این خطبه امیر المؤمنین صلوات الله علیه الحمد لله الأول فلا شيء قبله والآخر فلا شيء بعده
والظاهر فلا شيء فوقه والباطن فلا شيء دونه یعنی تقدیر کلام این است و الظاهر یعنی غالب بر همه
اعلی از همه و الباطن یعنی اخفی از او نیست و خفی ملازم است علو و فوقیت
و خفا مستلزم انکشاف و تحقیق شده تعبیر نموده است هر یک از این دو صفت ملازم آن
یکی از معنی که آن اول نه اینکه فاعل معدوم بود و افعال علل بود و از آن پس اما علت
آن بود و هر یک از آن جهت آن بر آن جزو شد آماده نمود عبارات از علم هم که جزو آن
بیرون از تفریق و ترکیب آن ناقص وطبقه اول احتیاج به غیر آن بود که له بعد الأول
والآخر و زید و علیه جزو اول است و افعال او موجود و جمیع موجودات ابدا و نمو
و جمیع مخلوقات که هر یک از ما در وجود همه جزو آن جزو اول الأول فکما انکم

ردّ بعض نفاة صانع

کلمات قصار...

قول امیر علیه السلام

قول با خط

او گفته بود هیچ بود و او بود و بی او افراد ظهور نبود هیچ بود و او همه چیز بود از ابد الآباد یکی است سقف در این باب
در کتب کلامیه با شرح است و هم این از ابو الحسن ... در ذیل این خطبه ذکر است بعد حمد و ثنای علیه
أيها الناس فإني فقأت عين الفتنة ولم يكن ليجترئ عليها أحد غيري بعد أن ماج غيهبها
واشتد كلبها فاسألوني قبل أن تفقدوني فوالذي نفسي بيده لا تسألوني عن شيء فيما بينكم
وبين الساعة ولا عن فئة تهدي مائة وتضل مائة إلا أنبأتكم بناعقها وقائدها
وسائقها ومناخ ركابها ومحط رحالها ومن يقتل من أهلها قتلا ومن يموت منهم موتا
الی آخر الخطبة الشریفة یعنی از حمد و ثنا الهی بعضی از مردمان فرج نشد و در دل قدر بود بر انقلاب و گرد
هم پیدا کرد از خبر و قبل از این و تأثیر او و شرح این مقام بعضی در این کتاب است که حلول ... کرده
و رسید و فتنه عظیم بسیار شد و بیان آنکه بعضی از آن اسلام بعضی و فتنه ها از آن برگشته و بعضی از جنگ
و حرب عایشه و طلحه و زبیر و زوجه رسول خدا و صحابه آنحضرت و بعضی فتنه عظیم شده از شیعیان و این فتنه
قتل و قطع مواد فتنه نمودند و بعد امیر الامم را فرمود که در این فتنه بعضی از آنها صاحب بصیرت است
بود به اسباب جمله برای فتح و از کدورت ظلم و فساد آنکه آن را از فتنه و سوال آن قوم بود
بعضی از صاحب کتاب استیعاب گفته است عمران روایت کرده که بعد از این کلمه سلونی قبل أن تفقدونی
از جانب شکست و جمیع خبر و اعلام ایشان است در این سوال که با مؤمن جز این قول است
بر همه از این حدیث است و خبر آن قضیه ای که در طایفه ای حرکت او دیده بعضی بنده معلوم است
نه به حق و تأثیر در نهاد باب به زمان آنکه و هر کس در ایشان گفته شده بر کل علم پیدا نماید
خبر میدهم نیز از ذکر آن الجمیع القیمة با زبان هر آن با بعضی شده و امروز آن را اعلم است و از
لفظ خبر و وجود او بود و جمیع ترکیب نشد کتاب و کتب از ابی الحدید در کتب بعد از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه درین فصل قسم بر کلمه است که براتی که جانب در دلت تو ای الحمد لله و انجا عنه
سوال نمایند از آنحضرت از هر امری در میان ایام و میان روز قیامت حادث شود که آنکه
خبر بدهم و خبر دهم آن را بر آنچه بر سید و این دعوی بود و پیغمبر از جهت ادعای الوهیت و ادعای
نبوت است لکن پیغمبر بود و رسول خدا که اعلام الهی بنده ای خبر داده ای ابن ابی الحدید و در تصدیق این
از اسرار کلام خبر آنحضرت بود و بوقوع واقع و تعرض تصدیق آن کلام لاجرم استدلال بر صدق آن کلام
و انیا دعای مذکور کلام شد و خبر داده آنحضرت از ضرب ابن ملجم مرادی عبد الله که بر سر آن حضرت
ضرب او بود و بعد از آن که تو به خضاب خون شد و دیگر خبر داده از قتل فرزندش حسین علیهما السلام در کربلا و
در زمین کربلا در هنگام عبور از آن زمین فرمود و خبر داده از سلطنت معاویه بعد از شهادت آنحضرت و خبر داده از

خبر داده که در مقام ابو الحسن ... در ذیل این خطبه

ادراک حجاج و یوسف بن عمر و خبرهای از خوارج نموده و از آنها خبر تن کشته و خبر تن مصلوب زید
و خبرهای قتلهای ناکثین و قاسطین و مارقین و خبر دادن بشماره لشکر از کوفه برای جنگ
و آنچه ظاهر شد بطرف بصره را در حرب اهل بصره آنچه ظاهر شد و خبرهای از خروج عبدالله بن زبیر
و قول آنحضرت در باب ابن زبیر خب ضب یروم امرا و لا یدرکه ینصب حبالة الدین لاصطیاد
الدنیا و هو بعد مصلوب قریش و خبرهای از آنچه بر اهل بصره بغرق و هلاک آن بدو دفعه
بواسطه خروج صاحب زنگ خبر دادند که سادات حضرت امیر علیه السلام و حال زید الشهید شرح حال
مصلوب نمودن و اینکه زنگ را بر سر او منافقین و مشرکین تصحیف کنند آنچه خراب شد و حال
تسخیر نمودن آنها و قبح عالم گیر آنها و قتل و هلاک و قحط و دبا بها دیدها از بعد دولت
بزلزله و خبرهای از مشوا ... از اولاد محمد که در طبرستان ظهور نموده مانند ناصر و
داعی و غیرهما و خبر پیغمبر داده لآل محمد صلی الله علیه و آله بطالقان کنزا سیظهره الله اذا شاء
دعاة حق یقوم باذن الله فیدعو الی دین الله ... بار آل محمد صلی الله علیه و آله الحکم ... در
طالقان کنز است ... خبر اینکه بخبر آنکه ... از دعات ... ظاهر شد
قیام نموده و مردم بسوی خدا دعوت نمودند و دیگر خبرهای از تعقیب نفس ذکیه و دو نفر
و قتل شدن ... آنچه از الزیت و خبرهای از انقضای دولت بنی امیه و ابراهیم مقتول باخمرا
و خبر پیغمبر تعقیب ... دیگر بعد از ... آنکه ظاهر شد و ...
پس از آنکه ... و خبر در حق او بانیه ... غرب یکون ... فیا بؤس الرای
شکت یده و ذهبت ... یبن ... بمعاریه امر کرد او در آن ...
انداز بدو رشته ... عاقبت ... دست شد ... زوال ... بدو ... خبرهای آنحضرت
از لشکریان ... خیر اهل الارض یا من خیر اهل الارض
الحی ... بهترین مردم زمین ... از ... مردم ... خبر داده از ملک علویه
در مغرب بمیین و الکرم ... که ... ابو عبد المهدی ...
فاطمه ... بالمغرب ... بعید ... سلاطین علویه ...
بظهور صاحب القیروان ... ذو النسب المحض المنتجب من سلالة ذی البداء
المنتجب ... از آن ... ظهور ... صاحب قیروان ... و ...
و ... از سلالة ذی البداء ... بخیره ...

بوده ... حضرت صادق علیه السلام ... و ...
و ... رداء ... و بزرگان شهر ... او ...
... در ... مرتفع ...
... مجلد ... الادب و ... الائمة علیهم السلام ...
آنحضرت از ظهور رایات سود ... از طرف خراسان ... آنحضرت
به قومی از اهل خراسان معروف ... بنی رزیق ...
... و یحیی بن ... آنحضرت ...
آنحضرت از ... دولت بنو العباس ...
... از ...
و ... ظهور ... عظیم ... الدولة ...
... زمین ... سلطنت ... عضد الدولة ... سلطنت ...
ایشان عظیم ... الملک ... الادب ...
... و ... در حق ... حتی یملکوا الزوراء ... الخلفاء
... از آن ... سلطنت ... و ... بغداد ...
بغداد ... امیر المؤمنین
... و ...
التواریخ و دیگر کتب ... امیر المؤمنین علیه السلام
از ... آنحضرت ... حجاج و ...
... از ...
... سلطنت آل بویه ... آنحضرت علیه السلام ...
... از ... المترف بن الاجذم
یقتله ابن عمه علی دجلة ...
دست ... دولة ...
... عضد الدولة ...
... سلاطین بویه ...

از خلافت معزول گشته و مطیع بنی عباس شدند و بهاء الدوله ابونصر بن عضد الدوله طائع خلیفه
را از خلافت خلع نمود و قادر را بر جای او نشاند و دولت سلطنت آل بویه بنهایت استقرار
رسید و امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده و نیز به عبدالله بن عباس خبر داده از خلافت و
سلطنت فرزندان او و تحقیق شده که چون عبدالله بن عباس [illegible] علی [illegible] را
امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] امیرالمؤمنین او را [illegible]
و [illegible] عبدالله [illegible] خذ الیک ابا الاملاک [illegible]
[illegible] و [illegible] ابوالعباس [illegible] مذکور [illegible]
و [illegible] مشکوة الادب در احوال علی بن عبدالله [illegible] کتب [illegible]
و [illegible] سلطنت [illegible] رقم [illegible] ابن ابی الحدید [illegible] اخبار از غیب
و از امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] مذکوره [illegible] اگر [illegible] کنیم
[illegible] در [illegible] کتب تواریخ و سیر [illegible]
[illegible] از [illegible] امیرالمؤمنین و معجزات و دلالات و خلاق [illegible] آنحضرت
صلوات الله علیه غلو [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] از غیوب [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و معجزات [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] در صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و معجزات [illegible]
و [illegible] آنحضرت [illegible] غیوب [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] ضعیفة العقول السخیفة الاحلام [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] معجزات [illegible]
و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
از [illegible] از [illegible]

ملک [illegible]

و در [illegible] ابناء [illegible] محقق [illegible] در حق امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نیز
[illegible] ضعف عقول [illegible] از قوم
[illegible] در [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] مسلمانان [illegible]
نسبت بآنحضرت [illegible] در [illegible]
و [illegible] ابن ابی الحدید [illegible]
و [illegible] عرب [illegible] عراق [illegible]
[illegible] ارباب [illegible] و [illegible]
[illegible] و مردم [illegible] و تدقیق و نظر [illegible] آراء و عقاید [illegible]
[illegible] عقاید [illegible]
[illegible] حجاز [illegible]
و [illegible] مردم حجاز [illegible] عراق [illegible] حجاز [illegible]
مردم [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] حکیم و فیلسوف [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] ابن ابی الحدید [illegible]
و ادراک [illegible] و نظر [illegible] دلالات [illegible]
[illegible] و معجزات [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
لاجرم در حق آنحضرت غلو [illegible] طریق ضلالت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] علم [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

دنیا یعنی اوصاف مدبر دنیا یعنی اخلاق کریمه او و صابر او است اگر بخواهم به سر بقیه
تکلیف فاده سنوکرشته از نظم برخوانده برنامه قبیله من داد و بار او میل راه او حمل نمود
جمع بعضی جز از جاهی نفسانی یعنی ترک کند و بطلان را او دانسته بنقد و بنوبت خود بود تشبث به
بعضی انظار به مقام زینه و دیگر جمیع مردمان را بطلان او بوضوح بلا فاصله و بی شبهه هرگز بجز
بسی عجیب پی اخبار غیبیه به تعریف بعید تا آن وقت نیز بیشتر غرب سلطان او و مواقع شاهی
و تکلیف بوته دنیا از آنکس که دفتر اوصاف و تنزیل نعم و بخل از تعبیر مخلوق او
او کو و سنه بعد از رحم و دعی بسیار بر بالیع منقوله که با مار به شیء تعمیرات و وقت
و علم واقدار و جبار و بعینه بر جمیع افزوده از افزایش اشتراد حجت نوع بشر
از نکارش جمع از نیابت جز در قبول عشرت او بر آن و عرفته و جنب بعضی بر دانش مرز
اسوار و نظر بدین و کار لطیف او از این آیت و آثار سوره در نظر آنها افزوده
از انظار بعضی بر صاحب بیت زینه از عموم ظرفیت تصور ادراک و از جهت سلطنه
و خلود دنیا غالب گشته و نسبت آلوهیت بمخلوق دنیا دادند بشر کیف بشر لا یعرف
الا خالقه در سوله و هم در این خطبه شریفه از سلطنه بنی امیه و انقراض دولت ایشان
خبر میدهد و میفرماید ابن ابی طالب ابن عمّها قد طلّقها والارض عدوان و طلاق و بدعة
الا ان یضع الله عزّ و جلّ جبروتها و یکسر عمدها و ینزع اوتادها الا وانکم
مدرکوها در این بر جای جست بر اهل حق حیره گفته طاهر صغیر زمین از ظلم و عدوان
دیر حیاتی که کفر اکنده گفته طاهر مرا اند عزّ و جلّ قیمه و علامه در این جبروت
و شوکت و زمانه و قوه ادکو دعود و راه ایشان بود در هم شکسته و بنیان ایشان
از صفحه ارض برکند دانسته شده خطبه نبراسیه بود ادراک خواسته بود و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در این امر سه خبر از غیب بهم یکی از طلوع بنی امیه خبر از زوال
ایشان یکی از زوال ایشان و خبر هایم از بی‌دینی و از بعد ایشان بود و سلطنه
این گروه بود ادراک مرگ ایشان و در زمان ایشان و جبار بقیم بلا دفعتن و جمع دیر دنیاله
و فقر و تعب و بیش و ظلم شدید و در این خطبه مرغوبه اگر فرزند و مال تو نجم گیر با اهل
جبر و تردیدهای قتل و زجرهای ایشان اطفال جبرانشر تغیر و سبب این هجوم مردمان در
اهل جبل و تردیدها عاطل از دهار شبهت بعضی جمله و شریعه در آن مقالات بعضی بوده

بجنبت شد تردید و جدال در عشره و بشتره بهنبتی بسبیل آنکه بهم عشره شدیم تو هم بعود و بشر
عاقبت سبب او بجنبت با بعضی نوع بنابر بجو سواد و در امر ایشان داده آن
و عباده و جمع دادند بر از دنیا و بر بسر امور آخرت و زاد و زهاد و عراق و تهور
و مصحح آن تبعیدها نزد نشر دست تا ال القرآن ما القرآن بلغه دنیا در این قرآن ناطق
خالق و مجادلت و زیدی را امیر المؤمنین علیه السلام با آن نقیم دلالت داد این سه
و ادامت و صولت قرن مبارات این جماعه با دو ستیز و مرکبان این اقوام بر گفته
ایا معویه که بجای لقیاه مردی فاسق و تقلبات دیگر و انحراف از ایشان مهور بیعت
و خلع مظهر ولایت و دیگر مردمان فتنه آن امام بود و هم صفین مرد و بر خود او عمرو بن
العاص و شام ایشان از طغاة و جهلا و عصاه ایشان و جهال و ضلال عرب
الا مرمن ایشان ایشان بر جا نشان نوشته و در رواح ملت رکیلا که قال ایشان مسک بعضی
و در خیانت آنها در نفسی تیز و در زد و در کار ایشان و جبار شبهت و تاملی بجز ابن ابی حکیم
ساکت و از جمله خبر امیر المؤمنین از غیب این خطبه است فانظروا اهل بیت نبیّکم فان
لبدوا فالبدوا وان استنصروکم فانصروهم فلیفرجنّ الله الفتنة برجل منّا اهل البیت
مراد اهل بیت خود و علامات آنکه بسبب او در وقت آنکه او رسیده و تحقیق که در تعریف
گیرد و هر حلیه و خطای واقع گشت آنان که جای بشر و آنکه از آن تا خود بخواهد در پس شد تا فرستاده ای
غفلت نکند و ما بر آن و اهل بیت آنکه دفع این فتنه بوسیله کند و از بیان بر سوار در
بابی ابن خیرة الاماء لا یعطیهم الا السیف هرجاً هرجاً موضوعاً علی عاتقه ثمانیة
حتی تقول قریش لو کان هذا من ولد فاطمة لرحمنا یغریه الله ببنی امیّة حتی یجعلهم
طریداً و شریداً ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتّلوا تقتیلاً سنّة الله فی الذین
خلوا ولن تجد لسنّة الله تبدیلاً در این کلمات و از دست ایشان زبان عموم
آل محمد الرعیة ام و عیب الرهل و قتل کفار و منافقان و اهل فساد بر آن وقوع شرار
بنی امیه و ما در آن کفر به ترکی خاتمه بعد از آن روز کار رسید این ابی الحدید گوید اگر گوید
این مرد بر ملک ظهور او دعوه ظاهر شده و امیر المؤمنین علیه السلام بوضوح خبر داده است
آن را بر کسب جا بلبث به آن جماعه این آیه را که حضرت شده در ایام از دیم
الجلاء و ایشان گیرند و مال بگرفت و جبر چیره او جماعه بیعت فرموده آن کاظم بود در دیه

آینده از اولاد او تعداد نفر است و الآن موجودند و اگر گویند از بنی امیه در زمان ظهور حضرت
کرام کسی خروج نمود و امیرالمؤمنین در حق آنها بیان فرموده این از ازاله احکام مخبره که کمی
بوده است خواهند دانست علیه السلام کسی که در عوض او متولی امر و کار آنها شود در جواب گوییم
اما اینها خارج بر عقبه خود در گذشته نخواهد بود که غیر از بنی امیه و غیر ایشان بود باقی
و به کمال خشیت در دنیا باز گردانند ظاهر امام را از دیگر ایشان ظاهر شود و ایشان امام و امام
علیه السلام دنیا را با ما چه سود قطع کنند بعضی بود کور کلاه دگر در پی بر سر بر دار برکشد
و از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله چه متقدمین چه متأخرین انتقام کشند و اما سفیانی بودن
بنابر روایت و اخبار از زنجیر آن در چهار زمان بر دو از فرزندان فاطمه صلوات الله علیها بود
خلق کرده الآن موجود نیستند و از مقام بگذرد زمین بود از عدل و داد آکنده سازد چنانکه
از ظلم و بیداد آکنده بود و اما بو بشنوید که یزید و معاویه بود مادر او ام ولد
مرکنیزی فاطمه است و چون در این مذکور دیگر آثار سطور رسیده نام او مخبر ام البول
و امر مخبره است از آن حضرت ظاهر شود و بر از آنکه ریک از اولاد بنی امیه او سفیانی
گویند همه در خبر صحیح است خروج او و عقبه ایشان از فرزندان ابو سفیان بن حرب
بر بیشتر بلاد ایشان مستولی شود و این امام ظاهر او بود و بیع او بود از بنی امیه و غیر از بنی
امیه نیست و در این بنام حضرت مسیح علیه السلام از آسمان نازل و دیگر اشراط ساعت چنانکه
ظاهر شود دابة الارض ظهور نیز و کشف آن مرد و قیام و دجال و نفخ صور تحقق بر آنکه
بنا بر قرآن مجید بر آن ناطق است اگر گویند تا در تقدیم گفته ما این وعده ها متفق
و هم او علیه السلام ... و جامعه مسود ... بود و آنچه الحق مر گوییم خلاف این سکوت
در جواب گوییم این تفسیر است از سید رضی علیه الرحمه در نهج البلاغه از کلام امیرالمؤمنین
علیه السلام نقل است و این تفسیر حالیه تفسیر این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است و این زیاده
سید رضی به نظر کرده است و این قول آن حضرت علیه السلام بابی ابن خیرة الاماء و قول
آن حضرت ... و لو کان هذا من ولد فاطمة لرحمتکم پس در بیان این در تفسیر آن تفسیر
مخصوص به ام حرف ... این بیان است و ابن ابی الحدید از خطب ذکر امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه راجع به اخبار آن حضرت از غیبت است خواه در این خطبه سطور یا خطب
دیگر که به ... و بشتر نام او ... در ذکر احوال حضرت قائم علیه السلام مشوقا
لحق

مکشوف است و هم خبر است در این بود چنان اخبار از معرفت و امیرالمؤمنین داشته صلوات الله علیهم
و بوده است و محتاج به ذکر آن نیست و محتاج مفتاح و جواد و ... عجب از این است و اخبار امیرالمؤمنین
علیه السلام از غیب و اراده ... واقع و حوادث و ... آینده است بر تفرق
و وقوع و خبر مختلف و ... حوادث ... زمان ابن ... و ظهور خط ...
... امروز نیز ... بیان است که چگونه است ... طبع ... ۱۵
از ... در ... باب ... و ... امیرالمؤمنین
... و ... است ... آن حضرت از ...
... ... کلمه ... و الالف الکلمه
... الف کلمه و از آن ... کلمه نیز از هر کلمه ... کلمه ...
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ... و ... صحیفه ...
ابوبصیر ... در این صحیفه ... حرف ... حرف
از آن ... حرف ... از آن حرف ... حرف
... و ... کتب ... علیهم السلام ... علم ...
کلمات ... حروف ... حرف ...
در زمان ظهور قائم علیه السلام ظاهر و معمول ... علم ... امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه ... اندازه ... از ... اندازه ... است ...
... ...
... امیرالمؤمنین علیه السلام ... سلونی قبل ان تفقدونی ...
این کلمه ... در شرح آن ...
... ...
... ... امیرالمؤمنین ...
... ... سؤال ...
... ...
علیه ... این خبر ... آن حضرت ...
... رسول خدا ... رسول خدا ... سؤال ...

باب ۵۰ در ... بیان ... تفقدونی

... علم ... ۱۰ ... سلونی

و بعد از آن خواهیم پرسید از سید بلوان دلیل را خواهیم آمد و در بعض دیگر آنچه خواهم دید
و هر کسی بود در خواهش ایشان از طبقات جن و غیر جن ما از مطالب دینیه و کفیه سؤال کرده
خواهش نحو و حقیقت رواب خواهش بحال ما سؤال ایشان بی‌ریب الحمد لله الرحمن الرحیم
فبالذی لا اله الا هو بعلم علوم ما دارند و حقیقه و نتیجه دلیل انواع وجوب و حقیقه
و قلوب و ... و انتقالات و آنچه بدو نور که علم ذات طور الظهور است و ما علم بود
علیهم السلام افاضه شد و الملائکه علیهم السلام دارای این علم و هو طور عظمه آنچه بر ما تعلیم
و عزت و مقداره الا ... در هر صورت از رسول فرار از افاضه ... یا دلیل عرفان
و دلالت ... از مقامات ... از قدر ... قرآن و اخبار رسل فاتح ... جناب نفس
در وجود دیگر و منزلت و استعداد ایشان بر علم کرده بود ابو بکر محیط به عقل و طول
و ... ظرف ... تحقیق ... کشف ... ربوبیت ... از ... ایشان
با این مقامات و ... حاجت ... نبوده و ... دوری ... خبر
و ... اگر در نور ... صدق ... کذب ... جلیه ... و ...
منصوب و منسوب ... اگر نفیه زمانی ... ما لا ... نوشته
در ابو نصر ... بعد از آنکه ... در بیان آید ... حدوث ... توحید
و از ... در ذیل ... کتب ... حدوث عالم و نفی جسم ... در ...
و جبر و تفویض و منزلت ... فرشته نقضا و ... آن ... و ...
و از ... کتاب ... حکیم عالم و عارف فاضل ... بحر الجواهر
علیه الرحمه در کتاب بحر الجواهر در کیفیت حدوث عالم رقم ... تمام عقلای عالم متفق
هستند که تمام عالم عبارت از ما سوی الله حادث است یعنی مسبوق ... و در این مسئله خلافی
نیست خلاف در این است که عدم سابق ذاتی است یا زمانی ... سابق ذاتی دانند و متکلمین
سابق را زمانی معتقد ... و کلمات انبیاء علیهم السلام ... مطلق است ... آنکه
در قول تقدم عالم از زبان ارسطو ... شده است ... قول ... و ...
... حدوث عالم ... حدوث ... ذلک ...
... ارسطو ... تقدم زمانی ... اظهار ...
... حکمت ... ارسطو ...
... ارسطو ... اگر ... معقول ... ارسطو ...

کلمات صاحب بحر الجواهر در حدوث عالم

کلام ارسطو در قدم عالم

ابونصر

ابو نصر فارابی علم ... در جمع بین الرأیین ... و در احادیث ائمه معصومین
... مقصود در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام تصریح ... ابو ...
... سبب احتیاج عالم ... و ... ادعای اجماع بر حدوث زمانی
و اثبات این ... از ... اجماع بر حدوث عالم محقق ...
تقدم ... زمانی ... دلایل ... ضعیف ...
و ... تقدم زمانی ... و ... در این باب ... از ...
نیست و تحقیق آن ... از ... سبب احتیاج عالم ...
و ما ... الموقنین ... در ... و ... ترتیب ...
در این ... علت ... سبب محتاج ... حدوث ذاتی ... زمانی
یعنی امتداد زمانی در ... غیر ... و حق در ... ذاتی ... حدوث
ذاتی لازم ... در ... احتیاج ... و ... رجحان ...
... ممکن محتاج ... و ... در ... ممکن ...
ذاتی ... و ... احتیاج عالم ... حدوث زمانی ...
... علت احتیاج ... و در ... و در ... حق ...
امتداد زمانی ... اجماع ... اجماع ظاهر التحقیق ... در این مسئله
حدوث زمانی ... مسبوقیت عالم ... زمانی ... حق ... امتداد زمانی ... مطلق
... متقدم ... از عدم زمانی ... زمان موهوم ...
زمان موهوم اگر ... انتزاع ... قول ...
... انتزاع ... غیر ذات ... حق ...
... انتزاع مقدار ... غیر ذات ... عالم ...
... مطلوب ... حق ... امتداد زمان ...
... امتداد ... عالم ... سطح ... فلک الافلاک
... فلک الافلاک ... امتداد زمان ...
... اگر در حدوث زمانی عالم ... در تحقیق ...

و بنابر اجماع متکلمین دلیل نبود و غرض ما نیز اگر از ادلهٔ قدم زمانی مناقضهٔ دعاوی متکلمین است
در صحت آن سخن نیست و ذکر ادلهٔ طرفین شرح مبسوط میخواهد پس حق این است که گویند حق
موجود بذاته خود است و عالم موجود بجعل حق است و اگر کسی گوید چرا موجد نشود دیر
متراخی وجود العالم فی وجوده جواب گوئیم که این سؤال از زمان است و زمان مخلوق
خود آن کار است لاجرم این سؤال ترکیب باطل است اذ لیس الا وجود صرف خالص
لا غیر عدم و بعد وجود الحق و هو غیر عدم و بعد وجود العالم و لا بینیة بین الوجود
ولا امتداد الا التوهم المقدر الذی یحیل العلم بالله از اهل مرجح لکنه لا [illegible]
مرتبط بوجوب الحق فی وجوده و هو ارتباط افتقاره الیه فی وجوده فان او
لم یخل فی امکان و لکن عدم لم یزل ... بالنظر ... فرض نشود ممکن
در وجود ... از آنکه معدوم بود ... از ... بسازد
... بر خالق و حیث الوجود در ... او عالم بود ... او
ازلی و وجوب ... نقص ... تعریف عقل ... نقص
و ممکن بود ... صفت ... اگر این ... بجهة ... نقص
حدوث ... قدیم ... و بعضی گفته اند حدوث مسبوقیت وجود است
بعدم و قدم عدم مسبوقیت وجود است بعدم پس اگر عدم علم زمانی ... و مسبوقیت
... مسبوق زمانی است آنکه حدوث ... زمانی گویند و تقابل ... قدم زمانی
و اگر عدم ذاتی و مسبوقیت ذاتی باشد حدوث ذاتی و تقابل ... قدم ذاتی گویند و حدوث
زمانی و سبق زمانی در حوادث زمانیه ظاهر است اما حدوث ذاتی و کیفیت ... و حدوث
ذاتیه ... از ... نیست بلکه ... و ... از ... موجود
... آن ... و ... و حال ... اعتبار
... در ... من ... المصدر ... ملاحظه غیر ... موجود
... او از غیر و آن ... باکل ... پس در این کلام ... مسبوقیت بعدم
... لا وجود ... است ... حرکت ... عقل ... آن ... است
قلم ... حرکت دست ... قلم ... و ... نبود ... حرکت ... بحرکت قلم تجویز ... عقل

بتجویز عقل

محض تجویز عقل و هیچ فرق ... دست ... قلم ... حرکت ... بلکه ... واقع
حرکتین ... زمان بود ... اگر در حرکت زمان ... تقدم و تأخر
تقدم و حدوث زمانی ... قدیم زمانی ... اگر ... حرکت
زمان ... حادث ... زمان ... حکم ... در این مقام ...
... احتیاج عالم ... و ... حوادث ... قدیم ... کیفیت ...
وجود ... و ... تحریر ... و ... انما ...
... صدر المتألهین و نجم المحققین و خواجه نصیر الدین طوسی ... فخر ...
... در این ... شده ...
... بتقدیر ... از ... و ...
... علمای ... در این ... تحریر و ...
شده ... حاجت ... لاجرم ...
صحیح ... اگر غیر از ... آن ...
... معلوم ... عدم ... اول دلیل ...
در ... صانع ... اگر ... نه ...
نه خالق حادث است نه قدیم ... نه غیر ... نه ... نه غیر ...
نه غیر ... در ... علم ... اخبار ...
... ولایت ... بر ... از ...
... مخلوق ... در ... نه ... اکثر ...
... تعریف ... و ...
... خالق ... و ... عقد ... بر ...
و عقل ... روح ... نفس ... و معارف
و دقایق ... نسبت ... عالم ... از ... بود ...
و ... علم ... از ... حقیقة ...
... و ... است ... البته ... اخبار علماء و ...
... از ... مخلوق ... عقل ... ایشان

آن جناب الذ داز الطاف و حکم و مصالح الٰهیه بنظریات و علوم رسمیه و منظور آن ارتباط
بقیه لذه خویش را کشف الغطاء ازدوده بقا و بدرجات رسیده از سیر خلق بواسطه
ارتقاء بر تجربه و کار علوم و غیوب بود دریافته لذه دیگران بواسطه ظرفیت نرسد و بعلم
الیقین و حق الیقین پیوسته لذه مخصوص بذات سر تعریف آن است داین که زندگی و عالم
اعتصم بالله تبارک تعالی آغاز دارد و فهم بر ارکیمیا از دقایق مطالب غامضه بود از آن رسوم
موجب فرمان بارها شد و در آخر الفقه علم الٰهی و جو انع مهمات و سیاسات و بر آن
که حق و هوا که برد دار صمیم قلب و یقین کامل با مناسب و صدق و صفا و طبیعت کامله زمام اکثر اهل بلد
از مجر عه کاس الکرام الکرم فی الحقیقه تشنه ینابیع مقصد و توحید سر چشمه آن زمان که در بیش

باب وفات ابو جعفر الواثق بالله
هارون بن محمد بن معتصم خلیفه عباسی

در این سال بود که طرد و جزر الواثق بالله ابو جعفر هارون بن محمد المعتصم بن هارون الرشید
شش روز از ماه ذی الحجه سال دویست و سی و دو از هجرت کار بانده رخت به سرای آخرت کشید طبری در
تاریخ کبیر خود می‌نویسد و جماعتی از اصحاب اخبار نیز روایت کرده‌اند که مرض واثق بالله علت
استسقا بود ... در آخر بعلت استسقا بود و اطبا را در کار او عجز ...
[illegible] ... که واثق را ...
... و واثق ...
... روز ...
بر فر آمد ... و عمر بن فرج و ...
... محمد بن عبد الملک بن زیات و ابن ابی دواد ...
خبر ... و یعقوب احمد بن ابی دواد
... واثق ...
... ترتیب ...

المَوتُ فیه جمیعُ النّاسِ مشترکٌ لا سوقةٌ منهم تبقی ولا ملکُ
ما ضرّ أهلَ قلیلٍ فی تفاقرهم ولیس یغنی عن الاملاک ما ملکوا

واکنون

۲۳۲ موت واثق خلیفه

[marginal note, partly illegible] ... واثق ...

وکنتی گرا از ... حتم و نعم خدا در ...
گر ... ملک بحری خبر فی زبان ... وسوال فنا
گر گرای یا ... زمین دانجوی ... دعا
... دل ... فنا
... دور ... دار فنا
... بود ... از شفا
از شفا و از ... طبیب ... جفا
این غذا و این دوا ...
... ورجا
... بقا
...
گر ... جان بر دار از این ...
... جور و جفا

آنگاه واثق ... از ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

[margin notes] ...

شوق جید واثق

کنده شدن نام ... واثق

شعر مؤلف

بیک گوشه چشم او جهان ترسیده ... بر لب برسد و عاقبت ماه چشم ... [illegible]
سوگوار ضعیف ... [illegible] ... دلگو ... [illegible]
و غنچه‌های ... [illegible] ... و عاقبت ... [illegible]
و دلها به چشم ... سوگوار ضعیف ... [illegible] ... الاعجاب الاعجاب
و خدا ... [illegible] ... الاعزاز الاعزاز ... [illegible]
خلق از دست ... [illegible] ... عاقبت ... [illegible]
... [illegible] ... عجب ... [illegible]
... [illegible]

بیان مدت عمر و خلافت

و مدفن ابی جعفر خلیفه عباسی

ولادت ابی جعفر واثق را که پسر معتصم بود به روایت صاحب تاریخ خمیس ده روز از شعبان المعظم سنه ... [illegible] ... و چند ماه از
مدت عمرش ... [illegible] ... بود در ماه رجب
سنه مذکوره ... [illegible] ... و مسعودی ... [illegible] ... و نه ماه از
عمرش ... [illegible] ... واثق
در روز چهارشنبه ... [illegible] ... ذی الحجه سنه ... [illegible]
سال ... [illegible]
... [illegible] ... تاریخ خمیس ... [illegible] ... ابن اثیر ... [illegible]
در تقویم ... [illegible] ... واثق ... [illegible] ... ذی الحجه سنه مذکوره ... [illegible] ... تاریخ گزیده
... [illegible] ... حبیب السیر ... [illegible]
... [illegible] ... و نه ماه و بیست ... [illegible] ... روز ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ذی الحجه ... [illegible] ... محرم ... [illegible]
... [illegible] ... نه ماه ... [illegible]
... [illegible]

انجا

آمده است و در عقد الفرید ... [illegible] ... در روز چهارشنبه ... از ماه ذی الحجه سنه مذکور
... [illegible] ... خلافتش ... سال و نه ماه و بیست ... روز ... [illegible]
... [illegible] ... چهار ماه و چند روز ... [illegible] ... شعبان
سنه مذکوره ... [illegible]
... [illegible] ... متوکل ... [illegible]
... [illegible] ... ابن اثیر ... [illegible]
... [illegible] ... واثق ... [illegible]
... [illegible] ... واثق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
متوکل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... واثق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... روم ... [illegible]
... [illegible]
... ابن اثیر ... واثق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
تقدیر ... [illegible]
ولیس ... [illegible] ... فاذا ... لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون
ابن اثیر ... [illegible] ... و نه ماه ... [illegible]
... مسعودی ... [illegible] ... ابی
جعفر ... [illegible] ... معتصم ... واثق ... و نه ماه و پنج روز ... [illegible]
... [illegible] ... نه ماه ... [illegible] ... متوکل ... [illegible]
... [illegible] ... واثق ... [illegible]
... [illegible] ... غسل ... [illegible]

سال خمسین ... حکومتش بود و نه ماه و بقولی نیز در تاریخ الدول مذکور است که روز [illegible]
معتصم بمرد واثق بر سر خلافت نشست و بقولی مدت حکومتش بود و نه ماه خلیفه بود
در روز [illegible] و از زمانی که مذکور شد ... و از [illegible] برآمد
در سنه ... رسیده بود از عمر ... مستقر [illegible] مدت عمرش سی و [illegible]
سال و چند ماه و ایام خلافتش پنج سال و نه ماه و چند روز بوده است و بقیه از آنچه [illegible]

باب تاریخ ولادت و وفات

ابی جعفر الواثق بالله خلیفه

در تاریخ اخبار الدول مینویسد ابو جعفر واثق مردی سفید بوده و نیکوروی و دلاور و تیغ
... نیکو لحیه و در چشمش نکته ... بود و خونخوار و در [illegible] و در تاریخ ... این نبود
... در تاریخ ... مینویسد ... واثق بود ... و ... نیز بود ... حکایت
... واثق مردی سفید اندام و ... و ... نیکو اندام و چشم
... و در آن ... سفید بود ... در سال ...
... سال و مدت خلافتش پنج سال و نه ماه و پنج روز و بقولی پنج سال و ... روز ... انجم
... بود ... مرض استسقا ... جمعی ... احمد بن ابی دواد و ...
... و فضل بن یحیی ... و ... علی بن ... و محمد بن ... خوارزمی ... [illegible]
صاحب محمد بن ... نظر در نجوم ... [illegible]
او و مولد او ... [illegible]
زمان بعد در ... ماه ... روز ... صاحب عقد الفرید
مینویسد واثق سفید اندام و ... بود ... نیکو ... و اندام فربه
داشت و چشم ... نقطه سفیدی و نقش ... محمد رسول الله ... نقش
خاتم ... الواثق بالله بود ... در تاریخ اخبار الدول مذکور است
نقش خاتمش لا اله الا الله محمد رسول الله بود و ... مورخین در نقش ... [illegible]

باب وزراء و حجاب و ...

... ابی جعفر واثق خلیفه

در عقد الفرید مسطور است که محمد بن عبد الملک زیات ... وزراء ... [illegible]

ابو الحسن

ابو اسحق معتصم عباسی وزارت میفرمود ... از فضل ... معتصم بوزارت ... ابو جعفر واثق وزیر ... موثق
و مشیر مطلق و ... کار ... و ... امیر ... امیر الامراء [illegible]
حاجب ... واثق ... و ... در وصف ... دارا
آن رتبه و منزلت علاوه ... صاحب این رتبت ... [illegible]
... احمد بن ابی دواد قاضی القضاة ... وزیر ... و جلیس ... بود

باب ازواج و اولاد ابی جعفر

الواثق بالله خلیفة بن معتصم عباسی

ازواج واثق ... ام ولد ... و محمد ... [illegible]
او ... فرزندانش ... المهتدی بالله محمد بن واثق است و دیگر عبد الله و دیگر ابو ...
احمد و دیگر ابو اسحق محمد و دیگر ابو اسحق ابراهیم و از فرزندانش ... [illegible]

باب ... و اخلاق و

اطوار ابی جعفر واثق خلیفه

اغلب مورخین مینویسند واثق خلیفه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... مرض استسقا ... [illegible]
... [illegible]
... واثق خلیفه مردی ... [illegible]
... [illegible]
و در قول ... احمد بن ابی دواد قاضی القضاة و محمد بن عبد الملک
زیات ... امور ملک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... واثق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... علم ... [illegible]

وزیر واثق

رنگهای مرتعد و خضرا که کلاهها بگذارند به هر کسی ملبوس و جامه فرادیز و دیگر تنظیم و تکریم جماعه
علویان ؛ و قصر الخاقانیه بگوشید و اموال قلادان بحرین بفرستاد ؛ و بر سالکین و ساکنین زندان آن
بلاد نفقات قسمت کرد در زمان خلافت او در مکه معظمه و مدینه طیبه بسیار نیاز و خیر
کرد ؛ و اهل مدینه را چندان بخشید که در مدینه از زن و مرد بگورستان بقیع در آمده به طاعت
وی [illegible] مشعوف گشته و واثق در اسرار نظر و مناظره و اهل آن و در علم تقلید و اهل آن
و محبت اطلاع در اطراف بر علم و ادب و [illegible] از متقدمین و متأخرین [illegible]
و [illegible] بود و در مجلس او از هر گونه علم منقول و معقول مذکور گشته و او بنو جانب نیکو رسیدی
ازینکه در ایام خلافتی از جوانب و مباحثات علمیه در مجلس او میان نظرین فقهاء و متکلمین
در انواع علم از عقلیات و نقلیات در جمیع فنون و اهل متعدد گشته و [illegible] مسعودی در
ذیل احوال او [illegible] خلیفه [illegible] که واثق [illegible] که [illegible] قاعده [illegible] بر کسی [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible] و مردمان [illegible] قرآن مخلوق [illegible] و [illegible]
[illegible] و قضاة و حکام [illegible] و [illegible] که [illegible] کسی [illegible]
واثق مخالف [illegible] و کثیر الاکل و واسع العطاء و سهل الاخلاق بود و [illegible]
[illegible] در [illegible] واثق [illegible] عالم و ادب و نیکو [illegible]
[illegible] معتصم [illegible] ابو جعفر واثق [illegible] عباسی
و خلیفه [illegible] معتزله بود و مردم [illegible] قرآن مخلوق [illegible]
[illegible] در عهد او علوی [illegible] و [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] و در علم موسیقی [illegible] نیکو [illegible] فانه [illegible]
عالم در آن [illegible] و او [illegible] و در ادب بالغه [illegible]
جمع [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] و [illegible] سیوطی در تاریخ الخلفا [illegible]
[illegible] واثق خلیفه [illegible] سلطنت [illegible]
مرصع بجواهر [illegible] سیوطی [illegible]
و واثق اول خلیفه [illegible] مکلف [illegible]
[illegible] بر [illegible] مخلوق [illegible]
امتحان [illegible] از [illegible]

د خلیفه

واثق
علم و ادب او

[illegible] احمد بن نصر خزاعی [illegible] از [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] سوال [illegible]
[illegible] واثق [illegible] واثق [illegible] واثق
[illegible] واثق [illegible] الخدود [illegible]
[illegible] الی الناظرة [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن ابی دواد [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] عبدالله بن طاهر [illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
احمد بن ابی دواد [illegible]
[illegible] واثق [illegible]

[illegible] واثق

[illegible] احمد [illegible] دانق را
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وعليك السلام وعلى ابنائك المؤمنين السلام وعلى الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ليلي چند

ليلي چند داد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تحقيق در تعيين [illegible]

این خطاب در حق احمد فرخ و متوکل [illegible] است و نوشته که اکثار [illegible] دیگر [illegible] از علمای
متعصب اهل سنت و جماعت در کتاب حیات الحیوان در ذکر [illegible] حضرت سید الشهداء
حسین بن علی صلوات الله علیهما [illegible] از مردم [illegible] ذریه [illegible] از
شهید کرده [illegible] نقل [illegible] حکایت [illegible] جعفر
علیه الرحمه [illegible] الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا [illegible] علیها السلام [illegible] وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]
در کتاب [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] احوال حجاج بن یوسف [illegible] الله [illegible] سعید بن جبیر علیه الرحمه [illegible] از
[illegible] نقل نموده صاحب حیات الحیوان [illegible] از احمد بن
نصر [illegible] در کتب [illegible] و [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] الرحیم [illegible]
[illegible] فضایل و مناقب [illegible]
این [illegible] اخبار [illegible] متواتره [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] مجعول [illegible] مقبول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله تعالی اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] داده [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از واثق در روایت [illegible] واثق از [illegible]

[illegible]

روایت [illegible] علم [illegible] نجوم و طب و منطق [illegible] عرب [illegible]
[illegible] واثق [illegible] عرب [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible] تکریم و تعظیم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] رحمة الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
واثق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در حقیقت
[illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]

بیان [illegible] حالات ابی جعفر

الواثق بالله [illegible]

ابن [illegible] احوال واثق [illegible]
حسن [illegible] حسن بن [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] در علم [illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]

اوکعد [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

باب یازدهم [illegible]

در عهد واثق و کفر او [illegible]

[illegible]

ملاحظه [illegible] قرائه

جزوه

جزوه [illegible]

[illegible]

صلی الله علیه وآله [illegible] نوشته [illegible] دلالت [illegible] بو حقیقه [illegible] فرمان داد

[illegible] نزد واثق [illegible] بود [illegible] خبر داد

[illegible] بود از [illegible] نزد [illegible]

و نبی اکرم صلی الله علیه وآله [illegible] عند الله [illegible] وقت [illegible]

براد [illegible] مجلس بود در آن [illegible]

ابن ابی دواد [illegible] خطیب در تاریخ بغداد [illegible] احمد بن

ابی دواد [illegible] واثق [illegible] قرآن [illegible] مردمان [illegible]

بخلق قرآن [illegible] خطیب [illegible] در

[illegible] شیخ [illegible] واثق [illegible]

المهتدی بالله [illegible] واثق [illegible]

بود در مجلس [illegible]

[illegible] احمد بن ابی

دواد [illegible] شیخ بود در [illegible] واثق [illegible] شیخ گفت السلام علیک

یا امیر المؤمنین واثق گفت لا سلم الله علیک [illegible] شیخ الجواب [illegible]

[illegible] احمد [illegible] امیر المؤمنین [illegible] واثق گفت [illegible] احمد گفت

یا شیخ در امر قرآن [illegible] شیخ گفت [illegible] سؤال [illegible] احمد گفت [illegible]

شیخ گفت [illegible] قرآن [illegible] احمد گفت مخلوق است شیخ گفت [illegible]

و خلفای راشدین [illegible] احمد گفت [illegible] شیخ گفت [illegible]

و ابو بکر و عمر و عثمان و علی [illegible]

ازین جواب [illegible] احمد بن ابی دواد

شیخ [illegible] قرآن [illegible] مخلوق [illegible]

[illegible] ابو بکر و عمر و عثمان و علی [illegible]

[illegible] احمد [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] واثق [illegible] مجلس [illegible]

[illegible]

و همچنان شیخ گفت [illegible] صلی الله علیه وآله و ابو

بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و الخلفاء [illegible] صلی الله علیه وآله

و ابو بکر و عثمان و علی و الخلفاء [illegible] و سعهم [illegible]

[illegible]

[illegible] احمد بن ابی دواد [illegible]

[illegible] واثق [illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible] واثق [illegible]

[illegible]

[illegible] واثق [illegible] احمد گفت [illegible] شیخ گفت

یا امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] واثق [illegible]

[illegible] واثق [illegible] احمد گفت [illegible] شیخ گفت [illegible]

احمد [illegible] سؤال [illegible] شیخ [illegible] احمد [illegible]

[illegible] واثق [illegible] احمد [illegible]

[illegible] ابن ابی دواد [illegible] واثق گفت این شیخ [illegible]

[illegible] واثق [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] احمد [illegible] واثق [illegible] احمد [illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible] واثق [illegible] واثق [illegible]

احمد بن ابی دواد [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] مخلوق [illegible] قرآن [illegible] مخلوق

[illegible] واثق [illegible] احمد [illegible] علیهم السلام

وغیره دیدم در ذیل احوال المعتصم بالله بن واثق [illegible] نوشته از حال [illegible] حافظ ابو بکر
محمد بن یحیی بن عباس [illegible] در کتاب [illegible] نوشته ابو الفضل [illegible] بن یعقوب بن منصور [illegible]
و از وجوه [illegible] خلافت [illegible] در [illegible] حضور [illegible] در این وقت
[illegible] در [illegible] و مطالبه [illegible] نظر [illegible] در [illegible]
[illegible] خلق [illegible] خلافت واثق [illegible] قرآن [illegible] احمد بن ابی دواد
[illegible] از [illegible] واثق [illegible] و
[illegible] احمد بن ابی دواد [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] در مروج الذهب [illegible] واثق [illegible] نظر [illegible]
[illegible] در علم [illegible] و اقوال [illegible]
[illegible] انواع علوم [illegible] در طبیعیات [illegible]
[illegible] طب [illegible]
[illegible] علم طب [illegible]
[illegible] از [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] حنین بن اسحق [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین طایفه [illegible] و
[illegible] طریق [illegible] علم طب [illegible]
تجربه [illegible] تجربه [illegible] احوال [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] احوال [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] الصحیح [illegible]
[illegible] تجربه [illegible]
[illegible] عبارت [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

انسان [illegible] معقول [illegible]
[illegible] از [illegible] از آن [illegible]
[illegible] تجربه [illegible]
[illegible] مطالعه [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] طب [illegible]
[illegible]
[illegible] الاسباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از معلومات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] طب [illegible]
[illegible] طب [illegible]
[illegible]
[illegible] طب [illegible]
[illegible]

[illegible]

و مزاج اغذیه و اختلاف هوا و بحار و مناخ و عادات و طعم و [illegible] بر ضروریات [illegible] واضح است
و [illegible] که در [illegible] ظاهر ثابت شده و حیوان [illegible] و طباع [illegible] اختلاف پیدا میکند [illegible]
اعضا [illegible] مختلف است در طباع و صور آن [illegible] حیوانات [illegible] بسبب اختلاف اغذیه [illegible]
[illegible] و [illegible] حرکت و سکون و اغذیه از [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] از [illegible]
و [illegible] آن از [illegible] نفس [illegible] از [illegible] غم و اندوه و غضب و هم و اندیشه [illegible] از
طبیعت [illegible] و حفظ صحت [illegible] صحیح [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حفظ صحت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طبیب [illegible]
تصحیح [illegible] [illegible] [illegible] نظر [illegible] [illegible] [illegible] اغذیه [illegible]
[illegible] و [illegible] تا تمام [illegible] استدلال [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
قول بقراط حکیم [illegible] [illegible] متقدم و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اغذیه [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] [illegible] در [illegible] توصیف [illegible] اتفاق [illegible] [illegible] آن [illegible] در استدلال
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] استدلال [illegible] طبیعت [illegible] از [illegible] اغذیه و ادویه [illegible]
طعم آن و [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
در استدلال [illegible] ظاهر [illegible] الوان [illegible] [illegible] از [illegible] طبایع [illegible]
و تبرید و تلیین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حکم [illegible] طبیعت غذا و دوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] طعم [illegible] [illegible] استدلال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکم [illegible]
در طبیعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
و [illegible] اول الادویه غذا [illegible] [illegible] [illegible] الادویه غذا [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و از [illegible] طبقه [illegible] دندان [illegible] اطراف [illegible] [illegible]
قواطع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قطع
[illegible] دندان [illegible] طبقه [illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دندان [illegible] از طرف بالا [illegible] [illegible]

در [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دندان [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] محتاج [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اتفاق [illegible]
و [illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
طبیعیه [illegible] انواع از علوم [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] طلوع و غروب کواکب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و مزاج [illegible] بارد [illegible] و رطوبت معتدل و مزاج تابستان گرم و یابس و مزاج [illegible]
[illegible] و مزاج زمستان بارد رطب [illegible] [illegible] [illegible] تغییر [illegible] کواکب [illegible]
هوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در طبع [illegible]

در سعود [illegible]

[illegible]

[illegible] کان الاسکندر امس انطق منه الیوم وهو الیوم اوعظ منه امس [illegible]

[illegible]

شعر این مضمون از قول این حکیم اقتباس کرده [illegible]

كفى حزناً بدفنك ثم إني　　نفضت تراب قبرك من يديّا

وكانت في حياتك لي عظاتٌ　　وأنت اليوم أوعظ منك حيّا

شعر معروف

[illegible]

پرورده بدامن شده نور چشمان از مادران دایهها بر زنان و در لبت او در دنهار
زیم لازم دولت او جای بود تا چشم ساز دیوکه نشنیده‌ها بعیدی آرزومند
در حقی تاج او بر تر زخورشید گرفته باج از ملک جمشید اهل آگر خانی ز دلیل
ملکی چهرهای لکه نیا [illegible] زهی از صغر ما متحمت بود و اگر در ایجاه
ها که کمتر از ادر قالت از انها چی زحیتوش علامت اگر بیدار بر چشم حالت
از محبوب بتوادرش رو رفت تو خو کافی به بنه ذلیل است که بیاد آمر گر مست
خبر واثق این بهار بوخطیه [illegible] نکاه بر خلیفه بیاد بسو حاضر آمد و از اصل ما تکرار
بجذبه ونیز تمام مرده را در این کفر شهود و شد صبا مجریه و بجنبد نابرکیه بر آن کاه تو راک رفاقت
وابن شعر بر خط

وصروف الدهر فی تقدیره | فلقت فیها انخفاض وانحدار
بینا المرء علی اعلائها | اذ هوی فی هوة فیها فخار
انما نعمة قوم ساعة | وحیاة المرء ثوب مستعار

باب ۵ حکایات ابوجعفر
واثق خلیفه بعضی از نوادر دیگر

حکایت واثق با جوانی

سعودی در مروج الذهب می نویسد چون در مجلس واثق بزم نو بیان قاطر شد و بعد بلطف تو ساله
در روزها سایر ندماء نشست و نهار بیار می‌ایستادند ساله بردگان یک زانو جلوس تر بعود چهر
بدولت ذا و نعمت بوبیان در ترددت خردمند و لطف عبت ادراک بسیار خو بوار ابوخلیفه او نبو
اجازت جلوس در سلک سایر ندما و جلیا در مرتبه ایشان ساخت او دوری نیز با حسن واقعه
بر دانشت و انکه نکاری مرسید و در اینه ای فلان مرتبه از بیشی سایره و بیان نادره و حدیث
ممتع و جواب سریع با مذاق آمر ملکیه کرده بید و تدارک عرص و عنایت رغبت و انمیت واثق
بطعم و کوکان یک لواحه است ابو نصر ونکالی و مستغرق از توضیح و تلمیح است لاجرم روزی واثق با
تظار المجلس گفت از انواع شعر و شعرا را بالعجب بوده نسیده میداد بر محاسن به بیضی گفتند بیات
لشعر بی درفر کعبه کار نرین وجه گفته سبیب و زمان گفته بعر بر بهم است بالاتر طبع او در اکو س
گفته بر طریق خلیفه تنقیح این سوء طلبید و طبع بوشیده به والبوتو گفته را صبر است ملحق بتواب
النبیذ و بکاب سوره القراب ومر اره الفقر واثق گفت از ینه جمله ای بکند خبر را مطلوع

برادر واثق

حکایت محمد بن صالح

بر زبان نرانند آنکاه بانوم بر او بالوکر و کم در بر تو بگو با جلوه که کفر بان خلق نیز از این تحریر بخوبی
واثق معتوق انده و کمتر نیکو گفتر و نیکو جاه بکور بار آنکه ملک و این او از اول جلوس واثق بعد
و این کلام در آغاز مجلس در بار آمد مسعودی گفته در تاریخ جابر الدول بسخاخ مسطور است که محمد بن صالح بن
[illegible] کی در بعوم در روزهای ملازمت واثق در مانی بر دهار نیمه رجای و دفته بغداد
و تهمت دیده ها بگوید لاجرم از طرف خلیفه حکم در طلب من بر آمد هر چه کشت کرد در جستجو
من بکوشید چنان که زنجار زمین بر من تنگ و توقف در محکم بر من تنگ افتاد لاجرم از مکمن
خود بر رفتم تا کرد در تا بعد مردم آنکه مه ماه کنفر کرانا بر محکی بود و از بهار او دست دهم تا ناشد
بر آیم و او زنهار در بعیان خانم انکار از کرده ادشاه این ایرانیان را بر جهت بگردانم بی مر از
مکان ذبک نه و از زمین بر خیز و حضرت بحضرت بقا نو ادر شدم تا با حضور فاران بر شیبان بر نغمه
رسیدم و بسر هار بکار بر فتم تا بر ایر رفیع و نیع بر نشسته را بر سیدم و ضمه دخترای بیضا
و در یک طرف آن نکاه ای رسته و بنه ره او مخته بر لیشم ادساق آه بحر آنیه جلب و بشیر
عم و محو بگر برابر لمعان بعود التعجر از فلز باره ام زیر آه کم و بحر بکلم رفتم و ابر خیمه بو سلام
بنو بشیم دار نشسته بعم خیمه را بر بستم دار و فلوکی بر داحتیهایم انگفته کره ماند حکم انواه
فانی به خطا بعود که از آن ازنها بر ناب بگیر نیک ار حضرتی مطلع کار گفتم جلوه مطلع
مطلقی بگوید در عوب انیم لطف دلبار کم انفاق بر اندوه آنکه تو تو سلطان ذاهبه
وطالب ادلت دخو فرو بیم غالب و بیس ثابت زیر کر ایند بعد بسیار فراز بر ه بدر مستقر
نامنده تعو آکاتو ن دلبر لبطار حضرتی تقدیم تو حم لبابک غمز قلب صغیر ذنب کبیر
قد تولک نقاء عبث لا یقام فیه احد ولا یجوع فیه کبد ما دام لبنا الجی سند او لیه وخدا
بیت الاسود بن شغان انی کلیب اعاد شیبان صعلوک الحی فی ماله و سیدهم فی فعاله لا ینانح
ولا یدافع لحفظ الجوار و موقد النار و طلب الثار ها تا ابن توتر جان دل لبطف و کلاب
تو زنک است اما اعصابکم را در دیگاه برای فرما بر آمد بمجلس خر نجود آنکه کنده دلکش بعد
این دکسانی برآمده معتقد بیخ جلک و کسبر دلان کرسنه و تشنه بهر خدا بحر بر این قبیله ام
و فی ذی حجلی را آنکار است این مرد بر آنچه خان براد رطلبه و اقام او قسم بالله
و ما دار منو او را دیج در دیوانه قیمه قر بها حی دلالود و سیده در این قبیله بود آنکه گمر و کنز
ما او بنا نعمت که دستان گفت بود در جوار دیوان او تو و انعمت بینه است حی برا و در تو و طلب

نمایند باتفاق جمیع بزرگان عرب جان نبود و در آنکه بند اتفاق از وجه تا علامت سلطان نیز از دو ماه
ماه و مردم گشته بود را بخود و شان [illegible] و آنچه بود در جمیع این سخنان دلاور شکسته از
دراز ای دل طلب غدا اگر بشنوم بر بابا اندوه و غم بیمیر بر کشیم و خوف و وحشت و در شتم
زا [illegible] و دو آن همه صحبت هال او نبوده اما به بردگی [illegible] از جای به از جمله بود نبود و کلک
را خبر لی اندکی بر جا بود بایه جا بود و ابو بن خان با جوار از بن عمی مادر زا با سر و دیدا
در باب لطفی با بوی سیاه ظریف بن دعا رضی شریفی با خط در باب کلکی بوعجی بود
گفت لکدا لکنی [illegible] او از دولت در دو گانه نعمت ابود با بخشیده اکر ان مادر و فرزند
ابو دهف نیک این ابود ده منبسط و طانه وادزع سلطانه وا وحشت زمانه وقد جئت
جوارکم ورغبت فی ذلک وقد ضاق الرحب علی فلیث ساکت وطن ابو دهمی اعلنه ه سلطان
عصر و فا تعال روز گار و از فانا [illegible] ذکر به دزمانه ایکا بوحشت و دونته انزاد ه دن
در کیسه هر دو ابود دو جا و جوار روان ابو طلب و با تو اندر و مادر ابوادضا [illegible] اکند بو
ه باب یا بنا ادیب یا بنی تو فخاطب بکند لکنجی بجکم فرار شاه بود بنت لکیا بو ود فاز تبدید
و ازا ان کی دست سوار گشته و نشسته و بشتم هراز ان فرمود یا بر ابن اوزد و اجر استادکم
ان هذا الرجل فی ذمتی وجواری فمن اراده فقد اراد ذمتی ومن کاده فقد کادنی وما
یلزمنی فی امره من [illegible] الا ویلزمکم مثله فیسمع الرجل منکم ما لیلبسن القبة [illegible] الیه
نفسه ای فرزندان پدرم ابو جان رحیم را سو که دی برکم او این مرد در عهد و جوار
با همه خویش امروز هر کی در حق او هم [illegible] بکند فرزند بقصد بد افتاده و هر کی با در لکی یار با خیر
کند و در زیر آن و از این عهد بعید بر جمله دارد و حفظ و حرمت در بجالیت ها بر شیخ نیز
سوگند به [illegible] نیز ها از آن و از آنکه به لی بر بیگانه آن نکوتر بخان و طاعت خوار بود نیکه
ه موجب تیکی قلب دار و این [illegible] و طلحان نفس و اسایش بادی فا زار اد بن محمد صادق کمی بر گزار
را نیکی جواب شنیدم و نیکوتر از جواب آن این جرکی بر و تحقق القول لکنه لا اول
منة منت بها علینا ولا ایدی بیضاء طوقتنا بها این بخت ستم ابو بان بنه
[illegible] و ادل [illegible] ابو بان بطوق [illegible] بلکه [illegible] لکنه جو لسان دل ابو ادبار
[illegible] و ما بود در کرت الفکار افکار بخشید و نه ملک ملک در دیهان [illegible] بار با ابو خوار
ز معد و ما زال ابو [illegible] قبلک فی بناء الشرف ان دفع الذم عنا فهذه انفسنا و اموالنا

حکایت ابو تمام [illegible]
و [illegible]

بین یدیک این پرستیده خصلت ستم است دارند و برای دار و اوزد رحمی از تو
این نباری رفت در اقع نبود بار بیات با برکشید و تا بی ذم دقیق اهل از ادب و لکی کاه لکواند
د به نیک جان و مال و جان ها ده فرمایند تو ده ما را رفتار تو تعارف و طرح هم از این سخنان خیمه تجدید
بیلور قارن [illegible] بر تو وضع نواز از در حال غربت و ناعه دیاکی دو جوار یعنی اوبه نیر بستم
الحمد خلیفه از راه آزاد و منبع نعم ببخشید و از گذشته بگذشته و انعم فاز الیه الجود و الرانم
دیگر در دارج الذهب مسعودی سطورست و ابو تمام حبیب بن اوس طائی جرح نهو مشهور گفته در روزگار خلفا
والی خلیفه بیشتر نیز از ده رفته شدم و جوی بقول نیک الله رسیدم که جود بود منه بیتم جز گشته بود
از دور بیعم بی کم ار جوید از کدام طایفه است گفت از بنی عامر گفتم از طالب شعر امیر المؤمنین
جه طمع دار و بعضی قد رضا عالیها گفتم در باب امیر المؤمنین [illegible] گفت و ثوق با لبه
فلقاه النجح القاصیه وتمم الولادته ورغبت بمن [illegible] گفت با او در ثوق حسبه و صفواه
در برابر شد و ندید فعلا نور تو پیدو و نماند ترک و نماند لحاد جای تبعض الریح اورد
مردم جان کار در جهت گفتم در حق احمد بن ابی دواد قاضی [illegible] گفت هضبه لا اقوام وجبل
لا اقیام تتخذه الوری وتنصبه الحاجات حتی اذا اقبل لاه قد دب فیه الذبیب
ودخل خفیه الضب کیمه است بر شط [illegible] نواز فراد اکر نیست و حیات خطم وادع
و نحو لا یبیح [illegible] رکیب بیخ دست نیست جلب دستان و در کی او ستی ها نیز و حاصل
ود الها از بدی یار نیسید قدر [illegible] و لکن او ابر [illegible] دو بر لطیفه با لاه نیز [illegible]
و سوبار فر غبنه [illegible] و لکار بایان از بر هنت رفته و حیله بود در نقدم دارد
نبود در [illegible] گفتم در باره محمد بن عبد الملک زیات چگونه گفت وسیع الذات ثمره دو وصل
البعیض لصفی کل یوم صبیح لا ایر فیه اثر باب ولا تخلیه [illegible] ابو عقد ثرا د
و زبان [illegible] او بیاکی نیست در [illegible] صد بر ابره و انقته باه [illegible] به درو ز بعد از
حبیب و نا [illegible] ده و ده [illegible] جان [illegible] سازد و کلمات [illegible] گرد اکریخ و ملاک
بیابه ده ز نو آن بود نسبت از دو سال [illegible] گفتم در باره عمرو بن فرج چگونه گفت ضخم لهم
استعذب الذم [illegible] القوم توجه للادعاء [illegible] و کیلا الانبیاء خبر برد ا بو جواب
کفو را [illegible] در دل ادیو برای بر دعا [illegible] گفتم در حق فضل بن مروان چگونه گفت بر او [illegible]
رجل [illegible] ما قبر لیس فیه له حیاة فی الاحیاء وعلیه خفة الموتی [illegible] و گو که به ابراز انگه

دیگر بعضه بر نوح اوست که تعزیر حسن زندگان در دو بیت و در توان او بود از این حیات در یار
زنده داشت دو دعی زنده که دارای عالم مرده است گفتم در حق وزیر چگونه گفتی تخالهم الکبر
الزناد فی المواه اذا اخمه الخلیفة سمی و رتبع داذا هزه اصطر فاریع [illegible] ادیب سر نیزار
[illegible] زنده که [illegible] در بیت [illegible] خلیفه ادیب سر دل و تنور [illegible]
[illegible] و حریره [illegible] تن [illegible] بجنبش در ادیب [illegible]
[illegible] گفتم در حق احمد بن خصیب چگونه گفتی
ذاك الكل الكلمة [illegible] بشم گفتم این ادخر [illegible] در حق [illegible]
[illegible] گفتم در حق ابراهیم برادر احمد چگونه گفتی
غیر احیاء و [illegible] از کمال به شعور [illegible] در بار [illegible]
و هرگز [illegible] گفتم در حق احمد بن اسرائیل چگونه گفتی لله دره ای فاضل
هو و ای طالب هو اعتدا [illegible] و اهون علیهم [illegible]
او با [illegible] که صبر [illegible]
[illegible] گفتم درباره [illegible] بن ایوب چگونه گفتی
ذاك رجل خیر نصیح [illegible] عفیف [illegible] فی القوم [illegible]
[illegible] عفیف [illegible] زبان و زنان مردمان
سالم و مردمان نیز از [illegible] گفتم در حق ابراهیم بن ریاح چگونه گفتی ذاك
رجل [illegible] لا یسلمه رب لا یخذله [illegible]
[illegible] محفوظ و سالم [illegible] که [illegible]
[illegible] خلیفة لا [illegible] خلیفه است [illegible]
گفتم در حق [illegible] چگونه گفتی [illegible] فی [illegible] الکرم حتی اذا
[illegible] و [illegible] لطاله کرم و [illegible]
[illegible] گفتم در حق نجاح بن سلمه
چگونه گفتی لله دره ای طالب [illegible] لاعدا له فی الخلیفة
فی الاحیاء [illegible] چگونه [illegible]
[illegible] شعله [illegible] اوست

داود [illegible] خلیفه [illegible] انتساب [illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] گفتی فعوانا انا اشتکل النهار
والنهار اللیل [illegible] الوقاد [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] بنجام
گفتم [illegible] لا اخلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاطم [illegible]
[illegible] و خیر القول [illegible] حقت [illegible]
گفتم [illegible] گفتی [illegible] گفتم [illegible] چگونه
[illegible] من ماء و جهی اذا اخلقته عوض
[illegible] عوض [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]

اقول و جنح الدجی ملبد ولیلی من کل فج سید
و نحن ضجیعان فی مجید فلله ماضوی الحید
فیا غدوان لتن بی مجتنا فلا تدنی من لیلتی یا غد
و یا لیلة الوصل لا تنفدی کما لیلة الهجر لا تنفد

[illegible]
[illegible] احمد بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible]
ابوتمام [illegible] ابوتمام [illegible]
[illegible] ابوتمام [illegible]
[illegible] ابو تمام [illegible]

بیان خوابیدن ابی جعفر
واثق و تفحص سد ذی القرنین

در غالب کتب معتبره در ذیل ترجمه خواب [illegible] جزو نوشته و در کتاب
نزهة القلوب مسطور است که واثق خلیفه بالله در خواب چنان دید که یاجوج و ماجوج
[illegible] خواب [illegible] عالم [illegible] از این خواب [illegible]
اضطراب [illegible] رسیده بود [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] آن [illegible] در زمان او یاجوج و ماجوج سد [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] سلام ترجمان [illegible]
[illegible] تحقیق شد [illegible]
[illegible]
[illegible] ولایات [illegible]
سد ذی القرنین [illegible] تحقیق و صحیح [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج [illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible] آن کوه [illegible] مردم آن [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام ترجمان [illegible] الله علیه و سلم [illegible]

خلیفه بو

خلیفه را [illegible] قائم الاسلام علیهم
السلام [illegible] اسکندر
[illegible] صلی الله علیه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] خواب [illegible]
[illegible]
سلام ترجمان [illegible] خواب [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] یاجوج [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] یاجوج [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آهن [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible] سلام ترجمان [illegible]
[illegible]

تفحص سد [illegible]

روز جمعه خفیه کنند تا یاجوج و ماجوج بیرون نیایند و از این طرف حاضر در تاریخ لطائف سلطان [illegible]
و خبر سلام ترجمان که نزد صاحب سریر ملک باب الابواب رسیده ملک برد و نامه [illegible]
از ملک با سلام ترجمان که [illegible] دیده فرستاده [illegible] سلام او گفت دعوت [illegible]
[illegible] دختری [illegible] آمده [illegible] او بوده [illegible] زاندران [illegible]
دیوار [illegible] دست [illegible] برادر [illegible] و [illegible]
[illegible] در کوه [illegible] مطلوب [illegible] عجب [illegible] غرب [illegible] دست [illegible]
[illegible] عجب [illegible] ایشان [illegible] در آن [illegible] سلطان
[illegible] دست [illegible] از [illegible] آن ملک [illegible] در راه [illegible]
[illegible] غریب و عجیب [illegible] از آنجمله [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] از آن [illegible] تن [illegible] بود از آن
[illegible] از [illegible] تنها [illegible] در زمان [illegible] چند
[illegible] از [illegible] بلاد [illegible] از [illegible]
[illegible] ظاهر شده [illegible] آدمی [illegible] سلام
ترجمان از کار رسید یاجوج [illegible] طرف آمد ملک الله [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] ساله [illegible] از [illegible]
[illegible] حکم [illegible] در [illegible] او [illegible]
[illegible] روز [illegible] تاریخ [illegible]
و سلام [illegible] سه [illegible] از [illegible]
[illegible] سلام ترجمان طرف [illegible] سمرقند [illegible] سمرقند
[illegible] عظیم [illegible] سمرقند [illegible] عمارات [illegible]
از [illegible] سمرقند [illegible] در آن زمان [illegible]
[illegible] در آن [illegible] سمرقند [illegible] سلام ترجمان [illegible]

[illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] داشت [illegible] جمیع سلاطین [illegible]
از نظر [illegible] جو [illegible] خود [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] شرقی [illegible] دار [illegible]
[illegible] یاجوج [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] اقلیم [illegible]
القرنین [illegible] خلیفه [illegible]
سلام ترجمان [illegible] در [illegible]
[illegible] کوه [illegible] آن [illegible] سلام [illegible] شد
[illegible] منقطع [illegible] آن کوه [illegible] نبود [illegible]
[illegible] آهنی [illegible] آن [illegible]
طول [illegible] آن [illegible]
[illegible] دو [illegible] طاق [illegible]
[illegible] قفل [illegible] بود [illegible]
[illegible] در [illegible] آن [illegible]
[illegible] طول [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
[illegible] بود [illegible] در آن [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] بلند [illegible]
[illegible] قفل [illegible] طول [illegible]
[illegible] دست [illegible] طول [illegible] از [illegible]
[illegible] آهنی [illegible] قفل [illegible]
[illegible] عجب [illegible]
[illegible] عالم [illegible] بود [illegible]
[illegible] در آمده [illegible]
[illegible] در [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] سلام [illegible]

و در جواب آن شد حضرت عیسی برای ایشان [illegible] بعضی از [illegible]
و [illegible] مردم اند و از آن [illegible] از [illegible]
یاجوج [illegible] از تخم [illegible] از [illegible]
[illegible] در میان [illegible] نخواهند [illegible]
[illegible] طول [illegible] و عرض آن [illegible]
[illegible] قول [illegible] حروف [illegible] قول [illegible]
[illegible] از [illegible] در حیوة الحیوان و دیگر کتب نوشته که یاجوج
و ماجوج [illegible] همزه [illegible] مشتق از اجیج [illegible]
[illegible] است که اجیج النار [illegible] و شدت [illegible] و تقدیر در یاجوج
یفعول است و در ماجوج مفعول [illegible] همزه آن [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] اسم [illegible]
اسم عجمی و غیر مشتق باشند [illegible] منصرف [illegible] لفظ
عجمه و تعریف است [illegible] یاجوج از یج و ماجوج از مج است [illegible]
[illegible] یاجوج فاعول است بر وزن داود و جالوت [illegible]
و ماجوج فاعول از مج است [illegible] عجمه [illegible]
و جالوت و طالوت و هارون [illegible]
[illegible] الفاظ مختلفه [illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اولاد یافث بن نوح علیه السلام [illegible]
دیگر کتب [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] از مخلوق خدا [illegible]
[illegible] ان الخلق عشرة اجزاء تسعة منها یاجوج و ماجوج مخلوق خدا [illegible]
و جزو [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]

در جلد اول

متن لفظ یاجوج و ماجوج

در جلد اول [illegible] التواریخ [illegible] و ماجوج [illegible] از [illegible]
[illegible] اذا بلغ مطلع الشمس [illegible] قوم لم نجعل لهم من دونها سترا [illegible] القرنین [illegible]
[illegible] زمین [illegible] بلاد [illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج
یفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا [illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج
و ماجوج فرزندان یافث بن نوح [illegible] نوح علیه السلام [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] از فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] القرنین [illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج
[illegible]

بیت [illegible] و ماجوج [illegible]

[illegible]

دارتفاع عمق یکصد و پنجاه ذرع بوده بعضی از مورخین گمان کرده‌اند این باب سد باب الابواب است
و انوشیروان عادل بنا کرده است آن برای جهت دیگر [illegible] رسید بوده در باب الابواب نیز [illegible]
خانه کرده در حکایت [illegible] و جای [illegible] و البته این خبر اصح است [illegible] طوله
سد صد فرسنگ و پهنای پنجاه فرسنگ پناه [illegible] ارتفاع [illegible] بوده و [illegible]
از [illegible] قبول عقول [illegible] و [illegible] بعید است از [illegible]
نویسنده عالم [illegible] جغرافیا است [illegible] روایت غریب [illegible] فرسنگ طول
سد [illegible] انتقال [illegible] آن [illegible] خیلی [illegible] بود [illegible] پنجاه فرسنگ
عرض دیوار سد [illegible] از [illegible] و آهن [illegible] اگر [illegible]
زمین [illegible] این [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] ذرع [illegible]
ذرع عرض [illegible] از [illegible]
[illegible] دیوار [illegible]
[illegible]
و داد [illegible]
[illegible] کوه [illegible]
[illegible] عظیم بوده
[illegible] رسیده از [illegible]
و بنای دیوار را [illegible] بوده در [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] ذرع از [illegible]
[illegible] طول [illegible] یأجوج
و مأجوج [illegible] و دود [illegible]
[illegible]
[illegible] جغرافی و اطلاع
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] قبول عقلای عالم
[illegible]
[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible] همزه

و بعضی همزه خوانده‌اند [illegible] بی همزه [illegible] الف [illegible]
[illegible] اجاج [illegible]
[illegible] یأجوج و مأجوج معا [illegible] و عاد و عاد استحاشوا معا

و ابو الفتح [illegible] اجاج [illegible] یأجوج و مأجوج [illegible] همزه [illegible]
و ابو معاذ [illegible] و الالف [illegible]
[illegible] یأجوج [illegible]
[illegible] و لا یموت احدهم حتی ینظر الی الف فارس من ولده [illegible]
منهم [illegible] مائة و عشرون ذراعا [illegible]
[illegible] الا اکلوه [illegible] بالشام و ساقتهم بخراسان
یشربون انهار المشرق و بحیرة طبریة و یمنعهم الله من مکة و المدینة و بیت المقدس
[illegible] یأجوج [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] ذرع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] مشرق [illegible] طبریة [illegible]
[illegible] و بیت المقدس [illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]
[illegible] بیت
المقدس [illegible] مصباح المنیر [illegible] یأجوج و مأجوج [illegible] یأجوج
[illegible] و مأجوج [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
و منها یأجوج و مأجوج صنف منهم فی طول الشبر و صنف منهم مفرط الطول [illegible]
لا [illegible] البهائم [illegible]
و لهم [illegible]

الذی بناه ذوالقرنین حتی اذا کانوا یحفرونه بعیده الله کما کان حتی یقولوا ینقبونه غدا فینقبونه و یخرجون وتتحصن الناس منهم بالحصون فیرمون الی السماء فیرد الیهم السهم ملطخا بالدم ثم یهلکهم الله بالنغف فی رقابهم یک صنف از یاجوج و ماجوج میان [illegible] دراز [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در زمان [illegible] کنند [illegible] در [illegible]
[illegible] آواز [illegible] از [illegible]
[illegible] زمستان بود [illegible] لطف
[illegible] ذوالقرنین [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] از زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible] نغف [illegible]
[illegible] واحد آن نغفه [illegible]
[illegible] نغف [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
علیهم النغف فی رقابهم فیصبحون فرسی کموت نفس واحدة [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
و نیز [illegible] نغف [illegible]
واحده آن [illegible] الذئب الشاة [illegible]
[illegible] البراء [illegible]
و الف مقصوره [illegible]
[illegible] از شیخ الاسلام محی الدین نووی [illegible] یاجوج و ماجوج از اولاد آدم و حوا [illegible]
[illegible] آدم [illegible] از فرزندان آدم [illegible] از حوا [illegible]
[illegible] در حیوة الحیوان [illegible]
[illegible]

صدف داع

صدف دراع و افزون تر از آن [illegible] شاخ [illegible] آن [illegible]
این حیوان [illegible] شاخ [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible] مانند برق [illegible]
[illegible]
[illegible] از شکم مادر بر زمین [illegible]
[illegible]
قادر حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عالم [illegible] زمین [illegible] هوا [illegible]
[illegible]
[illegible] مانند برق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] بلاد هند و [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] شاخ [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
این حیوان [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]

... صد فرسنگ از دوری ... بسبب ... و ... از دور ... [illegible]

حیوان شاخ بر فیل ... زند و آن حیوان را ... شاخ ... [illegible]

شاخ ... بر ... شاخ ... [illegible]

... از ... [illegible]

... حیوان ... شاخ دار ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

دال ...

آن نوبت و علت و حکمتی بود که ما این طلسم [illegible] و عظمت و عطوفت و فخر بیان [illegible]
[illegible] انکار جسمی بود شوکت خفقان رحمت و دوری کی بود [illegible] ابکات [illegible]
بود از تحتم [illegible] دوحی برابر سر دو حرص باشد لاجرم برآن قلب [illegible] بود انفاقی
این بقعه و قوه بحکم بود که جهلای این حتی و زبان بود از کوه [illegible] لفظ محفوظ بود [illegible] نوبت
قبول آن دور رسید آنوقت بر دل دخل و زبان بکر بود و از [illegible] این لفظ بظهور و بروز [illegible]
او رجب بعالی و حکمتی این نوبت خروج یاجوج و ماجوج دفع ایشان بسته بود در آیه آن کریمه
بکلمه حتی اذا [illegible] علیهم [illegible] در آینه دو صفحه این [illegible] و زمین [illegible]
و عجب بود از [illegible] آن زمان [illegible] که [illegible] این امر [illegible]
خروج بظهور [illegible] صاحب الامر [illegible] تازه دروق
و [illegible] بی اندازه [illegible] صلی الله علیه
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] الصالحه [illegible] اذا [illegible]
[illegible] فاذا
قالوا [illegible]
آینه و زمین بود از ظلم و [illegible] ظهور امام [illegible]
بار [illegible]
باید [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
دور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] البرد الحمرة [illegible]
و آن [illegible] البرد الحمرة [illegible]

[illegible]

هر کس [illegible] نظر کند [illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible]
لا یکادون یفقهون قولا [illegible] یاجوج و
ماجوج [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج [illegible]
[illegible]

شده‌اند در زمین بوده‌اند که [illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]

مشرق از آن سوی [illegible] کوه سد ذوالقرنین در [illegible] واقع است [illegible]

از نسل [illegible] در صفحهٔ زمین [illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیوار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مردان و زنان از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible]

انتهی

[illegible]

این کوه [illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible]

این عنوان [illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible] از مخلوق

[illegible] یأجوج

و مأجوج [illegible] در [illegible] زمین [illegible]

[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible] اسکندر [illegible]

[illegible] مجالس [illegible]

بر ذو القرنین از ترتیب کار امم مختلفه اطراف زمین فارغ شد و در شرق و مغرب زمین گردش نمود
با امم مختلفه در وسط زمین از جمعی دیگر شنید که یأجوج و مأجوج خلقی عظیم‌اند [illegible] بار [illegible]
منقطع فلک ترک از طرف شرق معمور است [illegible] از جنس انس [illegible]
[illegible] در میان ایشان که یک نوع مخلوق از آدمیان [illegible] آدم [illegible]
و مانند بهایم [illegible] از زمین [illegible] و حیوانات [illegible] هم
[illegible] زمین [illegible]
از [illegible] در زمین [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
و مردم زمین [illegible] بر صفحه زمین [illegible]
[illegible] از آن زمان [illegible]
[illegible] آغاز [illegible] از میان ایشان [illegible]
ذو القرنین [illegible]
[illegible] حضرت سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible] آهن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]
[illegible] زمین [illegible] راه [illegible]
[illegible] در معجم البلدان [illegible] ذو القرنین از آنجا
[illegible]

[illegible] از [illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]
[illegible]
[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]
[illegible] تمام مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible]
[illegible] عظیم آهنین [illegible]
[illegible]
[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] عظیم

دیدیم که خود را بزمین می‌کشید و [illegible] از دهن دو ذراع بیرون [illegible] و هیچ چیز نگذاشته
جز آنکه می‌خوردند [illegible] که هر چند [illegible] در [illegible] جز آن سو
سوخته و نیز در راه می‌نوشت چندین فانوس و فرسنگ [illegible] در آن بود از
حیوان و مردم و طفل [illegible] و بر این سوال [illegible] بقدر ده فرسنگ
و مردمان از هر کران [illegible] بیابان و [illegible] در [illegible]
[illegible] قادر [illegible] از طرف دریا [illegible] و هر [illegible] و اژدها بود دریا [illegible]
و [illegible] و هر کناره [illegible] و مردمان [illegible]
اژدهای دو برکه [illegible] بالا [illegible] از دیوار
[illegible] دیدیم [illegible] در بیشه [illegible]
[illegible] بالا [illegible] در [illegible]
[illegible] دریا آمد [illegible]
[illegible] اژدها [illegible] حیوان [illegible]
از آن [illegible] صحرا [illegible]
[illegible] جنبنده
بجو بود [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] اژدها [illegible] جنبنده [illegible] از این حیوان بود [illegible]
از [illegible] قادر مطلق [illegible] و از [illegible]
[illegible] حیوانات دریائی [illegible] جنبندگان صحرائی [illegible]
[illegible] جثه [illegible] جنبنده [illegible]
و آب [illegible] از دریا [illegible]
[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible] هلال [illegible]
در [illegible] از مردم [illegible] دریا [illegible]
[illegible] عظیم از آن [illegible]
[illegible] جنبندگان بحر [illegible]
[illegible] ابر [illegible]
ابر [illegible] عظیم [illegible] از دهن [illegible]

تا از دیوار

تا از دیوار [illegible] بر آن [illegible] اضطراب [illegible] اضطراب
و التهاب [illegible] دریا [illegible] آب [illegible] ابر [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] بسیار [illegible] ابر [illegible]
[illegible] آن [illegible] بود از [illegible] از [illegible]
[illegible] و آن جانور در [illegible] ابر [illegible]
از [illegible] بود از [illegible] اژدها [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
[illegible] بقراط حکیم [illegible]
در [illegible] در [illegible] بسیار [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] اژدها [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
و این حکیم عظیم [illegible] بسیار [illegible] و آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] ذراع [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] حروف [illegible] عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات [illegible]
حیوانات غریبه [illegible] حشرات الارض و حیوانات آبی [illegible] عجیب [illegible]
[illegible] از [illegible] در آن [illegible]
[illegible] ابر [illegible] عجیب [illegible]
و [illegible] از [illegible] خدا [illegible]

سکنه و ملکیه بعلم ترجمان دیگران رفتیم تا بجوهر [illegible] و تنم برفتیم که رسیدیم بدو کوه [illegible] که
مقطوع بود در [illegible] و بعضی آن [illegible] میکرد پنجاه ذراع است و در فضاء دو کوه در
[illegible] از یک جانب تا جانب دیگر [illegible] از زمین در فضاء ده صد و
پنج ذراع و [illegible] آن [illegible] ده ذراع در [illegible] و بعد از [illegible] آهنی
هر در [illegible] پنجاه ذراع ارتفاع داشت و دو در [illegible]
آهنی دیدیم هر طرفی [illegible] طول [illegible] ذراع و بالای در [illegible]
از زمین [illegible] شده است [illegible] ارتفاع آن تا [illegible] دیدیم و بر فراز آن
[illegible] دو طرف [illegible] شاخ است [illegible] هر یک [illegible] آید و در
[illegible] آهن دیدیم [illegible] نصف ذراع [illegible] ذراع [illegible]
[illegible] پنج ذراع و [illegible] آن [illegible] بر آن در [illegible] بود طول
[illegible] ذراع [illegible] یک ذراع ارتفاع [illegible] از زمین [illegible] پنج ذراع و بالای [illegible] بود
[illegible] از طول [illegible] بر آن [illegible] آهن [illegible] پنج ذراع و
[illegible] بزرگ [illegible] و در [illegible] هشت ذراع طول [illegible]
[illegible] آن [illegible] این [illegible] حلقه [illegible] و ارتفاع [illegible] در
ده ذراع [illegible] صد ذراع [illegible] پنج ذراع
و این ذراع [illegible] بود [illegible] حصن [illegible]
[illegible] در [illegible] و آن [illegible] حصن [illegible]
هر یک [illegible] ذراع [illegible] ذراع [illegible] این [illegible]
[illegible] و در [illegible] این [illegible] حصن [illegible] و در [illegible]
[illegible] از [illegible] و آهن [illegible] بود از آن [illegible]
از آن [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] در [illegible]
[illegible] بالای [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] ترجمان [illegible]
بردیم [illegible] از [illegible] رسیدیم [illegible] بود [illegible]

و بسبب

و بسبب اختلاف ادوات [illegible] قطع [illegible] و بهر حال در جمیع امور [illegible]
شکسته و بیننده هم در قرآن مجید مذکور شده است و آیات شریفه راجع بحکایت ذو القرنین
برای مزید [illegible] است ويسألونك عن ذي القرنين قل سأتلو عليكم منه ذكرا إنا مكنا له
في الأرض وآتيناه من كل شيء سببا فأتبع سببا حتى إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب
في عين حمئة ووجد عندها قوما قلنا يا ذا القرنين إما أن تعذب وإما أن تتخذ
فيهم حسنا قال أما من ظلم فسوف نعذبه ثم يرد إلى ربه فيعذبه عذابا نكرا وأما
من آمن وعمل صالحا فله جزاء الحسنى وسنقول له من أمرنا يسرا ثم أتبع سببا
حتى إذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع على قوم لم نجعل لهم من دونها سترا
كذلك وقد أحطنا بما لديه خبرا ثم أتبع سببا حتى إذا بلغ بين السدين وجد
من دونهما قوما لا يكادون يفقهون قولا قالوا يا ذا القرنين إن يأجوج ومأجوج
مفسدون في الأرض فهل نجعل لك خرجا على أن تجعل بيننا وبينهم سدا
قال ما مكني فيه ربي خير فأعينوني بقوة أجعل بينكم وبينهم ردما آتوني زبر
الحديد حتى إذا ساوى بين الصدفين قال انفخوا حتى إذا جعله نارا
قال آتوني أفرغ عليه قطرا فما اسطاعوا أن يظهروه وما استطاعوا له نقبا
قال هذا رحمة من ربي فإذا جاء وعد ربي جعله دكاء وكان وعد ربي
حقا وتركنا بعضهم يومئذ يموج في بعض ونفخ في الصور فجمعناهم جمعا و میرسند که
سرگذشت [illegible] ذو القرنین [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] از [illegible] ازین [illegible]
آن [illegible] رسید [illegible]
[illegible] در [illegible] آب گرم [illegible] در
نظر [illegible] که آفتاب [illegible] آن چشمه [illegible]
[illegible] بر چشمه [illegible] و عجیب
[illegible] و طعام [illegible] کنیم از ذو القرنین
[illegible] این قوم [illegible] آنجا [illegible]

نیکوئی بود از جهت ارشاد و تعلیم شرایع و غیر از آن ذوالقرنین گفت اما هر کس که ظلم کرد
پس زود باشد که عذاب کنیم او را پس باز گردانیده شود بجانب پروردگار خویش در قیامت پس
عذاب کند او را عذابی که منکر باشد و اما هر کس ایمان آورد و کار شایسته
بمقتضای ایمان نماید که پس او را بود جزای نیکو و زود باشد که بگوییم او را از کار ما
و آنکه ... فراخور طاقت او ... موافق ... پس در پی راهی رفت
ایشان را ... گروه ... در کتب و طریق ... مشرق ... گروهی
... بمطلع ... از برای ایشان ... مشرق ... آفتاب را
... از ... بر ایشان ... نگردانیده ... آفتاب
آفتاب در ... طلوع ... ایشان ... آفتاب ...
... زمین در ... بود ... بر ... ذوالقرنین
... او ... ؛ ... مغرب ...
... ذوالقرنین ...
... طریق ... میان مشرق و مغرب ... از جنوب ...
... میان دو کوه ... آن زمین یاجوج و ماجوج ...
... عجیب ... غرایب ...
... ذوالقرنین ...
... ذوالقرنین ؛ ... بذوالقرنین ؛ ... یاجوج و ماجوج در زمین
... عبدالله ...
یاجوج و ماجوج ...
...
...
...
...
... ذوالقرنین ...

دیگر

و دیگر ذوالقرنین ... آن زمین ... یاجوج و ماجوج ...
آن موضع ... ذوالقرنین ...
... طول آن ...
... ذوالقرنین ...
... خروج یاجوج و ماجوج ...
...
...
... یاجوج و ماجوج ...
...
...
... ذوالقرنین ...
...
... ذوالقرنین ...
...
...
...
...
... عالم ...
... ذوالقرنین
...
...
...
...
...
... یاجوج و ماجوج ...
... ذوالقرنین ... از زمین ...
... خروج یاجوج و ماجوج ... اذا فتحت یاجوج و ماجوج ...

من كل حدب ینسلون یعنی گروه مردمان در بلاد [illegible] از بلند [illegible]
[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible] یأجوج و مأجوج آن [illegible]
واقع شود [illegible] خروج [illegible] از [illegible]
خروج دجال و دابة الارض و یأجوج و مأجوج [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
دجال و دابة الارض و یأجوج و مأجوج [illegible] سلطنت [illegible] عالم
[illegible] از ظلم و [illegible] یأجوج و مأجوج
[illegible] در تمام زمین [illegible]
[illegible] زمین [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حضرت عیسی علیه السلام از [illegible]
[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]
مردم زمین [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] تعالی
[illegible]
این [illegible] یأجوج و مأجوج [illegible]
[illegible] ذکر الانبیاء [illegible] یأجوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم

[illegible] یأجوج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] یأجوج [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تمام زمین [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] البقاء والعظمة والکبریاء [illegible] والفناء والذل والافتقار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible] یأجوج

[illegible] زمین بود از حضرت رب [illegible] خطاب آمد [illegible]
[illegible] زمین [illegible] بر [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسبب آنکه
ازدواج [illegible] در [illegible] باشد [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible] نوح علیه السلام [illegible] یاجوج و ماجوج
[illegible] در عالم کبیر [illegible]
[illegible] در عالم صغیر [illegible] برزخ [illegible] عالم [illegible]
[illegible] در عالم صغیر [illegible] لفظ ازواج [illegible]
اذا [illegible] و خلق [illegible]
[illegible] در میان [illegible] و کیفیت نقب زدن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دلالت [illegible]
زمین [illegible] علی التحقیق [illegible] یاجوج و ماجوج
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تقریب و تحقیق [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام
[illegible] فما استطاعوا
أن یظهروه وما استطاعوا له نقبا [illegible] بالبقیة لم یقدروا [illegible]
[illegible] من اعداء الله [illegible] لا یستطیعون له
نقبا فاذا جاء وعد ربی جعله دکا [illegible] فانتقم من اعداء
الله [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] آن مقدار [illegible]
[illegible] این جماعت [illegible]
[illegible] متفطن [illegible]
[illegible] ذا القرنین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارتفاع در میان آن [illegible]
[illegible] حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج [illegible] علیه السلام
[illegible] تفسیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
تفسیر مجمع البیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام از خلق
[illegible] فی البر [illegible]
فی البحر [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] نهج التحقیق [illegible]
الطریق [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] یاجوج و ماجوج

مقری در خدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام در منزل آنحضرت مشرف بودیم که حضرت حسن و حسین
علیهما السلام و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کندی حضور داشتند
پس حسن علیه السلام عرض کرد یا امیر المؤمنین بدرستیکه سلیمان از پروردگار خود خواهش ملکی کرد
که بعد از او برای احدی سزاوار نباشد [illegible] آیا تو مالک شدی آنچه سلیمان
ابن داود مالک شد فرمود سوگند بآنکه دانه را شکافت و خلق را آفرید بدرستیکه
سلیمان بن داود از پروردگار خود درخواست ملک کرد پس باو عطا فرمود [illegible]
مالک شد آنچه [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
و مالک نگردید احدی [illegible] پس حسن علیه السلام عرض کرد میخواهیم بما بنمائی از آنچه
خداوند تعالی بتو داده از کرامت و فضیلت فرمود انشاء الله تعالی پس از آن امیر
المؤمنین صلوات الله علیه برخاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد و فرمود
[illegible] که بجانب مغرب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
ای ابر [illegible] و گفت اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله و انک خلیفته و وصیه [illegible]
سبیل النجاة [illegible] بر روی زمین [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
برای [illegible] و بر آن ابر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] آن ابر [illegible] بطرف مغرب [illegible]
[illegible] بطرف امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام عرض کرد یا امیر المؤمنین
سلیمان بن داود [illegible]
المؤمنین [illegible] فرمود [illegible] فی ارضه [illegible]
نور الله الذی لا یطفی [illegible] و حجته علی عباده پس از آن فرمود
[illegible] سلیمان بن داود [illegible] آنحضرت [illegible]

سوگند

را عجیب [illegible] از ظلمه [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] سلیمان [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود [illegible] عجیب [illegible]
[illegible] حسن علیه السلام عرض کرد میخواهم یاجوج و ماجوج [illegible]
[illegible]
و [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] حسن علیه السلام [illegible] درخت
[illegible] فرمود از درخت [illegible] حسن فرمود
درخت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام فرمود الا [illegible]
سوگند [illegible] رسول الله و خلیفته [illegible]
امام حسن علیه السلام عرض کرد [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] دو رکعت نماز [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] دو رکعت نماز [illegible] درخت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله [illegible] علی الدین کله
و لو کره المشرکون و اشهد انک وصیه و خلیفته [illegible] یا امیر المؤمنین
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]

ضالقرقان امر دنیا بود ، فرمود قریب [illegible] سلطان به لرزه [illegible] عرض نمود که از آن پس
آنحضرت فرمان [illegible] منزل آن پس برخیزیم تا برنشستیم [illegible] و ماجوج واقف شدیم پس امیر
امیرالمؤمنین [illegible]
و الحکمة آنحضرت علیه السلام فرمود این بکدام نظر آن سنگ [illegible] ارتفاع [illegible] برابر [illegible]
بصر نمود [illegible] قطعه [illegible] سایه [illegible] در مجالست امیرالمؤمنین
علیه السلام عرض نمود که امیرالمؤمنین فرمود ای اباعبدالله [illegible]
سلمان علیه الرضوان [illegible] صف [illegible] ذراع
و صف ثانی طول هر یک [illegible] ذراع و صف سوم که از [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه [illegible]
کردند [illegible] کوه قاف رسیدیم و آن [illegible] فرشته
بر آن کوه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] عرض کرد السلام
علیک یا وصی رسول رب العالمین و خلیفته [illegible] آنحضرت سلام او
[illegible] فرمود [illegible] از آن [illegible]
آن فرشته عرض کرد [illegible] امیرالمؤمنین فرمود [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] فرمود [illegible] بسم الله الرحمن
الرحیم [illegible] و آن فرشته [illegible]
[illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] سلمان عرض کرد یا امیرالمؤمنین این فرشته
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
وجد له [illegible] و لد الجن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عرض [illegible] فرشته [illegible] کوه قاف [illegible] عرض کرد
یا امیرالمؤمنین [illegible] فرمود [illegible]

دلوکه

راجع [illegible] علیه السلام

دلوکه [illegible] فرمود [illegible] لا املک ملکوت السماء
والارض [illegible] ملکوت [illegible]
[illegible]
[illegible] حق [illegible] ذات [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] فرمود اسم الله الاعظم [illegible] حرف [illegible]
[illegible] حرف [illegible] زمین [illegible]
فرمود [illegible] زمین [illegible]
[illegible] حرف [illegible]
[illegible] فی علم الغیب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عرض کردم یا امیرالمؤمنین [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود [illegible] علیه السلام [illegible] عرض [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] از آن [illegible]
[illegible]

حضور بود به نجف [illegible] دیگر [illegible] رسیدیم و گفتیم [illegible]
[illegible] کوهستان [illegible] و دست بر سینه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
[illegible] سلمان [illegible] سلیمان برجست [illegible] علیه السلام علیک
یا امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین [illegible] فاروق اعظم [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] هر که [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] اهل البیت فاعطیت ذلک الملک [illegible]
طهارت و عصمت [illegible] سلمان علیه الرحمه [illegible]
این کلمه سلمان [illegible] داود علیه السلام [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
[illegible] الحکیم [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] المشهد علیها بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
ولکذلک الاوصیاء من بعده [illegible] علم
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] انی لأعرف بطرق السموات من طرق الارض نحن الاسم
المخزون المکنون نحن الاسماء الحسنی الذی اذا سئل الله تعالی بها اجاب
نحن الاسماء المکتوبة علی العرش والکرسی والجنة والنار بنا علمت
الملائکة التسبیح والتقدیس والتوحید والتهلیل والتکبیر ونحن الکلمات
التی تلقیها آدم من ربه فتاب علیه [illegible] طرق آسمانها [illegible]
[illegible] طرق زمین [illegible] اسم مخزون مکنون [illegible]

[illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] اجابت [illegible] مکنون [illegible]
[illegible] تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر را آموختند و مائیم کلماتی که آدم
از پروردگار خود [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
[illegible] طرق آسمانها از طرق زمین [illegible] طرق زمین [illegible]
عرفان [illegible] طرق زمین [illegible]
[illegible]
علم و عرفان و توحید [illegible] امام علی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible] طرق [illegible] زمین [illegible]
[illegible] طرق زمین [illegible]
[illegible] طرق زمین [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] طرق زمین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین و اولاد [illegible]
[illegible]
[illegible] تسبیح و تقدیس و توحید [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible]

امر به ازرکنه توحید خداوند مجید و تهلیل و تسبیح و تقدیس و تکبیر او است آموزگار [illegible]

[illegible] ملائک [illegible] رتبت عرفان [illegible]

[illegible] آن کلمات [illegible] آدم [illegible]

[illegible] عالم [illegible] این عالم [illegible]

[illegible] آدم ابو البشر [illegible]

[illegible]

پس از آن [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

رسول الله صلی الله علیه [illegible] امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب ... حکایات [illegible]

ابو جعفر واثق خلیفه با جعفر [illegible]

حکایت سلیمان [illegible]

در آن زمانه که عبدالله بن سلیمان بن وهب به دولت وزارت داشت و بر کارها [illegible]
یک روز با حاضران مجلس حکایت کرد که پدرم سلیمان گفت که در آن زمان که پسر خوان محمد بن عبدالملک الزیات
وزیر زمان بود پدرم [illegible] واثق [illegible] یک روز [illegible]
[illegible] برادرم حسن بن وهب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برادرم حسن [illegible]
واثق [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن عبد
الملک الزیات [illegible] وزیر واثق بود
[illegible]
خلیفه [illegible] واثق [illegible]
[illegible] احمد بن ابی دواد [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
واثق [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
امیرالمؤمنین محمد بن عبدالملک [illegible]

سوهرول

سوهرول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن عبدالملک [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] توقیع [illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] ابن الزیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن الزیات [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن الزیات [illegible]
[illegible]
[illegible] توقیع خلیفه [illegible] ابن الزیات [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن الزیات [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن جماعت گفتند در آن [illegible] عیسی علیه السلام خود قیام [illegible] این آتش بود که بزرگان
قوم عیسی خالد بن [illegible] رفتند [illegible] عیسی [illegible] اندرون
برآمد [illegible] در [illegible] آتش [illegible] بیرون [illegible]
فرو رفت عیسی خالد از دنبال [illegible] در آمد [illegible] برخاست [illegible]
[illegible] خالد [illegible] از [illegible] خالد [illegible] در مرض [illegible]
وصیت [illegible] دفن کنید [illegible] از سه روز [illegible]
[illegible] از قبر [illegible] خبر [illegible] قیامت خبر دهم [illegible]
[illegible] و [illegible] علیم [illegible]
که در مسطورات [illegible] تاریخ نگاران [illegible] مرقوم [illegible] خالد
بن سنان [illegible] علیه السلام از جمله پیغمبران [illegible] است [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] ساکن [illegible]
[illegible] از قبایل عرب [illegible] قبل از ولادت حضرت خاتم
الانبیاء صلی الله علیه و آله [illegible] قبل از سلطنت انوشیروان عادل است
[illegible] در ارض [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] خالد علیه السلام [illegible] علیه السلام
دعوت [illegible] در روزگار [illegible] از [illegible] آتش
[illegible] تیره و تاریک [illegible]
[illegible] مردم عرب [illegible] روزه [illegible]
[illegible] آن آتش [illegible]
عیسی [illegible] مردم در حضرت خالد [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] آن آتش [illegible]
[illegible] آن آتش [illegible] از آن [illegible]

دبقیة حکایت

دبقیة حکایت [illegible] بمسطورات تاریخ نگاران [illegible] التواریخ دیگر کتب
اخبار و تواریخ مذکور است خالد بن سنان عیسی علیه السلام از جمله پیغمبران است [illegible]
[illegible] عیسی خالد در زمان انوشیروان [illegible] خالد بن
سنان عیسی [illegible] خالد [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آن [illegible] خالد
سنان عیسی بر آن [illegible] کتب و تواریخ
[illegible] از علم صرف و نحو و تاریخ و تفسیر و قصص [illegible]
دختر خالد بن سنان در [illegible] حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله [illegible]
پیغمبر [illegible] بر [illegible] داد [illegible] آن [illegible]
[illegible] دختر پیغمبری [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله سوره اخلاص [illegible]
[illegible] الله احد الله الصمد دختر خالد [illegible] خوانده
[illegible] علامه مجلسی اعلی الله مقامه در حیات القلوب می نویسد نام آن دختر
[illegible] در کتاب [illegible] مسطور [illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الرجفين [illegible] و توقیع [illegible] از حد [illegible] و تصحیح [illegible] زمین [illegible]
و توقیت [illegible] برابر [illegible] در [illegible] و [illegible] و تحقیق و تعیین دقیق و تحریر
در ایام [illegible] و [illegible] شهادات [illegible] و [illegible] و [illegible] و نظائر
[illegible] و نظم [illegible] عموم [illegible] صاحب [illegible] صاحب
[illegible] در [illegible] خلف شرح [illegible] حکم [illegible]
و [illegible] در حال و حیات [illegible] دست [illegible] در از [illegible]
[illegible]
[illegible] و مغضوبان و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و دارا [illegible] و [illegible]
و مناظرت [illegible] در [illegible] حکم [illegible]
ایام [illegible] لا [illegible] داتهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] سازد [illegible]
[illegible] و احوال [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] و افراد [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] از این جهت [illegible]
علم [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] مظلوم [illegible]
غاصب و مغصوب و [illegible] و فاجر و [illegible] و قاهر و مقهور و [illegible]
دست [illegible] در میان [illegible] حکیم [illegible]

محمد واثق

[illegible] جواد [illegible]

[illegible] امام محمد جواد [illegible] واثق

معتصم [illegible] الله [illegible] حضرت ابو جعفر محمد بن علی الجواد
صلوات الله علیهما در [illegible] الواثق [illegible] مبارک آنحضرت [illegible]
[illegible] در این کتاب [illegible] احوال معتصم [illegible] آنحضرت صلوات الله علیه
این کلمات [illegible] الواثق [illegible] امیرالمؤمنین لیس من احد
وان [illegible] عضارة عیش الآمن قلیل [illegible]
من [illegible] الاشیاء [illegible] الایام [illegible]
فان [illegible] الزمان الافات [illegible] الدهر [illegible] الکرم [illegible]
[illegible] عیش [illegible] از [illegible] عیش [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] علما [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] حضرت جواد علیه السلام [illegible] معتصم [illegible]
[illegible] تاریخ الخلفاء [illegible] واثق [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
لا [illegible] علی الرأی الآمن [illegible] در حضرت [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] تا [illegible] آن [illegible]
[illegible] علوم و [illegible]
[illegible] واثق [illegible] از [illegible]
[illegible] واثق [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو [illegible] از [illegible]
و [illegible] در حضرت [illegible]

اگر لشکر دلی [illegible] از نور ایمان و نعم اقبال فلاح [illegible] شد فلاح نبود [illegible] از که
واثق آمده [illegible] بود [illegible] از شعر [illegible] انتظار آن [illegible]
این بیت بود و شعر را از [illegible] بخواند

وَرُبَّ ثَرَوَاتٍ [illegible] بها الفتی ۔ ویصبح ذو علم بها وهو [illegible]

ابوحکیم [illegible] گفت [illegible] از فضل [illegible] تا [illegible] از این
گونه شعر بخوانم [illegible] از [illegible] فیه [illegible] از [illegible]
[illegible] بلفظ [illegible] واثق [illegible] دینار [illegible]
ابوحکیم [illegible] از [illegible] این گوار ابوحکیم از [illegible] را او
[illegible] این [illegible] زمان [illegible]
اغرب [illegible] در [illegible] بود [illegible]
در آن [illegible] از [illegible] ابوحکیم [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] در [illegible]
[illegible] کثیره [illegible] در [illegible]
[illegible] این [illegible] این [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] او [illegible] در [illegible]
[illegible] او [illegible] آنچه بود [illegible]
[illegible] از آنجا که [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] سلطنه [illegible]
[illegible]
[illegible] طبع [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible]
احمد و

[illegible]

احمد در [illegible] بود [illegible] و [illegible] علم [illegible]
[illegible] از [illegible] بود [illegible] آن [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] صفحه [illegible]
[illegible] صفحه [illegible] اکرم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] سلطان [illegible]
از آغاز [illegible] از این گونه [illegible] آن [illegible] واثق [illegible]
[illegible] طبع او [illegible] و علم [illegible]
[illegible] ابوحکیم [illegible] واثق از [illegible]
حق ابوحکیم [illegible] از [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] در خواب دیدم [illegible] از این [illegible]
واثق [illegible] واثق [illegible] احمد
این [illegible] از این [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
امروز [illegible] در این [illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible] آنکه از [illegible]
[illegible] در [illegible] واثق [illegible]
[illegible] این [illegible]
واثق [illegible] امیرالمؤمنین واثق [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

کلمات احمد بن ابی [illegible]

[illegible] واثق [illegible]

مقام بود هنوز نشنیده ام که السلام علیک ایها الامیر واثق گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته
آن زن گفت پدر مرا الحال حاضر کن واثق گفت اگر بخواهم از قعر جهنم
بیاورم حاضر کنم یک تن از آنها بر روی زمین هیچ زنده نماند که تا علی بن ابی طالب رضی الله
عنه و کرم الله وجهه محاربت در زیر دمشق با لشکر معاویه بن ابی سفیان
این گونه با لشکر [illegible] و حق [illegible]
و [illegible] حسن علی رضی الله عنه بود مسموم [illegible] با [illegible]
[illegible] حسین بن علی رضی الله عنه بود [illegible]
و علی بن ابی طالب علیه السلام بود [illegible] و علی [illegible]
ظلم و عدوان [illegible]
[illegible] آن زن گفت [illegible] واثق گفت [illegible]
[illegible] احوال او [illegible]
بالجمله [illegible] واثق [illegible]
[illegible] دختر مروان [illegible]
و [illegible] در این [illegible] واثق [illegible]
[illegible]
جواب واثق [illegible]

باب [illegible] ابی جعفر [illegible]
معتصم واثق خلیفه [illegible]

در تاریخ الخلفاء سیوطی مرقوم است که واثق بود [illegible] و ملاحت شعر [illegible] و شوق
[illegible] خادم [illegible]
از زمین [illegible] واثق [illegible] ملاحت و [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
و [illegible] واثق [illegible] این شعر بود گفت

شعر واثق در حق خادم

یا ذا الذی

یا ذا الذی عذبنی ظلما بتعذیبه ... ما انت الا ملیک جار اذ قدرا
لولا الهوی لتجارینا علی قدر ... وان افق منه یوما ما فسوف تری

[illegible]

شعر [illegible]

شوخ [illegible] ... [illegible] مستمند
[illegible] ... ز سوز دل عاشق اندیشه کن
اگر [illegible] ... بر اندیشی اگر [illegible]
[illegible] ... [illegible] آید [illegible]
از آن [illegible] ... [illegible] آفت [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

شعر واثق

و هم در تاریخ الخلفاء مسطور است که واثق [illegible] این شعر بود در حق خادم [illegible]
[illegible] بسجا اللحظ والدعج ... [illegible] ذو دلال وذو غنج
لیس للعین ان بدا عنه باللحظ منعرج

[illegible]

شعر دیگر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]

شعر واثق

در این [illegible]
[illegible] بالنرجس والورد ... معتدل القامة والقد
فالهبت عیناه نار الهوی ... وزاد فی اللوعة والوجد

أَلَمَّتْ بِالْمَلِكِ لَهُ وَتْرَهْ   نَصَارُ لِمَكْوِ يَبُّ الْبُعْد

دَرَتْ تَحْتَ سَكَرَاتِ الْهَوَى   فَمَالَ بِالْوَصْلِ إِلَى الصَّدّ

إِنْ تَسْأَلِ الْبَذْلَ أَتَى عَطْفُهُ   وَأَسْبَلَ الدَّمْعَ عَلَى الْخَدّ

غَرٌّ بِأَجْفَانِهِ الْحَاظُهُ   لَا يَعْرِفُ الْإِنْجَازَ لِلْوَعْد

مَوْلَى تَشَكَّى الظُّلْمَ مِنْ عَبْدِهِ   فَانْصِفُوا الْمَوْلَى مِنَ الْعَبْد

[illegible] چشم نرگس و روی چو لاله [illegible] بر زد کام بر زمل   نرگس و لاله آورد آن [illegible]

[illegible] آتش غم جان من   بر از دو دو دیده نار هوس   تا [illegible] شدم [illegible]

[illegible] من [illegible]   ولی غزه [illegible] این بخر [illegible]   شده سلطنه عشقت [illegible]

[illegible] مزد و دیم   نوان گشته از [illegible]   بود [illegible] بهر بادش

[illegible] صالحی شوم   جز از دو ابر و بحر [illegible]   ز خونریز چشمی که چو گل

[illegible] چو بر شیر مل   شده غمزه چشم جز نرگسی   از تیر او و زخم بر [illegible]

[illegible] خط بدید   بر او دو [illegible] نادیده   [illegible] عارضش [illegible] خط

[illegible] او از غلط   چو بر رخ گل زرد [illegible] بدید   [illegible] دیدم دیده

و [illegible] کاتب از فصول روایت [illegible] عبد الله بن المعتز [illegible] از [illegible]
این [illegible] واثق [illegible] خادم [illegible] محمد [illegible] هر یک
[illegible] واثق اشتغال [illegible] واثق [illegible]

قلبي قسيم بين نفسين   فمن رأى مهجةً بجسمين

يغضب ذا إن جاد ذا بالهوى   فالقلب مشغول بشغلين

[illegible] دلبر گرفتار   کسی نادیده [illegible]   [illegible]

[illegible] زمان [illegible]   [illegible]   زخم [illegible] نقوط

[illegible] واثق [illegible] ادب [illegible] لطیف [illegible]

جواز [illegible] مشهور [illegible]

أظلوم إنّ مصابكم رجلاً   ردّ السلام تحية ظلم

جا [illegible] از فضلا [illegible] منصوب [illegible]
این [illegible] مرفوع [illegible] منصوب [illegible]

[illegible]

[illegible] واثق [illegible] از کدام [illegible] از [illegible] بن [illegible] کدام [illegible]
[illegible] بازن [illegible] ربیعه [illegible] ربیعه [illegible] لقیم از
[illegible] واثق [illegible] قوم [illegible] باسلک [illegible]
[illegible] بسم [illegible]
[illegible] رحمن [illegible] خدا [illegible] علیه و آله [illegible] نماز و صیام [illegible]
[illegible] سوال [illegible] تنه [illegible] بجد [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق امیر المؤمنین [illegible] واثق [illegible]
[illegible] اعراب [illegible]
[illegible] صحیح [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] رجل
[illegible] اعراب [illegible] ظلم [illegible] مرفوع
[illegible] واثق [illegible]

بیان [illegible] حالات ابی جعفر
واثق [illegible]

[illegible] ابو جعفر [illegible] الواثق [illegible] ۱۵ [illegible]
[illegible] ابو الفرج [illegible] در آغاز
[illegible] الاغانی [illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible] انواع [illegible] اصوات [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] عالم [illegible] الحق [illegible]
[illegible] واثق [illegible] واثق [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]

[illegible] واثق [illegible]

نظر به آن اصوات دف ... و بعد از آن مرد ماند ... بود ... بدین نغمه ... [illegible]
روزان صفحه ... نظر او ... و ... آن ... سرت ... بیوه ... و ... دلبر ...
بود ... در ذخیره نغمه ... اصوات ... و ... در طریقه اهل ... عجب آثار
و مذکور ... دو جانب ... از ... که ... داد ... در ... بر ... سلق
حکله و طرق ... در ... در امر اصوات ... آن تنازع ... دوازده ... داد ...
... بقیه ... یقین و تقدم ... بجمله واثق ... اسحق ...
اصوات مذکوره ... تقدیم افضل ... اصوات ... ان
صفت ... که از آن ... اختیار ... اول ... برگزینند
اسحق موجب ... آفاق ... و این ... عجز از ... ابراهیم
موصلی و اسحق ... جامع ... ارشد ... [illegible]
... در ذیل احوال ... ارشد ... سطور ... در ...
اغانی سطور ... از جمله ... صفحه ... در اغانی ... واثق ...
و این ... زیر فلفل ... اسحق ... و ولید بن یزید ... دف ... نقاح
و ... سایر ... آهنگ ... نوا ... ساز ... در ...
... و ... اسحق ... الغایه ... اسحق
از ... اسحق ... ابراهیم ...
واثق ... آواز ... از ... هر که
در ... در این حال ... شد ... بار ... [illegible]
و ... پس ... واثق ... شنیدم ...
... آواز ... آواز ... شنیدم ... در ...
... طبع ... واثق ... این ... فضله
... اعلم و الله
در ... از ... ماده ... مذکور ... ه
... از ... از ... و ...
... آن ... فانی ...
... [illegible]

حکایت اسحق و واثق

... و ... و ... سایر خلفا ... عباسی ...
عباسیه ... خصوصاً ولید بن یزید ... ارشد ... امین ... در
این افراط ... بجمله واثق ... در این ... و ...
آن ... ملک ... معظم ... آن ... خلیفه ...
و رواج و رونق ... جز این خلفا ... و رغبت ...
... اتباع ... دین ... مذکور ...
... و تنعم و قوت ... حیوانی ... سلطان ...
... ایشان ... در ... این ...
واثق ... آن ... خط ... خود ...
تشریف ... واثق ... اسحق ... پس ...
... واثق در این شعر ابو العتاهیه در این ... [illegible]

أضحت قبورهم من بعد عزهم … تسفي عليها الصبا والحرجف الشمل

لا يدفعون هواماً عن وجوههم … كأنهم خشب بالقاع منجدل

پس آن ... واثق ...
... واثق
... و ...
... اسحق ... آواز
... سرور ...
... شدم ...
... روز ...
... لذا ... راحت
... و ... روزگار ...
... جیب

[illegible]

تحقیق [illegible]

[illegible]

هل تعلمین وراء الحب منزلة — تدنی الیک فان الحب اقصانی

هذا کتاب فتی طالت بلیته — یقول یا مشتکی بثی واحزانی

و این شعر از یعقوب بن اسحق [illegible] و غناء از واثق است [illegible]

[illegible]

و هم از غناء [illegible] واثق است

خلیلی عوجا من صدور الرواحل — بجمهور حزوی فابکیا فی المنازل

لعل انحدار الدمع یعقب راحة — من الوجد او یشفی نجی البلابل

و این شعر از ذو الرمه [illegible] از واثق و نیز از اسحق [illegible]

در اغانی

واثق در کثرت علم در انواع ادوار

ظرافت واثق با اسحق

و در اغانی مذکور است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقل [illegible]

به پسندیده و نیکو شمرد و از جمله تحسین در عجب است و روز چند با این حوصله بلکه زیاده
و از آن پس [illegible] الحق ها، در این صورت تو گفت [illegible] در اتفاق
آن و سوا [illegible] در آن لحن [illegible] امیرالمؤمنین لحن [illegible]
نظر [illegible] خداوند صورت [illegible] الحق [illegible]
شمرده [illegible] خداوند بود [illegible] از آن لحن [illegible] آن [illegible]
و [illegible] لقد بخلت حتی لواتی سالتها و [illegible]
[illegible] صفحه و [illegible] آن لحن [illegible]
فی صدر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اقتصاص [illegible]
و از آن [illegible] ابوالحسن [illegible] الحق [illegible]
[illegible] الحق و [illegible] از جهت [illegible] و از جهت [illegible]
و لحن و اثق [illegible] از نفس [illegible] آن [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] آن لحن [illegible]
[illegible] صفحه [illegible] الحق [illegible]
در مجلس واثق [illegible] ابوالفتح [illegible]
[illegible] احمد [illegible] ابو جعفر [illegible]
واثق [illegible] الحق [illegible]
صورت [illegible] این صورت [illegible] زبان [illegible]
[illegible] لحن [illegible] صورت [illegible]
[illegible] الحق [illegible] آن [illegible]
[illegible] واثق [illegible] الحق [illegible]
تا آن لحن [illegible] الحق [illegible] در [illegible]
[illegible] آن [illegible] نیکو [illegible] تحقیق
[illegible] نیکو [illegible]
[illegible] در آن [illegible] واثق [illegible] آن [illegible]
[illegible] الحق [illegible]

۱۵ کم الحق

و الحق [illegible] این لحن بود [illegible]

لقد بخلت حتی لواتی سالتها تذی العین من ضاحی التراب لغنت

[illegible] در عجب شد و نیکو شمرد و جماعت [illegible]
و [illegible] الحق [illegible] این صورت [illegible]
واثق [illegible] الحق [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] در آن [illegible] این صورت [illegible]
[illegible] این صورت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] واثق [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
لحن واثق در این شعر لقد بخلت حتی لواتی سالتها [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] از آن لحن [illegible] الحق [illegible] واثق [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible] واثق [illegible] امیرالمؤمنین الحق [illegible]
[illegible] قول حق [illegible]
[illegible] قول حق [illegible]
[illegible] در حق [illegible]
[illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible] خداوند آن [illegible]
[illegible] از الحق واثق [illegible] الحق [illegible] این شعر [illegible] لحن [illegible]
و واثق [illegible] الحق [illegible] این صورت صحیح الصنعة والقسمة والتجربة

وضع این حوصله بود در تره نخستین نه حفظ شده ام و از آن پس واثق بود از مواقع
فتوحاتی باز گرد و برادر لطوریکه مفهوم او گشت بایدکه و در ده حنین گفتند او از
از قدیم و صوت برادر ابحق بود و ابحق آنکه میدانست در مدح باری و قطعی برخی گفت
و واثق بود که نسبت بدیده گشته و او بود در آن روز صحبت نزدیک عطا که و مخارق بود
بر آن گفتار و گفتن بسیار جایزه بداد و مدتی خوب بود و دعوا آن مجلس از مردی گفت
بعد از واثق بر آن عادت در شب اهر دقیقه لحن و صوتی میخواند ابحق بود از آن خبر
میداد و در عرضه نمود از اخبر و نصیحت که ان بوصله بر که میراث که ظاهر جمعی و نیز
از آن ... از واثق در آن غاثر ضعیفه ابحق لحن بخواند این ابیات احمد بن عباس
یزید بن عوانه گفتی نمود و گفته احمد بن یحیی ثعلب باین نحو که گفتم از آنها جواب
الا قاتل الله الحمامة غدوة — على الغصن ماذا هيجت حين غنت
فغنت بصوت اعجمي فهيجت — هواي الذي كانت ضلوعي اكنت
فلو قطرت عين امرء من صبابة — دما قطرت عيني دما والمت
الی آخر الابیات از حمدون بن ابحق حاضر بود ان شکر لذ صدور ابحق برگرفته از نیک
لز حلقان روز بن معاوره صله و جایزه از واثق برخوردار شدم و آنچه از آن
از واثق بغیر فرمود که شکر گرد فرزند او اینجوره و گو برادر بخوانم
تعللت ان لم تلتحقك آن ترى — بلاداً بها تبدی لاتبع وتحضر
واثق تمام شب بود این شعر را بنوشید و جز این شعر و نحو لیست و از آن پس قصیده
بنور ده م در وصله من عطا فرمود و هم چنان افتاده در یک از قدر باسه گو بود قرم
واهم فرمود ابحق و ایک لا بد از فن مشتاق بنمود گفتم ارسید من بو که بفضل
بیستاق نهیم و دوانز با بغیر حقیقته ام الکه ابیات زده در بفتر بکنیم گفتم بجواب بخوانم
اشكو الى الله بعدي عن خليفته — وما اقاسيه من هم ومن كبر
لا استطيع رحيلا ان همت به — يوما اليه ولا اقوى على السفر
انوي الرحيل اليه ثم يمنعني — ما احدث الدهر والايام في بصري
و بعد از آن از واثق جایزه خواستم تا قصیده در مدح او گفته بودم بخوانم و او اجازه داد خواندم
لما امرت باشخاصي اليك هوى — قلبي حنينا الى اهلي واولادي

ثم اعزمت

ثم اعزمت فلم احفل ببينهم — وطابت النفس عن فضل وحاد
كم نعمة لابيك الخير افرد بي — بها وخص باجزى بعد اوراد
فلو شكرت اياديكم وانعمكم — لما احاط بها وصفي وتعدادي
لاشكرنك ما غار النجوم وما — حدا على الصبح في اثر الدجى حاد
و ابن یحیی گفت احمد بن ابراهیم با من گفت از ابوالحسن بن خرداذبه که خلیفه با ابحق بن ابراهیم
فضل و غضب بود و عقوبت فرمود از آن ابحق نفخ و بر آن گشته تمر بود سلطانست و گفت
و اشتر رسیده او از اسر ابحق و گفتند از مساعده باز بجلد ابحق گفت سپس از آن دو شعر
واثق بلطف بخواند شنیدم گفتم ای امیرالمومنین در این باب قصیده گفته ام که گوید نیابت شعر خواندم
یا راکب العیس لا تعجل بنا وقف — نحیی دارا لسعدی ثم ننصرف
لم ینزل الناس فی سهل ولا جبل — اصفی هواء ولا اعذی من النجف
حفت ببر وبحر فی جوانبها — فالبر فی طرف والبحر فی طرف
وما یزال نسیم فی یمانیة — یاتیک منها بریا روضة انف
و این قصیده بود و در آن گفتم تا ظاهره بجایگاه او رسیدم و بدین شعر در مدح او گفته بودم و بنظر آمدم
لا یحسب الجود یفنی ماله ابدا — ولا یری بذل ما یحوی من الترف
واثق فرمود حنین از ابو محمد و سو گفت خطاب کرد و بفرمود بنویسند و به من بداد و نیز از
الکاالصالحیة ابو نواس در حق این شعر گفته آمدیم
یا صالحیة من اکناف کلواذا و فی بعد گویان و بغداد آمدم و این شعر بود قراره نعم
ونبکی علی بغداد وهی قریبة — فکیف اذا ما ازددت منها غدا بعدا
لعمرک ما فارقت بغداد عن قلی — لو انا وجدنا من فراق لها بدا
اذا ذکرت بغداد نفسی تقطعت — من الشوق او کادت تموت بها وجدا
کفی حزنا ان رحت لم استطع لها — وداعا ولم احدث بساکنها عهدا
واثق باز فرمود از موصل باز بغداد مشتاق آمدی گفتم ای امیرالمومنین بو که بفضل خلیفه
لکن مشتاق دیدار کودکان شده ام و هم الحنین شود نظم گفته ام و گفته ای من بخواهم
حننت الی الاصیبیة الصغار — وشاقک منهم قرب المزار
وکل مفارق یزداد شوقا — اذا دنت الدیار من الدیار

واثق دفعه‌ای اسحق بغداد را یاد کرد و گریه کرد، یکی گفت که خود [illegible] دیگر با ما بر گرد تا بر آن [illegible]
تمکین نمود و در حضور [illegible] از این صحبت [illegible] اسحق [illegible] در مجلس خلفا
بر وقت بارز [illegible] در مجلس [illegible] نشسته و [illegible] آواز
ظاهر نوبت [illegible] واثق [illegible] یحیی بود [illegible]
در زمره علماء مجلس [illegible] و واثق او را با خود [illegible]
و تعز [illegible] ظاهر واثق [illegible] غناء [illegible]
[illegible] و اسحق [illegible] از [illegible] شد
در حالت اکرام واثق بود [illegible] از حماد بن اسحق [illegible]
اسمعیل [illegible] اسحق [illegible] امیر المؤمنین واثق [illegible]
و در این شعر لقد کلبت [illegible] لوانی سالت [illegible] و واثق [illegible]
غنائی در این شعر [illegible] از این غناء [illegible] اسحق در این
[illegible] و واثق [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] غناء [illegible] در این شعر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] غنائی [illegible]
[illegible] غنای [illegible] واثق

سقی العلم الفرد الذی فی ظلاله غزالان مکحولان مؤتلفان

ارعتهما ختلاً فلم استطعهما ورمیا ففاتانی وقد رمیانی

اسحق بن سلیمان بن علی [illegible] در این [illegible] واثق [illegible]
فصیح بود و [illegible] خفیف [illegible] زرد [illegible] و [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
این [illegible] فصیح [illegible] این [illegible]
[illegible] اینکه [illegible]
شعر [illegible] آن [illegible]

دارم که

ملاقات بود آن‌ها

دارم [illegible] دیوار عقل [illegible] از [illegible] که
[illegible] در زمین [illegible]
[illegible] دیوار [illegible]
[illegible] از محبوب [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] فرمودم [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] شعر [illegible]

سقی العلم الفرد الذی فی ظلاله غزالان مکحولان مؤتلفان

[illegible] در این [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]

و نیز از جمله اغانی واثق [illegible] از [illegible] این شعر است

ان التی عاطیتها فرددتها قتلت قتلت فهاتها لم تقتل

کلتاهما حلب العصیر فعاطنی بزجاجة ارخاهما للمفصل

[illegible] کلتاهما حلب العصیر [illegible] للمفصل و المفصل [illegible]
[illegible] این شعر [illegible] از [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] و [illegible] این شعر است

از اغانی واثق

اولاد جفنة عند قبر ابیهم　　قبر ابن ماریة الکریم المفضل
یسقون من ورد البریص علیهم　　بردی یصفق بالرحیق السلسل
بیض الوجوه کریمة احسابهم　　شم الانوف من الطراز الاول
یغشون حتی ما تهر کلابهم　　لا یسألون عن السواد المقبل

دربارهٔ بیوت شعراء عرب و عجم

راقم حروف گوید در غالب اشعار عربیه در این فصل گذشته یک مانند این اشعار هاه بجهت افادهٔ اول
خلیل ای زبان شعراء زمان جاهلیت مثل امرء القیس و شعراء او بجهت یادم و این شعر از اهل
خراق و مطلعین باشعار جاهلیت گفته ثبت چنانکه در زبان فارسی نیز اشعار قدما شعراء ترکستان مانند
عنصری و فرخی و رودکی را که در فن فصاحت و سخنوری شان اولی دست بلاغه و مانند فردوسی
طوسی علیه الرحمة یک نوع فخر و نوا و ساز و سوز و فن فردوسی هکم سبب فضائل
و جامی عبدالرحمن در شرح نعت بود الا در حاشیه و عماد و مولوی معنوی از حیث بلاغت و فصاحت
حقایق و دقایق عرفان نیز بنظر حقیر فرو است که به تقدم یافته است و ثنا و رتبت شان افزون داین
مائز مذکوره بدرجه اعلی حسن و مولوی معنوی آنجه استشهاد کرده از حکیم غزنوی سنائی تمام
و ناصر خسرو علوی و مسعود سعد سلمان در رتبه سخن و سالک کلام و بلحاظ سبک و فلاحت مراوزه آن کس
بزرگ و ادیب تر از خن سعدیه را چند و قطران تبریزی و لامعی جرجانی و حکیم سوزنی و عمقی و انوری
و ابوبکر و عمعق و ابو نصر بخاری و عنصری سمرقندی و فاقانی شروانی و ابوالفرج رونی و ادیب صابر ترمذی
و سوزنی سمرقندی و اثیرالدین اخسیکتی و ابوالفرج سگزی و ظهیرالدین فاریابی و مجد
همگر شیرازی و عبدالواسع جبلی غرجستانی و نظامی گنجوی و جمال الدین و کمال الدین
اصفهانی و رفیع و غیر تبار شعر بوکانه ریاست را تو که بالا است و بلاغت ایشان در شعر
چنانکه در فن غزل ترانه و شاعری شیخ سعدی شیرازی و زبان عرفان خواجه حافظ شیرازی و مولوی معنوی ادراک
نقادی عالی نمطی و دیوان که هر یک از ایشان آیتی عظیم در میدان بلاغت و فصاحت و عرفان
و حکمت و رجاحت دو جاهت دارا و ذریت فصاحت بیشتر حقایق نحوی بیان در مو فاکر یکی خواه
آن ایات بود که مدح نکرده فردوسی علیه الرحمة و فن شعر عربی و عجم تقدم سلالات بر تر است
و از اغاز شعر که بود شعر را ملکی دارای انعام نشده و اکر نظامی و بهر و شیخ سعدی و جامی ایراد
خواهد از دوران نحر شعر که بود بطریق نوینه نحو از کمال است و حقیقت مزه از دو آن بر شیراز
فصاحت بیان و فقر درون سخن آورد نجهد در بنیان قصیده سرائی و غزل گوئی بیوت عشق و عاشقی
شیخ سعدی و فضائل و نظامی در بیوت عرفان مانند مولوی و سنائی خواجه حافظ سخن گفته در هر موقعی سخن

بجلد

مولوی معنوی را آن سبک و شیوهٔ مخصوص در دیوان که هیچ یک دیگر مانند این ازین نوع کتب ها ندارد و اول
کتاب حجم نکرده در فن غزل سرائی نیز دیوانش غزلیات دارد اما هیچ ها غزلیات شیخ شیراز
ترجیح میداند باین سبک نشر نموده و در شعراء عرب هم جناب ابی الطیب متنبی در مضامین و اسلوب اشعار ریع
مضامین و اسلوب شیخ سعدی را تکمیل کرده بشریت و سایر شعراء عرب هم نیز مانند شنفری و لبید و زهیر
ابی سلمی و طرفة بن العبد و عمرو بن کلثوم و عنترة بن شداد عبسی و حارث بن حلزة الیشکری
و نابغه ذبیانی و عبدالرحمن بن عقیل و ابن هرمه و زنادقه شعراء از ایشان و دعبل خزاعی
و حطیئه و حسان بن ثابت و قیس بن الملوح و عبید و عجاج و جریر و ذوالرمه و دعبل بن عبید المیمی
و قریط بن انیف و حارث بن وعله و زهیر بن ابی سلمی و جریر و خطل و تمیم و ابن قیس
الرقیات و ابن مقبل و قطامی و ابو تمام و ابو نواس و دعبل خزاعی و خنساء بنت عمرو بن
حارث الشرید و ابو العتاهیه و ابو فراس و شریف رضی علیه الرحمة و ابن رومی و ابو العلاء معری و
حیص بیص و ابن هانی و فرزدق و کثیر عزه و جمیل بثینه و متوکل لیثی و مسکین دارمی
و جمیل بن معمر و کمیت بن زید و ابن معتز و مغیره و طغرائی و دیگران
متفرقه اما در طی کتب مذکوره و این کتب ما مذکور است اما مختصر در حکم شعراء عجم
و مضامین ایشان غالباً شبیه مضامین ایشان است چنانکه متنبی و غیره در اکثر جاها
ولا غیر و محافل و ادبای شیخ سعدی و غیر هم در ادبیات عرب در بیوت شعراء
عرب و مضامین ایشان است از آنها در دیوان خود حکم و عشق و معارف گفته اند و شعراء عجم
نیز که در شعر و نثر ایشان مضامین حکمات اتفاق کرده اند در بیت حکمت و فصاحت
بود در قصیده لامیه مشهور امرء القیس که از شعراء عرب سبعه معلقه است و از بهترین
مرثیه قفا نبک من ذکری حبیب و منزل بسقط اللوی بین الدخول فحومل که آن از سه وده
بیت بر گذشته بیوت و لطف ابیات ما بقی بود در تقیت ...
و مرثیه شیخ اجل سعدی که از فخر عشق ... از کلام ایشان ...
لسان ... شغل محفل ... وارد ...
سوز ... سعدی ...
... مجلس سخن از شعراء عرب در میان آمد ...
و نظر ... شعر ... سخن ...

این قصیده فریده را از فضلا داد ... و خود نیز از شعرا ... در شرح این قصیده ... شعرهای [illegible]
شمرده ... بعضی بالمنسبه به بقیه اشعار ... لیکن بقیه قصیده ... نتیجه خود ... در شعر [illegible]
هست و در شعر احسن از حسن واجل واشرف از جید و ... الطف و اظرف از الطف
و ظریف ... ما ... علم ... از اشعار ... [illegible]
اغلب شعر ... ابو ... [illegible]
... ان الترّ عاطیتها ... [illegible]
... این کلام ... ان التر عاطیتنی ... [illegible]
کلها حلب العصیر ... [illegible]
از ... [illegible]
این حسن ... [illegible]
وقت ... [illegible]
آ ... [illegible]
الی القاضی ... [illegible]
مطلب ... [illegible]
ابن ... ان الترّ ... [illegible]
... [illegible]
حلب العصیر ... خمر ... [illegible]
ضرابة ... و انزلنا من المعصرات ماءً ثجاجاً ... [illegible]
معلم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
احمد بن ... [illegible]

حرّ اذا

طاهرتی ... [illegible]

حتی اذا اللیل خبا ضوءه و غابت الجوزاء والمرزم
خرجت والوطء خفی کما ینساب من مکمنه الارقم

در این ... [illegible]
از ... [illegible]
... این شعر ... [illegible]

قالت اذا اللیل دجا فأتنا فجئتها حین دجا اللیل
خفی وطء الرجل من حارس ولو درى حلّ بی الویل

گفتم ... [illegible]
... [illegible]
و از آن ... [illegible]
... [illegible]
از ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... این شعر را ... [illegible]

سقی العلم الفرد الذی فی ظلاله غزالان مکحولان مؤتلفان
اذا أمنا التفا بجید تواصل وطرفاهما للریب مسترقان

شعر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... این شعر ... [illegible]

اذا ما وردت الماء فی بعض اهله حضور فرکض برجلک ... مانح
فان سألت عنی حضور فقل لها به غبّر من دائه ... صالح

بر وقت با کلاه در دهها [illegible] بار یک باد

واثق بعد از معتصم آن [illegible] بود از ایشان [illegible] و چون روز [illegible] از آن مجلس بر [illegible] بود [illegible]
[illegible] نیز [illegible] در [illegible] از [illegible] بخش [illegible] گوی [illegible] رونق [illegible] اگر [illegible] فاطر
اهل این [illegible] بر دو [illegible] وا [illegible] صلاح [illegible] و در آن [illegible] اصلاح [illegible] آن [illegible]
از [illegible] ستاره [illegible] بر [illegible] بخوانند و در [illegible] بود واثق [illegible]
خان [illegible] بر وقت [illegible] خبر [illegible] فاطر [illegible] اتفاق [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] خدا [illegible] واثق [illegible]
[illegible] هم [illegible] بخورم [illegible] قسمت [illegible] اکرم
واثق [illegible] آنگاه [illegible] شراب [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] آن [illegible] بود [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] روز [illegible] در [illegible] نیز [illegible] لذت [illegible]
[illegible] سابق [illegible] و [illegible] آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] آنگاه [illegible] نیز [illegible] بود [illegible]
[illegible] برادرم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] تو [illegible] از تو [illegible]
آنگاه [illegible] تو [illegible] در [illegible]
[illegible] گرفتم [illegible] دار [illegible]
[illegible] اعرابی [illegible] آن [illegible] صداق او [illegible]
[illegible] واثق [illegible] بود [illegible]
و تو [illegible] از این [illegible] بود [illegible] و [illegible] دارد
از [illegible] بر [illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] در [illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible] تو [illegible]

اگرچه

[illegible] و [illegible] اکنده

اگر با نجیب [illegible] در [illegible] بر [illegible] صعود [illegible]
[illegible] نفس [illegible] این [illegible] و صعود داد [illegible] عود [illegible]
حتی اذا الصبح [illegible] افروخته [illegible] و [illegible] بود [illegible]
آب [illegible] در آن [illegible] در [illegible] بر [illegible]
[illegible] از آن [illegible] در آب [illegible] و [illegible]
انا الاوثم [illegible] او [illegible] آب [illegible] بر [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible] این [illegible]
[illegible] بود [illegible] از [illegible] این [illegible]
[illegible] شعر [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible] از [illegible]
و در [illegible] بیچ [illegible] با [illegible]
[illegible] واثق خلیفه از [illegible] و صفحه
او در [illegible] بود [illegible] آن [illegible]
[illegible] او [illegible] در این [illegible] صفت او در این شعر است

صدا قصه واثق در [illegible]

يفرح الناس بالغناء وابكي   انا حزنا اذا سمعت السماعا

ولها في الفؤاد صدع مقيم   مثل صدع الزجاج اعيا الصناعا

شعر واثق

و این شعر از [illegible] و غناء از واثق است و هم از آنجمله [illegible] واثق [illegible]

الا ايها النفس التي كاد هذا الهوى   افيقي اذ رايت السلو [illegible]

افيقي فقد افنيت صبري وصبرك   لما قد لقيت على [illegible]

و این شعر از نتایج طبع و قریحه واثق و وی نیز از ذوق [illegible] اوست و از آنجمله است

شعر العلم [illegible] که در [illegible] از [illegible] صفحه [illegible]

كل يوم قطيعة وعتاب   ينقضي دهرنا ونحن غضاب

ليت شعري انا خصصت بهذا   دون ذا الخلق ام كذا الاحباب

فاصبر النفس لا تكونا جزوعا   انما الحب حسرة وعذاب

و نیز از آنجمله است

ولم أر ليلى بعد موقف ساعة بخيف منى ترمي جمار المحصب

ويبدي الحصى منها إذا قذفت به من البرد أطراف البنان المخضب

فأصبحت من ليلى الغداة كناظر مع الصبح في أعقاب نجم مغرب

ألا إنما غادرت يا أم مالك صدى أينما تذهب به الريح يذهب

و در این شعر عمر بن ابی ربیعه مخزومی رکیک نبود گفته است بدالی منها معصم حین جمرت الجمر البیتین فاعلم بقیت له الاول ابیات و هم از اشعار این واثق بود در آن تغزل است

وشاقك قد دبت عقاربها وهو ربوا من الشوق ابتدوا

تويك أعينهم ما في صدورهم إن الصدور يؤدي غيبها النظر

این شعر از مجنون و غنا از واثق است و نیز از جمله اشعار واثق بود که گفت

عجبت لسعي الدهر بيني وبينها فلما انقضى ما بيننا سكن الدهر

فيا هجر ليلى قد بلغت بي المدى وزدت على ما لم يكن بلغ الهجر

و هم از آنجمله است

كأن شخصي وشخصه حكيا نظام نسر بيتين في غصن

فليت ليلى وليله أبدا دام ودمنا به فلم نبن

و از آنجمله است

أهابك إجلالا وما بك قدرة علي ولكن ملء عين حبيبها

وما فارقتك النفس يا ليل أنها قلتك ولكن قل منك نصيبها

و هم از آن جمله است

فمي ناد وهل ينطق من في فيه ماء أنا مملوك لمملوك عليه الرقباء

كنت مرآها شيئا فاسترقتني الآلاء وسباني من له كان على الكره سباء

أحمد الله على ما ساقه نحو القضاء ما بعيني دموع أنفذ الدمع البكاء

و هم از ابیات واثق است که در آن تغزل نفرموده است

أنخ عوى على الهموم ثلاث متبعات من بعدهن ثلاث

بعدها أربع تتمة عشر لا لبطاء لكنهن حثاث

و هم از جمله اشعار واثق در آن تغزل کرده است

أيا حسرة العينين قد ظمئ الخد فما الكأس إن لم به بد

ويا نقلة قد صار يغضها الكرى كأن لم يكن من قبل فيها وجد

لئن كان طول العهد أحدث سلوة فموعد من العين والعبرة أوجد

وما أنا إلا كالذين تحرموا على أن قلبي من قلوبهم فرد

و ابو حشیشه بود در این شعر واثق بوده است

سألته حوبجرنا عرضا وعلق القلب به ودرضا

فاسأل بني سيف عن منقضى فكان ما كان ولا بدا القضا

ابو ابراهیم بن حسن بن سهل گوید بر فراز سر واثق ایستاده بودیم و این تخت که بود بر او انگنده خفیف بن صعلوس فرموده بکه جمع کرده کسی شعر قصیده ملح بیارید بخوانده خود بعضی شده شعر فانتهوا شعر بعد از آن درآیم رسیده این شعر به خط ابو بحلام

لو تنصلت إلينا لوهبنا لك ذنبك ليتني أملك قلبي مثل ما تملك قلبك

أيها الواثق بالله لقد ناصحت ربك

سوى ما انقض العيش إذا فارقت قربك

أصبحت حسبك العليا وحزب الله حزبك

واثق این شعر بپسندید و مرد و فرمود گوینده این شعر کیست ابراهیم از عبد تو عابد الهم است واثق گفت چهار هزار دینار به او بدهید و او بگیر آنگاه، واثق لختی در این ابیات همی و از آن پس با آن تغزل بود مقیم محمد بن یحیی بن ابی عبد الملک گفته ایم چون معتصم عباسی بجانب عموریه بیرون رفت واثق بولایت عهد خود در شهر سامره بنشست و امور و اعمال مملکت را اینچنین بی... که پدر معتصم بود و مجالس بدرستی ... در آن رسم اعتبار اللون معین ... جمله در فرصت واثق خود هم قرارداد بجای موضع مملکت ... بعضی از ایوان ... واثق بامداد فرمود ... و در کتاب جلوس ... با ... مرد ... و حلقه ها ... بنشیند ... بود ...

پس یکی بهتر بود واثق از الحان سیر ملول گشت و به هر تمکین خنیاگر نگریست آنگاه بود
و معوض از نخست به تغنی برخاست و صنوبر بر کرده و نوبه حضور و هران بانواز
را به شراب خوانده و بعد از آن سایر مغنیان تغنی نمودند تا کار به اسحق افتاد و عود برداشت
بالحن خویش اسحق برخاست و بخواند واثق گفت او مست است و از این روی نیز در [illegible] بگرد آنکه
بتغنی و شراب بگذرانیم و چون نوبت غنا با اسحق رسید عود بگرفت و در دو نمود و در نوبت
سوم نیز چون نوبت عود رسید نوبت بنوبت گذرد پس واثق از طرب برخاسته و بر یکتا گره
نشسته و در دهان بوالعاذر [illegible] دراکنده و بیکی بوالعاذره نشستی [illegible] واز آن پس
اسحق [illegible] باز بر جز او [illegible] مانند [illegible] و [illegible] غرا [illegible] الخواز [illegible]
[illegible] بار [illegible] گشت [illegible] و تغنی [illegible] و [illegible]
[illegible] اگر [illegible] چشم [illegible] را [illegible] تو [illegible] آنگاه [illegible] اسحق بود
بر زمین افکند و [illegible] و واثق [illegible] و در آن روز [illegible] اسحق
[illegible] بار [illegible] اسحق [illegible] دیگران نیز در [illegible]
آنگاه [illegible] و [illegible] آن روز [illegible] و واثق [illegible]

ابوالفرج اصفهانی ذکر کرده است که [illegible] ابن المعتز ذکر کرده [illegible] واثق
[illegible] و [illegible] لکن [illegible] این شعر بود در [illegible]

سانح قلبي من مودة غادر · · · تعتدي [illegible] مكاثر
فطلبنا الى الوصل خطة رغيب · · · فلا حظى رهوا بطرف حاجب

ابوالعباس عبدالله بن المعتز ذکر کرده که واثق را در این شعر لحن است ابو [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] واثق [illegible] واثق [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] و [illegible] این آواز [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بود و در مجلسه [illegible] پس از آنکه این شعر را [illegible]

اشكو الى الله ما القى من الكمد · · · حسبي بربي فلا اشكو الى احد

و این شعر [illegible] بود [illegible] و [illegible] و بقیه اشعار این است

اين الزمان الذي قد كنت ناعمة · · · [illegible] بدنوي منك يا سندي
واسأل الله يوما منك يفرحني · · · فقد كحلت جفون العين بالسهد

شوقاً

شوقاً اليك وما تدرين لي ارقا · · · نفسي عليك وما بالقلب من كمد

محمد بن احمد [illegible] گفت [illegible] واثق را [illegible] بود [illegible] آواز [illegible] صنعت [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] و اسحق جزء [illegible] واثق [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] واثق لحن [illegible]

حکایت واثق با [illegible]

حوراء مكورة منعمة · · · كانما شف وجهها نزف

و نیز لحن [illegible] بود در این [illegible] سا ذکر [illegible]
[illegible] و [illegible] او در این شعر [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] واثق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] واثق [illegible]
اسحق [illegible] لحن واثق در [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] واثق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسحق [illegible]
[illegible] غنای [illegible]

یا دار ان کان البلی قد محاک · · · فانه یعجبنی ان اراک
ابکی الذی قد کان لی [illegible] · · · فیک فانی الدار من ذاک

[illegible] و [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]

واثق و مازنی

ابو الفرج اصفهانی در همین مجلد هشتم اغانی روایت کرده از ابو عثمان مازنی نحوی مشهور که سبب
احضار فرمودن واثق [illegible] این بود که [illegible] در مجلس او این شعر را بخواند

أظليم إنّ مصابكم رجلاً أهدى السلام تحية ظلم

و رجلاً خواند [illegible] او هم راه [illegible] و [illegible] گفت
رجلاً منصوب خواند واثق [illegible] که کدام [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
گفتم از [illegible] گفت از مازن تمیم یا مازن قیس یا مازن ربیعه یا مازن یمن گفتم از مازن
ربیعه گفت باسمک و [illegible] و این [illegible]
[illegible]
واثق بخندید [illegible] و [illegible]
[illegible] گفتم ان مصابکم رجلاً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اظلیم ان مصابکم
رجلاً اهدی السلام تحیة [illegible]
[illegible]
[illegible] اظلیم ان مصابکم رجلاً اهدی السلام ظلما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم [illegible]

تقول ابنتي حين جدّ الرحيل أرانا سواء ومن قد يتم

أبانا فلا رمت من عندنا فإنّا بخير إذا لم ترم

أرانا إذا أضمرتك البلاد نجفى وتقطع منّا الرحم

[illegible]

واثق گفت

واثق گفت [illegible] در جواب [illegible] گفتم [illegible]

ثقي بالله ليس له شريك ومن عند الخليفة بالنجاح

[illegible]
روزگار واثق گفت بالنجاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفتم [illegible]

إنّ المعلم لا يزال مضعّفاً ولو ابتنى فوق السماء بناء

من علّم الصبيان أصبوا عقله لما يلاقي بكرة وعشاء

[illegible] شواهد در شعر [illegible] اظلیم ان مصابکم رجلاً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحیت سلام [illegible]

اینست که دانستی در روز سلام به پیغمبر تظلم است و از کار در ذهن یار اصحاب واثق
این شعر را بیرون نوشت ... و در آنجا ظلوم رقم بود و دعوه ... را این
به جای واثق نیز آنچه مذکور میداریم و بتوجیه همین رقم نموده و الحمد لله علی التوفیق
و این ظلم بوزن ظلمه و ظلیم بوزن زبیر رقم ظلیمه بعض ظلمه است ام عمر زوجه جابر
بطیع است و در بیت اول تصغیر برداشته است اتوکی عن ال فاطمة الحرم فانکرتها
فاوحشنی الظلم و نیز شعر [illegible] لیس لی تحریک محمد الشهید ... و از قصیده
جریر بن عطیة بن الخطفی التمیمی است در مدح عبد الملک بن مروان گفته است و بیرون آنکه
این شعر است اغثنی یا فداك ابی وامی بسیب منك انك ذو ارتیاح
و صاحب بطول دیدار با لغتی از احوال سندالیه بشعر استشهاد در عدم
بعضی این بیت از قبیل التفات است زیرا که از لفظ الفاسه این است که خطاب بکلام در
حالت تکلم بصیغه ... زیرا که خطاب است و اول زوجه است
در آنجا ... و در بیت ثانی خلیفه مخاطب است در آنجا که بر ... این است از
قبیل انتقال از غیبت بسوی خطاب ... التفات از غیبت بخطاب و هم الفرج
در کتاب ... حکایت کند و چنان اتفاق افتاده ... جاریه ای
... و واثق بالله ... و در دمشق ... آمده
فتح بن خاقان ... تا ... واثق ... شد
... فتح بن خاقان ... این ... گفته است

عدل من الله ابکانی واضحکها … فالحمد لله عدل کل ما صنعا

الیوم ابکی علی قلبی واندبه … قلب الح علیه الحب فانصدعا

... بخراز … ... عین ... و برای ... ساکن
... از ... گفته ... قلب این ... قیاس آدم
فتح ... انت ... فی وضع التمثال موضعه اثر فیه واعلم و ظرف
... وضع ... بود در موضع ... بیت
وضع آن ... از آن شعر است ... و اعلم و ... کایت
... در ... اثر شیخ ... احمد بن یزید ...
بلخی

حکایت واثق بالله

یکنفر از جواری واثق در آن حجره جاری بوده و واثق ... الفتی ...
... بود و در ... از خطاب ... بوده واثق ...
... دراز ... و ... و از ... دلال ... و کلیل ...
... از ... فیه عشق دیوان ... واثق ...
... عشق ... و ... از ... نظر ...
... این او ... بود ... و بعد ...
واثق ... گفته ... این ...

اما یحسبنی اری العاشقین … بلی ثم لست اری لی نظرا

لعل الذی بیدیه الامور … سیجعل فی الکره خیرا کثیرا

محمد بن عمرو ... واثق ... در ...
صفت ... از ... در ... مقام ...
... از ... و محفوظ ...
... انواع ... از ... واثق ...
... این شعر ...

قلبی الی ما ضرنی داعی … یکثر اسقامی واوجاعی

کیف احتراسی من عدوی اذا … کان عدوی بین اضلاعی

اسلمنی للحب اشیاعی … لما سعی بی عندها الساعی

لقلما ابقی علی کل ما … یوشك ان ینعانی الناعی

بر ... قلم ... رنج … ... قیصم ...

... | ... فلق || لزاراده ...
لزاراده ... | ... || ...
... | ... || رحمت ...
... | اکه اندر علم ... || ...
... تو ... | ... || ...
... تو ... | در ... || ...

واثق ... ابن ...

شعر مولف

بس چگونه ما ... گفتن ... اینهمه غفلت ... بود [illegible] ... ماند ...
حق چو ... یک قطره ... صد ... ستود ... [illegible]
عقلها از ... [illegible] ... و ... ستوده ... و محبوب ...
همچه واثق ... این شعر ... ابو الفرج اصفهانی ... ابو الحرث ...
شعر ... [illegible] ... داع ... [illegible] ... این شعر
... [illegible] ... اینچنین ... [illegible]
از ... آغاز شعر ... گفته ... داع ... [illegible]
... [illegible] ... از طعام ... [illegible] ...
و از آن ... [illegible] ... گفته ... [illegible]
آن ... [illegible] ... اذا کان ... [illegible]
... [illegible] ...
و سبب ... مقام ... برابر ... گفته است

ای دوام ... [illegible] ... ای ... [illegible]

اگرچه ... [illegible] ... لاجرم ...
... [illegible] ... و از ... [illegible]
و طعام ... [illegible] ... اگر ... [illegible]
خبر ... [illegible] ...
لطافت و ظرافت ... [illegible] ... لطیفه ...
... [illegible] ... و لطف ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... دقیقه
... [illegible] ... حقایق ... [illegible]
... [illegible] ... ممدوح ... [illegible]
و ... [illegible] ... شعرای ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

اگر دوام

اگر دوام ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
گفته است ... [illegible] ...
ابو الفرج اصفهانی ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

و مطلع این شعر ... [illegible]

ألم يروّع الإسلام موت نصيره بلى حق من يرتاع من مات ناصره
سيلقيك ما فات ... [illegible] أوائله محمودة وأواخره
ثنى الله عطفيه وألّف شخصه على البرّ مذ شدّت عليه مآزره
يصيب ببذل المال حتى كأنما يرى بذله للمال نهبا يبادره
وما قدّم الرحمن إلا مقدّما موارده محمودة ومصادره

واثق ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible] ... لا نخاف بوادره
امام له رأی حمید و رحمة موارده محمودة ومصادره

... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ألم يروّع الإسلام
موت نصيره بلى حق من يرتاع من مات ناصره ... [illegible]

وعدم سوء ... [illegible] ... نقطه مجموره بود
در فاصله ... [illegible] ... بالعقد
طایره رعیت شده ... [illegible] ... در قاطول، واثق معموم
داد مشغول ... [illegible] ... در کار
بعمت ... [illegible] ... واز آن
لکه ... [illegible] ... کدام ...

شعر ... [illegible] ...

سقى الله بالقاطول مسرح طرفكا ‫ ‫ وخص بسقياه مناكب قصركا

و هم کفته ... [illegible] ...

مجين لله ساح في جنابه ‫ ‫ ولا زال اقبال تدبيرك ... [illegible]
حوفا اذا وجهتهن قواضبا ‫ ‫ عجالا اذا اغريتهن بزجركا
ابحت حام صيدا ومصو با ‫ ‫ وفارقت في حالات مجلس لهوكا
تصرف فيه بين ناي ومسمع ‫ ‫ وشوكر من كف ظبي لسقيكا
وقضيت لانات ذات محبتم ‫ ‫ مريح وان غطت سلة فرزكا
وما نال طيب العيش الا موذع ‫ ‫ وما طاب عيش نال مجهود كدكا

واثق ... [illegible] ... شعر ...

خلقت امين الله للخلق عصمة ‫ ‫ وامنا فكل في ذراك وظلكا
وثقت بمن سماك بالغيب واثقا ‫ ‫ وثبت بالتأييد اركان ملككا
فاعطاك معطيك الخلافة شكرها ‫ ‫ واسعد بالتقوى سريرة قلبكا
وزادك من اعمارنا غير منة ‫ ‫ عليك بها اضعاف ضعف عمركا
ولا زالت الاقدار في كل حالة ‫ ‫ عداة لمن عاداك سلما لسلمكا
اذا كنت من جدوى الكفل نعمة ‫ ‫ فلا كنت ان لم افن عمرا بشكركا

واثق ... [illegible] ... کفت
... [illegible] ...
... [illegible] ... المفحم بالشعر ... [illegible] ... بشکر ...

کذرنان

کذرنان ... [illegible] ... واثق ... [illegible] ...
سرور و خرم ... [illegible] ... ابو العباس ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible] ...
... [illegible] ... واثق
... [illegible] ... است

ارى ... [illegible] ... خوب ‫ ‫ واحسبه ... [illegible] ...
نعين الكرى ... [illegible] ... ‫ ‫ فقد ... [illegible] ...

... [illegible] ...
... [illegible] ... واثق ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... عبد الملک ... [illegible] ...
خلیفه روزکار و واثق ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

حيث صبوحي نكهة اللاهي ‫ ‫ وطاب يومي بقرب اشباهي
فاستثر اللنوم من ملكنه ‫ ‫ من قبل يوم منغص لاه
بابنة كرم من كف منتطق ‫ ‫ مؤتزر بالمجون تياه
يسقيك من طرفه ومن يده ‫ ‫ سقي لطيف مجرب داه
كأسا فكاسا كأن شاربها ‫ ‫ حيران بين الذكور والساهي

واثق ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... واثق

حاضر باشم تا خواه حلوای بکند یا نکند و در یک شب ده در حجره او بخواب اندر بودم ناگاه خادمی از خادمان حرم
بیامد و سلام کرد و بار بشود و مرا ... اظهار کرد که گفتم خبر چیست ... در دل تو لشکر خواندم
گفت در خواب بودم و یکی از محبوبان او در پهلوی ... بخفاست ... ببرد
[illegible] بخواب اندر ... لاجرم ... دیگر ... بازگشته ... آن
نوبت آن ... بیدار ... باز گشته ... آن ... از
[illegible] ... و ... بیدار ... واثق ... خواب ... در
[illegible] ... و ... بیدار ... دل ... دو ... روز
[illegible] ... باز ... هر ... بهتر ... بهتر ... دیگر
[illegible] ... بگفت ... خشمناک ... بشته
لاجرم در طلب تو ... بگفت ... از شعر گفتم

غضبت ان زرت اخرى خلسة ... فلها العتبى لديها والرضا
يا فدتك النفس كانت هفوة ... فاغفريها واصفحي عما مضى
واتركي العذل على من قاله ... وانسبي جوري الى حكم القضا
فلقد نبهني من رقدتي ... وعلى قلبي كنيران الغضى

شعر مؤلف کتاب

هر دیدارم برود از من بخشم ... چون دیدم به روی تو بچشم
گر عتاب آید بمن از خشم و کین ... حق بود باشد ... زین
خشم و کین از تو نیکو بود ... قصه آن تو ... حق باد بود
ار فدیت جان و دل بگذر ز من ... گر خطائی کرده ام اندر زمن
گر ... خطائی ... ... هر خطا از هر که بینی بگذران
گفته بودم اندر این خطا ... زین خطا بگذر ... خطا
... از خواب ... ... روزگاری ... بر غل و ...
... ...
... ...
هر دو کین و خشم ... ... در جوانی ... آوازه ...
آخر آن روز ... ... دلم از آتش ... اشتعال

جابر

جانب ... جان من ... بی ... از ... من
... عزیز ... این ... عشق و بگذر زین ستیز
حسن ... وفا ... روزگار ... بر
پس بر آن روزی ... که ... از تو این فرد ...
... ...

حکایت واثق و ...

[illegible] ... واثق ... در این حکایت
... واثق ...
[illegible] ... خواندم
[illegible] ... و ...
[illegible] ... سابق ...
[illegible] ... واثق ... عزیز ... دادر
[illegible] واثق ... واثق از ... در ... روز ... داد
[illegible] ... خواب ...
[illegible] ... از ...

ليت عين الدهر عنا غفلت ... ورقيب الليل عنا رقدا
واقام النوم في مدته ... كالذي كان وكنا ابدا
بابي زور تلفت له ... فتنفست اليه الصعدا
بينما ضاحك سرور به ... اذ تقطع عليه كمدا

حکایت ... و ...

واثق ... نیکو ... رقیب ... توصیف ... حکایت ... از ...
[illegible] ... خواب ... در روز دیدم آنگاه ...
[illegible] ... ابو العتاهیه ...
[illegible] ... ابو نواس ... از شعر ...
[illegible] ... از ابو نواس ...
[illegible] ... ضعیف ...
[illegible] ... ابو العتاهیه ...

ودر میان ایشان بحثی بسیار شد و اینکار بجایی رسید که حکومت بخدمت واثق بردند و ابو حکیم بود از شعرا
محمد که بفرمود واثق سوروقی اقدم واثق ابو حکیم بود از اینکه تصدیق و انکار بر کرد و نیز بعد برفتند
و اولاد اطرش خشند و مخارق و ابن حمدون آن شعر را بیت بود و بوضع آنجد ابو حکیم تصدیق در حق
حسین بن ضحاک بنمود و خرق بحمه مخارق بگرید و کجی فرده کار رجال شعر نیکو گفتم و حسین در خمار شعر از فن
اسم و بعد ابن احدیه از آنکه در خمار کلام معتبر و بیرون و حسین بن ضحاک را بکرین و واثق
الشد این نوع از سو تحیرا المقدور ابی بسیار که چه برا مقدار آن از خبر برده ملک را این خمار و
شاعر و ماهر در گذران و حکومت ایشان بود ببرید و از این توجه بطلان و جدال در میان ایشان

حکایت واثق با شعرا و حسین

و در آن روز واثق در ان وقت حسین بفرمود و مخارق مستکبر لیکه و بقیه آمد از روزگار بود از روز
بود و بسبب بوده اینک گفته عبد الله بن حمد عسکری که تحفه واثق بر فرستد قلایدی طوق خود
بر عام بود و تهنیت گذاران و شرح او در آمد و در مدح او طوطی شعر و تهنیت نحفه و تحفه
بجلبه و خلعت فرستاد حسین بن ضحاک اجازت مطلق بوده بخواهد که حسین در روز حاجب بود و تقاضا
بود و رفیق از آن بوده در سال بیش شعرا ایشان شعر نیز اجازت دادی این شعر را فرو خواند

أكاتم وجدي فما ينكتم   بمن لو شكوت إليه رحم
وإني على حسن ظني به   لأحذر أن يجتني مجترم
ولي عند لحظه روعة   تحقق ما ظنه المتهم
وقد علم الناس أني له   محب وأحسبه قد علم

و هم واثق مدح گفتا بر خوار کنم رسید

يصون القضاء به أن غدا   لطودى أعاديه والعجم
ترى النصر يقدم راياته   إذا ما خفقن أمام العلم
وفي الله دوّخ أعدائه   وجرّد فيهم سيوف النقم
رأى شيم الجود محمودة   وما شيم الجود إلا الشيم
فراح على قدم وجده   كأن ليس يحسن إلا النعم

حکایت واثق با حسین

واثق بفرمود تا سی هزار درهم بیاوردند و از آن پس درباره ندیمان واثق همواره پیش بود انداز
سابق گفت واثق یکی بن ضحاک فرمود اندر عیش شراب و طلوع ملوک و حضرت طلوع نجم که آرایش
الموتی درهم خبر و حقیقت ادراکی نظر نظم کنی و آنکه بود در اطوار الطوار تحمل وصف نکاری
نظار و طرب از شعر قدر که در آنجا حکایت که نقل کرده عجب دارم که نگارید

آمدم و قصه شعر که ایشان نوشت واثق گفت و کنیک چه بود و ایشان نیز از راه
تا بر نور صباح و نور اقاح گرایشت از این کلام بیاتم بر گشودکم

ألست ترى الصبح قد أسفرا   ومنكر الغيث قد أمطرا
وأسفرت الأرض عن حلة   تضاحك بالأحمر الأصفرا
ودانا دعيان في وردة   وحثّ ففا الشرب كي تسكروا
وتحمل كاسين في فتية   تطارد بالأصغر الأكبرا
بحيث كؤوسهم تختطف   تجاذب أردانه المئزرا
تؤمل بالبان حتى إذا   أدار خوابيه وفرا
ونضحك في الكاس أبهرها   سوا البابنوس والعنبرا
فلا تأنبح ما شوّرت   معا ريف أطرافه شدرا
نكل بنا في في نوره   ليفعل في ذاته المنكرا

خبر واثق این بیان را بود بپسند بخندید و گفت از حسین بن ضحاک دراکنه بوده و شعر سحر شعول الدام
آن آن خوش بود و بیعت گفت و بداد و الا که آنچه اکثر و بفرمود تا طعام با حود نهد و بخار این بخور
ببرا از آن گفت الکوه برخیزد و بخانه بجمله بفروشی که در نشاط بودیم و جنگ ها درگاه شد نزد و شوق
در آستین بنو بند و طرب اندر حیث و در آن روز بی بیک از مجالس و شوق اذنگاه و حشم و
خدم سوار شد و خیلی و در همی بی فضیب نکو گفت و این روز از آن روزگار لیکر و هایه را
آن بهره ها سار و گوارا که در تمام آفاق مشهور گشت حسین بن ضحاک بیکیخی بود او دیگر
نیز آمد گفت واثق ها فرستم که از حسین را که شور و عفت روز گذشته بخشید بخت بیخواه
هم بود روز خوب و فذ کالبعو این شعر را خواندم

يا حانة الشط قد أكرمت مثوانا   عودي بيوم سرور كالذي كانا
لا تفقدينا دعابات الإمام ولا   طيب البطالة إسراراً وإعلانا
ولا تخالف غير فاحشة   إذا يطربنا الطنبور أحيانا
وهاج زهر ندامى بين ذاك لنا   شجوا فاهدى لنا زهواً وريحانا
وسلسل الرطل عمرو ثم عم به الـ   ـسقيا فالحق أولانا بأخرانا
سقيا لحالك من شكل خصصت به   دون الدساكر من لذات دنيانا

هفت ربا ضلك خابت مجاورة فی کل مخترق نهار او لیل تا
لا زلت اطلال الاطلال عامرة باکرم الاشراع آثار و عفانا

[illegible] فصل در حال [illegible]

چون این اشعار سرو قراءت کرد واثق را آن مجرد آن عبارت بزرگی بخاطر گذرد آن [illegible] سحن کرده بغر سعوت ، در حضر بحارج تمز کرد و فریده [illegible] تمیز کرد رقم کلماته که ورد بجم [illegible] طلاب بر تحقیق این ابیات بر [illegible] روزگار تنزیه [illegible] و عموم نبات و دوام دوام و معونت [illegible] و [illegible] شفق در حفظ مواحی سلطنة خلیفه [illegible] سید الانام و مروج احکام [illegible] ارکان دین [illegible] شمار و عدل [illegible] بمجرد [illegible] بر طلبه [illegible] در [illegible] خبر [illegible] بر [illegible] روز روشن [illegible] طلب [illegible] اگر [illegible] دل [illegible] بر [illegible] جند عطیات [illegible] بر مردم [illegible] و [illegible] و ظلم و جور [illegible] خلیفه [illegible] وزرا و امرا و قضات ظلم [illegible] هر کس [illegible] سلوک [illegible] دفع ظلم [illegible] دفع ظلم و قطع [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible] تحقیق [illegible] و کذلک [illegible] واگر [illegible] ظلم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] کرام [illegible] [illegible] [illegible]

بحرینی

سیمین [illegible] از [illegible] خاک [illegible] کرده [illegible] روز [illegible] واثق خلیفه [illegible] [illegible] این [illegible] نوشته بود فرستم

هز زتك للصبوح وقد نهانی امیر المؤمنین عن الصیام
و عندی من قیان [illegible] تطیب بهن عاتقة المدام
ومن [illegible] اذا [illegible] توانا [illegible] الغرام
فکن انت الجواب فلیس شیء احب الی من حذف الکلام

دیگر از [illegible] واثق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

احبك حبا [illegible] نصیحة [illegible] علیك شفیق
وقسم ما بینی و بینك قربة ولکن قلبی بالجنان علوق

واثق [illegible] [illegible] و [illegible] خلیفه [illegible] واثق [illegible] [illegible] واثق [illegible] [illegible] [illegible] خلافت واثق [illegible] [illegible] [illegible]

بر لب دجله با علی بن خالد که شعر شوریده از خایب ... نو لیکن او را بصوت بخواه
چنین این شعر را بگفت و بدید گفت

لما اصطبحت وعين اللهو تسعفني — قد لاح لي باكر في ثوب بجلته
ناديت فتيانا وشربت المدام به — لما تخلص من مكروه علته
ذاب الفتى من صميم الراح تكرمة — اذا رآه امرؤ ضد الخليقة
فاعجل الينا وعجل بالسرور لنا — وخاتل الدهر في اوقات غفلته

بخبر شد فتاة این ابیات وا این الطاف شوق خلیفه را دار نیکو را گفت بخواند
و در ساعت بصوت صحیح بر مراد و واثق را او بخواند و گفت ای علی این ...
نعمت ... وقت علی بن خالد در ایام خلافت معتصم که بود واثق در آمد و او را
ترحیب ... نیک ... بود و واثق را ... شراب ... در این ... می
... و ... بساط ... و دیوار ساده ... آنجه ... علی گفت
آنچه عرضه ... واثق گفت بگو ... شعر الخوله

استنشق اللهو من ريحانه — من قبل يوم منغص ناه
بابنة كرم من كف منطق — مؤتزر بالمجون تباه
يسقيك من لحظه ومن يده — سقي لطيف مجرب داه
كأنما نكأسنا كأن شاربها — حيران بين الذكور والناهي

واثق بنواز ... این ابیات ... و دیگر ... رخصت بنواز ... از دست ... عمر را
از کف نهاد ... ساقی ب ... بیرد کلاه ... صبوح ببرد ... علی ...
جایزه نیکو بداد ... بن ... از ... حکایت کند ... علی بن خالد ... آرشد
در نوبت خلافتش بسبب ... تبار ... در ... بدرد ... ببرد ... نزد ... ساقی ...
و ... آن ... علی ... صفت ... بار ... اتفاق ... از زمین ... امین ... خلیفه ...
زمین ... و ... عبدالله ... عبدالله ... بود ...
... او ... بنشسته بازیابی ... بود ... بسوی ...
... امین بود ... معتصم ... او را ... آزاد ... امرکنی ... فرزند
قابل ... معتصم ... بر ... واثق ... فلان ...

حکایت علی بن خالد ... بن بغبو

بنو ... بر زبانه فرو کرده چو او بو گفته ... شعر ... آمده شد ... بنیت این
و ضرب و آزار ... این بود ... حرص و ولع ... بر کرده ام و از
توبه ... حذر ... از آن بس خبر ... از روزگار ... بر کرده و ... شد
بود و ... بر ... بخواند و ... بود ... از آن ... الحرکه ...
اگر بجان عزیزش ... فرزند ... بر ... کلام ... افتاد ...
... این ... بسبب ... این ... از این ... را
و دیگر ... ضرب ... و ... بسبب آن ... و ... دادم
... بخال ... این ... مکتب ... نکو ... نزله
و ... در ... محفوظ ... بتو ... در ... میرداند ... و
در ... الطرف ... معلوم ... گفت واثق ... معلوم ... بعض ... بود ...
... و ... بعض ... در ... از زبان ... از او
... این ... در ... سرای ... واجب ...
... امروز ... ایشان ... بود ...

ما كنت اعلم ما في البين من حرق — حتى تنادوا بان قد جيء بالسفن
قامت تودعني والدمع يغلبها — فهمت بعض ما قالت ولم تبن
مالت الي وضمتني لترشفني — كما يميل نسيم الروح بالغصن
واعرضت ثم قالت وهي باكية — يا ليت معرفتي اياك لم تكن

بخبر ... سوز شوق ... الشعر آمده ... روان ... کار ... شد باب
تن ... دهان ... بود ... بود ...
از ... و ... جان ... بر ... از چشم ... از
گشته ... از ... بر ... بر ...
الحق ... این ... بخواند ... واثق ... بحسن ... و آن
جامه ... بنو ... بن ... بود ... جایزه ...
بداده ... الحق ... این ... واثق بخواندم

حکایت واثق ... ربیع ... ابن ... قصه

قفي ودعينا يا سعاد بنظرة — فقد حان منا يا سعاد رحيل
فيا جنة الدنيا ويا غاية المنى — ويا سؤل نفسي هل اليك سبيل
وكنت اذا ما جئت جئت لعلة — فافنيت علاتي فكيف اقول
فما كل يوم لي بارضك حاجة — ولا كل يوم لي اليك وصول

صفت وامق [illegible]

وامق بود چنان این شعر و تمنی دل شنید که در گفت سوگند بخدا امروز چنان شعر و ذکر [illegible]
و از بهانه های رقت دل شده فقیر بر انگیزد و مقداری طعام در هم بداد هر گز اکنون [illegible] آن
اندازه بیکس و مخمور عاشق زده بود و هم در آن کتاب مسطور است که وامق سوگند
خورده بود که جز شراب نوشیدن ... کم خمار شده در ماه ملکه [illegible] بعد از غم
تردید زیرا خدمه عذرا بود میخواهد دیگر هر کس از ندیمان او [illegible] در شراب به شرب بعد و شراب
را نامیده [illegible] ماه ملکه میخواهد و از ازان [illegible] یکی روز وامق شراب
دیگر نشسته پس از فرحت هر کس در [illegible] حاضر بود [illegible] شدند [illegible]
وامق چنان غنوده بخواب اندر شد دیگر خواب زده و [illegible] از خوش [illegible]
بود بخواب اندر بود [illegible] از حالی بود [illegible] آن مرد [illegible] بنوشت [illegible]
آن آن [illegible] دفتر [illegible] وامق [illegible] در آن [illegible] بود

اني رأيتك في المنام ضجيعتي — ستر [illegible] فلت البارد
وكان كفك في يدي وكأننا — بتنا جميعا في لحاف واحد
ثم انتبهت ومعصماك كلاهما — في راحتي ومنحت خدك ساعدي
فقطعت يومي كله متراقدا — لاراك في نومي ولست براقد

دیدمت در خواب بخواب بهر آب اندر کام [illegible] گفت اندر [illegible]
[illegible] بهره [illegible] اندر [illegible] زیر ساعد [illegible]
[illegible] روز هم بهر بر شد بخواب تا [illegible] بخواب آن آفتاب [illegible]
بود و سه [illegible] در کار [illegible] دیده بود [illegible]
چنانچه در [illegible] بود [illegible]

[illegible] ستنالم [illegible] رغم الحاسد
وتبيت بين خلاخلي [illegible] وتحل بين [illegible]

وتکون

وتکون انهم عاشقين تعاطيا ملح الحديث بلا مخافة راصد

خواب تو خوب است و خیر و دلکش [illegible] محمود مسعود [illegible] رغم حاسد
هر چه بهتر میان هر دو [illegible] — در حلقه [illegible] نشب [illegible] آری
بوسه آری بر دلم و در [illegible] — [illegible] آری [illegible]
[illegible] آن [illegible] — [illegible] نشوی [illegible]
[illegible] بوسه [illegible] — [illegible] گفتار [illegible]
[illegible] — [illegible] آن [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] در [illegible]

[illegible] وامق [illegible]
[illegible] وامق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وامق [illegible]

حکایت وامق [illegible]
[illegible]

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محمد امین رسید و چون این تعبیر را از عهد کرد او سر فرو ... عمر ... به ترویج اندوخته
و [illegible] عجب ... هیچ از دربیت [illegible] گشته و هیچ نیز دیده که از آن مرد ... بسیار [illegible]
و بسیار ... [illegible] ... آن ... نژاد ... و فریده در زمان او ... بود
... و این محبوبه آفاق بود و شعر ... که در آن این است

ویح سلمی لو ترانی   لعناها ما عنانی
واقفا فی الدار ابکی   عاشقا حور الغوانی

و اما فریده ... [illegible] ... صوت ... او ... هیچ
این ... صوت ... واثق ... [illegible] ... در ...
... [illegible] ... واثق
... [illegible] ... واثق ... بسبب
آن ... فریده ... واثق ... صوت ...
... فریده ... [illegible] ... ازرق
... [illegible] ... الوضحة ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... فریده ...
... [illegible] ... در صفحه
تقدم ... [illegible] ... فریده ... [illegible]
ابو ... [illegible] ... فریده ... واثق ... [illegible]
... [illegible] ... واثق ... فریده
در ... [illegible] ... عمرو بن بانه ... [illegible]
... [illegible] ... الفطنة ... عمرو بن بانه ...
... [illegible] ... واثق ...

قلت خلا فاقبلی معذرتی   ما کذا یجزی محب من احب

واثق ... [illegible] ... القاء ... [illegible]
... [illegible] ... فریده ... از واثق

از [illegible]

حکایت واثق با ... و فریده

از صاحب ... [illegible] ... شوال ... [illegible] ... حکایت ... روز
روز ... نوبت ... واثق ... [illegible] ... آن روز ...
... [illegible] ... واثق ... شراب ... [illegible]
... [illegible] ... نوبت ... واثق
... [illegible] ... نوبت ... خلیفه
... [illegible] ... گفتم ... گفت ... گفتم ...
امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خلیفه ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... واثق ...
... [illegible]
... [illegible] ... فریده ... [illegible]
... [illegible] ... واثق ...
... [illegible]
... امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

در این شعر ... انشاد کرده
اهابك اجلالا وما بك قدرة   علی ولكن ملء عین حبیبها

و ما هی الا نفس بالیل انما تملک عولا لان قول هیک نفسها

بود که به فوار دل این نغز در هو بند رکونه هاه بنعمه و واثق ادیب بخ کسه
و هم در فلال اینها ال آن ماه در پیش آبکا زرل از نخواو او در هور ارزید بر حوک
بنمود و انوار طرب و عیش و سرت بر کشود و هم در فلال انغا و آدمی بلک
و هلا برها بر کرد شده و نام بر دو زبان بر نوشته و اهل بود روز را شده بود و هم
روز نگار بر یک ماه و منزل از کرد بود و بلکه بود بر هیچ جای بر کنار بود با ماه و واثق
بر خود بلند و خیال بر صد لطف و سینه ظریف فریده بر د ماه از فرید آن
از بالا بر کشته بر زمین افتد و عمو از بر هم شکسته و بنهاده و بر خ بیو تا نیک
کشید و خیر لذت و دلدار آن که نه لیکن حالت خ بود از تن بر خ کشنه تر اه انقی و هیچ
شنیدم کردم ماه در چشم واثق نخ افتاده و دیده بیم ماه بخ بر فریده و فریده نخ
نظر بر کردم و این خشم و تیز از آن افروده بود ست و واثق ساعتی بر زمین
افکنده و بخبر افتاد بود و من تیز بر زمین دلم ماه تعین شیم و گفتم بود خواجه زد
و خیر بیاید و نماند بیم ماه ماه و صحیح از هم بس از عین بر چشم و بنمود یک
تا از این حال ماه بود آنچه بر عزت فریده بخبر گفتم از آن خشم کنار او بخبر
جانم از تن بیرون بر تو و صدار رفت که آه کسی بود و چشم زخم بی او این مجلس
رسید سبب این که ماه چه بود و فریده بود چه معشوق بر حال کس بود که به فوار از دو لطف
ظاهر گشته لکن فریده فلال اینها ماه بان نظر افروده شدم و هیچ تیز بود که
در بیع معقود و مجلس شود و صلوه را فراهم نمود و بس فریده خاطر بسته چنانکه
فراهم نشستم که فریده داد این اندیشه به بود ماه و طاقت بیم و نفس فریادی
که داده از من بیمار گشته بنده خیال بخ بنشتم که از کلام بر گفتم
و نظر بر آفتاد و کشتم مگه فوار جنون بود بخواه گشته و دل بیرون کشی بود بسته
نمود ماه که بسته لی این بود باد به جای دم صبح از آن رخ فوار بود نکرد
او بود فارغ و خاطر داده و بر فریده ترقم نامه دیار کشته ماه بر که واثق بر صدای
ماه الیه حضور نمود که فریده بود را آه و بخشی به که این کلام از داده و در بر فی
نی فورا فریده بود باد نه دو عود در دست داشته و هر به بیر بر بدن جای بسته بود

حجر واثق او بود به خرماه از انس را در برکندد بود و بر نغز کو فریده بر گریست واثق
نیز با آن گریستن گریستی کرده و من نیز به آن گریستنها بگریستی در آن دم و فریقه
امید لذت و تیز فی کاه فرج بود که علت در خود این فرقت بیدم واثق با آن
کلمات بود را خبر کرد و بر او در کذشته در گریست و نزد هنگام فیض به کمر کنار رفتن
آنگاه فیض از این الوهن به بهره بود که سر هم دو خمار بیشم در بیع عیب کرده بیو نیک
و سواد از نغز کرد این راه و هر قطره سوال از اندیشه بر تو برد و همچنان بگریست و واثق دیده بر از او
در بر و بر سر کشیده و خیره بسیار بر گریسته و دستمال چشم بود از آب دیده بیک جانه زده
بیمار از خود باز شد و واثق بخواب رفته و او هم فیضه بکنار زرباه از نیکو هیچ فیض دیده برفته
و کیفیت سعه در وابسته از زر و سیم مسکوک نمود و بسته آن چنده و جامه های لب بود در
بر دستها و زره و نیز فاد و باید هر دو آن در جیب بود باد و رو واثق بر گفتم و از آن جمله کو
بنه بر سر فی آورده و در تمام ماه آن نمانی با نه کار بود فریده بخشم پس آن عقد کوه فرستادن بود
بر کوه آن کو هر تیان در آورد و هم جنده با فوه ز و در آن ده منزل اندام بود و در حضور
واثق نگذشته و هیچ کمتر الیه نفیسه دره آنها بود فخر جانه و آنکه او هم والیه گریه بود
بر عطا که بیده نکاه نیز کی از آنان تیوان تیکی بلفیه عود و متولد کرده قرار داد که عطا
فلفه داد و ب در علم فرم الیه بود تیکی بکود و خیلی است ماه بیدار بیم فود که این مقدار از زر و سیم
دو ماه بود لبای بود کرده کرده داد به او در ریزه لیه بیم ماه ماه باش آن که از بود فیفه نجر
بعدآ جانکه در این ایام مور شرد و باز مواقع بود و به لوکه لذ واثق و فرام او مرقوم شده و دیم
کونه رفتن و بیاده در این زمانه نیز سعدی و عجز از دم بر زرافه ماه این کس و جوانی
ماه از تخت نشی مرحوم عزیز خان بر سردار کل نگراینجم و در آذر بایجان مصران و دادور
سواره منکوفه مرحوم و این کس بود باید به آذربایجان منصوب بر دست خود بر تعقده باز
شکه نشان خود بود بطور ترتیب د عالم جنه بود اگر چه نیز رخ آن از لفظ ما بوجه بیرکو احتیاط
متعهد او بود از آن بوده همه در قلیان و قهوه مر خود و جنس انکرای این کس بخر به کابین باد بود
مرکب و نظر بود خان ترتیب لکم بجوه ماه از کرد از یاد بر جمع بر خی دعوت مجلس او حاضر شده
انکاه مرا به عود و کو بیه نشست در مقدار بیر بر اعتیه و از برد افعی کار بر بد مرکب و لادو بشه نمود و
یعنی جر مقرر داشته بود و در بر قلیان نیکیفیه چنده داد کرده خیر سه دفعه با شتر نکاه که قرنت

و از نهار [illegible] رحیم [illegible] علم و نیز از نگاه [illegible] مرحوم امین لشکر را
ملاقات نمود [illegible] امین لشکر مرحوم مردی با سخاوت و سلیم النفس و با سلیقه و خوش اندام
بود در اوقاتی که [illegible] آن زمان [illegible] خارج شده
و [illegible] شد و نسبت به [illegible] در محکم [illegible] از [illegible]
آن [illegible] مرحوم [illegible] السلطنه [illegible] از اکثر [illegible] که در [illegible]
مجلس شورای ملی [illegible] زاده [illegible] و غیره منصوب بود مرحوم پدرم [illegible]
[illegible] سردار [illegible] ناسخ التواریخ و تاریخ قاجاریه [illegible]
با اوقاتی که [illegible] از سرداران بزرگ و سپهسالاران عظیم
و [illegible] و شوکت و هیبت ملکی [illegible] بود و مردم [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible]
سردار کل [illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] مرحوم امین لشکر [illegible] برادرم مرحوم میرزا [illegible]
[illegible] غایت [illegible]
داشت [illegible] و دلالت [illegible]
[illegible] توسط مرحوم میرزا محمد [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] از امور قاجاریه [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
مرحوم [illegible] خان ملک الشعرا [illegible] مخالفت و [illegible]
[illegible] مرحوم میرزا محمد [illegible] مجلس شورای ملی [illegible]
[illegible] مرحوم امین لشکر [illegible] میرزا محمد [illegible]
امین لشکر [illegible]
و از [illegible] عالیه [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] میرزا [illegible] ملک [illegible]
[illegible]
[illegible] مرحوم امین لشکر [illegible]
[illegible] نثر و نظم [illegible] از امین [illegible]

دنیا لیلی و

دنیا لیلی و سرافروز [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] یاران [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهما الرحمه و الغفران [illegible] الکلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یقیم بالمجازة من قنوها   واهلک بالاجرف فالثار
فلا تبعد فکل فتی سیأتی   علیه الموت یطرق او یغادی

آنگاه عمود بر زمین بزد و خود سوار از زمین بر زمین افکنده و دوان شتابان شد
و همی نعره و استراه بر کشید تو کلت بر تو که این چه حال است گفتم سوگند بخدای
که جای کنی تو در این کار چرا من گفتم بگذر این است رفیق بار کم و او سوار کرد و دیگر بار
چو اگر خلیفه نشنود باید گفت امیر المؤمنین است تو گفت خلیفه تو کل کنی در حفظ خدای
و فتنه از خود لیکن از وی شتم و نه اینکه آنچه بتان بگماید سوط در تاریخ الخلفاء نوشته
و نیز حکایت کرده است در مجلس واثق خلیفه در این شعر اخطل زعفر تغنی نمود
و شاد مربح بالکاس نادمنی   لا بالحصورة ولا فیها بسوار
در آن مجلس بعضی سوار و برخی سار خواندند واثق گفت تو از ابراهیم فرزند و از مسئله
سؤال کرد گفت سوار در شعر یقول لا یثب علی ندمائه و سار یفضل فی الکاس
سورا و قد روی جمیعا و واثق نیز معنی آن بیت را دریافت در هم در مجلس ابن ابی داود
احمد بن حلیم بن هشام لیکن روز علی بن خاک و مخارق در مجلس واثق در باب
ابو نواس و ابو العتاهیه سخن در میان افکندند که کدام یک اشعر بوده واثق فرمود
در میان شما هر دو شرط و خطر مقرر دارند تا حق بطرف هر یک ثابت گردد پس دویست
دینار بر ان قرار نهاده اند و واثق فرمود در این از علمای کسی حاضر است بفرمود
فلان گفت او را بیاورند و از وی پرسش کرده ابو نواس اشعر است یا ابو العتاهیه
ابو محلم گفت ابو نواس اشعر است و در فنون عرب اذهب است و افتنان او
از افانین شعر از هر شاعر بیشتر است واثق این گفته بپسندید و دویست دینار را بدو عطا کرد
و از نیز ... حکایت کرده اند که ... در گلوی آغاز ...
احوال علویه بغدادی مسطور است که عبد الله بن طاهر گفت از مردم شنیدم
هر گاه که از واثق خلیفه شنیدم علویه مغنی از آن سه مرد دانا تر از کیست
صحیح تر و هر از آن آواز کدام از جمله مردان و خوشتر و هم از ... اوتار
تمام تر ... دست ... قتل مسلط ... گاه در ... اذکار
واحد متقدم لا اجرم علویه در باب ... ساز ... تکرار ... است

در اول حال و چهر متقدم است و هم واثق نیز معروف است واثق را منزلتی و مقداری بود
و هم از سکوتش در ... دار گوی ... در ... واثق مره خبر گرفته واثق در فنون غنا
و ضرب و صوت از این بابت مسطور است که گوید و دیر ابو الفرج اصفهانی که از اسحق
ابراهیم بن مصعب شنیدم که با واثق هر گاه که اسحق بن ابراهیم موصلی که در گ
اصوات او را تغنی کرد در نزد معتصم است و هو صوت مشهور بعلاوه اند و هم ... عمرو بن بانة
که ... از غنای خویش چنانکه فرمودم ... در دو روز ... معروف ... و اکثر
مادر ... بر اور ... واثق با اسحق بن ابراهیم لیز اسحق موصلی در باب توفیق
دستان مرضی ... محمد ... اسحق ... واثق فرمود از صنعتهای
او ... بکدام ... صوت ... اسحق ... تغنی ... از این صوت
سو ... یا ... فایکم ... یا ...
اذا المرء قاسی الدهر وابیض رأسه   وثلّم تثلیم الاناء جوانبه
فلیس له فی العیش خیر یری له   علی العیش او یرجو الذی هو طالبه
این شعر و صوت از اسحق است و واثق نیز صوتی در این شعر تغنی نمود و ابن بنجیر سر جو دهان
گفت ... صوت ... واثق ... تلو احد ... معروف ... بار ... اسراد
و ... تغنی گفت واثق ... عمره ... فرا گرفته جعفر ... گرفته
من ... اینجا ... عمر و بن بانه در میان ... مجلس ... بود
واین صوت تغنی نمود چنانکه ابراهیم بن ... خلیفه ... گفتم ... شنیده ام
گفتا ابو ... این صوت ... از محمد بن بنجیر ... آن ...
... روز ... واین ... ۱۵۷ ... شنیده
... ... محمد بن ابراهیم ... معروف ...
موصلی ... محمد بن اسحق ... حکایت ... محمد بن حارث ... بنجیر ... ترد
این صوت ... این شعر از ... کرد و این غنا ... اسحق ...
اصبح الشیب فی المفارق شاعا   واکتسی الرأس من مشیب قناعا
وتولی الشباب الا قلیلا   ثم یابی القلیل الا وداعا
بگفت از صوت ... واثق از جاریه خود ... و بشنید و با علویه و مخارق ...

بشناسید از صفحه لیکت نفاق لکھا کاه [illegible] از محمد بن [illegible] علاوه [illegible] احوال
آن [illegible] از صفحه محمد بن [illegible] بصفحه این [illegible] حکایت واثق [illegible]
[illegible] از آن [illegible] امیرالمؤمنین علاوه [illegible]
این صفحه [illegible] و دیگر ابوالفتح [illegible] اعانت
[illegible] در این کتب [illegible]
و مردم [illegible] و نیز [illegible] و ظریف الطبع [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالملک زیات [illegible] واثق در آمد [illegible] واثق [illegible]
[illegible] و واثق از [illegible] محمد بن عبدالملک
[illegible] امیرالمؤمنین این مرد [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] استعمال و اصطناع [illegible]
[illegible]
عبدالملک [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] علی المرد [illegible] و ادب [illegible] عقل [illegible]
[illegible] واثق این کلام [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالملک [illegible]
[illegible] و زیر [illegible] و تعریف [illegible] و تمجید [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
و در نظر [illegible] نظیر [illegible] وزیر [illegible] معلم [illegible]
[illegible] آفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] یقول لی کیف اصبحت کیف [illegible]
[illegible]
[illegible] علی المرد [illegible]
در [illegible] خلیفه [illegible] خلیفه
[illegible]

این را [illegible]

از [illegible] وقت [illegible] تا [illegible] از خلیفه
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] از خلیفه [illegible] اگر [illegible]
خلیفه او [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] واثق [illegible] روز در [illegible]
از [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible] عبدالملک [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

به تنزه رفته بود چون انبار رکوار مشهور و گوید معتصم گفته و از بطون و از جهت ... و از آن
پس واثق نیز بر من به سبب خبری که از من شنیده بود خشمگین شد و چون خلیفه شد همچنان بر من خشم داشت
و از خشم او بگریختم و زندان شدم و این شعر بسرودم و نوشتم

اذکر امیر المؤمنین وسائلی ایام ارهب سطوة السیف
ادعو الٰهی ان اراک خلیفة بین المقام ومسجد الخیف

پیش معتصم بود و آن روز که او را برود سبب آن بود که از بطون خبری که گفته بود و در عالی دعا گفتم
در تو به تخت خلافت بنگرم و از آن نعمت بهره ام واثق بخواند و از من خوشنود شد
و این حکایت را ابن مرزبان از ابن ... گفته که عبد الله بن عباس سبب رفت او را گفته
از آنکه جعفر بن خلف نسبت به او ... بود و از جمله ... واثق بود گفته
بیرون شد عبد الله با معتصم ... خلافت ... و ... عبد الله با واثق گفت
این ابیات را بر تو ... مرادم ... و ... واثق گفت
این را جعفر گفته از ... امیر المؤمنین ... اجازه ... دادی
خوند اجازه ... جز اجازه ... و ... عبد الحمید و ... ملعت ...
... از تو بخواهم ... که ... از ... خلیفه ...
بنویسیم پس یک روز واثق ... معتصم ... و ... عادت ...
و جعفر ... فلاحی ... واثق ... معتصم نیز اذن داد
عبد الله بن عباس ... امیر المؤمنین ... معتصم ...
و واثق ... در ... واثق ... عبد الله
... واثق ... و آن ... واثق ... بخوانند ...
... عبد الله ... و ... بود ... داد
و عبد الله ... و واثق ... معتصم ... بنوشت ...
... واثق ... و واثق ... از ... معتصم
... عبد الله بن عباس ... معتصم ...
... عبد الله ... و از آن ... و واثق ... در ...
... مرد ... و ... از ... و ... از ...

و در میان حسب ... که ... از آن پس از غضب ... معتصم ... عبد الله ... او را
... لاجرم واثق نیز او ... و ... چون ... خلافت ... همچنان ... عبد الله
... عبد الله آن ... لا ... لا ... ایام ارهب سطوة
السیف ... واثق ...
... واثق از گفتار خود ... عبد الله ...
... واثق ...
... واثق گفت ... عبد الله بن عباس ... گفته است

ایها العاذل جهلا تلوم قبل ان ینزع عنه الکریم

و عبد الله یک روز ... واثق ... و واثق ... او ... عبد الله
... واثق ... او ... معتصم ...
... عبد الله ... واثق ...
عبد الله ... واثق از ... احمد بن ...
عبد الله بن عباس ... واثق ...
... عبد الله ...
... واثق ...
... واثق از ...

حکایت واثق با عالم

بأبي زور أتاني بالغلس قمت اجلالا له حتى جلس
فتعانقنا جميعا ساعة كادت الارواح فيها تختلس
قلت يا سؤلي ويا بدر الدجى في ظلام الليل هلا خفت عسس
قال قد خفت ولكن الهوى آخذ بالروح مني والنفس
زارني يخطر في مشيته حوله من نور خديه قبس

... آمد ... بودم ... و ... گفتم ای سؤل ...
... شعر اندر ... که ... فیها تختلس
... و لکن ... عشق ... از ... بحید ... نور ...
... انوار ... ایه ... بود ...

چون واثق از کار برادر [illegible] بحرم [illegible] نزد [illegible] آمد [illegible] عبد الرحیم [illegible]
پس این اشعار [illegible] در [illegible] واثق [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] خسروانی [illegible] ده هزار درم بخشید [illegible]
[illegible] این صوت [illegible] طرح [illegible] طرح نمود
یزید بن محمد المهلبی [illegible] واثق [illegible]
موجب [illegible] واثق [illegible] واثق [illegible] واقف شدیم
و در این ایام [illegible] واثق [illegible]

لا تأمنن [illegible] | وإن [illegible] الود [illegible]
ما سمي القلب إلا من تقلبه | والرأي يصرف والإنسان أطوار
كم من ذوي مقة قبلي وقبلكم | فانوا فاضحوا إلى الهجران قد صاروا

و از این اشعار [illegible] عاقبت [illegible] واثق آن
صوت [illegible] واثق [illegible]
[illegible] عبد الله بن عباس [illegible] این شعر [illegible]
[illegible] در [illegible] اغانی از [illegible] اسحق [illegible] عبد الله [illegible]
واثق [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] در آن [illegible] آواز [illegible]

اصبح [illegible] الا انه لانه | [illegible] ذوي الالحاد
لو تستطيع وقيتك كل اذية | بالنفس والاموال والاولاد

صبح [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
واثق [illegible] این ساز و آواز [illegible]
و [illegible] تو [illegible] گوید [illegible]

گوید [illegible]

حکایت واثق با [illegible]

[illegible] آن [illegible] واثق [illegible] عادت [illegible]
[illegible] ده هزار درم [illegible]
[illegible] ابو الفرج اصفهانی در [illegible] اغانی [illegible]
[illegible] یزید بن محمد المهلبی [illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]

فيعت محمد في [illegible] حافظ | في حفظ عجب وفي تضييعك

[illegible] در [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] ابو الفرج اصفهانی در [illegible] اغانی [illegible]
[illegible] جریر بن عطیة [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]

وبقيت في السجن [illegible] | فعسى [illegible] كلهم [illegible]

در این [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]

حکایت واثق [illegible]

حکایت واثق با [illegible]

تیغ بود وقتی در تیغ بود بر کشم واثق بخندید و گفت ای حکیم شیری بوده بود بینه
بیمی نکو از شیری [illegible] بود بر [illegible] در کتاب زهر الادب مسطور است که عبد الرحمن جود
ندیم گفت [illegible] روزگار [illegible] سیر و سلوک و مجامع [illegible] دیده ام [illegible]
بعبارت ادب واثق [illegible] دراز [illegible] لقد عرضت من عرضه
لقول [illegible] واثق [illegible] و در این شعر [illegible]

فلیت اذا ما التجی من طالب امری طوی الکشح عنی الیوم و هو مکین
و ان امرا قد ضن عنی بمنطق یسد به من خلتی لضنین

احمد بن ابی دواد که [illegible] واثق [illegible]
[illegible] که از بند [illegible] از مردم [illegible]
و بطلب [illegible] واثق [illegible]
ابو علی [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و صدیق [illegible]
[illegible] الصدیق صدیقه من الهیبی الموجدات [illegible] در حق
[illegible] واثق [illegible]
صدیقک و اننا حسبا ان یکفیه من عرضی [illegible] احمد گفت ای امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] در حضرت تو [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
فلیت اذا ما التجم من نحو امری طوی الکشح عنی الیوم و هو مکین [illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible]
[illegible]
و احمد بن ابی دواد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible] احمد بن ابی دواد [illegible]

و چون بود

و خواه بعجب و اثق فان [illegible] بغض و طلب [illegible] ابی دواد [illegible]
[illegible] و تعظیم [illegible]
عظیم [illegible]
خلیفه [illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن ابی دواد [illegible]
[illegible] این شعر [illegible]

صلی الضحی لما استفاد عداوتی و اراه ینسک بعدها و یصوم
لا تعدمن عداوة مسمومة ترکتک تقعد تارة و تقوم

[illegible]
[illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد گفت ای امیر المؤمنین نتابع شکرها متصلة و ذخایرها موصولة الیک
و ما لی من ذلک الا [illegible] الذی لا [illegible] المدح [illegible]
[illegible]
[illegible] واثق گفت و الله لا سعناک ما ینقص
فی حقک و یقوی فی همتک [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد [illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وضرب بعود به طبلهٔ ... و اسحق بن ابراهیم موصلی فقیه اکنون ... در آن کتاب ...

... جماعت ... و نوازندگان در حضور واثق ... و ملامت ...

و از ضراب ... اسحق بن ابراهیم ... ملاحظه ... کرد ...

... ملاحظه بود در این ملاحظه و ضراب ... و تقدیم ... نوازندگان ... واثق

... اسحق ... این ... امیرالمؤمنین ...

... واثق ...

... ملاحظه ... اسحق ... واثق ... ضراب ... اصوات ... معروف ...

... صوت ... ولی ...

... صوت ... هر سه صوت ... ملاحظه ... واثق ...

اسحق ... در یک مجلس در مجلس ... ملاحظه ... امیرالمؤمنین

... اسحق ... ضرب ... اسحق ... امیر

المؤمنین در زمان ... از ...

... مشغول ... لاجرم ... ایام ...

... ضرب ... در ...

مقام ... ضرب ... درج کرده ...

... ضرب ...

... مشغول ...

... از طبقهٔ نوازندگان ... این صنعت ...

... اسحق ... ملاحظه ... ملاحظه ... اسحق ...

امیرالمؤمنین ... مخلوط ... درا ... این ...

... هنر ... [illegible]

مشغول ... اسحق ...

... صوت ... صوت ... موضوع ... تکرار ...

صوت ... ضرب ... واثق ...

... ضرب ... امیرالمؤمنین

طرز ... واثق ...

بیانات ... ضبط ... صلاحیت ...

رسیده ... در حضور ... این گونه ضرب ... ضرب ...

... صنعت ...

... مجلس ...

... مشغول ... ضرب ...

... اصلاح ...

... ضرب ... ضرب ...

... ضرب ...

... موسیقی ...

... ده ...

... مجلس ...

اسحق ... این طایفه ...

... صنعت ...

... طبقه ... این طبقات ...

... اعلا ...

... مواضع ...

... اسحق ...

... الملک ... این ...

... ابلیس ... اسحق ...

... ابلیس ... اسحق

ابراهیم موصلی ... ابلیس ...

این هنرمندان ...

ابراهیم موصلی ... ابلیس ...

در جلد اول عقد الفرید مسطور است که ابو عثمان مازنی بکر بن محمد نزد واثق رفته و خود نحو واثق ...
در عقب ... [illegible] ... که نزد او ... گفتم خواهر که دارم
... واثق گفت ... [illegible]
... گفتم این ابیات اعشی را برای ... تقول ابنتی حین جدّ الرحیل
... واثق گفت ... گفتم ای امیر المؤمنین ... [illegible]
... و نقطع منا الرحم ... [illegible] ... واثق گفت ...
... [illegible] ... ابوعثمان ...
... گفتم ای امیر المؤمنین ... [illegible]
... الاعراب ... [illegible]
... اعراب ... [illegible]
... واثق ... [illegible]
... ابوعثمان ... [illegible]
اظلوم ان مصابکم رجلا ... [illegible] ... ابوعثمان ... [illegible]
ابوعثمان ... واثق ... آن سؤال ... [illegible]
واثق ... [illegible]
محمد بن قاسم ... احمد بن ابی داود ... واثق ...
... [illegible] ... گفتم ای امیر المؤمنین ...
ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب الیم ...
عقاب امیر المؤمنین من ورائه وما ذلک من کتبت بناجزة ولا ضایع من کنت
حافظه ... [illegible]
... [illegible]
... امیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابو عبد الله ... [illegible]

وسعی الی بعیب عزة نسوة … جعل الاله خدودهن نعالها

اکثر مردم از عیب و نکوهش نسوه ... کثیر عزه ... [illegible]
از کثیر عزه ... معروف ... [illegible]

شعر واثق

ونیز در عقد الفرید ... واثق ...

لا ابک النعم ولکن کان بی … [illegible]

قیل انک ... فما … [illegible]

ونیز در آن مسطور است در خبر واثق ... احمد بن ابی داود ... امتحان مردم
و تصدیق مخلوقیت قرآن ... [illegible]
... قرآن مخلوق ... [illegible]
... [illegible]
قرآن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم ...

احوال محمد بن حارث

باب احوال محمد بن حارث
از شعراء و مغنیان زمان واثق بود

در جلد ششم اغانی مسطور است که محمد بن حارث ... منصور ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خوزستان ... [illegible]

نوعی از محمد بن حارث بن بسخنر حکایت کند که مردی از اهل [illegible] بنی [illegible] بود
مرا نیکو و بعد اکرام و تعظیم مبالغه نمود و از خدم [illegible] میخورد و پدرم [illegible] مرا او از
مردی از مردم آن ناحیه [illegible] سبب [illegible] نسبت [illegible] کنم [illegible]
[illegible] حارث بن بسخنر [illegible]
[illegible] المعور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و از آن [illegible]
[illegible]
و [illegible] قطع [illegible]
[illegible] حارث [illegible]
از [illegible]
[illegible]

قد علم الله علا عرشه   انی الی الحارث مشتاق

[illegible] حارث [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حارث [illegible]
[illegible] محمد بن حارث از [illegible]
[illegible] آب حیات [illegible]
[illegible]
[illegible] و از آن
[illegible] محمد بن حارث بن بسخنر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و از آن [illegible]

وجیدان

وجیدان [illegible] صادق [illegible] و از آن پس از محمد بن حارث [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] اصوات [illegible] محمد بن احمد [illegible]
حارث [illegible] واثق [illegible]
شعر [illegible] واثق [illegible]

انت باذن الله من کل حادث   بقربک من خیر الوری یا بن حارث

واثق [illegible] محمد بن [illegible] از [illegible]
[illegible] محمد بن حارث [illegible] شعر [illegible]

اصبحت عبدا مسترقا   الحی الی [illegible]
اعطیتهم قلبی فمن   یبقی بلا قلب فابقی

و این [illegible] محمد بن حارث [illegible]
[illegible] و از آن پس [illegible]
[illegible]
از [illegible] حارث [illegible] محمد بن حارث [illegible]
[illegible]

ایا من دعانی فکیته   ببذل الهوی وهو لا یبذل
یقل علی مجی له   فمن ذاک یفعل ما یفعل

از [illegible] محمد بن حارث بن بسخنر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و این [illegible]

تحدث کل عادات علینا بودها   [illegible] نتمثل
ونحن من [illegible]   لم یسمح بهل الحلة مبقل

فرفانوا افدیک نفسی بغیبتی   اعن ظعن الحی الا ولی کنت سائل
ولا تنفی الاحلاء لا فانی   اعاف من الاشیاء ما لا یحلل

محمد بن حارث چون این اشعار بنوا بپرداخت ... داد و ... و حمد دنیا ... بوکند ... در سرای فرا آمد و بمنزل خود تشریف قدوم ... دا آنروز بصبوح و ... فرمود ... در آن کنیز ... در آن حبوت محمد بن حارث ... بپای کنیز ... در آن روز ... کنیز ... عبدالله بن عباس ... در آن صحبت کنیز ... در آن
روز این شعر بود در این شعر صفت لکو

یا طیب یومی بالمطیرة معملا   نخکاثر عند محمد بن الحارث
فی فتیة لا یسمعون لعاذل   قولا ولا المتوف او ر اثث

... بن اسحق گوید مردم ... حوادر حارث بن ... بو لیسندید ... دیر ... تعلیم ...
جوادر حارث ... محبت و ... هر وقت در صحبت ... از ...
... ميران ... اختلاف ... واقع ... مرجع ... در آن ...
مختلف ... حارث ... و ... از ... حبوت ...
... کنیز ... و ... آن ... مستعد ... جواب
... اسحق ... ابو المنا ... تو ... لذو ...
... تو ... حارث بن ... این ... گویند

بیان اخبار قلم الصالحیة و از
نغمات ... واثق بود

... آنکه ... قلم صالحیة ... و ... زود ... دیگر ...
... و ... داد ... فرمود ... و ... بود ... و ...
... و ... افتد ... صالح بن عبدالوهاب ... احمد بن
عبدالوهاب ... صالح بن ... عبدالوهاب ... و ... خرید ...
... صحبت ... واثق ... دینار ... احمد ...
... قلم صالحیة ... صالح بن عبدالوهاب ... مقولات ... بود

دور الفخور واثق ... این ... از صحبت صالحیة ... بود در این شعر ... نغمه

فی انقباض وحشمة فاذا   صادفت اهل الوفاء والکرم
ارسلت نفسی علی سجیتها   وقلت ما قلت غیر محتشم

... در ... حال ... تقاضا ... وقار و ... داد و عادت
... و ... دو طرب ... در ... وقت
و ... واثق این کنیز ... این
صفت ... از قلم صالحیة جاریه صالح بن عبدالوهاب ... واثق ...
... صالح بن عبدالوهاب ... این ابیات ...
... یحیی بن ... اولو ... بها ... در ...
... بود صالحی در ... واثق ... اولو امر ... بسیت ... کنیز ...
... کنیز ... واثق ... صالح ...
... دینار ... ملک ... واثق ... از ...
... دینار ... ملک ... و ...
... از ... دینار ... واثق صحبت ... کنیز در ... در این شعر
احمد بن عبدالوهاب برادر صالح ... صفت ... از قلم صالحیة بود

ابت دار الاحبة ان تبینا   اجدک ما رایت لها مغینا
تقطع نفسه من حب لیلی   نفوسا ما اثبن ولا جزینا

واثق ... آوازه صفت ... از قلم جاریه صالح ... واثق ... این ...
... صالح ... قلم ... احمد بن ... قلم ... واثق ...
... این صحبت ... قلم کنیز ... واثق ... صفت ... در این شعر ...
... امیر المومنین ... بارک الله علیک ... صالح ... صالح
... در این وقت ... امیر المومنین بود در این جاریه رغبت ... شده ...
... رغبت ... و ... امیر
المومنین ... این جاریه ... این ... چه ... بها ...
... دو ... واثق ... دو ... بیت ... هزار

تاریخ پنج نور دینار صالح بر هر دو قلم بود چنانکه ایام [illegible] دانستن زیارت آن ملک بود بجانب خوارزم و بخارا بود
نگرد بهم و جانب تکفیر بود با شمشیر صالح بود و هر [illegible] قلم [illegible] صورت واثق
برای [illegible] واثق [illegible] خداوند [illegible] و هر [illegible] تو نیز [illegible] قلم [illegible] از شیرین
چه بود که آتش [illegible] بود [illegible] تو نیز از آنکه در کار [illegible] که [illegible] داده بود [illegible] از
[illegible] و [illegible] واثق [illegible] آن بود [illegible] پنج نور دینار [illegible]
[illegible] تو [illegible] این [illegible] واثق [illegible] از [illegible] بود [illegible]
نوشت آن پنج نور دینار بود [illegible] پنج نور دینار [illegible] صالح [illegible]
و مکتوب واثق بود [illegible] وزیر داد و وزیر بود [illegible] پنج دینار
تحت بود [illegible] و پنج [illegible] بود [illegible] و از آن
[illegible] بود [illegible] در [illegible]
[illegible] در قبض [illegible] مرده [illegible] قبض [illegible]
لاجرم [illegible] بود [illegible] از [illegible]
از آن [illegible] واثق [illegible] آن مبلغ [illegible]
قبض [illegible] و از آن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] واثق [illegible] صالح [illegible] از
آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] و از [illegible]
و [illegible] سلطنت [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] واثق در [illegible] در [illegible]

قد فاز ذو الدنیا و ذو الدین بدولة الواثق هارون
وعم بالاحسان من فضله فالناس فی خفض و فی لین
ما اکثر الداعی له بالبقا و اکثر الآمل بآمین

و دیگر این شعر هم بعد در مدح [illegible] داشت

وثقت بالملک الواثق بالله النفوس
ملک یشقی به المال و لا یشقی الجلیس
اسد تضحک عن شداته الحرب العبوس

یا ابنی

یا ابنی العباس یأبی الله الا ان تسوس
أنتم السیف به و انتم حسن الحلق النفیس

واثق [illegible] عطا کرد و از آن طرف [illegible] صالح بن عبد الوهاب [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
و [illegible] بن [illegible] صالح [illegible]
[illegible] ابو العیناء [illegible] واثق [illegible]
[illegible] این خبر [illegible]
[illegible] واثق [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العیناء [illegible] این خبر [illegible] سبب [illegible]
[illegible] و آن خبرها [illegible] مسعودی [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] اخبار و حالات
ابو تمام [illegible]

از [illegible] واثق خلیفه [illegible]
ابو تمام [illegible]
واثق [illegible] واثق [illegible]
[illegible] حالات [illegible]
در مروج الذهب از [illegible] حکایت میکند که [illegible] در آن زمان [illegible]
ابو تمام [illegible]
[illegible]
[illegible] خبرهای [illegible] ابو تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در آن [illegible] این [illegible]

و درین قسم نیز گفتار و مقصود است یکی جز این نخواهم بستود و که با خواندن [illegible] شعر داراست
ترسیم اللفظیه برخی از ابیات سخت قلق و مستعمل [illegible] در شعر ابو تمام گوینده این شعر است

وأحق الأنام أن يقضي الدين امرؤ كان للإله غريما

و این قسم بازی دلیل عقل است و مردمان در باره ابی تمام بر وی تجربت شده نقض بگیرند که
ابیات در حقیقت تعصب می ورزند و از [illegible] حق اوست او را بزرگ می خوانند و در توصیف
او از اندازه می گذرانند و شعر [illegible] بر تمام ابیات شعراء فزون تر می خوانند و برخی او را منحرف
و از معنی [illegible] معانی او را [illegible] و برگزیده ابیات او را نیکو [illegible] معانی ظریفه او نبود
و هیچکس در وی نقص نداشته و تفرد یافته است [illegible] از مرد حالات [illegible] در جیش
قاضی ابی الحسن [illegible] و جابجای [illegible] که از [illegible]
[illegible] در وی [illegible] شعر گفته

لم يطلعا إلا لأمر عجب والحادثين كوكب الذنب

معلوم می شود این شعر در این مقام [illegible] ابی تمام و شعراو [illegible] در این جا
برابر مرتبه ابی تمام [illegible] نیکو او [illegible] بسبب [illegible] ابی الحسن [illegible] او را
و این شعر [illegible] از درین [illegible] مراد این [illegible] و طلاع [illegible] و این شعرا
حفظ [illegible] پسندیده [illegible] آن شعر را علامت [illegible]

و هو هذا

جعلت فداك عبد الله عندي بعيد الهجر عنه والبعاد
له لمم من الفتيان بيض تضوع الولادة والوداد
دعوتم عليك وكنت ممن يعينه على العقد الجياد

هر که از [illegible] ابو تمام [illegible] بحتری [illegible] ابو تمام [illegible] لطیفه و معانی ظریفه [illegible] آن
از شعر بحتری و از [illegible] در [illegible] و شعر بحتری [illegible] شعراء از شعراء بحتر
[illegible] بحتری قصیده [illegible] آن را از [illegible] عیب [illegible] و ابو تمام شعر [illegible]
[illegible] آن شعر لطیف [illegible] و [illegible] و لکن [illegible]
[illegible] در یک نظام [illegible] ابو تمام [illegible] از اشعار شعراء [illegible] و این [illegible]
[illegible] ابو تمام [illegible] شعراء از اشعار [illegible] از زبان
[illegible] ابو تمام [illegible] شعر [illegible] اشعار ابی تمام

الموازنة (ابو تمام)

دفتر ششم

در صفت شعر [illegible] و آنچه از اشعار [illegible] بخلاف [illegible] و آنچه پسندیده و ممتاز
[illegible] ابتکار [illegible] بر السنه [illegible]
از آنچه در آن [illegible] و [illegible] در باب شعرا [illegible]
[illegible] از [illegible] برخی [illegible]
[illegible] بحتری [illegible] شعر [illegible] در این شعر [illegible]
[illegible] از [illegible] آن [illegible] این است

وما سفه السفيه وإن تعدى بأنجع فيك من حلم الحليم
متى أحفظت ذا كرم تخطى إليك ببعض أخلاق اللئيم

هر که [illegible] از شعر بحتری [illegible] بر نظراء خود مقدم گردد

این شعر او است در باره ابن صاعد [illegible] گفته است

وإذا رأيت شمائل ابني صاعد أدت إليك مخايل ابني مخلد
كالفرقدين إذا تأمل ناظر لم يعل موضع فرقد عن فرقد

و این شعر او است

من شاكر عني الخليفة للذي أولاه من طول ومن إحسان
حتى لقد أفضلت من نعمائه وأتيت نهج الجود حيث أراني
أغنت يداه يدي وشرد جوده بخلي فأفقرني كما أغناني
ووثقت بالخلق الجميل معجلا منه وأعطيت الذي أعطاني

و نیز این شعر بحتری است

وددت بياض السيف يوم لقيتني مكان بياض الشيب كان بمفرقي

و هم این شعر او است

دنوت تواضعا وعلوت مجدا فشأناك انحدار وارتفاع
كذاك الشمس تبعد أن تسامى ويدنو الضوء منها والشعاع

و این شعر بحتری است در باره [illegible] که [illegible] گفته است

حلفت على السيف لا عزك انثنى ولا يدك ارتدت ولا حده نبا
فأحجم لما لم يجد فيك مطمعا وأقدم لما لم يجد عنك مهربا

وكنت متى تجمع يمينك والقنا لدى ضيغم لم تبق للسيف مضربا

ونيز از شعر اوست

فما زال صرف الدهر يوسع صفقتي حتى رهنت على المشيب شبابي

وهم از شعر اوست در حق منصور گويد

وان علينا لاولي نعم وان كل يد عندكم من عمر

وكان له فضله المحجول يوم البراذين قبل الغرر

واز شعر اوست

تعيب الغانيات علي شيبي ومن لي ان امتع بالمشيب

و هم از وي است [illegible] واز شعر اوست گفته

اذا ما الجرح رم على فساد تبين فيه تفريط الطبيب

وللسهم الشريد اخف عيبا على الرامي من السهم المصيب

ونيز از شعر كثير است

وما منع الفتى من فاته نيله ولكنها الايام تعطي وتحرم

سحاب ظنني جوده وهو مسبل وبحر حسبت الفيض وهو مفعم

الا شكوت له [illegible] ومن ذا يلم الغيث الا مذمم

ومحمد بن [illegible] ابو تمام را [illegible] شعر [illegible] از [illegible] ابو تمام [illegible]

ابو تمام [illegible]

غدا الشيب مختطا بفودي خطة سبيل الردى منها الى النفس مهيع

هو الزور يجفى والمعاشر يجتوى وذو الالف يقلى والجديد يرقع

له منظر في العين ابيض ناصع ولكنه في القلب اسود اسفع

ونحن نرجيه على الكره والرضا وانف الفتى من وجهه وهو اجدع

ودر حق [illegible] گفته

فان ترم عن عمر تدارك بالهوى فانك حتى لم تجه منزعا

فما كنت الا السيف لاقى ضريبة فقطعها ثم انثنى فتقطعا

ودر باب [illegible] كه از شعرا گفته است

شرف

شرف على اولى الزمان وانما الشرف المرتب ما يكون كوكبا

ودر حق [illegible] گويد

اذا احسن الاقوام ان يتطاولوا بلا نعمة احسنت ان تتطولا

ودر حق [illegible] گويد

مطر الحياة والمال لا القلل اذا استوهبا او وهبا

واذا ما اردت كنت رشاء واذا ما اردت كنت قليبا

ولكونه از شعر او

خشعوا لصولتك التي هودتهم كالموت يأتي ليس فيه عار

فالمشي همس والنداء اشارة خوف انتقامك والحديث سرار

ايامنا مصقولة اطرافها بك والليالي كلها اسحار

تبدي فتعدل بالعصاة وتنتدي رفقا الى زوار الزوراء

ودر حق [illegible] گويد

اذا اوهدت ارضا كان فيها رضاك فلا تحن الى رباها

[illegible] ابو تمام [illegible] ابراهيم بن [illegible] ابو تمام [illegible] ابو تمام [illegible] الاعراب [illegible] ابو تمام [illegible]

وعاذل عذلته من عذله فظن اني جاهل من جهله

ما غبن المغبون مثل عقله من لك يوما بأخيك كله

لبسته يأبى فدعني ابله وملت في كره وسبله

وسقه في قوله وفعله بذلت ودي فيه يا في بذله

فجز حبل الحي من وصله من بعدما استعذبني من مطله

ثم اغتدى معتذيا بجهله فاغرق في الجهل لم يخله

يلحظني في جده وهزله يعجب من تعجبي من بخله

لحظ الاسير حلقات كبله حتى كأن حبه يعذله

یا داعیاً نوزد اصوله الکسب المال فلا تسله
ما یضع المجد بغیر بطله والمدح مالم یکن فی اهله

ابو یحیی بن هرمه بسراج گفته این اشعار ابو نواس داد بر لشکریان از کتب ادا و قم گفته اند
ابراهیم گفتم در اینکه این اشعار از ابو تمام است گفت فرق فرق و این گونه گفتم در کتاب
نداند مرد و فرقی است میان جمله و جهات یکی این است و جهان بیج و نخواه و تهم خواه
خواه زینت دفع ورد نکند و دو برگی که هیچ فایده و نفع ندارد خواه از نفع و دفع
لذ دلیل نگفته اند فانهم لذ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام الحکمة ضالة المؤمن فخذ ضالتک
ولو من اهل الشرک حکمت گمشده مؤمن است پس هر گمشده خود را اگر چه از مشرکی باشد
بگیر کلمه مبارک ازین معنی نیز اشارت رفته و در مصطفی صلی الله علیه و آله است که حکمه ... دیده را
گلبن بر ازدحج و نظر بحکایت مکن بگو زیرا که آن کوهر بوده الحکمه ... بگوید ... نفع
و معومند وا قبر بیج گوهری گرانبها بر تو و ... ام تو و معومند تر از حکمت نیست انبیاء که
دلیل مروج و توحید و تصدیق با انزال الکتاب وادله به النبوات و قوانین شریعت الله و
ترک و تصدیق بفعل ... و غیر دنیا و ... وراه این انوار نیست و بر تو ... بیست
حضرت امیرالمؤمنین و عطای زندقه خالق ترتیب است و نجم در سر آفرینش کار راه ... و قطع
سلسلهٔ الشیوخ حقایق و بدایت بر هر چیز نابنده است تا به جنب التسعة الافلاک ... ظاهر
ساند و از طرف ... تا محو گردد و ... مشرکی بود نیز از شعبت ... محروم ... نا
حکمت بر در علم ... و با جمع او ... راه ... و ... فلاح ... منقطع شود و هنوز
موجب اراده ... و راه ... و سعادت و شقاوت بودن ... و منکشف ...
بیفکن پس اگر ... و ... از نور ... و از ... کلاه ... بر از
شکوه کتب خوانده ... از ظهور ... و ... و ... تسبیح ... طور
قبول توحید و ایمان آورده ... که ... ملکت ... و ... عنه ... داراب
این ... و ... و ... این ... فایده ... بجمله ...
از ابو زرجمهر و از حکمای فرس و حکما و ... عالم و ... و وزیر ... انوشیروان ...
حکما ... نطور ... و ... اخذتهم ... احسن ما فیه ... من الکتب والدره
والتحریر والتراب از هر چیز نیکو ... بوده در آن ... فراگرفتم ... از ...

دولت

دوری و کلامی گفته از ... ابو ... و ... و ... دفع
از ... گفته از کلام ... آنچه ... و ... از ... از ...
... بگو ... صحیح ... در ... گفته از ... فراگرفته ... نعت ...
... که ... مسکت و ... از ... سؤال ... ملکه ...
... الکبر الغراب و تملق کتملق الکلب ... الخنزیر ...
اشعار ... بوده ... از ... و ... جمع ... آن ... کرده و گفته
... آن ... و ذهن ... از آن نتیجه ... و هر کس ... قرب ... و ... باشد
میراث ... این اشعار در افاده و نهایت بلاغت و لطافت و ظرافت ...
و ... نهایت آن رسیده ... هر کس ... فانه ... خلیقی ... و ...
و ... ابن عباس ... الهوی اله
معبود و این قول ... افرأیت من اتخذ الهه هواه ...
ابو تمام ... لطیفه ... گفته اند ... از شعرا
... شعر ... ابو نواس ... مسلم ... شعرا ... فانتخب ...
... گفته ... است ... آن ... انتخاب ... از ... شعار
شعرا ... عصری ... و نفیس ... و ... ابو نواس ...
و ... ابو ... کتاب ... است و در این کتاب اشعار شعرا ...
انتخاب ... آمد و ابوبکر ... کتابی تصنیف ... تمام و
... او بوده ... در انواع علوم ... و ... در آن کتاب جمع ...
و ابوبکر ... استدلال ... است ... از ابو تمام ... شعراد
... نسخه ... است

حجبته للدوحة الاثم قد لقبوها جوهر الاشیاء
و مسعودی در مروج الذهب از ... و ... مرثیه ابی تمام گفته ...
... آن ... در ... کتاب ... الادب ... از ...
... و ... ابو ... از ... و ادب و ...
... الشعر ... و ... فرید ...

و چون در غالب فنون و صفات نثار پیش رفته است به هر شعری در مذاق اهل حق امتیاز
بود دارد و بود متعدد در خطابات اگر شعر گفته است عارفانه گفته است و در مذاق ارباب ذوق
از روی شوق گفته است که ظاهر در صفات خود دیوان و سرود قدمان روزگار
ذکور است دلیل نفیس طرح گفته است که از دیوان خود را بیرون افکنده که ظاهر در
صفت بزم و رزم و غزل و قطعات و لغز و اشعار بسیار گفته است هر باب و
نکته بود نظیر بود که ظاهر در صفت عشق و عاشق ابیات مالا صفات گفته است
و مجنون و لیلی بود و دیوان دوازده مینمایند که ظاهر در ادب آمده و لطافت
خاطر نفیس به غیر از یک که از آن در ارشاد و طریق عشق سرشته است
ظاهر در صفت جود و عطا و بذل و کرم نظیر بسیار گفته است و از دیوان مقام طرح اجداد
بود هر گونه است که ظاهر در صفت حق و شیخ و جلال الفاظ گفته است
و دیوان دیگران رفته بار بود شعر او که ظاهر در فنون و زهد و فنون علم و علوم فنون
روزگار ما بار بار غزل و قول الحمد و کلام نعت و مواعظ نصایح ما بیان گفته است و دیوان
طبقه رشق و اوزان که ظاهر در مدایح و هجویات ما بیان بود و طبع روزگار بوده باشد
مجزو از آن رکن که ظاهر در تجنیس و ترصیع نکات ادبی است و طبع سلیم بود از گونه
گونه فن گونه ترتیب و ترتیب بود از خیال و تجنیس عروض است نوخواسته ترتیب و قالب در عصر
غزل و بیهقی را در دیوان نظم نیز بوده گفته از نحو هنر و نکته گونه تجربه است و فن عشق
لا جرم اکثر در مذاق اهل ذوق و دانش پسندیده شد تا به مذاق اهل ذوق پسندیده است و دیگر
در مذاق مردان هنر و نکته دانی مطبوع که در ذوق فنون بر عکس بشر و کمال خود نکته
و این نیز دقت مقام و ثبات کرده و مصدق هر که در آن فن شعر و نثر مطبوع است ذوق سلیم
و طبع مستقیم باشد و اگر جز این شعر تصدیق و تکذیب بگیرد است و جز از همه این بیان ابو
قولی شاعر فهم دارد از طبع عالی و فنون عالیه در شعر است و ما که از فنون خواه بار کند و
در مقام غزل و بیهقی را که منطق شود و مقید به اسلوب باشد از فنون است در این حرف عشق
و این غزل و عشق و وصف دهر و فکر و وحشت و هموار و خوب هموار در طلب شعر اسلام و
اشعار اهل حق و از جنس بشر باشد متوقع بود در هر صفت از اصناف و صنف اجناس
و هنر از علم و غیر از فنون که به کمال رسیده هر حق در این اعلام هر صنعت را اول داد و چون داد

اینگونه

اینگونه توقع بود نه یکی و دو است عدد که بغیر صفت است و کثرت انوار علی هذه الصفات و کمال جلب ظاهر گردد از
فرشته روح حیوانی و نفس ملکوتی و غیرها است از تمام به عنصر روان اثار دانا و افلاک عرش خلق رب
از اجسام و افلاک مدرک است و مرکوب این ارواح معروف شده و پوسیده و فنا این قالب است و کار
نفوس جمله مخلوقات ارضی و سماوات عموماً کار که من شود برای این است و هیچ آفاق از مخلوق ذات وجه
از فانی و واجب از حکم سلطان مطلق و در این مقام آمده است بلا زوال و اعدام سر بر بلا انقضا عیب و خیر
با حضرت خلاق سماک زینت یافته و اگر در عبادت بود و بهشت و دانش فرشته و انس بر بهشت و قلب
فرشته ها و انس ها اگر قرار شود در ایوان رحمانی نفوس قدسیه تصرف یابند و ذوق اگر نیست
حیوان نفوس آن ایوان طاهره تر و تازه و سرفراز از هر نحو حوادث و فنای هوا و در فراغ بود تا یقیناً
حالات و حرکات و سکنات و هر گونه صفات باید است در آنها نیست و اگر بود زنده مجذوب و ها را فلک
زمین و مردم بود از خوان شریف و جود شریف محروم نبودند و از آنچه ترشح فیض ایوان و نفوس از تو حد
و روح حیوانی است که بجوهر فکر گشته ولی این حال نیز برای این است و لا قدرت فراوان مکشوف گردد
حالی ایوان طیبه بود از ظلم فلک و صدمات حوادث و قطرات افلاک محفوظ نگاه دارند مگر آنکه بقدرت
قاهره روح طیبه این بود برای اگر مقدس است و جاوید برده مگر که ایوان جلال و جمال اما ابدیت فانی شوند و فانی
حقیقت کمال یابان نه و از وصف رباح نوائب و ایام و نوازل حوادث و فنا و دوام بلا انقطاع باشند و هو
تا مصداق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و آنکه گفته است و انهم میتون و کل
نفس ذائقة الموت و اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون و مثل آن ظاهر و مبین گشته
الحکم نموده است و نیز در فرموده است اگر ما بتوانیم بگوئیم این ایوان طاهره و بیان کل نموده و هو و تقدیس انعام
جلال و جمال الهی شده اگر در جلب حوادث ظاهر در الفاظ ظاهر کرد در عنوان فیض ظهور باطن
غیر از دیگران باشد و اگر بیان فیض باشد در قبول حوادث و آفات نیز ثابت نیست باشد و جبر او
وفات حال تغییرات و حالات و ادوار بسیار ایوان روا نیست ایم در آنها نیز بر طبع مانند هر آنچه
پس این تفاوت از جهت و اگر فیض ایوان ها نیز در ادای ما قاصر باشد و مجاز و حقایق در این حال
نیز است و هر دو از بیان فیض خود نظر این کتب با آنکه لکن این ایوان نیز غیر از ایوان
حالی و الاجسام گشته نیز نقیض با لطیف الاقی جسم و فانی تر نقیض و مرکز افلاک نیز که کرده و عجب
تا معراج نقطه جمله ایوان طاهره این ها نیز فرشته اعلی از ارواح لطیفه و شریف است اینهم عجب

بهیا به عنصری و قالب فتحی نامور بای ملی مینو خبر کرد از آن ره لطائف الصبر فرشته بود بکمیه
و نخبه عرشیه مرتبه بی میتوان گفت ایوان مقرنس نورهٔ اطلس لا فضا حمرا لجمر الافق
و الطف به جرا کرد بهی نور از نطاق خوشکان دجاج الحق ادنیه از اتقان حبت
در انظار فنی مرآتیه بر آن است که هم بود جمالی ما بینه تا بوا نهار اتی المستفید توحید که
تو سدره ثم دانی هو و نطر و تعلیم خود سازیم و دنیا و حقیقه خود و الی المقتظم و جلال و علو
و سداد و رشد مقرون شویم و اگر این خیالی بود باز هم از این حیله هود و محروم مرا کنیم
غیر از ابدان و ما حیث نورانیه کرام من حقه اینهات و معجزات باقیه بود که ظاهر شد و در
یک آن در هر جا ظاهر و باهر جسم بی جسم و بی جسم جسم مخیل و به عوالم آگاه گو
و حیدر در طی این کتب بار هم به جمیع موارد بیان و تفرقات مبسوط باره افته تعبیر بیان فاقتصر نمود

باب [illegible] و [illegible]

ما از حضرت امام علی نقی علیه السلام وارد

در کتاب وسائل الشیعه و غیر آن منقول است از جناب عبد العظیم بن عبد الله الحسنی علیه الرحمه که گفت
شنیدم امام علی بن محمد صلوات الله علیهما فرمود و عرض کردم بر او امر دین خود را که [illegible]
دیدم فرمود هات یا ابا القاسم [illegible] و عرض کردم ابا القاسم [illegible] فرمود ان الله
واحد لیس کمثله شیء و اقول ان الفرائض الواجبة بعد الولایة الصلوة و الزکوة و الصوم
و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر [illegible] ... [illegible]
بر دینه فرائض و [illegible] و بعد از تصدیق به ولایت اول رتبه از نماز و زکوة و روزه و حج [illegible]
در ملاحظه این فصل دوام معروف و نهی از منکر است علی بن محمد علیهما السلام فرمود یا ابا القاسم
هذا والله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتک الله بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة ای ابا القاسم [illegible] به قواعد این دین بیان دین که
و فرائض آن را ارباب [illegible] مرتفع و مقام و بر آن [illegible] بیان ای دین محبت عالی
فرمود این دین و قول ثابت در زندگانی دنیا و آخرت ثابت بدار و از این خبر بارک
فرائض دینیه معلوم شود و هم موقوف بر آنکه و قبول ولایت بر تمامیت فرائض اقدم [illegible]
داده حیث و اگر قبول ولایت نشود در قبول فرائض دیگر نمی رسد چنانکه اخبار کثیره در این باب
وارد است و از جمله آنچه روایت کرده در بنی الاسلام علی خمسه است که علی الصلوة و الزکوة و

سنجد

و الحج و الولایة جمیع اعمال مقام بود و خیار از لوازم ولایت و لوازم آن و در امر معروف و نهی
از منکر و غیر در آن است و از حضرت صادق علیه السلام روایت است اثافی الاسلام ثلاثة الصلوة
و الزکاة و الولایة لا تصح واحدة منها الا بصاحبتیها و حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود بنی الاسلام
علی خمس علی الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولایة و لم یناد بشیء کما نودی بالولایة
اسلام بر پنج پایه است نماز و نیز زکوة و دیگر ولایت که دو فرائض آنست که فرع آن
ولایت شده است کلام امام علیه السلام بر حسب اختلاف [illegible] و ثابت حال [illegible] و ملاحظه
و کلمات دیگر که ظاهر نیز بر فرض طلبی [illegible] از ولایت ناچار بود و ظاهر ولایت بود که نماز
و ظاهر بنیاد اسلام بود بر پنج و ظاهر شد و ظاهر است اگر [illegible] اگر باب با ثبات و خطاب
بحسب ظاهر عارف عالم محرم شد بر اصل تعبیر از بعض موافقت و بیان بهمان ولایت
ابا کرد سایر فرائض نسبت به ولایت در حکم فروع است که [illegible] از قبول ولایت [illegible]
و فرائض سوا از فرائض حقیقیه و صوری از [illegible] و نهایت [illegible] که [illegible] والله
و دیگر آنچه دیده شد و لم یناد بشیء کما نودی بالولایة ... دقیقه که ولایت اصل و بنیاد فرع است
و اخبار این معنی در این باب و دلالت بر آن بسیار است که ذکر شد و دیگر [illegible]
و دیگر مقام در آن و بعد و دیگر [illegible] از حضرت ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه [illegible]
ما از عبد العظیم حسنی که عظیم المقدار ... [illegible] علیه و عبد و کرم و صفات که
در خود دارد [illegible] طفل [illegible] در حضور [illegible]
قبول ایمان بلا شرط محبت و دین خود را در کف [illegible] آن سلطنه و [illegible] ودر حقیقی
دعا کنند [illegible] قبول ولایت و موجب [illegible] و [illegible] بر [illegible]
و نیز در باب کتاب از علی الرضا موسی از جناب عبد العظیم حسنی از علی بن محمد الهادی از آباء بزرگوار
صلوات الله علیهم روایت کرده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود من ذکره المحب [illegible] در این
سینه و نیز حقیقت [illegible] دار علما این خبرات که [illegible]
بایلد و [illegible] در امور عبادات [illegible] و آن تواضع [illegible] عبودیت [illegible]
[illegible] از عقلا و علما [illegible] لا [illegible]
محروم [illegible] از علم [illegible] راجع [illegible] و فضل [illegible] مقدم [illegible] و از [illegible]

در [illegible]

الکافر و ... در اول ماه ... لعن ... و خطاء ... میکرد ... شب ... تجاوز
الکیه ... حضرت ... مغضوب ... در ... دره ... و طلب ...
دیگر در آن کتاب از حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام روایت است فرمود التسریح بمشط العاج
ینبت الشعر فی الرأس ویطرح الدود من الدماغ ویطفئ المرار وینقی اللثة والعمور
شانه زدن بشانه عاج موی سر را برویاند و کرم را از مغز بیرون میکند و مرار و شدت صفرا را فرو
مینشاند و گوشت دندان و عمور را پاک میکند ... و نیز در آن کتاب از ابی هاشم جعفری
روایت است که گفت خدمت حضرت ابی الحسن عسکری صلوات الله علیه در آمدم پس یکی از غلامان
آنحضرت بادرد کاسه ... آنحضرت بر چشم ... و ... بر ... چشم ... گذاشت و ... آن
و فرمود یا ابا هاشم من تناول وردة او ریحانة فقبلها ووضعها علی عینیه ثم صلی علی محمد
والائمة علیهم السلام کتب الله له من الحسنات مثل رمل عالج ومحی عنه من السیئات مثل
ذلک هر کس که گل یا ریحانی بگیرد و ببوسد و بر هر دو چشم خود بگذارد و از آن پس صلوات بر محمد و
صلوات الله علیهم بفرستد خدا از برای او ... بعدد ریگ عالج حسنات بنویسد و بهمان قدر
از سیئات محو سازد و دیگر در آن کتاب از محمد بن یحیی ... روایت است که مکتوبی به حضرت
ابی الحسن ثالث علیه السلام نوشتم ... از وضوی ... در غسل جمعه ... جواب ... فرمود
لا وضوء للصلوة فی غسل یوم الجمعة ولا غیره یعنی در روز جمعه ... بجز از آن غسل
وضوء لازم نیست ... از حضرت ... علیه السلام ... سؤال کردم فرمود ... وضوء اطهر
من الغسل ... علیه السلام فرمود الوضوء بعد الغسل بدعة و دیگر در کتاب ...
علی بن ... روایت است ... از حضرت ابی الحسن اخیر علیه السلام سؤال کردم ... دختری ...
در ایام ... غسل میکند قطره ... قطره ... از غسل
قطرات خون ... فرمود ... الحائط ... الطلب ... ثم ... المرأة فلتغمز
بین ... غمزاً شدیداً فانه انما هو شیء یبقی فی الرحم یقال له الاراقة فانه
سیخرج کله ثم قال لا تخبروهن بهذا وشبهه وذروهن وعلمهن القذرة ...
... بر خیزد ... و ... بعد ... بگذارد ... پس ...
یکند ... از آن ... و ... و ... خون ...
... و ... در ... از آن ...

آن ...

در وجه تسریح

در باب تسریح بمشط عاج

در باب وضو

در باب حیض

آن ... ندیده ... در ... بیک ... و ... گذارد ... محمد بن علی ...
... این گونه ... قطرات از ... منقطع ... و ... بعد ... نشود ... کرد
آن کتاب ... احمد بن قاسم ... حضرت ... و ... در
... دفعه ... لازم ... این ... علی ... غسل
... و ... جریده ... بود ... غسل المؤمن ...
... وأما الجریدة فلیتخفف ... و ... ذلک ...
... غسل ... بعد ... مؤمن ... و ... جریده
... آنجا ... آن ... و ...
... و نیز در آن کتاب از ... حضرت ابی الحسن ثالث ... مکتوبی
... در ... دو ... جریده ...
... علیهم السلام ...
... عذاب ... و جریده ... مؤمن ... نوشته
... بیجا ... طلب ... جریده ... و ...
... در آن کتاب ... از حضرت ابی الحسن ثالث صلوات الله علیه ...
... در ... بر ... غسل ... از ... و ...
... مردگان ... فرمود اذا کان القطن اکثر من القز فلا بأس ... از قز
... و در کتاب ... از حضرت ابی الحسن ... علیه السلام ...
در ... قبر ... مطلق ... فرمود ... الکفر ... و ...
... زمین ... در آن کتاب از محمد بن علی ...
... عسکری ... حسن بن علی عسکری علیهما السلام ...
... و ... از ... ابو عون ...
آن ... حضرت ابی محمد حسن عسکری نوشته ...
... ابو الحسن علیه السلام ... فرمود ...
... و ... و ... بعد ... و ... در ...

در باب غسل توبه

در باب جریده

در کفن میت

در دفن میت

در باب ... در ...

و نیز در وسائل الشیعه از موسی بن قاسم روایت است که از حضرت علی بن جعفر صلوات الله علیهما پرسیدم
[illegible]
[illegible]
در آن کتاب از احمد بن [illegible] قاسم [illegible] مسطور است که از حضرت [illegible]
علیهما السلام سؤال کردم [illegible]
[illegible]
من آثاره شیء فاغسله والا فلا [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ببحص داره و یکفی انفیه حتی ان السراج فلکی یخیب المستمص ینفی الفقر و یزید فی الرزق
فانه الی بو نظیف و یکره الکره و خوردنی بو خواسی [illegible] سفید لولاد و نیکو فانه
خوبو یاروب بکر [illegible] قبل از غروب آفتاب فقر بو مرد و
روز [illegible] معلم [illegible] در [illegible] و [illegible] صلوات الله علیهم المستمر [illegible]
[illegible] از [illegible] مسطور [illegible] حکم [illegible] دلالة [illegible] از [illegible] ما حکم بر الشرع حکم
العقل [illegible] و [illegible] [illegible] فلق [illegible]
[illegible] یا [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] ان الحمد [illegible]
و خوا [illegible] و حبوبات و غلات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
لیکن اگر [illegible] و تجدید [illegible] آن [illegible] و حصول [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] برای ابنیه و بیوت و [illegible]
و اگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الاتفاق [illegible] [illegible]
نه آنکه [illegible] [illegible] [illegible]
باشد [illegible] [illegible] [illegible]
و نیز در کتاب وسائل الشیعه مسطور [illegible] از حضرت ابی الحسن [illegible]
علیه السلام سؤال نمود [illegible] در بیابان [illegible] نماز [illegible]
از بیابان [illegible] وقت نماز [illegible] [illegible]
[illegible] نماز [illegible] فیها و تجنب قارعة الطریق در بیابان نماز [illegible]
در جائی نماز [illegible] در کتاب حلیة المتقین مسطور [illegible] ابن طاوس [illegible]
قاسم العلا [illegible] خادم حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه [illegible]
طلب [illegible] آنحضرت [illegible] زیارت [illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] انگشتر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] انگشتر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

در باب نماز در بیابان

در باب انگشتر

[illegible] خادم [illegible] انگشتر [illegible] آنحضرت [illegible] و باز [illegible] وداع
وداع [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] انگشتر فیروزه [illegible] [illegible] در بیابان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فیروزه [illegible] [illegible]
[illegible] الله الواحد القهار [illegible] انگشتر [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] الله الواحد القهار [illegible]
[illegible] فیروزه [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
امام علیه السلام [illegible] انگشتر [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
رضا علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
انگشتر [illegible] [illegible]
[illegible] انگشتر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خادم [illegible]
[illegible] انگشتر فیروزه [illegible]
[illegible] انگشتر [illegible] [illegible]
آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] خادم [illegible] [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible] انگشتر [illegible]
[illegible] انگشتر [illegible] [illegible]

دعا برای ...

پس باز کواپره انتشار بوید بر رفع او بود از دست و در او تعال بر اسم حبیب احمد عالم جواب
پیر خبر داده ان از بیدار شدن خادم و تعجب شود از آن صحبت پیر خبر داده ان از یافتن دم او
و از بلای خود رست پیر خبر داده ان از نه کرامت و خوف و اهمال او است پیر خبر داده ان که بخواند
بجهة بسته دینار خواهد فرود دهد پیر نفوذ رسیدن آن بهان مبلغ جوخه تکلف کرده است در دست
و از امام علیه السلام که هیچ یک کار نعیم است و اینکه در جمع وقت که او تفرقه و تصرف در ارض بکار
در افعال و اعمال دهد خود و دیدار نفعها و عقوبتها است چه جد و بحر و نعیما و بعدها
دارد و اعمال در اطلاع و انزال میوان بکار انداخته و حق بخشیده علم و اعطای امام علیه السلام
پس از چهارده شماره است لا یعلم الا الله در مکارم الاخلاق مسطور است که از حضرت
ابی الحسن علیه السلام سؤال کرده مردی از سوره ... که تکرار میکرد و در حلیه ...
سوره ... سؤال از حاجت خود ... لا بأس ... و نیز در آن
کتاب مسطور است که حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام در باره ... از سوره ...
ورقی رسیده ... فقط ... ثم ... علی صخرة ادع ...
ثم تضع ... فیذهب ان شاء الله ... از دیوار ... با آب ...
بر صخره ... آن سوره ... و ... سؤال از ...
مکارم الاخلاق مسطور است که از حضرت امام علی النقی علیه السلام سؤال کرده ...
... رواست ... طبیعت ...
و ... در آن کتاب ... است که در صورت صحیح منقول است
که آن حضرت عریضه به حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه ...
... و دیگر ...
... در جواب ... فرموده ... و بالکه ... آن ...
و هم در آن کتاب مذکور است که ... امام علی النقی علیه السلام ...
... حاجت ...
حاجت ... فرموده ...
... در آن کتاب از آن حضرت علیه السلام منقول است
... و نیز در آن

کتاب از

کتاب از آن حضرت منقول است که در جواب شخصی به آن حضرت عریضه نوشته بود که از شیطان ...
بواسیر مبتلا شده است مرقوم فرموده که قرائت سوره ... بسیار بخواند ... و هم در آن کتاب
منقول است که آن حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه از بعض ... شکایت ...
فرمایند ... بخوانند و دیگر ... از ... مزاج ...
نشستن بخورد و به بلاش آب ...
و دیگر ... رطوبت ...
و ... که ... و ... نیز در ... از حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه
منقول است که ... آیه ... اولم یر الذین کفروا
انّ السموات والارض کانتا رتقاً ففتقناهما وجعلنا من الماء کل شیء حی
افلا یؤمنون و در کتاب مکارم الاخلاق مسطور است که ... حضرت ابی الحسن ثالث
صلوات الله علیه نوشتم ... بعض ...
... حضرت ...
... که آن حضرت ... کشف الله ضرک ...
الآخرة وکان علیک بالقرآن فانه یشفیک ان شاء الله تعالی ...
... آن ...
...
از ... مکارم الاخلاق از حضرت ابی الحسن عسکری
... صلوات الله علیهم مسطور است که آن حضرت ...
صلّی الله تعالی صلوة مکتوبة فله فی اثرها دعوة مستجابة ...
... و ...
... مکارم الاخلاق ...
الصباح عند الله ... و ... از ابو ... یعقوب ...
رسیده است در حضرت ابی الحسن علی بن محمد عسکری صلوات الله علیهما ...
و ... از حضرت صادق علیه السلام ...
... از محمد بن سلیمان ... از حضرت صادق علیه السلام
در ... حضرت ابی الحسن علیه السلام ...

علاج بواسیر

علاج صداع

دعای حصول ...

عرض حاجم ولصحت آورده حضرت کم بسیاری در شیراز بهم بود بطرا آن بخوست [illegible] ذکر
در شهر [illegible] از تقاضا صد هزار در شیراز رود [illegible] که بخوست [illegible] از اقرار ذکر [illegible]
ناچار [illegible] دسته [illegible] که [illegible] از ایام [illegible] تو به [illegible] از [illegible]
راه [illegible] به سبب ضرورت دعوت [illegible] از [illegible] بخوست [illegible]
[illegible] توجه نام آنحضرت [illegible] ان لشیعتنا ولاتباعنا [illegible]
بما فی لجج البحار الغامرة وسباسب البیداء الغائرة بین سباع وذئاب واعادی الجنّ
والانس لا امنوا من [illegible] لانا نثق بالله عزوجل واخلص فی الولاء
لائمتك الطاهرين وتوجه بخضوع [illegible] واقصد ما شئت یا سهل اذا احتجبت
وقلت ثلاثاً احتجبت اللهم متعصماً بذمامك المنيع الذي لا يطاول ولا يحاول
من شر كل غاشم وطارق من سائر ما خلقت وما خلقت من خلقك الصامت
والناطق في جُنة من كل مخوف بلباس سابغة ولاء اهل بيت نبيك عليهم السلام
محتجباً من كل قاصد لي الى اذية بجدار حصين الاخلاص في الاعتراف بحقهم
والتمسك بحبلهم جميعاً ان الحق لهم ومعهم وفيهم وبهم اوالي من والوا
واجانب من جانبوا واحارب من حاربوا وصل اللهم على محمد وآل محمد واعذني
اللهم بهم من شر كل ما اتقيه يا عظيم حجزت الاعادي عني ببديع السماوات
والارض وجعلنا من بين ايديهم سداً ومن خلفهم سداً فاغشيناهم فهم لا
يبصرون وقلته عشياً ثلاثاً حصلت في حصن من مخاوفك وامن من محذورك
بعد شکوه [illegible] شیعیان [illegible] و عنایت ولایت [illegible]
عصمت ولایت اهل بیت عصمت در دریای عظیم عمیق و صحرای بی پایان [illegible]
در [illegible] تیز چنگ و [illegible] در [illegible] راه [illegible] گذار
[illegible] هر آینه [illegible] از آن [illegible] ولایت [illegible]
در صحرا [illegible] و [illegible] از [illegible]
بلی [illegible] و توکل [illegible] طلبی [illegible]
کل [illegible] و اخلاص [illegible] در ولایت [illegible]
خواهر [illegible]

دانهار

دانهار و بیابان [illegible] از شر
غاشم و [illegible] و [illegible] از سایر [illegible] خلق [illegible]
خواه صامت [illegible] خواه ناطق [illegible] در حفظ دولت تو [illegible]
[illegible] از هر مخوف [illegible] تمام [illegible]
پیغمبر تو علیهم السلام [illegible] احتجاب [illegible] حفظ [illegible]
از هر [illegible] اذیت [illegible] حصین الاخلاص فی الاعتراف
[illegible] ولایت [illegible] حق [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
محمد و آل محمد [illegible]
ولایت [illegible] از [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] بدیع سموات و ارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
آن از تمام مخاوف و محاذیر [illegible] محفوظ [illegible] فاذا اردت التوجه
في يوم قد حذرت فيه فقدم امام توجهك الحمد والمعوذتين والاخلاص وآية الكرسي
وسورة القدر وآخر آية من آل عمران [illegible]
[illegible] سوره [illegible] حمد و معوذتین و سوره شریفه اخلاص و آیة الکرسی و سوره
[illegible] قدر و [illegible] از سوره شریفه آل عمران [illegible]
[illegible] ثم قل اللهم بك يصول الصائل و
بقدرتك يطول الطائل ولا حول لكل ذي حول الا بك ولا قوة يمتازها ذو قوة
الا منك اسألك بصفوتك من خلقك وخيرتك من بريتك محمد نبيك وعترته

وسلامه علیه وعلیهم السلام وصلّی علیهم واکفنی شرّ هذا الیوم وضرّه وارزقنی خیره و
یمنه واقض لی فی متصرفاتی بحسن العاقبة وبلوغ المحبة والظفر بالامنیة وکفایة
الطاغیة الغویة وکلّ ذی قدرة لی علی اذیّة حتی اکون فی جنّة وعصمة من
کلّ بلاءٍ ونقمةٍ وابدلنی من المخاوف فیه امناً ومن العوائق فیه یسراً حتی لا یصدّنی
صادٌّ عن المراد ولا یحلّ بی طارقٌ من اذی العباد انک علی کلّ شیءٍ قدیر
والامور الیک تصیر یا من لیس کمثله شیءٌ وهو السمیع البصیر. ای خداوند
صانع و تطاول [illegible] قدرت و [illegible] توانائی و هیچ صاحب توانائی [illegible] نیرو [illegible] بود جز تو
و نیرو [illegible] نیست و هیچ کس [illegible] مخصوص [illegible] جز از تو [illegible] سؤال میکنم از
بجلالت و منزلت برگزیدگان تو از جمله مخلوق تو و خیار و حجت تو از آفریدگان تو که محمد
و عترت او و سلام او صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و در هر [illegible] و کفایت کنی
مرا این روز و [illegible] آن [illegible] ارزانی [illegible] خیر و یمن آن [illegible] و حکم فرمائی
در تصرفات من بحسن عاقبت و بلوغ محبت و ظفر به آرزو و [illegible] و اینکه کفایت
دشمنان طاغی [illegible] هر صاحب قدرت [illegible] آزار [illegible] در حرز و عصمت از هر بلا و نقمت
اندر [illegible] و [illegible] مخاوف این روز [illegible] و عوائق [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] و [illegible] از مراد [illegible] از [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] تمام امور [illegible]
[illegible] هیچ چیز [illegible] و [illegible] بیا [illegible] خود [illegible]
[illegible] تمام دعوات [illegible]
[illegible] ائمه طاهرین [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تحقیق در [illegible]

[illegible]

پس اگر خود را [illegible] و [illegible] از [illegible] کدام قوت قلب
و طمأنینه این گونه کلمات [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و از [illegible] قبول [illegible]
و اگر این [illegible] اطاعت [illegible]
و در مقام [illegible] هر گونه [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
و احکام شرع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پنهان نبوده [illegible] بمجلس [illegible] حقانیت [illegible] باطل
نکرده اند و رسول خداوند تعالی [illegible] از تخت [illegible]
و اگر بگوید فلان دین [illegible]
مردان [illegible] اکرم دین نبی اسلام [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] و تقدم این دین [illegible]
جواب صحیح [illegible]
و شرایع و مذاهب [illegible]
از غلبه قوانین [illegible]
و فروع آنها دیدن احوال و عقاید کفار [illegible]
و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام دینا
مطلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و بهای حقیت پیغمبر [illegible]
ادیان سابقه ناسخ احکام [illegible]
آن [illegible] خاتم پیغمبران [illegible] احکام [illegible]
لاجرم تبلیغ این دین نبی [illegible]
محتاج به پیغمبر دیگر [illegible] آدم ابو البشر
سوزان [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
حضرت ولی عصر صاحب الزمان حجت بن الحسن صلوات الله علیهم [illegible]
تا که [illegible] دین نبی اسلام و شریعت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

راجع بکفر [illegible] صفحه ۴۴۳

محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
بروز [illegible] ذی الحجة الحرام مطابق [illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین قدیم [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
[illegible] السلطان الاعظم و الخاقان الافخم سلطان احمد شاه قاجار خلد الله ملکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین توفیق انجام [illegible]
[illegible] امام حسن عسکری [illegible] صاحب العصر و الزمان [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] نعم المسئولون [illegible] التوکل و التکلان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر بخواهند در عین چاره کردن مقام چاره‌جوئی [illegible] دست به دامن اهل علم و اخلاق
[illegible] و عقاید [illegible] امور شرعیه و عرفیه [illegible] طبقه [illegible]
[illegible] بکار [illegible]
در [illegible] اتفاق [illegible]
و احکام [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible] ادبیه [illegible]
[illegible] شرعیه [illegible]
[illegible]
[illegible] التحقیق [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] استوجب [illegible]
رحمت و نعم [illegible]
و طاعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نعم المولی و نعم
النصیر [illegible]
[illegible]